

# معرفت نور

## فا

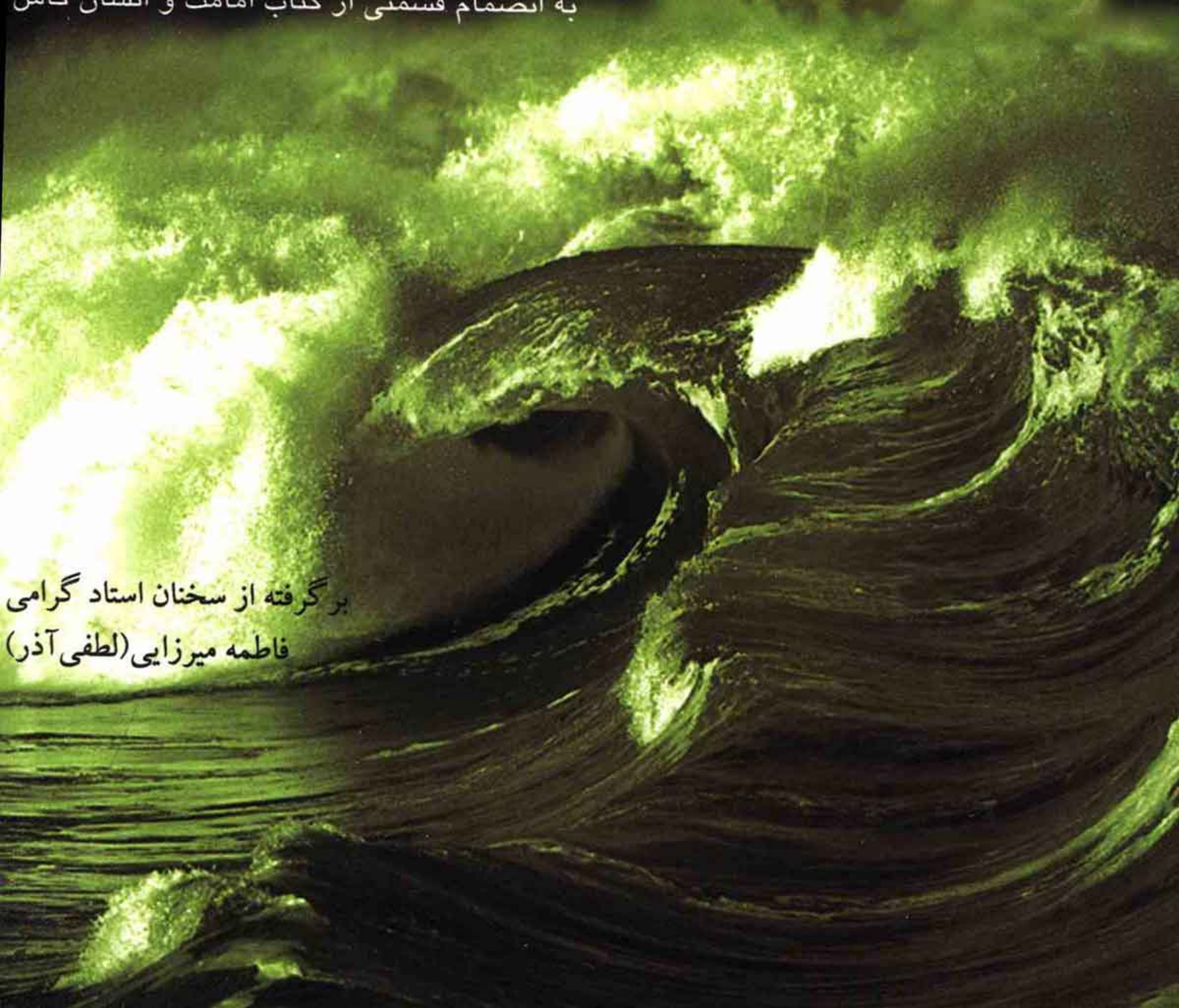
# عصر ظهور

جلد پنجم

(محبت<sup>۳</sup>)

به انضمام قسمتی از کتاب امامت و انسان کامل

برگرفته از سخنان استاد گرامی  
فاطمه میرزایی (لطفی آذر)



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

●  
مراکز فروش:

- تهران، مؤسسه فرهنگی سائحات، تلفن: ۴۴۳۰۷۴۲۱  
قم: انتشارات ارمغان طوبی، تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۳۳۷۷۹  
شیراز: انتشارات شاهچراغ، تلفن: ۰۷۱۱-۲۲۲۱۹۱۶

---

معرفت نور

فا عصر ظهور ۵

(محبت)

---

به انضمام بخشی از کتاب

امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی علیه السلام

سرشناسه:	میرزایی (لطفی آذر)، فاطمه.
عنوان و پدیدآور:	معرفت نور تا عصر ظهور (محبت) (جلد ۵)
مشخصات نشر:	قم: ارمغان طوبی: ۱۳۸۸. با همکاری انتشارات فکراوران
مشخصات ظاهری:	۵۲۴ ص. رقعی.
شابک جلد اول:	۹۶۴-۶۰۰-۵۱۶۳-۰۲-۵ ریال ۴۸۰۰۰
شابک دوره:	۹۶۴-۹۷۸-۵۱۶۳-۰۳-۲
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
موضوع:	مهدویت - انتظار. امام دوازدهم - ۲۵۵ ق.
رده بندی دیویی:	۳۶۲ / ۲۶



## معرفت نور تا عصر ظهور (جلد ۵)

(محبت)

به ضمیمه بخشی از کتاب امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی (ره)

برگرفته از سخنان استاد فاطمه میرزایی (لطفی آذر)

گردآوری و تدوین: مؤسسه فرهنگی سائحات

چاپخانه: پرستش

۵۴۴ صفحه، رقعی

چاپ اول، ۱۳۸۸

ناشر: انتشارات ارمغان طوبی

با همکاری انتشارات فکراوران،

شمارگان: ۲۵۰۰ جلد

ISBN: 978-600-5163-02-5

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۶۳-۰۲-۵

ISBN: 978-600-5163-03-2 (VOLSET) (دوره) ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۶۳-۰۳-۲

کلیه حقوق محفوظ است.

خبرت هست که بی روی تو آرامم نیست...

## سرآغاز

راز آفرینش، تبرکی بود که با خلقت آدم افشا شد و به لطف حق، از پرده برون افتاد. پری رو تاب مهجوری نداشت؛ نور مطلق بود؛ علم بود؛ حقیقتی تعین نیافته و تنها، بی اسم و بی رسم. مشیت، به تشعشع آن جمال محمدی ﷺ تعلق گرفت؛ زلف آشفته کرد تا حلقه‌های گیسوی زرینش، شعاع زرد علوی علیها السلام را با همه‌ی عظمت و هیبتش در لامکان بتاباند. اینجا بود که همه چیز تعین پذیرفت؛ تقاضا پاسخ گرفت و اسم یافت، اما خبری از رسم نبود. "كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا" در علم و عین، معنا شد. حال، "فَأَخْبَيْتُ أَنْ أُعْرَفَ" به میان می‌آید و هیچ بی نشان را، "همه" می‌خواهد.

محبت، این علت کبری به اراده‌ی محبوبه‌ی هستی، قلم می‌زند، ترسیم می‌کند، نقش عشق می‌کشد و عالم، خلق می‌شود.  
بدین گونه، حجتی بر حجت‌ها نازل شد و آسیاب وجود، به ید فاطمی علیها السلام چرخیدن گرفت.

علم بود، اسم نبود؛ اسم بود، رسم نبود؛ و همه بود و هیچ نبود. ذات که نه، عزوجل، صفاتش را در آینه‌ی صیقلی "تَامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ" ظهور داد و این تجلی، پیدایش همه‌ی ممکن‌ها شد. پس خلق و خلع جهان، به قیومیت ولایت است و تمام؛ که شاهده‌ی بر این مدعا، صادق‌تر از عشق نیست....

محبت را واسطه‌ی تکامل شناختیم؛ لذا دست‌یابی به محبوب حقیقی و تفکیک آن از محبوب‌های مجاز، اهمّ واجبات است؛ چرا که "الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ".

مناجات‌المحبتین، همه، خواهش و تقاضای حب است؛ "أَسْئَلُكَ حُبَّكَ وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ...". و زیارت جامعہ نیز؛ "مَنْ أَحَبَّكُمْ، فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ". و از امیرالمؤمنین علیه السلام داریم: "إِنَّ أَطْيَبَ شَيْءٍ فِي الْجَنَّةِ وَالْأَرْضِ، حُبُّ اللَّهِ وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ"<sup>۱</sup>.

محبت در حقیقت، دل دادن به شیء مورد محبت و ارادت و حرکت قلب به سوی موجودی است که کامل باشد. انسان بالفطرة حق طلب است، نه مجازطلب؛ و آنچه صادق است، جدا از فطرت نیست. آبیاری بذر وجود و رشد جوانه‌های سعادت، با به ثمر نشستن میوه‌ی ناب عشق معنا می‌گیرد؛ آن هم تنها به دست باغبان ولایت.

به محض ظهور محبت درون، نفوذ عاشقانه‌ی اراده‌ی معشوق و یاری عاشق در علم و عمل آغاز می‌شود؛ جلال از راه می‌رسد و جمال منعکس می‌گردد؛ و این ممکن نیست، مگر به اذن ولیّ مطلق. چنان‌که



حق تعالی به پیامبر ﷺ می فرماید: بگو اگر خدا را دوست دارید، مرا تبعیت کنید، تا خدا دوستتان بدارد! پس راهی جز تبعیت انسان کامل، برای ظهور محبت نیست. ادعای محبت، بسی دشوار است؛ اطاعتی از جان و دل در سرزمین وجود می طلبد. محب، هر آنچه دارد، باید به قربانگاه برد و در پای محبوب قربانی کند. به راستی، "هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟" و آیا حب خدا و دنیا، با هم سازگار است؟ هرگز! اگر آن گونه که ابراهیم نبی ﷺ "لَا أَحِبُّ إِلَّا لِلَّهِ" گفت و علاوه بر نبوت و رسالت، به امامت رسید، ما نیز جان جانمان را در وسخ دنیا هدر نمی دادیم و آلوده نمی کردیم، به عشق حق و جذبه‌ی مهدوی ﷺ منور می شدیم؛ هر چند در ذات، عین نقصیم.

هماره محبوب شناسی، مهم ترین رسالتی است که برای نیل به منزل محبت، لازم است. افسوس که حب، محب و محبوب، همه مهجور مانده و معرفت به آن، در صندوق غفلت، خاک می خورد!

اینک زیباترین نجوای عاشقانه در کمیل را زمزمه کنیم:

"رَبِّي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ..."

و به یاد آوریم عظیم ترین و سوزاننده ترین جلوه‌ی اثبات عشق را؛

حسین ﷺ در کربلا....

شرط است که بر بساط وصلش آن، پای نهد که سر ندارد  
وین طرفه که در هوای عشقش آن مرغ پرد که پر ندارد  
خداوندا، ما را محب صادق قرار ده! عاشقمان کن.

## فهرست

مقدمه ..... ۱۷

فصل اول: حبّ الله ..... ۲۳

اسلام، دین محبت ..... ۲۶

از محبت اول تا ..... ۳۲

شرط محبت ..... ۳۸

محبت ملائکه و اولوالعلم ..... ۴۳

فصل دوم: حبّ اولیاء الله ..... ۴۷

ولایت؛ سرنخ حبّ الله ..... ۵۲

"حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ"؛ طریق حبّ الله ..... ۶۰

حبّ محبوبان ..... ۶۷

از محبت تا محبت؛ با محبت ..... ۷۱

- این بهترین راه است ..... ۷۵
- جایگاه حب امام ..... ۷۸
- خاص ترین محبوب ..... ۸۵

### فصل سوم: اوصاف محبوبان خدا ..... ۹۳

- محبوب برگزیدگان ..... ۹۸
- حب ذکر خدا ..... ۱۰۰
- روزی محبوب از دین و دنیا ..... ۱۰۲
- محبت، میدان ابتلا ..... ۱۰۳
- اخلاص؛ سرّ الله ..... ۱۰۵
- حسن خلق؛ هبه‌ی محبوب ..... ۱۰۶
- هدایت و عبرت ..... ۱۰۷
- به کم‌اش هم راضی است ..... ۱۰۸
- مستجاب الدعوة ..... ۱۱۱
- شوق و انس و لقاء ..... ۱۱۶
- کو محبوب؟ ..... ۱۱۸

### فصل چهارم: موضوعیت محبت ..... ۱۲۱

- محبت، شرط قبول تبعیت ..... ۱۳۰
- محبت بی تبعیت؟! ..... ۱۳۶
- شرط ایمان ..... ۱۴۱
- حق توحید ..... ۱۴۸

- ۱۵۰ ..... استكمال دين
- ۱۵۱ ..... آگاه باشيد محب علي عليه السلام ...!
- ۱۵۶ ..... حبّ محب علي عليه السلام
- ۱۵۹ ..... فرشتگان هم...
- ۱۶۹ ..... حب علي عليه السلام و گناه؟! .....
- ۱۷۲ ..... محب اگر گناه کند...
- ۱۷۵ ..... حب علي عليه السلام در قيامت .....
- ۱۸۱ ..... اولين سؤال .....
- ۱۸۳ ..... محبين در بهشت .....
- ۱۸۵ ..... ختم محبت .....
- ۱۸۶ ..... عرصه‌ی اسلام .....
- ۱۹۰ ..... باران محبت .....
- ۱۹۲ ..... فقط يك باقيات الصالحات .....
- ۱۹۶ ..... حديث ابليس! .....
- ۱۹۷ ..... طيب الولادة .....
- ۲۰۱ ..... سلم و طهارت قلب .....
- ۲۰۳ ..... "أَحَبُّ إِلَيْكُمْ" .....
- ۲۰۸ ..... هر لحظه، محب باش! .....
- ۲۱۴ ..... محبت و امتحان قلب .....
- ۲۱۸ ..... صبح محب و محبوب .....
- ۲۲۱ ..... محبت، روپوش بلا .....
- ۲۲۵ ..... عجب امتحانی! .....

- تشویق به محبت ..... ۲۲۶
- او هم دوستت دارد ..... ۲۲۷
- تمنای فاطمه علیها السلام ..... ۲۳۰
- همیشه با محبوب ..... ۲۳۳
- این کجا و آن کجا! ..... ۲۳۸
- معشوق عاشق نواز ..... ۲۴۲
- ایصال به مطلوب ..... ۲۴۴
- خصایل محبین در دنیا و آخرت ..... ۲۵۰
- حکم ثواب و عقاب ..... ۲۵۴
- مایه‌ی حسرت ..... ۲۵۷
- فقط یک نفر ماندا! ..... ۲۵۸

### فصل پنجم: طریقت محبت ..... ۲۶۳

- طریقت؛ بلعیده شدن در صراط ..... ۲۶۵
- "بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ" ..... ۲۷۰
- "بِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَبِنَا عُرِفَ اللَّهُ" ..... ۲۷۳
- واسطه‌ها و مظاهر اراده‌ی الهی ..... ۲۷۷
- شکست شیطان! ..... ۲۸۲

### فصل ششم: مقدمات معرفت به مناقب ..... ۲۸۹

- مقدمه‌ی اول ..... ۲۹۳
- بیعت در الست ..... ۲۹۵

۳۰۰	.....	حقیقت ایمان
۳۰۸	.....	مراتب ولایت در نزول و صعود
۳۱۶	.....	شرط وفا
۳۲۸	.....	از رسالت تا ولایت
۳۳۲	.....	ظهور پیوند ولایت
۳۳۵	.....	راه تقویت پیوند
۳۳۸	.....	محبت از کجا در دل می آید؟
۳۴۵	.....	راه‌های اکتساب محبت
۳۵۳	.....	<b>مقدمه‌ی دوم</b>
۳۵۹	.....	<b>مقدمه‌ی سوم</b>
۳۶۱	.....	اهل تفریط
۳۷۰	.....	چرا افراط؟
۳۷۴	.....	افراطیون می گویند...
۳۸۲	.....	صراط مستقیم معرفت
۳۹۲	.....	سرّ بقا
۳۹۶	.....	علم امام
۳۹۸	.....	عقل، کجا و آن مقام؟!
۴۰۳	.....	<b>فصل هفتم: قلب ممتحن</b>
۴۰۵	.....	دل می خواهد
۴۱۳	.....	قلب شیعه

قلب و نورانیت علی علیه السلام ..... ۴۱۸

چرا چنین؟ ..... ۴۲۲

سخن آخر ..... ۴۲۷

ضمیمه: شهادتی پیرامون امامت (نخستین، مهمم از کتاب امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی ره)

فصل اول: رابطه‌ی قبولی اعمال با ولایت ..... ۴۳۱

فصل دوم: شفاعت ائمه علیهم السلام ..... ۴۶۳

فصل سوم: نه شبهه ..... ۴۷۵

فصل چهارم: شرک پنداشتن برخی امور منتسب به

ائمه علیهم السلام ..... ۴۹۷

فصل پنجم: اختصاص ثواب‌های بزرگ برای عزاداری امام

حسین علیه السلام ..... ۵۲۷

منابع ..... ۵۴۱

## مقدمه

اگر در تاریخ اسلام از زمان پیامبر ﷺ تا کنون، به خوبی دقت کنیم و اسرار و پیام‌های آن را که صرف نظر از مقاطع زمانی و وقایع تاریخی، در تمام دوران‌ها تداوم دارد و باقی می‌ماند، جستجو نماییم، می‌بینیم همواره بوده‌اند کسانی که ظاهر دین را رعایت می‌کرده‌اند؛ اما همواره هم ائمه علیهم‌السلام در غربت بوده‌اند و نتوانسته‌اند وجهه‌ی حقیقی خود را نشان دهند. این به ما می‌گوید، علاوه بر ظاهر دین، اصل دیگری هم هست که باید مورد توجه قرار گیرد؛ و آن، بطن دین یعنی ولایت است.

اگر به گذشته، نظری اندازیم، می‌بینیم پیامبر ﷺ در جریان غدیر خم، حضرت علی علیه‌السلام را به عنوان مظهر ولایت در جلوه‌ی "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً، فَعَلِيٌّ مَوْلَاً"، به حاضرین و غایبین معرفی کردند و ولایت ایشان را تنها مسیر متقن برای رسیدن به خدا برشمردند.

دقت داشته باشید، حضرت علیه‌السلام این اعلان را در جامعه‌ی اسلامی



کردند؛ یعنی جامعه‌ای که غالب افراد آن، اهل عبادت و رعایت حلال و حرام بودند و به آنچه پیامبر ﷺ از ظاهر شریعت آورده بود، عمل می‌کردند. اما در همین جامعه بود که علی علیه السلام دست بسته شد! اما چرا؟ می‌دانیم ولایت، دو چهره دارد، یکی سرپرستی و تصرف و دیگری محبت و نصرت؛ و علی علیه السلام مظهر این هر دو بود. اما به راستی چرا آن ولی الله الاعظم نتوانست مدت زیادی سرپرست جامعه باشد و دین الهی را اجرا کند؟ چرا محبوبی که منصوب از جانب محبوب جان‌ها بود، نتوانست فیض محبتش را به قلوب برساند؟! مگر راه بندگی خدا، همان راه رسیدن به محبوبش نبود؟! چرا اعتقادات و عبادات مردم، کارساز نبود؟!!

مهم‌ترین علت این غربت، آن بود که محبت حقیقی در دل‌ها حکومت نمی‌کرد و مردم، محبوب‌شناس نبودند. همین عدم ادراک محبت صحیح و شناختن محبوب صادق، مانع جاری بودن فیض ولایت به طور اتم و اکمل بود و در نهایت، عامل اصلی و محوری غیبت شد! یعنی آنچه امروز، محبوب خدا را که مرآت اتم و اکمل الهی است، در غیبت نگه داشته، نه بی‌اعتقادی و نه حتی بی‌محبتی مردم، بلکه ادراک نکردن این محبت و اشتداد ندادن آن در وجود است؛ اینکه ما به عنوان محب، کاری نمی‌کنیم که محبوب هم ما را دوست بدارد!

جامعه‌ی آن روز به ظاهر، یک جامعه‌ی دینی بود؛ ولی آیا واقعاً آن جامعه‌ی دینی، مرضی محبوب جان‌ها بود؟ مگر در جریان غدیر، مسیر مرضی خدا ترسیم نشده بود؟ پس چرا فقط سلمان‌ها، ابوذر‌ها، مقدادها و میثم‌ها توانستند رضایت محبوب را به دست آورند؟ آیا این عده‌ی

محدود، نماز می خواندند و زهد و عبادت داشتند و دیگران چنین نبودند؟! یا نه، سبب امتیازشان از سایرین، چیز دیگری بود؟  
در حقیقت، عشق و محبتی که آنان در قلب‌های خود به مولا و مقتدایشان حضرت علی علیه السلام داشتند، باعث شد در راه ولایت بمانند؛ اما چون اندک بودند، آن محبت جلوه‌گر نشد.

این مسئله در زمان سایر ائمه علیهم السلام نیز وجود داشت و آنان که تا پای جان در رکاب امام حسین علیه السلام ماندند و شهید شدند، محبان و عاشقان آن حضرت بودند و آنچه کربلا را حماسه‌ای جاویدان کرد، محبت و طلب آن محبوب حقیقی بود؛ و گرنه سست‌عنصرانی که به میدان نیامدند و حتی خبیثانی که در سپاه مقابل جنگیدند نیز، ظاهراً عابد و نمازخوان بودند!

آری، رمز شمشیر و قتلگاه، رمز اسارت و زنجیر، رمز زندان و تبعید، رمز زهر و انگور، و امروز رمز غیبت و غربت، چیزی جز مهجور ماندن این محبت نیست. اما افسوس، کمتر از این رمز سخن می‌گوییم! یک عمر غافل از حقیقت، فقط دنبال ظاهر بوده‌ایم؛ و عمرها دنبال همین بوده‌اند؛ اما هنوز از حجت خدا خبری نیست! ای کاش از روز اول می‌فهمیدیم مرکب عروج عبادت و عابد، محبت است؛ که:  
عاشق شو و رنه روزی، کار جهان سر آید

ناخوانده نقش مقصود، از کارگاه هستی  
به فضل الهی، پدران و مادرانمان تا حدودی طعم عشق و محبت  
را به ما چشانده‌اند؛ اما دفینه شد، چون معرفت و ادراکش را نگرفتیم. این  
شد که در مجالس امام حسین علیه السلام شرکت کردیم، اما حسینی نشدیم و

گناهانمان ترک نشد! به راستی با عدم معرفت به محبت حقیقی و اصول و آثار آن، استفاده از کدام منبع نور را در ایام عمرمان از دست دادیم؟! امروز ما از اعتقادات و عبادات، چیزی کم نداریم؛ حتی محب هم هستیم؛ اما محبت‌هایمان صادقانه و عارفانه نیست. مثل بیماری که تمام اعضایش سالم است، اما غده‌ی کشنده‌ای در بدن دارد.

پس امروز کار ما، تنها تزکیه، تهذیب، عبادت و بندگی نیست و هر چند این‌ها شرایط لازم‌اند، اما شرط کافی، یافتن گوهره‌ی متصل جانمان به محبوب فطری است؛ یعنی عشق خدا. ما باید رمز عاشقی را پیدا کنیم و راز محبت محبوب به محب، محب به محبوب، و محبوب به محب محبوبش را بیابیم. باید بیابیم حضرت حق تعالی به قلب انسان نظر می‌اندازد و تنها اگر محبت محبوبانش را در آن ببیند، او را به سوی قرب خود هدایت می‌کند.

بنابراین ضروری است به این گوهر گران‌بهای الهی معرفت پیدا کنیم و در حفظ، اشتداد و ظهور آن بکوشیم. چه، به هر اندازه محبت صادق و فطری ما، در پس پرده‌های حجاب قرار گیرد و "قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا"<sup>۱</sup> شود، محبت‌های کاذب نمود پیدا می‌کند و باعث انحرافات در اعتقادات، اخلاقیات و اعمال می‌شود.

در این راستا پس از مباحث شناخت امام زمان علیه السلام و بررسی ریشه‌ای امر غیبت و نیز تبیین مهم‌ترین وظیفه در این عصر یعنی انتظار، در جلد قبل، عوامل اشتداد انتظار را بررسی کردیم و دانستیم برای

اینکه حالت انتظار در ما قوت گیرد و به ظهور رسد، باید این عوامل را در خود ایجاد کنیم؛ که عبارت بودند از:

- یقین به وجود امام و آمدن او؛

- نزدیک دانستن ظهور امام؛

- دوست داشتن شرایطی که در حکومت آن حضرت، حاکم

خواهد شد؛

- دوست داشتن و محبت به امام.

تا اینجا به طور مبسوط، به بررسی سه عامل اول پرداختیم. در

ادامه به یاری خداوند، عامل چهارم یعنی محبت را خواهیم شناخت.

فصل اول:

حب الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

"الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ"  
"اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا النُّفَاقَ وَ  
أَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ فِي سَبِيلِكَ  
وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ"

بسیاری از ما فکر می‌کنیم خدا، رسول و امام را دوست داریم؛ اما باید ببینیم آیا محبت ما، همان است که محبوب از محبتش انتظار دارد یا نه؛ که اگر بر خلاف رضایت او قدم برمی‌داریم، محبتمان ظاهری است؛ به این نشان که هزار و اندی سال است امامان را ندیده‌ایم و با هیچ ترفند و روشی نتوانسته‌ایم آن محبوب حقیقی دل‌ها را از پس پرده‌ی غیبت بیرون آوریم و هنوز خبری از آمدنش نیست؛ اما دردی احساس نمی‌کنیم!

این‌ها نشان‌دهنده‌ی آن است که محبت‌های ما بر معرفت و شناخت، استوار نبوده است. پس باید در پی شناخت محبت حقیقی و

ویژگی‌های محبتان راستین باشیم. ما امروز باید لب‌اللباب درد و درمان را پیدا کنیم؛ که اگر بخواهیم در حاشیه و دور از صراط و شاهراه حرکت کنیم، چه بسا باز هم باید قرن‌ها منتظر بمانیم و تلاش کنیم.

در واقع ما محبت را به طور فطری در درون خود داریم؛ اما اگر این محبت بخواهد در ما ظهور پیدا کند، لازم است افعالی اختیاری انجام دهیم و مجاهده‌ی علمی داشته باشیم و به محبوبمان شناخت و معرفت پیدا کنیم. لذا مهم‌ترین عاملی که در ایجاد محبت دخیل است و باعث اشتداد آن و سلامتیش از آفات، ضمایم و پیرایه‌های نفسانی می‌شود، معرفت است؛ چه، اگر جایگاه محبت را بیابیم، می‌فهمیم این گوهر را چگونه پیدا کنیم و چگونه از آن بهره‌مند شویم.

پس لازم است قبل از هر چیز، اصل محبت و محبت فطری در وجود انسان را نسبت به عین‌الوجود و ذات اقدس اله بشناسیم و سپس به شناخت مظاهر این محبت پردازیم.

### اسلام، دین محبت

مبدأ و منشأ خلق و ایجاد، محبت و عشق بود؛ که "كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيَّ أُعْرَفَ"<sup>۱</sup>. یعنی حب و عشق، ایجاب کرد خداوند که عین تمام کمالات و زیبایی‌ها بود، این کمالات را به ظهور رساند و در آینه‌ی مظاهر جلوه کند.

پس اولین قدم را در مسیر محبت، خداوند برداشته و عشق و حب

۱- بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹: گنجی مخفی بودم که دوست داشتم شناخته شوم؛ پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.

ذات به ذات، عامل ظهور کمالات حق تعالی در درجات و مراتب وجودی و خلقت موجودات است. یعنی هر موجودی که خلق شده، نشان از این دارد که خداوند به عشق، وجود را به او موهبت کرده است؛ و تمام موجودات، این عشق و محبت را بسته به رتبه‌ی خود، در درونشان دارند. لذا اتصال ذات آنها به ذات واجب‌الوجود و واجب‌الوجوب حضرت حق، اتصالی حبی است.

به عبارت دیگر، حرکت موجودات از "إنا لله"، حرکتی حبی بوده و مسیر نزول، به عشق ظهور پیدا کرده است. لذا خمیرمایه‌ی تمام موجودات هستی - اعم از ملکی، ملکوتی و فوق آن - به عشق سرشته است و هر یک از آنها به فراخور نوع خود، جمال و عشق را گرفته‌اند و مطلوب و حقیقت جانشان، ذات اقدس اله است. اما در این میان، مرتبه‌ی اتم و اکمل محبت، به انسان داده شده و بر اساس همین محبت است که حرکت در عالم، معنا پیدا می‌کند. لذا محوری‌ترین راه در حرکت صعودی نیز حرکت حبی است.

بزرگان نیز از میان راه‌های قرب به خدا و رسیدن به غایت هستی، اصلی‌ترین راه را حرکت حبی صعودی معرفی کرده‌اند، که راهی ذوقی، شهودی و چشیدنی است. یعنی فرد می‌داند در سیر نزول با مرکب عشق آمده است و در مسیر صعود هم سالم‌ترین، سهل‌الوصول‌ترین و سریع‌السيرترین مرکب حرکت برای او، مرکب محبت است.

خداوند، قدم اول را برای ما انسان‌ها برداشته، محبت را به ما ارزانی داشته و خواسته تا آن را ظهور دهیم. اما اینجا نیز عشق بی‌متناهی‌اش برای دست‌گیری از انسان‌ها به جوشش درآمده و اولین



رتبه‌های نور خود را چراغ هدایت سایرین قرار داده است تا آن‌ها را به عشق دعوت کنند.

به این ترتیب، انبیاء را برای هدایت انسان‌ها در طول تاریخ فرستاد و در نهایت، اسلام را به عنوان دین اکمل معرفی کرد تا هر که خواهان طی مسیر صعودی و عروجی و جلب رضای الهی است، مسیر خود را در کامل‌ترین دین یعنی اسلام جستجو کند.

حقیقت اسلام، ریشه در محبت دارد و به این دلیل، در میان تمام انبیاء که هر کدام، تجلی یکی از اسماء خلیل الله، صفی الله، کلیم الله و... بوده‌اند، رسول مکرم دین اسلام، حبیب الله نام گرفته است. حبیب، صفت مشبّهه و دالّ بر دائمی، وجودی و علی‌الاتصال بودن حب و عشق است. لذا اگر دین اسلام، عصاره‌ی جامع و لب‌اللباب دین تمام انبیاء گذشته است، حبیب الله نیز جامع تمام اسماء خلیل، صفی، کلیم و... است.

به عبارت دیگر شاید بتوان گفت هر یک از این اسماء، از جلوات محبت هستند که انبیاء با اعتصام و استمساک به اسم محبت توانسته‌اند این جلوه را دریافت کنند. یعنی تمام آنان با توسل به مظهر اکمل عشق و محبت پروردگار - که حقیقت نورانی انسان کامل است - توانسته‌اند این مقامات را از حضرت حق تعالی بگیرند.

بنابراین همه‌ی ادیان، جلوات حب حضرت حق تعالی هستند و اسلام، مظهر تمام و کمال آن محبت؛ که "هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ" <sup>۱</sup>. ائمه‌ی

۱- الکافی، ج ۸، ص ۸۰: آیا دین، جز محبت است؟

معصومین علیهم السلام نیز با همین محبت توانسته‌اند مردم را صعود دهند و برای همین، "التَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ" هستند.<sup>۱</sup>

حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

"إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ، دِينُ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ وَاصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ وَأَصْفَاهُ خَيْرَةَ خَلْقِهِ وَأَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ؛ أَذَلُّ الْأَدْيَانِ بِعِزَّتِهِ وَوَضَعَ الْجِلْدَ بِرَفْعِهِ."<sup>۲</sup>

همانا این اسلام، دین خداوندی است که آن را برای خود برگزید، به دیده‌ی عنایتش پرورید، بهترین خلق خود را مخصوص [ابلاغ] آن گردانید و ستون‌هایش را بر محبت خویش استوار ساخت. به عزت آن، سایر ادیان را خوار کرد و به رفعت آن، ملت‌ها را بی‌مقدار نمود.

البته بر اساس قرآن و روایات، تمام ادیان، اسلام بوده‌اند؛<sup>۳</sup> اما حضرت در اینجا با تأکید بر عبارت "هَذَا الْإِسْلَامَ"، می‌خواهد نشان دهد منظور، این اسلام یعنی اسلام محمدی صلی الله علیه و آله است. لذا اگر چه سایر ادیان نیز از سوی خدا آمده‌اند و انتخاب شده‌اند، اما هر کدام، جلوه‌ای از اهداف حضرت حق تعالی را به دوش می‌کشیدند؛ در حالی که اسلام، جلوه‌ی ذات حق تعالی است که به خود، در عشق ظهور کرده و از این رو، دین برگزیده‌ی الهی است. به همین علت، جامع‌ترین آیات

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: تمامان در محبت خدا.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸.

۳- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۴: "... قَالَ الْمُفَضَّلُ: قُلْتُ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ، وَ الدِّينُ الَّذِي فِي آبَائِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ نُوحَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله هُوَ الْإِسْلَامُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا مَفْضَلُ؛ هُوَ الْإِسْلَامُ، لَا غَيْرُ. قُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، أَتَجِدُهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ؛ وَ مِنْهُ هَذِهِ الْآيَةُ: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ..." مفضل می‌گوید: گفتم ای سید و مولای من، دین ابراهیم، نوح، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله اسلام است؟ حضرت فرمود: آری ای مفضل، اسلام است و لا غیر. گفتم: مولای من، آیا این را در کتاب خدا می‌توان یافت؟ فرمود: آری، از آغاز تا پایان آن؛ از جمله این آیه: همانا دین نزد خدا، اسلام است.

توحیدی یعنی قرآن نیز برای امت این دین آمده است.

طبق این روایت، ستون‌های دین اسلام، محبت است و این کیمیا در دین اسلام به طور اتم و اکمل عرضه می‌شود. اصلی‌ترین پایه‌های سازندگی اجتماعی و تکامل مادی و معنوی انسان یعنی خدادوستی، خداپرستی و حرکت صعودی به سوی معبود و مطلوب جان نیز فقط با این کیمیا حاصل می‌شود.

بنابراین اگر چه راه‌های به سوی خدا، به تعداد نفوس مردم است، که "الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ، بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ"؛<sup>۱</sup> اما کوتاه‌ترین طریق به سوی ذات الهی و محبت حق، فقط و فقط اسلام است. در حقیقت، آنچه انبیاء از آدم تا خاتم برای هدایت انسان و جوامع بشری و معنا بخشیدن به حیات زمینی او آورده‌اند، در صورتی به نتیجه‌ی مطلوب می‌رسد که کیمیای محبت در آن وارد شده باشد؛ و این کیمیا فقط در دین اسلام به طور اتم و اکمل ارائه می‌شود. لذا انسان و حتی مسلمانی که بافت وجودی خود را با این تار و پود نبافته باشد، کامل نیست و به فلسفه‌ی خلقت که عبودیت و معرفت است<sup>۲</sup>، راه نخواهد یافت.

۱- بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۳۷.

۲- اشاره به آیه ۵۶، سوره ذاریات: "وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ". در روایتی از امام حسین (ع) در بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۹۳ آمده است: "إِنَّ اللَّهَ وَاللَّهِ، مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ؛ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ؛ هَمَانَا خَدَاوَنَد بِنْدَاغَان رَا خَلَقَ نَكْرَد، مَكْر بَرَايَ أَنَكِه اُو رَا بَشَنَا سَنَد، پَس وَقْتِي شَنَا خَتَنَد، عِبَادَتَش كَنَنَد. دَر ضَمَن، تَفَا سِير بَسِيَارِي، تَعْبِير "لِيَعْرِفُون" رَا دَر ذِيل هَمِين آيَه بَر رَسِي كَر دِهَانَد. اَز جَمَلَه دَر تَفْسِير "بَيَان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ"، ج ۴، ص ۱۱۶ آمده است: بدان که خدای تعالی غیب مطلق بود که از او خبر و اسم و رسمی نبود؛ پس دوست داشت تجلی کند تا شناخته شود؛ چنان‌که در حدیث قدسی آمده است: "مَنْ كُنَّجِيْنَه‌اِي مَخْفِي بُوَدَم، پَس دُوَسْت دَا شَتَم شَنَا خَتَه شُوَم؛ پَس خَلَقَ رَا اَفْرِيْدَم تَا شَنَا خَتَه شُوَم". پس خلق را آفرید تا بر آنان تجلی کند و خلق با او الفت گیرند؛ و خداوند بر آنان تجلی نمی‌کند، مگر آن‌گاه که از انانیتشان خارج

امام سجاده علیه السلام در دعای مکارم الأخلاق، با اشاره به کیمیای محبت، به خداوند عرضه می‌دارد:

”وَ أَنْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ، سَبِيلًا سَهْلَةً؛ أَكْمَلُ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.“<sup>۱</sup>

و به سوی محبت، راهی آسان برایم بگشا؛ که بدان، خیر دنیا و آخرت را برایم کامل کنی.

لذا کمال مطلوب انسان‌ها، قرار گرفتن در شاهراه محبت است و بر این اساس، هر چه محبت انسان به پروردگارش بیشتر باشد، توفیق بیشتری برای رسیدن به اسرار آفرینش خود و کسب کمالات انسانی خواهد داشت. به عبارت دیگر، آن‌که این شاهراه را یافته است، به قرب الهی نزدیک می‌شود؛ و اینجاست که راز ”إِيَّاكَ نَعْبُدُ“ را خواهد یافت و با پروردگار خویش به نجوا خواهد نشست. اما برعکس، هر چه محبت به خدا کمتر باشد، فرد از خدای خود فاصله خواهد گرفت؛ و به توصیف قرآن، ”يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ“<sup>۲</sup>؛ یعنی از مکانی بسیار دور خوانده می‌شود.

---

شوند و از انانیتشان خارج نمی‌شوند، مگر آن وقت که نفوس به آنچه خدا مقرر فرموده است، راضی باشند؛ مقررات الهی هم چیزی جز عبادات شرعی نیست. و نیز از انانیت خارج نمی‌شوند، مگر آن زمان که بندگان خدای تعالی باشند و از عبودیت و بندگی خود خارج شوند. مقصود از عبادات و بندگی هم، جز این نیست که عارف گردند و متصل به او شوند و به سوی بازگردند. پس مقصود از قول خداوند که: ”إِلَّا لِيَعْبُدُونِ“، معرفت و شناخت است و ادا کردن شناخت به این لفظ و عبارت، جهت إشعار به این است که معرفت و شناخت، حاصل نمی‌شود مگر با عبادت و بندگی.

۱- صحیفه سجاده، دعای بیستم.

۲- سوره فصلت، آیه ۴۴.

## از محبت اول تا...

خداوند به فضل و رحمت خود، عشق به زیبایی‌ها، خوبی‌ها و کمال را در سرشت انسان‌ها و به طور خاص در شیعیان قرار داده است و از آنجا که خود، جامع همه‌ی کمالات و زیبایی‌هاست، ممکن نیست کسی حقیقتاً او را بشناسد و دوستش نداشته باشد؛ چنان‌که امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده‌اند:

"مَنْ عَرَفَ اللَّهَ، أَحَبَّهُ..."<sup>۱</sup>

هر که خدا را بشناسد، او را دوست می‌دارد.

هر چه معرفت انسان به خداوند بیشتر شود، به همان میزان شائبه‌ها و زواید از وجودش کنار می‌رود؛ دیگر جنت و حور و غلمان نمی‌خواهد؛ بلکه خدا را دوست می‌دارد، نه جلوات او را؛ چرا که می‌داند: "چون که صد آمد، نود هم پیش ماست"، و لذا اگر فقط محبت او را داشته باشد، چیزی را از دست نخواهد داد.

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه در این باره می‌فرماید:

"...وَ خَيْرَتُ صَفْقَةَ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا..."

و در زیان است معامله‌ی بنده‌ای که بهره و نصیبی از محبت خود برای او قرار نداده باشی.

آیت‌الله سعادت‌پرور در تبیین و توضیح این قسمت از دعای عرفه

می‌نویسد:

«از این جمله، استفاده می‌شود که بهره‌مندی از عمر، وقتی برای بنده حاصل می‌شود که محبت الهی شامل حالش شود، تا وی نیز بتواند

۱- تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۵۲.

او- سبحانه- را دوست بدارد؛ زیرا خداوند می فرماید: "يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ"<sup>۱</sup>؛ خدا آنان را دوست دارد و [در نتیجه] آنان نیز خدا را دوست دارند. اینجاست که عبد، عمر خود را به تمام معنی، در طریق محبت او- سبحانه- به کار خواهد گرفت.<sup>۲</sup>

یعنی در کمال، به جایی خواهد رسید که خواهد گفت:

"...أَيُّ يَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ، حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ؟ مَتَى غَبَّتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ؟ وَمَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْأَثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ؟..."<sup>۳</sup>

آیا برای غیر تو، چنان مرتبه‌ای از ظهور هست که بتواند نمایان‌گر تو باشد؟! کی غایب بوده‌ای، تا نیازمند به دلیلی باشی که به تو رهنمون گردد؟ و کی دور بوده‌ای، تا آثار، مایه‌ی وصول به سوی تو باشد؟

به یاری خداوند، در ادامه‌ی مباحث خواهیم گفت چگونه محبت الهی شامل حال فرد می‌شود؛ یعنی چگونه می‌شود هم فرد، خدا را دوست داشته باشد و هم کاری کند که خدا او را دوست بدارد.

باید بدانیم حرکت صعودی انسان، محفوف به دو محبت خداست: یکی محبت فطری و تکوینی که بالقوه در نهاد او قرار داده شده است؛ و دیگری محبت اختیاری و ارزشی که خود باید مسیر آن را طی کند. در واقع، ما در سیر نزول، از ذات خداوند که عین محبت است، ظهور پیدا کرده‌ایم و با محبت فطری و تکوینی، وجود و جلوات آن را

۱- سوره مائده، آیه ۵۴.

۲- نور هدایت، آیت‌الله سعادت‌پرور، ص ۲۲۱.

۳- مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

گرفته‌ایم؛ اما گاه همین جلوات، حجاب می‌شوند و آن اصل را مخفی می‌کنند و نمی‌گذارند اصل وجود را بینیم؛ درست مثل صدفی که گوهر را در درون خود پنهان می‌کند. به عبارتی، در عین حال که وجود و مراتب و جلوات آن، از محبت آمده، اما اصل محبت در لابه‌لای همین جلوات گم شده است. از این رو لازم است برای ظهور آن اصل و رسیدن به محبت ارزشی، مسیری را طی کنیم.

مثل اینکه در یک درخت، همه چیز آن، ریشه‌اش است و ریشه است که در جلوه‌ی ساقه، گل، برگ، میوه و... ظهور می‌کند. اما این جلوات در عین حال که متصل به ریشه‌اند و ریشه را نشان می‌دهند، حجاب آن نیز محسوب می‌شوند؛ زیرا توجهات را به خود معطوف می‌کنند.

ریشه، محبت خداوند به بنده‌اش است، که اگر نباشد، هیچ چیز نخواهد بود. حال اگر بنده هم در سیر صعود، دوست داشتن خدا را ادراک کند و کاری کند که حجاب "من" برداشته شود و اگر حد و حدود خود را کنار زند و کاری کند که محبتی را که در سیر نزول گرفته و مخفی کرده است، ظهور دهد، به جایی می‌رسد که: "يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَ".

پس دوست داشتن یا محبت اول، آن است که خداوند بر اساس حب ذات به ذات، خود را دوست داشت و وجود را به موجودات افاضه کرد و از آنجا که تمام هستی، جلوه‌ی کمالات و زیبایی‌های او هستند، آن‌ها را نیز دوست دارد؛ و همین دوست داشتن بود که باعث شد آن‌ها را بیافریند و جلواتش را ظهور دهد؛ هر چند در این ظهور،

خود مخفی شد. خلاصه آنکه در این مرحله، او محب بود و ما محبوب.

دوست داشتن دوم، آن است که خداوند بر اساس فضلش، توفیق دهد تا ما، این دوست داشتن را به ادراک و ظهور درآوریم؛ یعنی با اراده و اختیار، حجابها و حدود را کنار زنیم تا آن ریشه، تلائو داشته باشد. در اینجا، وقتی در مسیر ظهور این محبت قدم برمی داریم، ما محب هستیم و او محبوب؛ و اگر کسی بتواند این محبت را به طور اتم و اکمل ظهور دهد، دوباره محبوب خدا خواهد شد؛ که با اولین بار، تفاوت بسیار دارد. درست مانند ائمه‌ی معصومین علیهم السلام که مظهر اتم و اکمل حرکت دوم هستند و محبت ثانوی خدا را شامل حال خود کرده‌اند. آنان میوه‌ی درخت وجودند؛ که در عین اینکه میوه‌هایی تمام و کامل اند، چیزی جز ریشه را نشان نمی‌دهند.

”أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.“<sup>۱</sup>

آیا ندیدی چگونه خداوند، کلمه‌ی طیبه را به درخت پاکی مثال زد که ریشه‌ی آن، ثابت و شاخه‌اش در آسمان است و هر زمان به اذن پروردگار خود، میوه‌اش را می‌دهد؟ و خداوند برای مردم، مثل‌ها می‌زند تا شاید متذکر شوند.

در حقیقت، کار این محبت به جایی می‌رسد که محب در محبوب فانی می‌شود و همه چیزش، او را نشان می‌دهد. اگر در سیر نخستین، آیات و جلوات، او را به خدا می‌رساند، وقتی به اینجا رسید، خدا را چنان دوست خواهد داشت که دیگر برایش جلوه و مظهری در کار



نیست و همه، فانی در خدا هستند؛ "مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ" <sup>۱</sup>.

"أَيُّكَونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ، حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ؛ مگر ساقه، شکوفه، برگ، میوه و... به غیر از ریشه هستند که با ظهورشان، ریشه را نشان دهند؟! تمام اجزاء درخت، جلوه‌ی عشق ریشه به خودش هستند و نمودهایی از ریشه‌اند که بدون آن، بودی ندارند؛ یعنی چیزی نیستند، که بخواهند ریشه را ظهور دهند!

اینجاست که بنده می‌گوید: "مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ". در حقیقت در آغاز، نمودها در عین حال که آیه و مظهر "بود" هستند، حجاب آن می‌شوند؛ اما در محبت ثانوی، نمودها فقط و فقط "بود" را نشان می‌دهند. یعنی دیگر بنده، با برهان لمّی از مؤثر به اثر می‌رسد و این ندایش می‌شود که: "مَتَى بَعْدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ؛ تو کی دور بوده‌ای که آثار بخواهد مرا به تو برساند؟!

یعنی بنده در دریای وجود، تمام حباب‌ها و شکن‌ها را می‌شکند تا به متن آب برسد و وقتی رسید، می‌فهمد اصلاً حباب و شکنی نبوده؛ بلکه همه، نمود آب بوده است. حقیقت محبت ثانوی خداوند، شکستن تمام حدود و رسیدن به متن محبت اوست؛ همان مرتبه‌ای که مولای موحدان، حضرت علی علیه السلام در آن می‌فرماید:

"مَا كُنْتُ أَغْبُدُ رَبّاً لَمْ أَرَهُ" <sup>۲</sup>.

خدایی را که نبینم، نمی‌پرستم.

در این رتبه است که دیدن، دیده و دیدنی، همه یکی می‌شوند؛

۱- شرح الأسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، ج ۲، ص ۲۱: چیزی را ندیدم، مگر پیش از آن، خدا را دیدم.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۳۸.

خداوند، چشم و گوش بنده‌اش می‌شود و اگر چه چشم می‌بیند و گوش می‌شنود، اما خدا ظهور می‌کند؛ که خود فرموده است: "...فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ، كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ..."؛ هر گاه بنده‌ام را دوست بدارم، گوشش می‌شوم که به آن می‌شنود و چشمش که به آن می‌بیند. مثل اینکه ریشه بگوید: ساقه، منم؛ برگ، جوانه، شکوفه و... نیز؛ یعنی همه چیز درخت، منم.

اما آغاز حرکت، این طور نیست که ما از ساقه، برگ و... فقط ریشه را ببینیم و محبتمان به درخت، فقط به ریشه باشد؛ بلکه در فصلی، برگ‌های آن نظردان را جلب می‌کند، فصلی دیگر، متوجه شکوفه‌هایش می‌شویم و از آن‌ها لذت می‌بریم و فصلی هم به میوه‌اش دل می‌بندیم؛ اصلاً کسی به فکر ریشه نیست! اما زمانی که باد خزان وزید و درخت، شکوفه، میوه و برگ خود را از دست داد، تازه می‌فهمیم این‌ها نمود بودند و فانی، و آنچه ماندنی است، ریشه است و بس.

"إِنَّا لَهِ"، بهار وجود است، که ریشه ظهور می‌کند. اما پس از ظهور، در جلوات مخفی می‌شود. این است که در تابستان، از اصل غافل می‌شویم و توهمی حرکت می‌کنیم؛ اما خزان که آمد و تمام حدود و شئون را برداشت، تازه می‌فهمیم اصل، ریشه است و عاشق ریشه می‌شویم؛ که "مَتَى بَعُدْتَ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ". وقتی به ادراک ریشه نشستیم و همه چیز را جلوه‌ی او دانستیم، اینجاست که

درخت خشکیده، دوباره جوانه می‌زند و میوه می‌دهد.

### شرط محبت

پس اصل، ریشه است و باید کاری کنیم که ریشه، ما را دوست داشته باشد و حفظمان کند. در این حالت است که با فنا کردن خود و خودی‌ها، سعی می‌کنیم ریشه را ظهور دهیم و تمام هم و غممان، این می‌شود که ریشه را حفظ کنیم. البته در آثار محبت خواهیم گفت محبت ثانوی خداوند به بنده، باعث ریزش حدود می‌شود. یعنی خدا با مبتلا کردن بنده در میادین مختلف، باد خزان را می‌وزاند تا جلوه‌ها و حدود کنار رود و متجلی، ظهور پیدا کند. لذا آن‌که ابتلا را از آثار محبت خدا به خود بداند، هرگز در برابر ابتلائات، چون و چرا نمی‌کند. نمونه‌ی زیبا، اتم و اکمل این جایگاه را می‌توان در میدان کربلا دید. امام حسین علیه السلام در میدان ابتلاء پروردگارش، اکبر، اصغر، قاسم، عون، عبدالله، رقیه و زینب علیها السلام ... و همه چیزش را از دست داد تا ریشه‌ی دین و اراده‌ی خدا ظهور کند؛ لذا فانی محض در پروردگار شد و پس از عاشورا، دیگر هر که به او رو کند، نه حسین علیه السلام و کربلایش را، که صفات و اسماء خدا را می‌بیند.

اینجاست که می‌فهمیم اگر حسین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام نبودند، ما هیچ ظهوری برای خدا نداشتیم و شناختی به ریشه پیدا نمی‌کردیم؛ و اگر کربلایشان نبود که ریشه را نشان دهد، راهی برای عرفان مطلوب و محبوب جانمان، یعنی خداوند، نداشتیم. چنان‌که خود فرموده‌اند:

"...كَوْلَانَا، مَا عَرَفَ اللَّهُ...!"؛ اگر ما نبودیم، خدا شناخته نمی شد.

عزیزان! هر چه از عمر ما می گذرد، باید این سو یعنی دنیایمان خزان شود، تا آن سو که ملکوت و معناست، ظهور پیدا کند. یعنی هر چه از عمرمان می گذرد، باید اطرافیان و قوم و خویش، از ما ظهور صفات خدا را ببینند، نه صفات خود دانی مان را. اما آیا این گونه ایم؟ تا کی قرار است خود را نشان دهیم و شأن و شئون خود را به نمایش بگذاریم؟! بدانیم اگر خدا را دوست داشته باشیم و بخواهیم او هم ما را - به محبت ثانوی - دوست بدارد، باید حدود، حجابها و خودیها را بریزیم.

در حقیقت، لازمه‌ی محبت حقیقی و عشق خدا، این است که خزانی بیاید و آن ریشه ظهور کند. البته به یقین، در خزان هرگز درخت نخواهد مرد؛ چرا که در اصل بودش، وصل به ریشه است و برای همین، اگر چه به ظاهر، بی بار و بر می شود، با آمدن بهار، دوباره زنده می شود. لذا ریختن برگها و خشک شدن ظاهری درخت، نه به معنای مرگ آن، که عین حیات و عین ظهور دادن ریشه و به ریشه رسیدن است.

این است که حسین بن علی علیه السلام اگر چه جسمش از دنیا رفت، اما در حقیقت جانش هرگز کشته نشد. لذا در بهار وجودش که همانا رجعت در زمان قیام موعود است، دوباره جوانه خواهد زد.<sup>۲</sup>

۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۴۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۹: "أَوَّلُ مَنْ تَنَشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا، الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام...؛ اولین کسی که از زمین برمی خیزد و به دنیا رجعت می کند، حسین بن علی علیه السلام است.

افسوس که ما سرّ خلقت را نفهمیده‌ایم؛ چون محبت را نچشیده‌ایم! که اگر می‌چشیدیم، ریزش را عین لطف می‌دیدیم و می‌فهمیدیم وقتی اصل محبوب ظهور پیدا کند، از نمود، کف و موج بودن، خارج می‌شویم و ما نیز با او به "بود" می‌رسیم. آن وقت، این قدر در حفظ شأن و شئون و به رخ کشیدن آن‌ها به دیگران تلاش نمی‌کردیم!

آیت‌الله سعادت‌پرور در این باره می‌نویسد:

«در توضیح محبت الهی به بنده‌ی مطیع و محبت بنده به او- سبحانه- با توجه به اینکه محبت الهی [در سیر نزول]، ذاتی هر موجود، به خصوص انسان است - چنان که حضرت سجاده علیه السلام می‌فرمایند: "...اِبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ اِبْتِدَاعاً وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلٰی مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعاً؛ ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ اِرَادَتِهِ وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ؛ لَا يَمْلِكُونَ تَاخِيْرًا عَمَّا قَدَّمَهُمْ اِلَيْهِ وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّمًا اِلَى مَا اٰخَرَهُمْ عَنْهُ..."<sup>۱</sup> - می‌توان گفت بیان دعا و آیه‌ی شریفه<sup>۲</sup>، به اعتبار عنایت حق- سبحانه- به بنده‌ی مطیعش است که او را از حجاب عالم شریعت و توجه به آن خارج کند تا شاهد محبت ذاتی حق تعالی به او شود؛ و در این حالت است که معنای محبت بنده به او- سبحانه- آشکار خواهد شد.»<sup>۳</sup>

امام حسین علیه السلام دعای عرفه را زمانی انشاء فرمودند که از مکه، رو

۱- صحیفه سجادیه، دعای اول: با قدرت خود، مخلوقات را نوآفرینی کرد و بر اساس مشیتش، آنان را اختراع نمود. سپس در طریق اراده‌ی خود، رهسپارشان کرد و در راه محبتش برانگیخت؛ چنان‌که نمی‌توانند از آنچه بر ایشان مقدم داشته، تأخیر کنند و یا به سوی آنچه از ایشان تأخیر کرده است، پیشی گیرند.

۲- اشاره به قسمتی از دعای عرفه - "وَ خَيْرَتِ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمَ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا" - و آیه ۵۴، سوره مائده - "يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّوْنَهُ" - که پیش‌تر اشاره شد.

۳- نور هدایت، ص ۲۲۲.

به کربلا در حرکت بودند و در حقیقت با این دعا، تمام آنچه را که باید در کربلا ایفا می‌کردند، ترسیم نمودند. در قسمتی از این دعا آمده است:

”إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ، فَأَرْجِعْنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ الْأَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ  
الْإِسْتِصَارِ؛ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا، كَمَا دَخَلْتُ إِلَيْكَ مِنْهَا، مَصُونًا السَّرَّ عَنْ النَّظَرِ إِلَيْهَا  
وَ مَرْفُوعًا الْهِمَّةَ عَنِ الْإِعْتِمَادِ عَلَيْهَا؛ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ...”

پروردگارا، تو خود، مرا به رجوع به آثار و مظاهر، امر کردی؛ پس با پوشش انوار و هدایت روشنگرانه، به سوی خودت بازگردان؛ تا همان گونه که از آنها به تو وارد شدم، از آنها به سوی تو بازگردم، در حالی که سر و درونم، از نظر [استقلالی] به آنان، مصون مانده و همتم از اعتماد بر آنان بلند باشد؛ که به راستی، تو بر هر چیز توانایی.

خدایا، دستور دادی به آثار و مظاهر برگردم؛ به اسفل سافلین آمدم؛ ”إِنَّا لِلَّهِ“. سپس دستور دادی از طریق مظاهر به سوی تو برگردم. من باز می‌گردم؛ اما برای آنکه در مظاهر نمانم و آثار در عین اینکه تو را نشان می‌دهند، حجاب من نشوند، مرا با پوششی از انوار هدایت روشنگرانه‌ات، بصیر کن؛ کاری کن که چشم‌بسته از مظاهر نروم، بلکه با نور عشق و محبت، آنها را کنار زنم و کاری کنم که تو با محبت ثانوی، مرا دوباره دوست داشته باشی و صعودم دهی؛ تا بتوانم ریشه و اصل را پیدا کنم و عاشقانه از مظاهر به سوی تو عبور نمایم؛ همان گونه که در آغاز، مرا در آنها داخل کردی.

حسین بن علی علیه السلام که محبت را تا عمق جان چشیده است و نمی‌خواهد بدون آن، حرکتی کند، لباسی از نور و هدایت روشن و خالصی از سوی خدا می‌خواهد تا به ریشه برسد و عرضه می‌دارد که: خدایا، مرا در این عالم به گونه‌ای قرار ده، که وقتی از مظاهر عبور

می‌کنم، سرّم در حصن حصین تو باشد و نظرم در این جلوات نماید.  
حسین علیه السلام می‌داند که فقط عشق و ادراک محبت است که راه عبور را آسان می‌کند. لذا همّ خویش را از اعتماد بر جلوات و مظاهر، رفعت می‌دهد و از خداوند، چنان همتی می‌خواهد که بر هیچ یک از این مظاهر تکیه نکند و بفهمد خزان می‌آید و آن‌ها را می‌برد.

ما نیز با حسین علیه السلام هم‌ندا می‌شویم که: خدایا، تو ما را خلق کردی و در سبیل محبت اولی‌ات، در اسفل سافلین قرارمان دادی، سرمایه‌ی عشق و علاقه‌ی فطری را به ما ارزانی داشتی و سپس امر کردی تا از طریق مظاهرت بالا بیاییم؛ یعنی آن‌ها را کنار بزنیم و تو را پیدا کنیم. اما بارالها، ناتوانیم! این مظاهر، در عین حال که تو را نشان می‌دهند، برای ما حجاب ایجاد می‌کنند و با زینتشان - که "إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا"<sup>۱</sup> - ما را در خود نگه می‌دارند. خدایا، اموال، ازواج، اولاد و... همه جلوات تو هستند؛ اما اگر مراقب نباشیم، برای ما خطرناک‌اند؛ که فرموده‌ای: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوٌّ لَكُمْ..."<sup>۲</sup> و "...أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ..."<sup>۳</sup>. پس به محبت ثانوی خود، نوری و جذبه‌ای دیگر به ما ده که به سوی تو آییم؛ ولی نه با پای خود، بلکه تو ما را ببری.

معبودا، اگر ما را به حال خود واگذاری، هر روز در جلوه‌ای اسیر می‌شویم، یک روز در نوجوانی، روز دیگر در جوانی و...؛ یک روز در

۱- سوره کهف، آیه ۷: همانا ما آنچه را در زمین است، زینتی برای آن قرار دادیم.

۲- سوره تغابن، آیه ۱۴: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانا برخی همسران و فرزندان شما، دشمنان هستند.

۳- سوره انفال، آیه ۲۸: اموال و اولاد شما، برایتان فتنه‌اند.

لهو و لعب، روز دیگر در تفاخر و تکاثر...؛ و چیزی نمی‌گذرد که می‌بینیم عمر "سپری شد به بازی، به فراغت، به نشاط؛ من نفهمیدم و کس نیز مرا هیچ نگفت" خدایا، می‌بینی که ما با قدم خود نمی‌توانیم به سوی تو بازگردیم؛ پس خود، ما را ببر!

### محبت ملائکه و اولوالعلم

با آنچه گفته شد، پی می‌بریم محبت الهی، چه تأثیر شگرفی در انهدام بُعد وجه‌الخلق و اتصالمان به معدن ولایت دارد؛ چنان‌که در مناجات شعبانیه می‌خوانیم:

"...إِلَهِي لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقِلَ بِهِ عَنِّ مَعْصِيَتِكَ، إِلَّا فِي وَتِّ أَيْقَظَتِنِي لِمَحَبَّتِكَ؛ فَكَمَا أَرَدْتَ أَنْ أَكُونَ، كُنْتُ... إِلَهِي أَقْمِنِي فِي أَهْلِ وَلايَتِكَ، مَقَامَ مَنْ رَجَا الزُّيَاةَ مِنْ مَحَبَّتِكَ... إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ، حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ... إِلَهِي وَ الْحِجْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهَجِ، فَأَكُونَ لَكَ عَارِفًا وَ عَنِّ سِوَاكَ مُنْخَرِفًا وَ مِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ..."<sup>۱</sup>

پروردگارا، من توانی ندارم که از معصیت تو بازگردم، مگر آن گاه که به محبت خویش بیدارم کنی، پس چنان که تو خواهی، باشم... خدایا، مرا در اهل ولایت، مقام کسی ده که به فزونی محبت تو امید دارد... بارالها، مرا به کمال انقطاع به سوی خود برسان و دیدگان قلبمان را به نور نظر بر خودت روشن کن، تا حجب نور را خرق کند؛ پس به معدن عظمت وصل شود و ارواح ما معلق به آستان عزت قدست گردد... پروردگارا، مرا به نور فروزان عزتت ملحق کن، تا تو را بشناسم و از غیر تو روی گردان و از تو در خوف و مراقبت باشم؛ ای صاحب جلال و اکرام.



محبت الهی، در تجافی<sup>۱</sup> از دار غرور و عالم طبیعت، نظر داشتن به فطرت و حمل بار امانت اسماء، متذکر شدن به "قَالُوا بَلَىٰ عَهْدُ السَّامِعَاتِ وَ أَخَذَ مِيثَاقَ وَ عَهْدَ عَشْقَ بِه عین الإنسان یا انسان کامل، نقش مهمی دارد؛ و تنها چیزی که مانع تحقق این امر می‌شود، توجه و اعتماد به مظاهر و جلوه‌هاست؛ که البته محبت حقیقی، همه‌ی این‌ها را ریشه‌کن می‌کند.

بالاترین درجه‌ی این نوع عشق و محبت نسبت به خدای متعال را، کسانی دارند که معرفتشان به ذات مقدس او، معرفت شهودی است؛ یعنی ملائکه و اولوالعلم که بنا بر روایات، در بالاترین رتبه، اهل بیت علیهم‌السلام هستند<sup>۲</sup>. چنان‌که خداوند در قرآن می‌فرماید:

"شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُو الْعِلْمِ..."<sup>۳</sup>

خداوند شهادت می‌دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان علم نیز [به این، شهادت می‌دهند].

یعنی علاوه بر ذات اقدس اله که خود بر خود شهادت می‌دهد، دو دسته‌ی دیگر به آن ذات (ریشه)، شهادت می‌دهند؛ و از آنجا که شهادت، تحمل مشهود و عینی شدن آن در وجود است، در حقیقت، دو دسته توان حمل اسرار و حقایق الهی و در نتیجه محبت را دارند و به محبت تام خدا رسیده‌اند و آن را ادراک کرده‌اند: ملائکه و صاحبان

۱- دور شدن و کنار کشیدن.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۸۲: "تَحْنُ أُولُو الذُّكْرِ وَ أُولُو الْعِلْمِ وَ عِنْدَنَا الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ؛ ما صاحبان ذکر و صاحبان علمیم و نزد ماست حلال و حرام.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۸.

علم.

امام علی علیه السلام درباره‌ی کیفیت التذاذ و شور دسته‌ی اول یعنی فرشتگان در این محبت می‌فرماید:

«... قَدْ اسْتَفْرَغْتَهُمْ أَشْغَالَ عِبَادَتِهِ، وَوَصَلَتْ حَقَائِقُ الْإِيمَانِ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَعْرِفَتِهِ، وَ قَطَعَهُمُ الْإِيْقَانُ بِهِ إِلَى الْوَلَكِ إِلَيْهِ، وَ لَمْ تُجَاوِزْ رَغْبَاتُهُمْ مَا عِنْدَهُ إِلَى مَا عِنْدَ غَيْرِهِ؛ قَدْ ذَاقُوا حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِهِ وَ شَرِبُوا بِالْكَأْسِ الرَّوِيَّةِ مِنْ مَحَبَّتِهِ...»<sup>۱</sup>

هر آینه، اشتغال به عبادتش، آنان را از هر چیز دیگر بازداشته و حقایق ایمان، آنان را به معرفت پروردگارشان پیوند داده و یقین به خدا، آنان را از دیگران بریده و شیفته‌ی او کرده است و رغبت و خواسته‌هایشان از آنچه نزد اوست، به آنچه نزد دیگری است، در نمی‌گذرد. آنان [در اثر ندیدن اغیار] شیرینی معرفتش را چشیده‌اند و از جام لبریز محبتش نوشیده‌اند.

دسته‌ی دوم هم که صاحبان علم و معرفت هستند، در سایه‌ی معرفت شهودی خود، به جایی می‌رسند که غیر خدا در نظرشان کاملاً از ارزش می‌افتد و چنان از شراب معرفت ذات حق، لبریز می‌شوند که گویی پیوسته در جوار اولیاءالله، غرق لذت و زیبایی هستند؛ «رِيًّا رَوِيًّا هَنِئًا سَائِغًا لَا ظَمًا بَعْدَهُ»<sup>۲</sup>.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ نَعِيمِهَا، وَ كَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلُ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْثُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ، وَ لَنَعَمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ، وَ تَلَذُّوْا بِهَا تَلَذُّ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ

۱- نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۲- مفاتیح الجنان، دعای ندبه: سیر، سیراب و گوارا، چنان که تشنگی پس از آن نباشد.

## الْجَنَانُ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ...<sup>۱</sup>

اگر مردم، فضیلت شناخت و معرفت خدا را می دانستند، دیدگان خود را به آنچه از خوشی ها و نعمت های زندگی دنیوی، که خداوند، دشمنان را از آن بهره مند کرده است، امتداد نمی دادند و دنیای آنها در نزدشان از آنچه با گام های خود پامال می کنند، کمتر می شد؛ و هر آینه به معرفت خدا متنعم می شدند و از آن لذت می بردند، همچون کسی که پیوسته و همواره در باغ های بهشت با اولیاء خداست.

دقت کنید؛ حضرت در این حدیث، مظاهر دنیا را به "زهرة" یعنی شکوفه تشبیه می کند. یعنی عمر آنها پایدار نیست و لذا تنها کسی که ریشه را ببیند و در شکوفه نماند، پایدار می ماند و به معرفت ریشه متنعم می شود؛ یعنی همه چیز را لبریز از زیبایی ریشه می بیند.

## "اللَّهُمَّ... وَاجْعَلْنِي أَحِبُّكَ وَأَحْبُ مَنْ يُحِبُّكَ..."<sup>۲</sup>

مرا چنان قرار ده که تو را و محبتینت را دوست بدارم.

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۴۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۸۰.

فصل دوم:

# حب اولیاء اللہ

”اللَّهُمَّ... أَلْبَسْ قَلْبِي الْوَحْشَةَ مِنْ شِرَارِ خَلْقِكَ وَالْأَنْسَ بِأَوْلِيَائِكَ وَأَهْلِي طَاعَتِكَ.”<sup>۱</sup>

خدایا، قلبم را به وحشت از اشرار خلق و انس به اولیاء و اهل طاعتت، ملبّس کن.

دانستیم محبت، هم به صورت تکوینی و فطری در صقع وجود انسان‌هاست و در سیر نزول با آنان آمده؛ و هم در صعود، به نحو اختیاری و تشریحی در مسیر دین قرار داده شده است. اما مهم این است که انسان، چگونگی و طریق ظهور این محبت را بیابد. در حقیقت از آنجا که اسلام، دین برگزیده‌ی الهی و جلوه‌ی اتمّ و اکمل محبت حق است، شیعیان که استعداد وجودشان در نظام خلقت به گونه‌ای بوده که اسلام را قبول کرده‌اند، اگر در وادی محبت حرکت کنند، بسیاری را مورد شفاعت قرار می‌دهند.<sup>۲</sup> پس باید گوهر وجودی خود یعنی محبت را از صدف درونشان بیرون آورند و تَلَأَلُوا آن را، هم خود ادراک کنند و هم به ادراک دیگران بنشانند.

---

۱- بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۳۴.

۲- در ادامه در این باره صحبت خواهیم کرد.

البته آن امر وجودی که فی نفسه و بالاستقلال باید دوستش بداریم، فقط ذات اقدس اله است. ولی ما ناسوتیان که حجاب‌های ظلمانی و نورانی بسیاری داریم، چطور می‌توانیم خدا را که عین جمال و کمال مطلق است، دوست داشته باشیم؟! جای نگرانی نیست؛ چون خدا که می‌دانسته ما انسان‌ها مستقیماً نمی‌توانیم به قله‌ی محبت و کمال برسیم و تا مصادیق صبر، حلم، عفو، ستار، غفار و سایر اسماء الهی را نبینیم، ادراکی از این صفات نخواهیم داشت، برایمان وسایل کمکی قرار داده و محبوبانی را در میان راه گذاشته است که با محبت به آنها، کم‌کم حجاب‌های وجودمان را کنار زنیم و آن محبت اصلی را بیرون کشیم.

اینجاست که حبّ اولیاء الهی، واجب می‌شود؛ "حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، وَاجِبٌ وَالْوَلَايَةُ لَهُمْ وَاجِبَةٌ وَالْبِرَاءَةُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَاجِبَةٌ"<sup>۱</sup>؛ چرا که حب آنان، آدمی را به حب خدا می‌رساند. و صد البته در این مسیر، عالی‌ترین رتبه‌ی محبت، از آن معصوم علیه السلام است که سالک سیر محبت الهی، دست در دست او می‌دهد تا به خدا برسد؛ که در زیارت می‌خوانیم: "...أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ، بِمُؤَلَاتِكُمْ وَ مَوْلَاةٍ وَ لِيُكُمُ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ..."<sup>۲</sup> و "...أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ، بِحُبِّكُمْ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ..."<sup>۳</sup>.

دین اسلام، دینی است که خداوند آن را برگزیده و از آنجا که تار

۱- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۵۲: حب اولیاء الله، واجب است؛ چنان‌که ولایت و دوستی برای آنان و نیز برائت از دشمنانشان واجب است.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا: به وسیله‌ی مولات و دوستی شما و دوستی دوست شما و نیز برائت از دشمنانتان، به سوی خداوند و سپس شما تقرب می‌جویم.

۳- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت معصومه علیها السلام: به وسیله‌ی محبت شما و برائت از دشمنانتان، به سوی خدا تقرب می‌جویم.

و بود این دین، با محبت سرشته شده است، مجری آن باید کسی باشد که عین محبت و وصل به محبت جامع ذات اقدس اله است. از این رو خداوند، ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام را نمایندگان مطلق خود و مجریان این دین قرار داده است؛ چه، آنان حقایق نوری هستند که در قله‌ی انسانیت و تخلق به اسماء و صفات الهی قرار دارند و راهیابی‌شان به این قله، تنها با عشق و محبت به ذات اقدس اله بوده است. آنان "التَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ"<sup>۱</sup> هستند و به همین دلیل، خدا را به تمام و کمال و بدون هیچ پرده و ابهامی، ظهور می‌دهند؛ و از آنجا که فانی در ذات حق‌اند، هیچ کس را به سوی خود دعوت نمی‌کنند و وجودشان مظهر و آینه‌ی تمام‌نمای ربّشان است. لذا مقامشان، مقام ولایت و ظلّ ولایت مطلقه‌ی حضرت حق تعالی است و محبتشان، هم‌پایه‌ی محبت او؛ "مَنْ أَحَبَّكُمْ، فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ"<sup>۲</sup>.

اما از آنجا که محبت اولیاءالله در ظاهر، محبت غیر الله است، اگر کسی بدون معرفت و بینش صحیح توحیدی وارد این میدان شود، ممکن است به انحراف افتد و وجهی استقلال‌ی به این محبت دهد؛ در حالی که حب اولیاءالله، تنها به اعتبار مظهریت و انتساب آنان به ذات اقدس اله است که حقیقت پیدا می‌کند و از این رو نباید صرف نظر از این وجه، مستقلاً محبوب شوند.

با توجه به این مسئله، پیش از ورود به بحث حب اولیاءالله و شناخت ابعاد و آثار آن به عنوان راه عقلی و حقیقی رسیدن به حب الله،

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: هر که شما را دوست بدارد، هر آینه خدا را دوست داشته است.

به قاعده‌ی کلی و بینش صحیح توحیدی در دوست داشتن مظاهر و جلوات خدا - از اسفل سافلین تا اعلیٰ علیین - که محبت‌ها را از افتادن به دام ننگین و مهلک غلو و شرک مصون می‌دارد، اشاره می‌کنیم تا بتوانیم از محبان حقیقی و صادق محبوبان یگانه‌محبوب حقیقی عالم شویم و در نهایت، در اتحاد حب و محب و محبوب، در آغوش محبت او آرام گیریم.

### ولایت؛ سرنخ حبّ الله

دانستیم اصل و اساس محبت، فی نفسه متعلق به خداوند است و لاغیر. بنابراین از هر محبّی به هر محبوبی، محبتی ابراز شود، حقیقت آن متعلق به ذات اقدس اله است؛ زیرا عشق و محبت، عین آن ذات و آن ذات، عین محبت است و مراتب محبت، فقط به همین حقیقت بازمی‌گردد؛ همان گونه که در عالم کیهانی، نور و حرارت، ذاتی خورشید است - البته نه ذاتی بالاستقلال - و تمام مراتب نازل و عالی نور از آن نشئت می‌گیرد و لاغیر.

لذا تنها یک محبت یعنی محبت حضرت حق تعالی، در میدان ایمان است و هر نوع محبتی غیر از این، متعلق به ایمان نیست. چنان‌که خداوند در قرآن می‌فرماید:

”وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...“<sup>۱</sup>

و گروهی از مردم، شریکانی برای خدا می‌گیرند و آنان را مانند دوست داشتن



خدا دوست می‌دارند! در حالی که مؤمنین، حبشان به خدا شدیدتر است. یعنی حب و علاقه‌ی ایمانی، صادق و حقیقی، آن هم در شدیدترین مرتبه‌اش، متعلق به حضرت حق تعالی است. پس هر نوع محبتی از هر محبی به هر محبوبی، اگر صرف نظر از محبت فطری الهی و عشق خداوند صادر شود، محبت کاذب و باطل است؛ اگر چه نسبت به امام و انسان کامل باشد.

در حقیقت، حب فطری، ریشه در ایمان دارد و ایمان هم رشته‌ی اتصال و ارتباط موجود به حقیقت وجود و همان جلوات ولایی خداوند است که علی‌الإتصال، وصل به اوست. لذا محبی که به وسیله‌ی ایمانش، به خدا متصل شده است، تمام مراتب محبت را که در جلوات و مظاهر گوناگون جلوه می‌کند، به ذات اقدس الهی باز می‌گرداند و آن‌ها را در چارچوب اراده‌ی حق تعالی ظهور می‌دهد؛ تا این محبت‌ها، همان محبت حضرت حق تعالی شود و استقلالی نباشد. بنابراین، "الذین آمنوا أشدَّ حُبًّا لِلَّهِ"، کسانی هستند که تمام محبت‌هایشان با رشته‌ی ایمان، وصل به محبت حقیقی ذات اقدس الهی است؛ چه، محبت استقلالی، تنها متعلق به خداست و سایر مراتب محبت، به شرط اتصال به حبل ایمان، پذیرفته خواهد شد.

به عبارت دیگر، تنها رشته‌ای که می‌تواند مراتب تشکیکی وجود را به اصل و حقیقت وجود متصل کند، ایمان است؛ همان حبلی که انسان فرشی را عرشی می‌کند و باور قلبی که به اعمال ظاهری او، معنا و مفهوم می‌بخشد و شرط قبولی آن‌هاست.

در واقع، حقیقت ایمان، همان ولایت است و ولایت هم عشق به

عین الإنسان.

چرا که اگر خداوند در قرآن فرموده: "الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ"<sup>۱</sup>، و میزان را حق معرفی کرده، یعنی حق است که اعمال و عبادات ما را ثقیل می‌کند و بار معنوی به آنها می‌دهد. از سوی دیگر، هم حقیقت میزان، اهل بیت علیهم السلام هستند<sup>۲</sup> و هم محور و مدار حق، آنان‌اند<sup>۳</sup>. پس ایمان ظاهری، اعمال و عبادات ما، تنها وقتی رنگ و بوی خدایی و معنوی می‌گیرد و مقبول می‌شود که رنگ ولایت علی علیه السلام و اولاد او علیهم السلام را داشته باشد<sup>۴</sup>.

همچنین وقتی ما در عبادات خود - که برخاسته از ایمانمان به غیب است - خواهان صراط مستقیم می‌شویم و یا می‌خواهیم به وسیله‌ی انسان کامل به خدا تقرب جویم، در حقیقت دنبال مسیری باطنی هستیم که ما را به مبدأ متصل کند و در اثر این اتصال، مسیر ظاهری‌مان نیز اصلاح شود. از طرفی در روایات داریم حقیقت صراط مستقیم، ائمه‌ی معصومین علیهم السلام است<sup>۵</sup>. پس مسیر باطنی که ما را به هدف می‌رساند و عمل ظاهری‌مان را مقبول می‌کند، ولایت

۱- سوره اعراف، آیه ۸: آن روز، میزان حق است.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۹۶: "...نَحْنُ الْمِيزَانُ...".

۳- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴۵۱: "عَلِيُّ عليه السلام مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام يَدُورُ حَيْثَمَا دَارَ؛ عَلِيُّ عليه السلام بِالْحَقِّ، وَ حَقٌّ بِالْعَلِيِّ عليه السلام اسْتِ".

۴- برای مطالعه بیشتر، به ذیل آیه ۸ سوره اعراف، در تفسیر انوار درخشان، ج ۶، صص ۲۳۹-۲۴۱ و ترجمه بیان السعادة، ج ۵، صص ۲۳۹-۲۴۱ مراجعه شود.

۵- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۲: "...نَحْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ..."; مایم ابواب خدا و مایم صراط مستقیم.

اهل بیت علیهم السلام است.

طبق آیات و روایات، حبل و رشته‌ی اتصال ایمان، فقط ولایت است و بر خلاف اسلام که می‌تواند منقطع شود - یعنی یک مسلمان ممکن است به خدا متصل نباشد-، در ایمان هرگز انقطاع وجود ندارد<sup>۱</sup>. پس اتصال رسالت و نبوت به خداوند، دائمی و بلاانقطاع نیست و در یک جا تمام می‌شود؛ اما ولایت، علی‌الاقبال باقی است و بدون آن، هستی قوام ندارد؛ که "لَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا، لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا"<sup>۲</sup>. لذا آنجا که اگر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله برود، اتصال میان عرش و فرش پایان می‌یابد، خداوند می‌فرماید:

"يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ..."<sup>۳</sup>

ای رسول، آنچه را از پروردگارت به سوی تو نازل شده است، ابلاغ کن؛

وگرنه رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای!

۱- الکافی، ج ۲، ص ۲۶: "الإيمان، ما استقر في القلب و أفضى به إلى الله عز وجل و صدقة العمل بالطاعة لله و التسليم لأمره؛ و الإسلام، ما ظهر من قول أو فعل و هو الذي عليه جماعة الناس من الفرق كلها..."؛ ایمان، آن است که در قلب، استقرار یابد و به خدا برساند؛ که آن را عمل به طاعت خدا و تسلیم در برابر امرش تصدیق می‌کند. اما اسلام، آن است که از قول یا فعل، ظاهر است و بسیاری مردم از تمام فرقه‌ها وارد در آن هستند.

۲- الکافی، ج ۲، صص ۲۴-۲۵: "الإسلام، هو الظاهر الذي عليه الناس شهادة أن لا إله إلا الله و تحدة لا شريك له و أن محمدا عبده و رسوله و إقامة الصلاة و إيتاء الزكاة و حج البيت و صيام شهر رمضان؛ و الإيمان، معرفة هذا الأمر مع هذا. فإن أقر بها و لم يعرف هذا الأمر، كان مسلماً و كان ضالاً! اسلام، همین صورت ظاهری است که مردم دارند، یعنی شهادت دادن به اینکه خدایی جز خدای یگانه بی‌شریک نیست و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول اوست، و نماز گزاردن، زکات دادن، حج خانه خدا و روزه ماه رمضان. اما ایمان، معرفت این امر [ولایت] با این صورت‌های ظاهری است. پس اگر کسی به آن‌ها اقرار کند و به این امر [ولایت] معرفت نداشته باشد، مسلمان است و گمراه!

۲- الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۱۷: اگر یکی از ما، در زمین نباشد، زمین با اهلش فرو می‌پاشد.

۳- سوره مائده، آیه ۶۷.

و این ابلاغ، همان بود که حقیقت اسلام و اکمال و تمامیت آن را، ولایت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام اعلام کرد که:

"...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا..."<sup>۱</sup>

امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و از اسلام به عنوان دیتان راضی شدم.

در حقیقت، ایمان نه در رسالت و نبوت، بلکه آن رشته‌ی دائمی و بلاانقطاع یعنی ولایت است که اتصالش به ذات اقدس اله، تا ابد بریده نمی‌شود و جلوه‌ی اتم و اکمل آن در مظهریت "التَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ"، فقط و فقط چهارده معصوم علیهم السلام هستند که علی‌الاتصال به خداوند متصل‌اند. خداوند در این آیه نشان می‌دهد هر کس به رشته‌ی ولایت چنگ زند و در این جلوه، خدا یا چیز دیگر را دوست داشته باشد، دوست داشتن و محبتش صادقانه و الهی است؛ و هر که با انقطاع از این رشته، هر چیز دیگر را دوست بدارد و اثرات محبتش را حتی در جلوه‌ی بندگی‌ها و عبادات نیز ظهور دهد، نه عشق و محبتش صادقانه و حقیقی است و نه عبادات و بندگی‌هایش!

پس وقتی قرآن می‌فرماید: "وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُجِبُونَهُمْ كُحُوبُ اللَّهِ"، از کسانی سخن می‌گوید که مظاهر و جلوات خدا را صرف نظر از آن رشته‌ی اتصال و حبل الهی و استمساک به ریسمان متصل از عین‌الوجود به عالم امکان دوست می‌دارند؛ که این نوع دوست داشتن، شریک قرار دادن برای خداوند است. اما "الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ"

حُبّاً لِلَّهِ، کسانی هستند که هر چه را دوست می‌دارند، به محبت خداست و لذا گرایش‌ها و محبت‌های آنان برایشان عبادت محسوب می‌شود؛ حتی اگر سنگ و آهن را دوست بدارند. مثلاً شیفته‌ی سنگ قبور ائمه علیهم‌السلام و آهن ضریح ایشان می‌شوند و این برایشان عین عبادت است؛ چون ائمه علیهم‌السلام حبل الهی اند<sup>۱</sup> که به ذات اقدس اله، متصل است و بلاانقطاع نورافشانی می‌کند؛ و حق تعالی خود، ما را به محبت و معرفت آنان امر فرموده است، نه اینکه خودمان جعل کرده باشیم.

این می‌شود که مؤمنین، همه چیز را برای خدا و در اتصال به او دوست می‌دارند. البته اثرات این محبت به اشیاء، مثلاً بوسه زدن به ضریح و سنگ قبر امام، به خود آن اشیاء نمی‌رسد؛ بلکه به محب می‌رسد و او را به خداوند متصل می‌کند.

چنان‌که در حدیثی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است:

”يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَحِبُّ فِي اللَّهِ وَ أَبْغِضْ فِي اللَّهِ وَ وَالِ فِي اللَّهِ وَ عَادِ فِي اللَّهِ؛ فَإِنَّهُ لَأَثَنُ وَ لَوَايَةُ اللَّهِ إِلَّا بِذَلِكَ، وَ لَا يَجِدُ رَجُلٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ وَ إِن كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَ صِيَامُهُ، حَتَّى يَكُونَ كَذَلِكَ...“<sup>۲</sup>

ای بنده‌ی خدا، [یاد بگیر] برای خدا، دوست بداری و برای خدا، دشمن؛ و برای خدا ولایت کسی را بپذیری و برای او با کسی دشمنی کنی؛ که همانا به عشق و ولایت خدا نمی‌رسی، مگر از این طریق؛ و بنده - اگر چه نماز و روزه‌ی بسیار داشته باشد - طعم ایمان را نمی‌چشد، مگر چنین باشد.

نقطه مقابل این مسیر هم مربوط به کسانی است که در مظاهر

۱- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۸۳: ”تَحَنُّنُ حَبْلِ اللَّهِ الَّذِي قَالَ: ”وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً“؛ ما حبل خداييم که فرموده است: همگی به حبل خدا چنگ زنيد.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۵۴.

می مانند و نمی توانند از محبت به آن‌ها، به محبت خدا منتقل شوند؛ همانان که خداوند خطاب به ایشان می فرماید:

”قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ  
اَقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ  
وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ.“<sup>۱</sup>

بگو: اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران و خویشان شما، اموالی که به دست آورده‌اید، تجارتي که از کسادش می ترسید و خانه‌هایی که به آن ارضاء شده‌اید، در نظرتان از خداوند و پیامبر او و جهاد در راهش محبوب تر است، منتظر باشید تا خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و او قوم فاسقین را هدایت نمی کند.

اما چرا خداوند می فرماید اگر این‌ها را دوست دارید، منتظر عذاب

باشید؟ مگر این‌ها جلوات خدا نیستند و خدا آن‌ها را نفرستاده است؟!

در پاسخ باید گفت، درست است که خدای متعال تمام جلوات

محبت خود، اعم از فرزند، سلامت، مال، خانه و... را در حیات زمینی

فرستاده است؛ اما مسئله اینجاست که در بطن و عمق این مظاهر،

رشته‌ای قرار داده که هرگز از او منقطع نمی شود و تمام این جلوات را

در اتصال با آن رشته فرستاده است؛ یعنی ولایت، که تمام جلوات نظام

خلقت، طفیل آن هستند؛ ”لَوْلَاكَ، لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ وَ لَوْلَا عَلِيٌّ، لَمَا خَلَقْتُكَ وَ

لَوْلَا فَاطِمَةُ، لَمَا خَلَقْتُكُمْ“<sup>۲</sup>. لذا تنها در اتصال با رشته ولایت است که

می توان این جلوات را دوست داشت و اگر از این رشته منقطع شوند،

تمامشان عدو، فتنه، بازدارنده، هلاک کننده و عامل عذاب خواهند بود.

۱- سوره توبه، آیه ۲۴.

۲- مجمع النورین، شیخ ابوالحسن مرندی، ص ۱۸۷: اگر تو نبود، افلاک را خلق نمی کردم؛ اگر علی نبود، تو را؛ و اگر فاطمه نبود، شما دو تن را نمی آفریدم.

از این رو خداوند در این آیه، افرادی را که جلوات و مظاهر خدا را صرف نظر از رشته‌ای که در بطن آنهاست، دوست می‌دارند، فاسق یعنی بیرون‌رفته از ایمان می‌نامد و اعلام می‌کند که آنان را عذاب می‌دهد و دوستشان ندارد.

ولایت، رشته‌ای باطنی است که خداوند اراده کرده تا تمام جلوات محبت خود را از طریق آن ظهور دهد. لذا بدون در نظر گرفتن این رشته، محبت هیچ یک از جلوه‌ها، ما را به سوی مقصد اصلی، رهنمون نمی‌شود. مثل اینکه خورشید، تمام جلوات نور خود را از اتصال اولیه‌ی شعاعش ظهور می‌دهد و اگر ما صرف نظر از آن اتصال اولیه به خورشید، هر یک از مراتب نور را دوست بداریم و به آن دل بیندیم، هنگام غروب خواهیم دید نه از آن نور، اثری هست و نه از محبتی که به آن داشتیم؛ چه، در حقیقت از اول هم بدون اتصال به خورشید، نوری وجود نداشت.

البته رشته‌ی اتصال ولایت یا ایمان - که هرگز از ذات اقدس اله منقطع نمی‌شود - شعار نیست، بلکه راه و مسیر است؛ و واقعاً یک ریسمان نیست که از جایی آویزان باشد، بلکه حقیقتی از اعمال، احکام و سنن و متصل به مقام عصمت انبیاء و اولیاست که ظهور پیدا کرده و هرگز منقطع نمی‌شود. تنها با گرایش به این احکام و سنن است که می‌توان همه‌ی جلوات را دوست داشت؛ و اگر غیر از این باشد، یعنی محبت فرد به پدر، مادر، برادر، همسر، فرزند، خانه، زندگی، تجارت، مال و... به گونه‌ای باشد که در صقع و بطن آن، حبل ولایت را نبیند، این جلوات برایش محبوب‌تر از خدا می‌شوند؛ همان که در آیه آمده

است: "أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ؛ وَ مُسْلِمًا وَجُودِي كَه رَنكَ غَيْرِ خَدَا رَا كَرَفْتَه اَسْت، مُسْتَحَقَّ عَذَابِ اَلْهِى خَوَاهِد بُوَد.

این است که امام صادق علیه السلام می فرماید:

"لَا يُمَحِّضُ رَجُلٌ، الْإِيْمَانَ بِاللَّهِ، حَتَّى يَكُونَ اللهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَيْهِ وَ أُمَّهِ وَ وُلْدِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ مِنْ النَّاسِ كُلِّهِمْ."<sup>۱</sup>

ایمان فرد برای خدا محض و خالص نمی شود، تا آنکه خداوند در نزد او از خودش، پدرش، مادرش، فرزندانش، خانواده اش، مالش و از تمام مردم، محبوب تر باشد.

در حقیقت محور تمام محبت ها باید ذات اقدس اله باشد و ما فطرتاً نمی توانیم غیر از خدا، کسی را دوست بداریم. پس دوست داشتن هر چیز به غیر محوریت خدا، نه محبت حقیقی، بلکه کاذب و وهم است و اصل وجود ما آن را نمی پذیرد؛ هر چند وهممان، آن را بپذیرد.

### "حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ طَرِيقَ حُبِّ اَللّٰهِ"

بنابراین دوست داشتنی ترین دوست داشتنی ها برای ما، ذات اقدس اله، و رشته ی اتصال به محبت او ایمان است. مظهر این محبت، که باید خدا را در آن دید و دوست داشت، ولایت است که محبت ها را به خدای متعال اتصال می دهد و با در نظر داشتن آن، هر چیزی را - اگر چه در عالم دنیا - دوست داشته باشیم، بالابرنده است؛ چرا که این رشته آمده است تا حدود و حجب را کنار زند و محبت حقیقی را از صقع وجود ما ظاهر کند؛ که "اللَّهُ وَ لِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى



النور...<sup>۱</sup>

در حقیقت، محبت فطری، فقط و فقط از آن خداست؛ چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی دوست داشتن خدا فرموده‌اند:

"...أَحِبُّوا اللَّهَ مِنْ كُلِّ قَلْبِكُمْ..."<sup>۲</sup>

خدا را با همه‌ی قلبتان، دوست بدارید.

در دعای ابو حمزه‌ی ثمالی آمده است:

"...إِلَهِي لَوْ قَرَّبْتَنِي بِالْأَصْفَادِ وَمَنْعَتَنِي سَيْبِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ وَ دَلَلْتَ عَلَيَّ فُضَائِحِي غِيُونَ الْعِبَادِ وَ أَمَرْتَ بِي عَلَى النَّارِ وَ حَلَّتْ بَيْنِي وَ بَيْنِ الْأَبْرَارِ، مَا قَطَعْتُ رَجَائِي مِنْكَ وَ لَأَصْرَفْتُ وَجْهَ تَأْمِيلِي لِلْعَفْوِ عَنكَ وَ لَأَخْرَجَ حُبِّي مِنْ قَلْبِي..."

پروردگارا، اگر مرا در بند کنی و لطف خود را از من دریغ داری و چشمان بندگان را بر رسوایی من راهنمایی کنی و فرمان دهی به آتشم بزنند، هرگز امیدم را از تو قطع نکنم و آرزویم را از عفو تو برنگردانم و محبتت از قلبم بیرون نرود.

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌فرمایند:

"أَنْتَ الَّذِي أَزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ، حَتَّى كَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ وَ كَمْ يَلْجَأُوا إِلَى غَيْرِكَ... مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَ مَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ؟! لَقَدْ خَابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلًا..."

خدایا، این تو هستی که اغیار را از قلوب محبین خود، زایل و ریشه‌کن کردی، تا آنجا که جز تو را دوست نداشتند و به جز تو پناه نبردند... آن‌که تو را از دست داد، چه به دست آورد و آن‌که تو را یافت، چه از دست داد؟ هر آینه، آن‌که به چیزی جای تو راضی شد، زیان کرد.

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۷: خدا، ولی کسانی است که ایمان آوردند و آنان را از ظلمات به سوی نور خارج می‌کند.

۲- نهج الفصاحة، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ص ۸۱۸.

آری؛ وقتی محبت به خدا تعلق گیرد، محبت غیر خدا کنار می‌رود و محبت‌های بدون اتصال به ولایت، اصلاً در قلب جای نمی‌گیرد؛ چرا که محبت خدا، هر نوع غیری را از وجود زایل می‌کند. چنان‌که امام حسین علیه السلام سرشار از این محبت و عشق اصیل، رسته از همه چیز، می‌فرماید: "یا سَيِّفُ، خُذِينِي"؛<sup>۱</sup> و به شمشیرها اجازه می‌دهد به اذن خداوند، او را در بر گیرند و شهید کنند.

در سایر ادعیه‌ی معصومین علیهم السلام نیز آمده است:

"...اللَّهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ، أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ..."<sup>۲</sup>

پروردگارا، محبتت را، محبوب‌ترین چیزها برای من قرار ده.

"...يا سيدي، وَ خَلا كُلُّ حَبِيبٍ بِحَبِيبِهِ وَ أَنْتَ الْمَحْبُوبُ إِلَيَّ..."<sup>۳</sup>

آقای من، هر دوستی با دوست خود خلوت کرده است؛ و محبوب من تویی.

همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

"أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيَّ دَاوُدَ، يَا دَاوُدُ، بِي فَافْرَحْ وَ بِذِكْرِي فَتَلَذَّذْ وَ بِمَنَاجَاتِي

فَتَنَعَّمْ؛ فَعَن قَلِيلٍ، أَخْلَى الدَّارَ مِنَ الْفَاسِقِينَ وَ أَجْعَلْ لِعَتِّي عَلَى الظَّالِمِينَ..."<sup>۴</sup>

خداوند عزوجل به داوود وحی کرد: ای داوود، به من شاد باش، از یاد من لذت ببر و با مناجاتم متنعم شو؛ که به زودی، خانه را از فاسقین خالی خواهم کرد و لعنت خود را بر ظالمین قرار خواهم داد.

این محبت و این محبوب، چنان زیباست که حتی تمام زشتی‌های

محب را کنار می‌زند؛ چنان‌که در روایت آمده است:

۱- الصحيح من سيرة النبي الأعظم صلى الله عليه وآله، سيد جعفر مرتضى، ج ۳، ص ۱۱۲: ای شمشیرها، مرا در بر گیرید.

۲- بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۷۰.

۳- بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۳۰۹.

۴- بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۴.

"إِلَهِي فَتَدَارِكُنِي بِرَحْمَتِكَ الَّتِي بِهَا تَجْمَعُ الْخَيْرَاتِ لِأَوْلِيَائِكَ وَبِهَا تَصْرِفُ السَّيِّئَاتِ عَنِّ أَحِبَّائِكَ..."<sup>۱</sup>

خدایا، مرا تدارک و یاری کن به رحمتت که با آن، همه‌ی خیرها را برای اولیاء خود جمع کرده‌ای و تمام زشتی‌ها را از محبتت برداشته‌ای.

بنابراین چنان‌که گفتیم، محبوب بالإصالة و حقیقی ما، تنها خداست و صد البته، برای رسیدن به این یگانه‌محبوب، راهی گشوده است؛ که در زیارت امین‌الله می‌خوانیم:

"...اللَّهُمَّ إِنَّ قُلُوبَ الْمُتَخَبِّئِينَ إِلَيْكَ وَالْهَيَّةَ وَ سَبَلَ الرَّاْغِبِينَ إِلَيْكَ شَارِعَةً..."

پروردگارا، همانا قلب‌های شوریدگان، به سوی تو واله و مشتاق است، و راه‌های رغبت‌کنندگان به تو، گشوده و باز.

وله، شوق در محبت است که محب را بی‌تاب و بی‌قرار کند. اما راه رسیدن به این محبت - محبت خدا - چیست؟

رسول اکرم ﷺ در روایتی می‌فرمایند:

"...لِكُلِّ شَيْءٍ أَسَاسٌ؛ وَ أَسَاسُ الْإِسْلَامِ، حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ..."<sup>۲</sup>

برای هر چیز، اساسی است و اساس اسلام، حب ما اهل بیت است.

از امام باقر عليه السلام هم نقل شده است:

"...حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، نِظَامُ الدِّينِ..."<sup>۳</sup>

حب ما اهل بیت، نظام دین است.

لذا واسطه‌ای که برای رسیدن به محبت خدا باید به آن چنگ زد، ائمه‌ی معصومین عليهم السلام هستند که عصمتشان وصل به ذات اقدس اله

۱- بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۸۱.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۶.

۳- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۸۳.

است و آنی منقطع نمی‌شود. در واقع، محبت خداوند جز از طریق توجه به محبت اهل بیت علیهم‌السلام حاصل نمی‌شود. خواهیم گفت صرف محبت به حضرات معصومین علیهم‌السلام پاک‌کننده، رشددهنده و رساننده است. لذا باید ابتدا این گنجینه‌ی الهی را که خداوند تحت عنوان مظاهر در وجود ما گذاشته است، پیدا کنیم و دوستشان بداریم؛ و بعد، کاری کنیم تا خودمان محبوب شویم و آنان ما را دوست بدارند.

در واقع، ما اگر چه محبت خدا را در صقع وجود و فطرتمان حامل هستیم، اما برای ظهور این محبت فطری، نیاز به مظاهر داریم و آن را جز در مظاهرش نمی‌توانیم داشته باشیم؛ چرا که زمینی هستیم و نمی‌توانیم مستقیماً خدای واجب‌الوجود را در جلوه‌ی محبتش بینیم. لذا او محبت خود را در مظاهرش ظهور داده است، تا خود شناخته شود؛ "كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ"!

مثل اینکه در درخت، ریشه را نمی‌بینیم؛ چون زیر خاک است و برای اینکه بتوانیم آن را بشناسیم، حتماً باید ظهور داشته باشد و خود را در مظاهر نشان دهد.

پس مظاهر، آیات و نشانه‌هایی به سوی الله و ذات الهی هستند که محبان را به او می‌رسانند؛ و اگر چه فی‌نفسه و فی‌ذاته هیچ‌اند، اما به تبع ریشه، همه چیزند و محب را به همه چیز می‌رسانند؛ چون به اصل که دربر دارنده‌ی همه چیز است، وصل‌اند. اما آنجا که از ریشه بپُرنند و بخواهند در گفتار و کردار و رفتار، خود را نشان دهند و یا محب، آن‌ها

را بدون در نظر گرفتن ریشه ببیند، دوست داشتنشان، وهمی، باطل و گمراه کننده خواهد بود.

لذا حتی در محبت اهل بیت علیهم السلام نیز باید دقت داشت که وجهی استقلال از محبت خدا نداشته باشد.

در این باره، روایت جالبی نقل شده که ذکر آن در اینجا بجاست:

"رَوَى أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غُلَامٌ دُونَ الْبُلُوغِ وَ بَشٌّ لَهُ وَ تَبَسَّمَ فَرِحًا بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . فَقَالَ لَهُ: "أَتُحِبُّنِي يَا فَتَى؟" فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ، يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ لَهُ: "مِثْلَ عَيْنَيْكَ؟" فَقَالَ: أَكْثَرَ. فَقَالَ: "مِثْلَ أَبِيكَ؟" فَقَالَ: أَكْثَرَ. فَقَالَ: "مِثْلَ أُمِّكَ؟" فَقَالَ: أَكْثَرَ. فَقَالَ: "مِثْلَ نَفْسِكَ؟" فَقَالَ: أَكْثَرَ وَاللَّهِ، يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: "أَمْ مِثْلَ رَبِّكَ؟" فَقَالَ: اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ هَذَا لَكَ وَ لَا لِأَحَدٍ؛ فَإِنَّمَا أَحْبَبْتُكَ لِحُبِّ اللَّهِ. فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى مَنْ كَانَ مَعَهُ، وَ قَالَ: "هَكَذَا كُونُوا؛ أَحِبُّوا اللَّهَ لِإِحْسَانِهِ إِلَيْكُمْ وَ إِنْعَامِهِ عَلَيْكُمْ وَ أَحِبُّونِي لِحُبِّ اللَّهِ."<sup>۱</sup>

جوان نابالغی در حالی که چهره‌اش از دیدار رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بشاش و متبسم بود، خدمت حضرت رسید و عرض سلام کرد. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پاسخ دادند و فرمودند: ای جوان، آیا مرا دوست داری؟ گفت: به خدا سوگند، آری یا رسول الله. فرمودند: مثل چشم‌هایت؟ گفت: بیشتر. فرمودند: مثل پدرت؟ گفت: بیشتر. فرمودند: مثل مادرت؟ گفت: بیشتر. فرمودند: مثل خودت؟ گفت: به خدا بیشتر، یا رسول الله. فرمودند: آیا مرا مثل پروردگارت دوست داری؟ گفت: الله الله الله، یا رسول الله؛ که این مقام، نه برای توست و نه برای هیچ کس دیگر. من تو را فقط برای دوستی خدا دوست می‌دارم. پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به همراهیان خود رو کرده، فرمودند: چنین باشید؛ خدا را به سبب احسان و نیکی‌اش به شما دوست بدارید، و مرا برای حب خدا.

بنابراین ریشه‌ی حب، فقط و فقط به ذات اقدس اله تعلق می‌گیرد

و رشته‌ی این حب در مراتب تشکیکی هم فقط ولایت است؛ اگر چه مظاهر، در تشخیص و تعیین متفاوت‌اند و مراتب دارند، ولی در عمق این مظاهر، حقیقت واحد ولایت حاکم است.

مثل اینکه ساقه، شکوفه، برگ، میوه و دیگر اجزاء درخت، اگر چه به ظاهر متعددند و خاصیت‌های متفاوتی دارند، اما وجه اتصال تمام آن‌ها ریشه است؛ البته در مراتب مختلف. مثلاً مرتبه‌ی اتصال ساقه به ریشه، قوی‌تر از جوانه، و رتبه‌ی اتصال جوانه، قوی‌تر از شکوفه است. لذا با اینکه هر کدام به تنهایی، زیبا، دوست‌داشتنی و لذت‌بردنی هستند، اما همگی در عمق و باطن به ریشه وصل‌اند و اصلاً به تبع ریشه، زیبا و دوست‌داشتنی شده‌اند؛ چنان‌که اگر سرنخ اتصال به ریشه را برداریم، دوست‌داشتنشان، کاذب و باطل است.

لذا مظاهر با اینکه دوست‌داشتنی هستند، اما زمانی این دوست داشتن، مطلوب می‌شود که محور و ریشه همیشه مد نظر باشد؛ و دوست داشتن و لذت بردن از تک‌تک مظاهر، صرف نظر از اتصال به محور و ریشه، محبت باطل و غیر الله می‌شود، که موجب هلاکت است و به شرک و کفر می‌کشاند. این باید در بینش ما جا بیفتد که رشته‌ی اتصال همه چیز در هستی، یکی است: ولایت؛ آن یکی هم چند تا نشده و فقط تشخیص و تعیین مظاهر آن و آثارشان با هم متفاوت است.

اگر این حقیقت را درست ادراک نکنیم، حتی اگر حضرت ولی عصر علیه السلام را دوست داشته باشیم، کاری برایمان نمی‌کند. همان گونه که غالیان در زمان حضرت علی علیه السلام با اینکه واقعاً ایشان را دوست داشتند؛ اما...!

در واقع، ائمه علیهم السلام واقعاً دوست‌داشتنی هستند و فطرت انسان، هر چیز زیبا را دوست می‌دارد؛ لذا هر که با این زیباییان مواجه شود و سوسویی از فطرت در او روشن باشد، دوستشان خواهد داشت. اما باید دانست این زیبایی، به خاطر اتصالشان به دوست‌داشتنی‌ترین دوست‌داشتنی‌هاست و چون "التَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ" هستند، دوست‌داشتنی شده‌اند. در حالی که غالیان فکر می‌کردند چون حضرت، خیلی دوست‌داشتنی است، باید خودش را فی‌نفسه دوست داشت! لذا با این تفکر بسیار وحشتناک، کافر شدند و حضرت گرچه دوست‌داشتنی بودن خود را نفی نکرد، اما آنان را کشت؛ چون او را صرف نظر از ریشه دوست می‌داشتند. این گونه بود که محبین مولا، به شمشیر خود مولا، به قعر جهنم رفتند و محبتشان اثر نبخشید!

آری؛ درباره‌ی محبت علی علیه السلام و اولاد علی علیهم السلام چنان روایات شگفت‌آوری وجود دارد، که اگر در این مقدمات تأمل نکنیم، احتمال پیش رفتن به سوی غلو می‌رود؛ در حالی که محبت، مختص ذات اقدس اله است که واجب‌الوجود است و همه چیز مال خودش است. پس با این دقت، وارد بحث محبت اولیاءالله می‌شویم.

## حُبِّ مَحْبُوبَانِ

در زیارت امین‌الله می‌خوانیم:

"...اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي ... مُجِبَّةً لِصَفْوَةِ أَوْلِيَائِكَ، مَحْبُوبَةً فِي أَرْضِكَ وَ"

سَمَائِكَ...<sup>۱</sup>

پروردگارا، مرا محب اولیاء برگزیده‌ات و محبوب در زمین و آسمانت قرار ده. یعنی محبوبان قلب مرا برگزیدگان خودت قرار ده؛ تا از طریق این محبت، کاری کنم آن‌ها مرا دوست بدارند.

آیت‌الله سعادت‌پرور درباره‌ی این عبارات، به سه مطلب اشاره می‌کنند:

«اولاً برگزیده‌ی اولیاء ("صَفْوَة") چه کسانی هستند؛ ثانیاً محبت آنان چه فایده‌ای برای مؤمنین دارد؛ و ثالثاً این محبت برای امام معصوم علیه السلام که [گر چه خود از برگزیدگان است]، آن را از خداوند تقاضا می‌کند، چه نفعی دارد؟

در پاسخ باید گفت قطعاً برگزیدگان اولیاء، کسانی هستند که خداوند آنان را برگزیده و چنین کسانی به اعتبار لفظ و معنای "صَفْوَة"، انبیاء و اوصیاء ایشان، و در رأس آنان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء بزرگوارش هستند؛ و محبت ایشان برای مؤمنان، علاوه بر ثواب‌های اخروی، تسلیم در پیشگاهشان و اقتدا به گفتار و کردارشان را در پی دارد. امام معصوم علیه السلام نیز علاوه بر بهره‌مندی از ثواب محبت داشتن به آنان، دوام آن را از خداوند می‌طلبد.<sup>۲</sup>

پس علت امتیاز اولیاء از سایرین، تشخیص و پسندیدن ما نیست، بلکه اتصالشان به خداوند است. اما اینکه چرا متصل‌اند، سؤال نیست

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۹۵.

۲- نور هدایت، ج ۴، ص ۴۱.



که ما بتوانیم مطرح کنیم؛ چه، خداوند که مقام "لایسئَل" <sup>۱</sup> است، به این امر اراده کرده و ما نمی‌توانیم بگوییم چرا. مثل اینکه نمی‌توانیم بگوییم "چرا من گل سرخ نشدم؟" زیرا خداوند اراده کرده است به هر موجودی بر اساس استعداد وجودی‌اش، رتبه‌ای از وجود را بدهد.

با این توصیف، "صَفْوَة" فلش محبت را نشان می‌دهد و ما را متوجه می‌کند که نباید محب هر کسی باشیم و هر کسی را دوست داشته باشیم. زیرا دل و وجود ما چون خانه‌ی عشق و محبت خدا و حامل این گوهر ارزشمند است، نباید در مظاهر کاذب و نازل بماند؛ که مظاهر دانی دنیا اگر چه زیبا هستند، اما بسیار نازل و اسفل، و فانی‌اند؛ "كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ" <sup>۲</sup>.

این زیارت شریف، سمت و سوی محبت را نشان می‌دهد که: ای مؤمن، قلب تو استعداد پذیرش محبت اولیاء برگزیده‌ی خدا را دارد؛ حیف است هر محبتی را در درون خود راه دهی، اگر چه این محبت‌ها، مظاهر خدا باشند.

زیرا هر چند از ویژگی‌های مظاهر، زینت بودن آنهاست، که خداوند آن را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: "إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا" <sup>۳</sup>؛ اما دوست داشتن آنها، حب غیر الهی و منسوب به غیر خداست؛ چنان‌که در جای دیگر می‌فرماید: "زُيِّنَ لِلنَّاسِ

۱- اشاره به آیه ۲۳، سوره انبیاء: از او سؤال نمی‌شود.

۲- سوره رحمن، آیه ۲۶: هر چه جز او، فانی است.

۳- سوره کهف، آیه ۷: هر آینه، ما آنچه را بر زمین است، زینتی برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک نیکوکارترند.

حُبُّ الشَّهَوَاتِ...<sup>۱</sup>

زینت، چیزی است که فی نفسه زیبایی ندارد؛ اما آن را آرایش و تزیین می‌کنند، تا زیبا جلوه نماید. خدا هم دنیا را آراسته و زینت داده است تا ما بتوانیم از آن استفاده کنیم. حال آیا قلب مؤمن باید جذب زینت شود یا زینت‌دهنده؟ و باید آراسته‌شده را دوست بدارد یا آرایشگر را که خود، آراسته است؟ آرایش‌شده، با تزیین، زیبا شده؛ اما آراسته، خودش زیباست، بدون اینکه تزیین شده باشد.

بنابراین اولیاء برگزیده‌ی خدا، برگزیدگانی هستند که به او وصل‌اند و زیبایی‌شان اصیل و پایدار و وصل به زیباست؛ یعنی جمال است، نه تجمل. زیبایی جمال، از خودش است، ولی تجمل را زیبا کرده‌اند؛ و قلب مؤمن جز مظاهر جمال خدا را که صفوة اولیاء هستند، در خود نمی‌پذیرد. محبت برای مؤمن، محبتی است که او را به عالم باقی و حقیقت "هو الجمیل" در رتبه‌ی خودش وصل کند و آخرت و بقاء را برایش به دنبال آورد.

بنابراین بهره‌مندی از محبت صفوة اولیاء، انسان را قابل برگزیده شدن می‌کند؛ که اگر خداوند به قلبی نظر کند و محبت محبوبانش را در آن ببیند، او را محبوب می‌کند و صفی و برگزیده‌ی خود قرار می‌دهد.

در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است:

"مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَ يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ، فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ يَتَّبِعْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ يَأْتُمْ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ،

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۴: دوست داشتن شهوات، برای مردم زینت داده شده است؛ برای توضیح بیشتر، به تفسیر این آیه در ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، صص ۱۵۰-۱۵۲ مراجعه شود.

نَظَرَ اللهُ إِلَيْهِ وَنَظَرَ إِلَى اللهِ.<sup>۱</sup>

هر که دوست دارد بین او و خدا حجابی نباشد، تا خدا را به اسم جامع الله نگاه کند و خدا هم به او نظر نماید [یعنی یک نظر طرفینی از وجود بی‌کران و بی‌نهایت به موجود محدود]، باید آل محمد علیهم‌السلام را دوست بدارد و از دشمن آنان بی‌زاری جوید و به امامی از آنان اقتدا کند؛ که هر گاه چنین شود، خداوند به او نظر می‌کند و او هم خداوند را می‌نگرد.

آری؛ محبت خدا و اولیاء برگزیدگان الهی، حجاب بین بنده و خدا را - که حجاب ماهیت و حد و ظلمت اسفل سافلینی بنده است - برمی‌دارد؛ و لذا در استکمال انسان و رسیدن او به غرض غایی و کمال وجودی‌اش، اثر بسیار بالایی دارد. پس باید از خدا بخواهیم ما را چنان قرار دهد که او را - حتی نه در جلوه‌ی محبتش، بلکه - در مظهر محبوبانش دوست بداریم. زیرا اگر چه دوست داشتن کسی، چون خدا را دوست دارد، و دوست داشتن کسی، چون خدا او را دوست دارد، هر دو زیباست؛ اما آن‌که هم او خدا را و هم خدا او را دوست دارد، بسیار باارزش‌تر است. و البته این جایگاه، جز حقایق "التَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللهِ"، شامل حال کسی نمی‌شود.

### از محبت تا محبت؛ با محبت

گفتیم محبت خدا به بندگان، دو گونه است:

یکی محبت تکوینی، که همان ربط تکوینی موجودات به ویژه انسان به عین‌الوجود است؛ همان محبت خدا به تمام بندگان، که

موجب خلقت تمام هستی شده و شکنی است که حباب‌های موجودات را به دریای وجود وصل می‌کند؛ و همان خلقت که مساوی است با اتصال مخلوق به خالق و عدم انفکاک خالق از مخلوق.

و دیگری محبت غیر تکوینی که نشان دادن و ظهور آن محبت تکوینی در مظاهر است؛ یعنی خدا خود را در مظاهر، برای محبوبین تکوینی‌اش یعنی آنان که تکویناً دوستشان دارد، نشان می‌دهد.

در حقیقت، محبت تکوینی، آن است که خدا چون ما را دوست داشت، خلقتمان کرد و از این رو ما جلوات اسمائی او هستیم. البته نه در تعیین‌ها و حد و ماهیت خود - که این‌ها محلی از اعراب ندارند - بلکه در آن رشته‌ی تکوینی وجود و حقیقت بودمان که همانا نفس ناطقه و روح ما و متصل به خداست، جلوه‌ی اویم. محبت تشریحی یا اختیاری هم یعنی خدا همان محبت را در جلوات و مظاهر نشان می‌دهد تا ما از آن‌ها بهره ببریم.

مثل اینکه در وجود ما، نیاز به ویتامین "ث" و لذت بردن از پرتقال و خواص آن گذاشته شده است. اما برای رسیدن به این خاصیت‌ها، نمی‌توانیم از ریشه‌ی درخت پرتقال استفاده کنیم؛ بلکه باید سراغ مظاهر ریشه برویم، آن هم کامل‌ترین مظهرش یعنی میوه.

حال، مظاهر الهی دو گونه است: مظاهر درونی که همان سریان و جریان ولایت در قلب همگان است؛ و مظاهر بیرونی یعنی تعین ولایت در چهارده نور کامل، که در عالم نازل بشری آمده‌اند تا ما بتوانیم از طریق آن‌ها، به محبت درونی که در وجودمان نهادینه شده است، برسیم. این همان محبت تشریحی است که در بحث طریقت، به آن

خواهیم پرداخت؛ همان که خداوند در آیات قرآن می‌فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ"؛ "إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ"؛ "وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ"؛ "إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ"؛ "إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ"؛ "إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ"؛ "إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ"!

این‌ها صفاتی هستند که محبت تشریحی را ظهور می‌دهند و همه را می‌توان به نحو اتم و اکمل در انسان کامل دید. یعنی جلوات این محبت برای ایشان کاملاً ظهور پیدا کرده است.

پس انسان با دو محبت تکوینی و غیر تکوینی، می‌تواند به محبت فطری که در وجود خود دارد، بار یابد؛ و آنچه موجب می‌شود خدا بنده‌اش را به محبت تشریحی دوست بدارد، عشق ورزیدن به خدا و دوست داشتن اوست. اما مگر خدا بنده‌اش را دوست نداشت؟

باید بگوییم خداوند در محبت تکوینی، بنده‌اش را به عنوان مخلوق دوست دارد، اما در محبت تشریحی، می‌خواهد به عنوان محبوب دوست بدارد؛ و میان این دو، تفاوت بسیار است.

مثل اینکه یک مادر، تمام فرزندان خود را چون از وجود خودش هستند، دوست می‌دارد؛ اما آن را که سنخیت بیشتری با او دارد و گفتار و کردارش مخالف و مابین با او نیست، بیشتر از آن‌که مطابق میل و تشخیص خود، رفتار می‌کند و انجام می‌دهد، دوست دارد. در واقع هر دو را دوست دارد؛ اما یکی را فقط چون فرزندش است، و یکی را

۱- سوره بقره، آیات ۱۹۵ و ۲۲۲؛ سوره آل عمران، آیات ۱۴۶ و ۱۵۹؛ سوره مائده، آیه ۴۲؛ سوره توبه، آیه ۴؛ سوره صف، آیه ۴. همانا خداوند نیکوکاران، توبه‌کنندگان، پاکان، صابران، متوکلین، عدالت‌پیشگان، متقین و آنان را که همچون بنایی آهنین در راه او جهاد می‌کنند، دوست دارد.

چون فرزند و هم‌سنخ او و در نتیجه محبوبش است و اگر چه به دلیل اختیارش می‌توانسته طریق دیگری را پیش گیرد، اما اختیار و اراده‌ی مادر را اختیار کرده و طوری حرکت نموده است که خود را به مادر نزدیک کند.

حضرت حق تعالی هم تمامی بندگان خود را چون مخلوق اویند، دوست می‌دارد و حرفی در این نیست؛ عنایات تکوینی‌اش را هم به این مخلوقات می‌رساند. اما عنایات خاصه‌ی او یعنی کمال، رشد، ارتقاء، انس، رضا، توکل، قرب، مراتب بی‌نهایت عروج و... فقط شامل حال محبوب می‌شود؛ چه، آن‌که بر اساس اختیار خود در مسیر خواست خدا حرکت کرده است، مسلماً محبتی مزید بر محبت تکوینی، از خداوند دریافت می‌کند که نه شعاری، احساسی و عاطفی، بلکه وجودی است و اثرات بسیار برتری نسبت به محبت تکوینی دارد.

پس عشق ورزیدن به خدا که در حقیقت، حرکت در مسیر مظاهر او به ویژه "التَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ" است، عشق و محبت ثانوی خدا به بنده را به همراه می‌آورد و مخلوق را محبوب خدا می‌کند؛ "يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ". یعنی محبت بنده به خدا، بین دو محبت از جانب خدا محفوف است؛ در ابتدا خدا ما را دوست دارد و بعد ما او را دوست داریم؛ و با این دوست داشتن، دوباره او ما را دوست می‌دارد. البته به این شرط که دوست داشتن ما، حقیقی و صادقانه باشد؛ یعنی محبت خدا را - حتی نه در بندگان که او را دوست می‌دارند، بلکه - در مظاهر اصلی و صفوة اولیائش جستجو کنیم؛ بندگان که در عین اینکه خدا را دوست دارند، محبوب خدا هستند و خدا نیز آنان را دوست می‌دارد.

این، همان است که خداوند در قرآن می فرماید و صدق محبت بندگان را که موجب محبت او می شود، در تبعیت از رسول برگزیده خود معرفی می کند:

”قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ“<sup>۱</sup>

[ای پیامبر،] بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من تبعیت کنید، تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد؛ که او آمرزنده‌ی مهربان است. پس شرط اظهار دوستی به حضرت حق، متابعت و پیروی از رسول خدا ﷺ است، که موجب می شود خداوند، محبت بنده‌اش را بپذیرد؛ و به دنبال محبت خدا، اسم غفران او، بنده را بالا می کشد.

### این بهترین راه است

البته ناگفته نماند اسباب محبت خداوند، به قدر دوایر وجودی، بسیار زیادند؛ مانند اطاعت، توبه، احسان، تقوا، صبر، طهارت و...؛ که پیش تر در آیات مربوط به محبت تشریحی، به آن‌ها اشاره کردیم. اما باید بدانیم محوری‌ترین اسباب که اثرات فوق‌العاده‌ای در حرکت بنده و غفران او دارد و او را به سرعت نور بالا می برد، محبت ”صَفْوَةٌ أَوْلِيَانِكَ“ است که در این مباحث به آن می پردازیم. پس اگر چه می توان از طرق دیگر هم به محبت خداوند رسید، اما وقتی کامل‌ترین، اساسی‌ترین و محوری‌ترین مسیر هست، دلیلی ندارد از فروعات شروع کنیم؛ که شاید در اثر موانع راه، هرگز به اصل نرسیم!

وقتی اساس دین، محبت اهل بیت علیهم السلام است - "أساس الإسلام، حُبنا أهل البيت" <sup>۱</sup> - و ما شیعیان این سرمایه را داریم، چرا سراغ آن نرویم؟! اخلاق حسنه، انجام طاعات، خیرات به دیگران، ترک گناه و... همگی اسباب رسیدن به محبت خدا هستند، اما اگر بخواهیم بدون محبت اولیاءالله، از اینها شروع کنیم، اولاً ما را کُند می‌برند و ثانیاً آن قدر بر سر راهشان موانع نفسانی، عجب، ریا، منیت، خودی، عدم اخلاص و... وجود دارد که معلوم نیست سرانجام ما را به سرمنزل مقصود برسانند یا نه! اما اهل بیت علیهم السلام از آنجا که هیچ خودی ندارند و خیرخواه ما هستند و جز خیر، چیزی برایمان نمی‌خواهند، محبت به آنها حقیقتاً محبت خدا را به کاممان می‌چشانند و ما را در مسیر سایر فروع طاعات یعنی ترک گناه، انجام طاعات و عبادات، اخلاق حسنه و... نیز پیش می‌برد؛ به طوری که وقتی در آن محبت فرو رویم، اگر چه به همه چیز دست می‌یابیم، اما نظر به هیچ چیز دیگر نخواهیم داشت.

همچنین در مسیرهای دیگر، ثواب و عقاب، جنت، حورالعین و غلمان و... به میان می‌آید که همگی جلوات خدا هستند؛ اما در محبت اهل بیت علیهم السلام خود خدا با تمام عشق، محبت، جامعیت و زیبایی‌اش به سراغ انسان می‌آید "يُحِبُّكُمْ اللهُ".

بنابراین اگر چه سایر راه‌ها، به ظاهر، ساده‌تر و کم‌دغدغه‌ترند و چه بسا اگر درست طی شوند، در آخر با شفاعت، بنده را به محبت خدا می‌رسانند، اما محوری‌ترین، سریع‌ترین، زیباترین و جامع‌ترین راه



به محبت الهی، عشق و محبت آل محمد صلی الله علیه و آله است؛ چنان که در ندبه، به پیشگاه ربّ عالمیان عرضه می‌داریم:

"قُلْتُ: "قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ"، وَ قُلْتُ: "مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ"، وَ قُلْتُ: "مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا"؛ فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ وَ الْمَسْئَلَةَ إِلَىٰ رِضْوَانِكَ."

پس [به محمد صلی الله علیه و آله] گفتم: بگو بر این [امر رسالت]، اجری از شما نمی‌خواهم جز مودت خاندانم؛ و گفتم: اجری که از شما می‌خواهم، برای خودتان است؛ و گفتم: اجری از شما نمی‌خواهم، مگر آن که بخواهد به سوی پروردگارش راهی برگردد؛ پس آنان راه به سوی تو و طریق رضوانت هستند.

و این مسیر، همان است که حرّ را یک‌شبه به دامن جاذبه‌ی حسین بن علی علیه السلام انداخت تا فیوضات را مستقیماً از انسان کامل بگیرد. اگر چه طی این راه، با ابتلائات و فراز و نشیب‌های بسیار همراه است؛ که:

عشق از اول، سرکش و خونی بود تا گریزد، هر که بیرونی بود! اما محبّ صفوة اولیاء خدا، ندایش این است: "به حلاوت بخورم زهر، که شاهد، ساقی است؛ چنان که استاد طریق محبت، امام حسین علیه السلام، این مسیر را با عبور از تمام جلوات، در طرفة العینی از صبح تا بعد از ظهر، با عزم و اراده‌ی استوار، به ما نشان داد.

لذا آن که خواهان بالاترین رتبه و قله‌ی وجود است، باید با سرعت

۱- سوره شوری، آیه ۲۳.

۲- سوره سبأ، آیه ۴۷.

۳- سوره فرقان، آیه ۵۷.

و جدیت در مسیر محبت و تبعیت اهل بیت علیهم السلام حرکت کند؛ که به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام، "مَنْ عَرَفَ حَقَّنَا وَ أَحَبَّنَا، فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى"؛ هر کس حق ما را بشناسد و دوستمان بدارد، به راستی که خدای تبارک و تعالی را دوست داشته است.

### جایگاه حب امام

بنابراین محبت خدا و محبت "التَّائِمِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ"، دو جلوه‌ی یک حقیقت واحد هستند؛ حقیقتی که اگر با در نظر گرفتن اصل و ریشه که همان ولایت است، به هر نوعی از محبت در مراتب نازل - اعم از اموال، ازواج، اولاد و... - متعلق شود، محبت صادق خواهد بود. اما اگر از این حقیقت، به مسیر افراط یا تفریط خارج شود، باطل است و اگر چه به ظاهر، بندگی و عبادت باشد، در مقابل محبت خدا و رسولش قرار خواهد گرفت؛ چرا که هیچ اثری در ارتقاء وجودی نخواهد داشت.

به عبارت دیگر، دوست داشتن عین الإنسان در جلوات محمدی، علوی، فاطمی، حسنی، حسینی، سجادی... و مهدوی، میزان صحت و سقم تمام شئون محبت را بیان می‌کند. یعنی همه‌ی مراتب محبت، باید به این جلوه بازگردد؛ که ایشان، میزان همه چیزند؛ "...نَحْنُ الْمِيزَانُ..."<sup>۱</sup>.

اما چرا تأکید سخن بر محبت ائمه‌ی اطهار علیهم السلام است و از سایر مراتب و مظاهر محبت، صحبتی نمی‌شود؟ به این دلیل که سایر مظاهر،

۱- الکافی، ج ۸، ص ۱۲۹.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۹۶: میزان، ما هستیم.

فی نفسه هیچ‌اند و فقط در ارتباط با حقایق نورانی ائمه علیهم‌السلام است که مفهوم می‌یابند. در حقیقت، ائمه علیهم‌السلام مراتب نوری محبت ذات اقدس اله و شعاع‌های متصل به نور الهی هستند و هرگز از آن منفک نمی‌شوند؛ در حالی که سایر مظاهر، به شیشه‌ای می‌مانند که از خود، نوری ندارند و فقط می‌توانند نور را عبور دهند.

در واقع محبت ائمه علیهم‌السلام جلوه‌ی وجود الهی ماست که متصل به خداست و نقش آن در عالم وجه‌الخلق و مادی بشر، اتصال این وجه به وجه‌اللهی اوست. به عبارت دیگر، محبت ائمه علیهم‌السلام رابطی است مابین ربط وجودی ما به خداوند و بُعد ما از او؛ یعنی اتصال دو جلوه‌ی "لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ"<sup>۱</sup> و "ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ"<sup>۲</sup>.

برای روشن شدن مطلب، مثالی می‌زنیم. در ارتباط بین موج و دریا، موجی که از آب دریا برمی‌خیزد، از حباب، شکن و آب تشکیل شده است. حباب، کف روی آب است و در وجود و آثار آن، هیچ‌گونه سنخیتی با آب ندارد. اما شکن، محل اتصال حباب به آب دریا و در حقیقت، عین آب است؛ متها حدی از آن.

شکن، مانند وجه‌اللهی ماست که عین وجود، کمال، زیبایی و بقا، و وصل به دریای وجود یعنی خداوند است. اما حباب، مثل وجه‌الخلق ما یا همان اسفل سافلین است؛ یعنی بُعد بشری که عین نقص، فنا، نیستی، ذلت و فقر است. حال، اثر و نقش محبت ائمه علیهم‌السلام برقراری ارتباط بین حباب و شکن یعنی وجه‌الخلق و وجه‌اللهی

۱- سوره تین، آیه ۴: هر آینه انسان را در نیکوترین قوام وجودی خلق کردیم.

۲- سوره تین، آیه ۵: سپس او را به پایین‌ترین رتبه نازل کردیم.

ماست؛ که از محبوب و مطلوب فطری ما یعنی خداوند تجلی کرده و در موجودیت محدود بشری، خاکی و فانی ما نازل شده است، تا ظلمات جنبه‌ی وجه‌الخلقی را کنار بزند و گوهر ذاتی وجودمان را - که همان شکن و وجه‌اللهی است - ظهور دهد؛ "يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ"<sup>۱</sup>. این محبت نازل شده است تا تک‌تک ما را از اسارت شهوت و غضب، و حب و بغض بُعد بشری خارج کند و به کمال و غایت بُعد الهی وجودمان برساند؛ که این بریدن و این پیوستن، در جهت دادن محبت‌ها به سوی محبت الهی، نقش بسزایی دارد و نه تنها شهوت و غضب بُعد مادی را نفی نمی‌کند، بلکه به آن‌ها سمت و سوی خدایی می‌دهد.

لذا همان گونه که محبت الهی باعث تجافی از دار طبیعت است، محبت ائمه علیهم‌السلام نیز در امتداد محبت الهی، تجافی از دار طبیعت را باعث می‌شود؛ یعنی با انسان کاری می‌کند که در عین اینکه جسمش در طبیعت است، تعلقات، محبت‌ها، گرایش‌ها و مبادی میلش در دار طبیعت نیست.

دقت کنید؛ نقش مؤثر محبت ائمه علیهم‌السلام در تجافی از دار طبیعت، باید کاملاً درست ادراک شود تا روایات فراوانی که در تبیین نقش این محبت بیان می‌شود، در معرفت ما بنشیند و سبب ارتقاء وجودمان شود؛ چه، اگر ادراک درستی از جایگاه محبت اهل بیت علیهم‌السلام نداشته باشیم، هر کار درست و غلطی انجام می‌دهیم و آن را به حساب این محبت

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۷: آنان را از ظلمات به سوی نور خارج می‌کند.

می‌گذاریم و به این امید می‌نشینیم که فردای قیامت، این محبت نجاتمان دهد؛ در حالی که کار غلط، نتیجه‌ی غلط را به دنبال خواهد داشت و فردا هم خبری از نجات نیست؛ "خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ!"  
 پس ادراک صحیح و معرفت نسبت به جایگاه و تأثیرات محبت ائمه عليهم السلام بسیار مهم است؛ چه، بر اساس روایات، ذره‌ای محبت با معرفت، تأثیرات بسیاری بر وجود انسان‌ها می‌گذارد.

آیت‌الله سعادت‌پرور در این باره می‌فرماید:

«اما در اینکه نقش محبت الهی و بسیاری آن در شخص، چه اثری در عالم خلقی مادی بشری و یا معنوی او دارد، باید گفت محبت الهی در تجافی از عالم طبیعت و نظر داشتن به فطرت توحیدی، حمل بار امانت و "بَلَى شَهِدْنَا"<sup>۱</sup> گفتنِ دائمی از اخذ میثاق، و استواری بر عهد عبودیت نقش مهمی دارد؛ چرا که خداوند متعال همواره آن معانی را از بشر -از ازل تا ابد- خواسته و می‌خواهد و تنها چیزی که ممکن است مانع خواست الهی شود، همان عالم خلقت خاکی بشر است و نظر به اینکه اهل ایمان، به مراحل ایمان و تجافی‌شان از امور نهفته‌شده در طبیعتشان، می‌توانند در این جهان بهره‌برند، بهره‌مندی‌شان نیز از محبت او-سبحانه- و یا محبت به او، چون به حساب مراحل ایمانشان است، چنین سخنی را دارند که: "إِلَهِي أَقْمِنِي فِي أَهْلِ وِلَايَتِكَ، مَقَامَ مَنْ رَجَا الزُّيَادَةَ مِنْ مَحَبَّتِكَ"<sup>۲</sup>....»<sup>۱</sup>

۱- اشاره به آیه ۱۷۲، سوره اعراف: آری، شهادت دادیم.

۲- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه: پروردگارا، مرا در اهل ولایت، مقام کسی ده که به فزونی محبت تو امید دارد.

تمام انسان‌ها حامل بار امانت‌اند، که بنا بر روایات، ولایت است<sup>۱</sup>؛ "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ... وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ..."<sup>۲</sup>. اما این حمل، فطری است و ارزشی محسوب نمی‌شود. لذا انسان باید آن را ظهور دهد و محمول وجود خود را با تمام ابعادش کاملاً ادراک کند و بچشد؛ خود، مظهر آن امانت و مفطورات شود و آن‌ها را به منصفی ظهور برساند.

در آیات قرآن، فرق بین حمل و ظهور آن، بسیار زیبا تبیین شده است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید:

"مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا..."<sup>۳</sup>

مثلاً آن‌که شهادتین می‌گوید، فقط حامل این شهادت است. اما اگر تمام ابعاد حقیقی آن را که توحید است، به کام جان خود برساند، می‌تواند علاوه بر حمل این شهادت، آن را تحمل کند؛ و اصلاً حقیقت شهادت دادن، فرع بر تحمل شهادت است.

مثل اینکه فردی کیسه‌ی پرتقالی را حمل می‌کند؛ ولی تا پرتقال را نخورد، آن را تحمل نکرده است و لذا اثری در سلامت و تقویت بدنش ندارد.

محبت نیز از مقوله‌هایی است که باید آن را تحمل کرد و ظهور داد؛ در حالی که قلبی از انسان‌ها، تحمل بار امانت ولایت علوی را

۱- نور هدایت، ج ۵، ص ۲۱۹.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۴۱۳.

۳- سوره احزاب، آیه ۷۲: همانا ما امانت را عرضه کردیم... و انسان، آن را حمل کرد.

۴- سوره جمعه، آیه ۵: مثل کسانی که تورات بر آنان حمل شد، سپس آن را حمل نکردند، همچون خری است که کتاب‌هایی حمل می‌کند!

دارند. چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید:

”إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَخْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقْرَبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ.“<sup>۱</sup>

همانا امر ما، بسیار سخت و دشوار است؛ که آن را حمل نمی کند، مگر ملک مقرب یا نبی مرسل و یا مؤمنی که خداوند، قلبش را به ایمان امتحان کرده باشد. بنابراین نقش محبت ائمه علیهم السلام، در تحمل حمل امانت است و حمل توحید و مبدأ، حمل معاد، حمل عالم الست و حمل جنت اسماء را به ظهور می کشاند. در حقیقت، ائمه علیهم السلام تمام آنچه را که خداوند از عشق، محبت، کمال، اسماء و زیبایی توحید به ما داده و محمول جانمان کرده است، به منصفی ظهور می رسانند؛ مثل اینکه دستگاه هاضمه در بدن انسان، تمام تغذیه ی بُعد بشری او را، به خورد جسمش می دهد.

ائمه علیهم السلام محبت تکوینی و فطری را که خداوند در وجود و خلقت به انسان داده است، به کام جان او می چشانند. لذا انسان با محبت ائمه علیهم السلام علی الاتصال در عالم الست است، دائماً وجه خدا را می بیند و وجودش پیوسته، شهادتین را فریاد می زند.

محبت الهی در جلوه ی انوارش، باعث ثابت ماندن بر عهد عبودیت است و وقتی این محبت حقیقی در کام وجود انسان ادراک شود، حتی اگر تمام جلوات نفس، هوی و شیطان در مقابل او قد علم کنند، کمترین تأثیری در مسیر فرقان، تشخیص و عبودیت او ندارد.

نمونه ی عینی این امر را در کربلا می بینیم. در کربلا، تمام سپاه

حسین علیه السلام در طریق عبودیت، استوار بودند و در این باره، تفاوتی بین زن و مرد یا کودک و جوان و پیر دیده نمی‌شد. همان کاری را که حضرت عباس در سن پختگی و نضج عقلانی می‌کرد، حبیب بن مظاهر در پیری، قاسم بن حسن در نوجوانی و علی اصغر در کودکی می‌کرد؛ البته هر کدام در رتبه‌ی خودشان. عشق به حسین بن علی علیه السلام چنان استواری در عبودیت به آنان داده بود که هیچ کدام به اقتضای سنشان از میدان عبودیت خارج نمی‌شدند و فرار نمی‌کردند؛ یعنی مقتضیات وجه‌الخلق خود را فانی در بُعد عبودیتشان می‌نمودند.

این چه عشقی بود که عبدالله را در حالی که دست در دست عمه‌اش زینب علیها السلام داشت، با دیدن صحنه‌ی تنهایی عمویش حسین علیه السلام به میدان کارزار کشاند؟! مگر او که کودکی بیش نبود، در میان خیل عظیم دشمنان، چه می‌توانست بکند؟ این چه عشقی بود که تشخیص عبودیت را نه در ذهن، که در مرحله‌ی عمل، برای او ممکن ساخت، تا آنجا که به سوی میدان دوید و دست خود را حایل شمشیر دشمن به عمویش کرد؟...

آری؛ حماسه‌های شگفت‌انگیزی که هر یک از اهل بیت و یاران امام در کربلا آفریدند، اثرات عشق و محبتی بود که از خدا در دلشان بود؛ و این محبت را در محبوب خدا می‌دیدند. در صحنه‌ی کربلا، تنها یاری حسین علیه السلام در بین نبود؛ که سرور کائنات را چه نیازی به یاری! آنجا سخن از ادای تکلیف، وظیفه و حقی بود که هر کس در بُعد انسانی، برای عروج و شدن خود دارد و نباید اجازه دهد ثقل و جاذبه‌ی زمین، او را از رفتن بازدارد.



و تنها محبت است که این تشخیص و استواری در عهد عبودیت را به ادراک جان ما می‌نشانند تا مسیر عروج را به شایستگی طی کنیم. برای همین در مناجات شعبانیه می‌خوانیم: "إِلَهِي أَقِمْنِي فِي أَهْلِ وِلَايَتِكَ، مَقَامَ مَنْ رَجَا الزِّيَادَةَ مِنْ مَحَبَّتِكَ"؛ و از خدا می‌خواهیم به ما مقامی دهد که علی‌الاقبال این محبت در وجودمان کار کند و ما را به سوی کمال پیش برد.

### خاص‌ترین محبوب

اما در میان ائمه علیهم‌السلام یکی است که جایگاه ویژه‌ای دارد و محبت ویژه‌ای می‌طلبد؛ آن هم حضرت حجت‌بن‌الحسن العسکری علیه‌السلام محبوب محبوبان حق. لذا آیت‌الله سید محمدتقی موسوی اصفهانی صاحب کتاب مکیال‌المکارم، یکی از وظایف بندگان نسبت به حضرت حجت علیه‌السلام را، محبت خاصه به ایشان می‌داند و می‌فرماید:

«لازمه‌اش آن است که نهایت اهتمام در آنچه مقتضای محبت نسبت به آن جناب است، انجام شود. بدان که در وجوب محبت تمام ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام تردیدی نیست و اینکه دوستی ایشان، بخشی از ایمان و شرط قبول اعمال است و در این باره اخبار متواتر می‌باشد. اما در اهتمام به محبت مولایمان حضرت حجت علیه‌السلام خصوصیتی هست که سبب شده به طور خصوص به آن، امر گردد؛ و این از دو جهت است: عقل و نقل.»<sup>۱</sup>

۱- مکیال‌المکارم، آیت‌الله سید محمدتقی موسوی اصفهانی، ج ۲، ص ۲۱۷.

عقل می گوید سرشت آدمی بر محبت کسی که به او نیکی کند و واسطه‌ی احسان به او باشد، ساخته شده است؛ که "هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ"<sup>۱</sup>. در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره آمده است:

"قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِدَاوُدَ عليه السلام: أَحِبَّنِي وَحَبِّبْنِي إِلَيَّ خَلْقِي. قَالَ: يَا رَبُّ، نَعَمْ، أَنَا أَحِبُّكَ؛ فَكَيْفَ أَحْبَبِكَ إِلَيَّ خَلْقِكَ؟ قَالَ: إِذَا ذَكَرْتُ أَيْدِيَّ عِنْدَهُمْ؛ فَإِنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَ ذَلِكَ لَهُمْ، أَحْبَبُونِي."<sup>۲</sup>

خدای عزوجل به داود عليه السلام فرمود: مرا دوست بدار و نزد خلقم، محبوبم کن. داود گفت: پروردگارا، من تو را دوست می‌دارم؛ اما چگونه نزد خلق، محبوبیت کنم؟ فرمود: نعمت‌هایم را نزد آنان یاد کن؛ که هر گاه آن‌ها را به ایشان یادآور شدی، مرا دوست خواهند داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایت دیگری نیز فرموده‌اند:

"أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْذُوكُمْ بِهِ مِنْ نِعْمِهِ، وَ أَحِبُّونِي لِحُبِّ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ أَحِبُّوا أَهْلَ بَيْتِي لِحُبِّي."<sup>۳</sup>

خداوند را به خاطر آنچه از نعمت‌هایش بر شما عنایت می‌کند، دوست بدارید؛ و مرا به خاطر دوستی خدای عزوجل، و اهل بیتم را به خاطر دوستی من دوست بدارید.

بنابراین از آنجا که حضرت حجت عجل الله فرجه، امام زمان ما و واسطه‌ی بی‌واسطه و حقیقی‌مان در دریافت فیض از جانب حق تعالی است و هر چه خیر و نعمت به ما انسان‌ها می‌رسد، به یمن وجود پربرکت ایشان

۱- سوره رحمن، آیه ۶۰: آیا جزای احسان، غیر از احسان است؟

۲- بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۷.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۷۶.

است - که "بِیْمَنِہِ رِزْقَ الْوَرَى" <sup>۱</sup> -، از نظر عقلی اثبات می شود محبت آن حضرت به طور خاص، لازم و واجب است.

علاوه بر این، از نظر نقل نیز روایاتی وجود دارد که در آنها، امر خاص به محبت حضرت حجت علیه السلام شده است. از جمله رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرموده است:

«خداوند در شب معراج به من وحی فرمود: ای محمد، چه کسی را در زمین، بر امتت جانشین کرده‌ای؟ - و حال آن‌که او بهتر می دانست. - گفتم: ای پروردگار، برادرم را. فرمود: ای محمد، علی بن ابیطالب را؟ گفتم: آری، پروردگارا. فرمود: ای محمد، من به زمین نظری افکندم و تو را از آن برگزیدم؛ پس من یاد نمی شوم تا اینکه تو با من یاد شوی؛ که من محمود هستم و تو محمدی. سپس بار دیگر بر آن نظر افکندم و از آن، علی بن ابیطالب علیه السلام را برگزیدم. پس او را جانشین تو قرار دادم، که تو سید پیغمبرانی و علی سید اوصیاء و برای او، اسمی از اسمائم مشتق کردم؛ که من اعلی هستم و او علی است. ای محمد، همانا من علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از فرزندان ایشان علیهم السلام را از نور واحدی خلق کردم و سپس ولایت ایشان را بر ملائکه عرضه نمودم؛ پس هر که آن را پذیرفت، از مقرّین بود و هر که انکارش کرد، از کافرین. ای محمد، اگر بنده‌ای از بندگانم، آن قدر مرا پرستش کند تا هلاک شود و سپس در حالی که منکر ولایت ایشان باشد، مرا ملاقات کند، او را به جهنم خواهم برد. سپس فرمود:

۱- مفاتیح الجنان، دعای عدیله : تمام خلق به یمن او، روزی می خورند.

ای محمد، آیا دوست داری آنان را ببینی؟ گفتم: آری. فرمود: در پیش رویت به پا خیز. چون پیش رفتم، ناگاه علی بن ابیطالب، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد و حسن بن علی علیهم السلام را دیدم و حجت قائم علیه السلام را نیز که همچون ستاره‌ی درخشانی در میان آنها بود. پس گفتم: پروردگارا، اینان کیستند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این، قائم است که حلال مرا حلال و حرامم را حرام می‌کند و از دشمنانم انتقام می‌گیرد. ای محمد، او را دوست بدار، که همانا من، او و هر که او را دوست دارد، دوست می‌دارم.<sup>۱</sup>

در کتاب مکیال المکارم، پس از نقل روایت فوق آمده است:

«این حدیث دلالت دارد بر اینکه در محبت آن حضرت، ویژگی هست که مقتضی امر مخصوص از سوی خدای تعالی شده، با اینکه محبت همه‌ی امامان علیهم السلام واجب است؛ و سرّ این مطلب، چند چیز است، از جمله:

۱- محبت و شناخت آن حضرت، از محبت و معرفت امامان دیگر علیهم السلام جدا نمی‌شود، ولی عکس آن چنین نیست (یعنی ممکن است کسی نسبت به امامان دیگر، محبت و معرفت داشته باشد، ولی نسبت به آن حضرت نداشته باشد).<sup>۲</sup>

توضیح آنکه اعتقاد، محبت و معرفت به امام دوازدهم و آخرین حجت خدا، مستلزم اعتقاد، محبت و معرفت به تمام ائمه‌ی پیشین

۱- بحار الأنوار، ج ۳۶، صص ۲۲۲-۲۲۳.

۲- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۲۱۹.

است و اگر کسی هر یک از آنان را قبول نداشته باشد و نشناسد، امامت، ولایت و جایگاه حضرت حجت علیه السلام را نیز نخواهد شناخت. اما ممکن است کسی به چند امام، معتقد باشد و امامان بعدی تا امام زمان علیه السلام را قبول نداشته باشد؛ چنان که مثلاً فرقه‌ی زیدیه، تا امام سجاد علیه السلام و فرقه‌ی اسماعیلیه، تا امام صادق علیه السلام را قبول دارند و محبشان هستند، اما امامان بعدی علیهم السلام را انکار می‌کنند!

در حقیقت، امام زمان علیه السلام نه تنها حجت بر تمام عبادات، اعمال، اخلاقیات و عقاید، بلکه حتی برای خود محبت نیز حجت هستند. یعنی اگر کسی امام زمان علیه السلام را دوست داشته باشد، محبتش به سایر ائمه علیهم السلام و به ویژه حسین بن علی علیه السلام نیز کارساز است؛ و گرنه فدایی حسین علیه السلام هم باشد، ولی مهدوی نباشد، فایده‌ای ندارد!

«بنابراین اگر انسان، آن بزرگوار را بشناسد و او را دوست بدارد، حقیقت ایمان در او کامل می‌شود»<sup>۱</sup>؛ چنان که در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است:

”مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَقَدْ كَمَلَ إِيمَانُهُ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ، فَلْيَسْأَلِ الْحُجَّةَ صَاحِبَ الزَّمَانِ الْمُتَنْظِرَ. فَهَؤُلَاءِ مَصَابِيحُ الدُّجَى وَ أَيْمَةُ الْهُدَى وَ أَعْلَامُ التُّقَى؛ مَنْ أَحَبَّهُمْ وَ تَوَلَّاهُمْ، كُنْتُ ضَامِنًا لَهُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْجَنَّةِ.“<sup>۲</sup>

هر که دوست می‌دارد خداوند را ملاقات کند، در حالی که ایمانش کامل و اسلامش نیکو باشد، باید که ولایت حجت صاحب‌الزمان منتظر علیه السلام را دارا شود. پس اینان چراغ‌هایی در تاریکی و امامان هدایت و نشانه‌های تقوا هستند. هر که آنان را

۱- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۹۶.

دوست بدارد و ولایتشان را دارا شود، من برای او ضمانت می‌کنم که خداوند، او را به بهشت خواهد برد.

«۲- چیره شدن دین و غلبه‌ی مسلمین بر کافرین، به دست آن حضرت و با ظهور آن جناب به طور کامل انجام می‌شود؛ و این، چیزی است که از نظر عقل و شرع، موجب محبت آن حضرت به طور خاص می‌باشد.

۳- آنچه در برخی روایات آمده، که آن حضرت بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از سایر امامان علیهم السلام افضل است؛ چنان‌که سید بحرانی در کتاب "غایة المرام" در باب بیست و سوم از نعمانی آورده که به سند خود، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "خداوند از بین روزها، روز جمعه، و از ماه‌ها، ماه رمضان، و از شب‌ها، شب قدر را برگزید و از مردم، پیغمبران را اختیار کرد و از میان پیغمبران، رسولان را و از رسولان، مرا و علی علیه السلام را از من برگزید و از علی علیه السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را اختیار فرمود و از حسین علیه السلام اوصیا را برگزید؛ که از قرآن، تأویل یاوه‌گویان و کج‌روی باطل‌جویان و توجیه جاهلان را دور می‌کنند و نهمین ایشان، باطن ظاهر آنان، و او افضل آنهاست." و مؤید این مطلب است آنچه در بحار از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که: "از آن جناب سؤال شد: آیا قائم علیه السلام متولد شده است؟ فرمود: نه؛ و اگر زمانش را درک می‌کردم، در تمام عمر را

به خدمت او می‌پرداختم»<sup>۱</sup>»<sup>۲</sup>

بنابراین از آنچه خوانده شد، درمی‌یابیم میزان و محورِ صحت و سقم عقاید، اخلاق و اعمال ما، محبت حضرت صاحب‌الأمر علیه السلام است. پس می‌شود محبت سایر ائمه علیهم السلام را بدون محبت امام زمان علیه السلام داشت، یعنی حجّیت ندارد؛ اما نمی‌شود امام زمان علیه السلام را دوست داشت و امام حسن عسکری علیه السلام، امام هادی علیه السلام، امام جواد علیه السلام، امام رضا علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام را دوست نداشت. چرا که وقتی امام زمان علیه السلام را دوست داشتی، محبت سایرین هم در دلت خواهد آمد. اما محبت سایر ائمه علیهم السلام تنها زمانی اثربخش است که به محبت حضرت صاحب‌الأمر علیه السلام منتهی شود.

۱- بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۴۸.

۲- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۲۲۰.

فصل سوم:

اوصاف محبوبان خدا



چنان که گفتیم، محبوب فطری ما خداوند است و محبت خدا، رمز موفقیت در بودن و کیمیای خودشناسی و خودسازی و راه دست‌یابی به همه‌ی آمال و آرزوهاست؛ که "مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ". اما تنها راه به سوی این یگانه‌محبوب، دوست داشتن محبوب اوست؛ یعنی کسی که محبتش صادق است و به امضای محبوب حقیقی رسیده و او را محبوبِ محبوبش کرده است.

لذا در این قسمت می‌خواهیم ویژگی‌های محبوبان الهی را بشناسیم؛ تا با این شناخت، دنبال محبوبی در زمین بگردیم که این ویژگی‌ها را داشته باشد و مراقب باشیم دل در گرو مصادیق کاذب محبت ندهیم؛ که اگر اثرات نامطلوب محبت‌های کاذب را بگیریم، بیرون راندن دیو از خانه‌ی عشق و محبت فرشته، بسیار سخت است.

رسول خدا ﷺ درباره‌ی جایگاه بنده در نزد خدا می‌فرمایند:

"...وَ مَنْ كَانَ يُحِبُّ أَنْ يَعْلَمَ مَنَزِلَتَهُ عِنْدَ اللَّهِ، فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ مَنَزِلَةُ اللَّهِ عِنْدَهُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُنْزِلُ الْعَبْدَ حَيْثُ أَنْزَلَ الْعَبْدُ اللَّهَ مِنْ نَفْسِهِ..."<sup>۱</sup>

و هر که دوست دارد جایگاه خود را در نزد حضرت حق بداند، باید ببیند خدا در نزد او چه جایگاهی دارد؛ چرا که خداوند، بنده را در همان جایگاهی قرار می‌دهد که جایگاه خودش در نزد بنده باشد.

پس برای اینکه ببینیم آیا خدا ما را دوست دارد یا نه، و در چه رتبه‌ای دوست دارد، باید ببینیم ما خدا را چقدر دوست داریم و در چه رتبه از محبتی که به او داریم، از او تأثیر می‌گیریم.

امام علی علیه السلام نیز در این باره می‌فرماید:

”مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَعْلَمَ كَيْفَ مَنَزِلَتُهُ عِنْدَ اللَّهِ، فَلْيَنْظُرْ كَيْفَ مَنَزِلَتُهُ عِنْدَهُ؛ فَإِنَّ كُلَّ مَنْ خَيْرَ لَهُ أَمْرَانِ - أَمْرُ الدُّنْيَا وَ أَمْرُ الْآخِرَةِ - فَاخْتَارَ أَمْرَ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا، فَذَلِكَ الَّذِي يُحِبُّ اللَّهَ؛ وَ مَنْ اخْتَارَ أَمْرَ الدُّنْيَا، فَذَلِكَ الَّذِي لَا مَنَزِلَةَ لِلَّهِ عِنْدَهُ.“<sup>۱</sup>

هر که می‌خواهد بداند جایگاهش در نزد خدا چیست، باید ببیند خدا در نزد او چه جایگاهی دارد؛ پس به راستی، هر که بر دو امر - امر دنیا و امر آخرت - مخیر شود و امر آخرت را بر دنیا برگزیند، کسی است که خدا را دوست دارد؛ و هر که امر دنیا را برگزیند، کسی است که خدا در نزد او منزلتی ندارد.

پس کسی که در میدان دو خیر دنیوی و اخروی، خیر اخروی را انتخاب می‌کند، محب خدا و در نتیجه، محبوب اوست. در واقع بر اساس این حدیث، محب واقعی خدا، کسی است که همواره آخرت را به دنیا ترجیح دهد؛ و اگر کسی واقعاً محب خدا شود، خدا هم محب او می‌شود و بنده را محبوب خود قرار می‌دهد.

اما متأسفانه بسیاری از ما که مدعی توحید و عشق و محبتیم، وقتی بین دو جلوه‌ی خیر دنیوی و اخروی مخیر می‌شویم، جلوه‌ی فانی

دنیوی را انتخاب می‌کنیم؛ در حالی که معصومین علیهم‌السلام و تالی تلوهایشان، همواره بعد باقی آخرت را انتخاب می‌کردند. اینجاست که باید خدا را شکر کنیم که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام در کره‌ی زمین آمدند تا ما بتوانیم جایگاه این امور فطری را در زندگی بیابیم.

بنا به این فرمایش حضرت علی علیه‌السلام آن‌که محبت حقیقی خدا را در وجود خود داشته باشد، هرگز دنیا را که جلوه‌ی وجه‌الخلقی و فانی دارد، به جلوه‌ی وجه‌اللّهی و باقی ترجیح نمی‌دهد؛ چه، همان گونه که پیش‌تر گفتیم، یکی از آثار محبت حقیقی، تجافی از دنیا و وجه‌الخلقی، و برگزیدن وجه‌اللّهی است.

نمونه‌ی عینی این امر، واقعه‌ی کربلاست؛ که در ظاهر، چیزی جز خون و عطش نبود، ولی در باطن، قیامتی در ملکوت برپا بود. برای حسین بن علی علیه‌السلام رفتن به کربلا واجب نبود که نرفتنش حرام باشد؛ اما او می‌خواست امر الهی را - که احیاء دین و سنت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود - بر امر دنیوی اختیار و انتخاب کند. لذا خدا را تا سرحدّ فانی کردن همه چیز خود برگزید.

ما نیز ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام را با اینکه ندیده‌ایم، دوست داریم و حاضر نیستیم از محبتشان دست برداریم و اگر چه به ظاهر ممکن است خلاف خواست ایشان عمل کنیم، اما کسی نمی‌تواند این محبت را از دل ما بگیرد؛ چرا که آنان محبوبان خدا هستند و محبت او را به خود جلب کرده‌اند. اما با این حال باید کاری کنیم که محبت ثانوی خدا را - که همان دوست داشتن تامّین در محبتش است - بگیریم.

در حقیقت، آن‌که محبوب خدا شود، ویژگی‌هایی پیدا می‌کند که

شناخت آنها، ارزش و اثر محبت خدا را نشان می‌دهد. البته همان گونه که اثبات کردیم، خدا همه‌ی ما را دوست دارد و اصلاً بود و خلقت ما، مساوی محبتی است که او به ما داشته است. اما منظور از محبوب خدا شدن در اینجا، محبت ابتدایی تکوینی و فطری نیست؛ بلکه مربوط به وقتی است که بنده، دریچه‌های قلبش را به سوی محبوب باز کرده و مورد محبت خاص او واقع شده است.

در ادامه، با شناخت این ویژگی‌ها خواهیم دانست، جز عین‌الإنسان، احدی به طور اتم و اکمل حائز مقام محبوبیت محبوب نشده است و لذا امام زمان را به عنوان محبوب محبوب - نه بالاستقلال و فی نفسه - بهتر خواهیم شناخت و راه صعود خود را به سوی قرب الهی با این محبت طی خواهیم کرد.

### محبوب برگزیدگان

رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند:

”إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا مِنْ أُمَّتِي، قَذَفَ فِي قُلُوبِ أَصْفِيَائِهِ وَ أَرْوَاحِ مَلَائِكَتِهِ وَ سَكَّانِ عَرْشِهِ، مَحَبَّةً لِيُجِبُوهُ؛ فَذَلِكَ الْمُحِبُّ حَقًّا، طُوبَى لَهُ، ثُمَّ طُوبَى لَهُ، وَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.“<sup>۱</sup>

هر گاه خداوند، بنده‌ای از امتم را دوست بدارد، محبت او را در دل‌های برگزیدگان خود و جان‌های فرشتگان و ساکنان عرشش قرار می‌دهد، تا او را دوست بدارند. پس او، محب حقیقی خداست. خوشا به حال او، خوشا به حال او؛ و او در روز قیامت در نزد خداوند، حق شفاعت دارد.

۱- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۴.

پس وقتی در روایات می‌خوانیم آن‌که اهل بیت علیهم‌السلام را دوست داشته باشد، فرشتگان برایش استغفار می‌کنند و این گونه، او را از آلودگی‌ها تطهیر و جدا می‌نمایند، اشاره به همین حقیقت دارد؛ زیرا محب حقیقی اهل بیت علیهم‌السلام مورد محبت فرشتگان قرار خواهد گرفت و فرشتگان، کسی را که دوست داشته باشند، از پرتگاه‌ها نجات می‌دهند.

یا در کربلا وقتی امام حسین علیه‌السلام در قتلگاه بودند، فرشتگان و جنیان، به اقتضای عشقشان به حسین علیه‌السلام، برای یاری او آمدند. اما حسین علیه‌السلام حقیقت دیگری را دوست داشت، که او می‌خواست حسین علیه‌السلام را کشته ببیند. همچنین بنا بر روایات، از روز شهادت آن حضرت تا به امروز، ملائکه به عشق او کار می‌کنند، برایش نوحه و ناله دارند؛ زائرینش را مشایعت می‌کنند و برایشان استغفار می‌نمایند.<sup>۲</sup>

در واقع، محبوبیت اهل بیت علیهم‌السلام در اثر محبّ حق بودنشان حاصل شده؛ و امروز محبوب خدا، مهدی علیه‌السلام است. به همین جهت سایر اصفیاء الهی از اجداد آن حضرت، او را دوست داشتند و در آرزوی آمدنش بودند.

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴: "أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَبِيلاً؛ پس از آنکه از تو جدا شدم، رسول خدا آمد و فرمود: ای حسین، همانا خداوند دوست دارد تو را کشته ببیند.

۲- کامل الزیارات، ص ۸۶: "...إِنَّ اللَّهَ وَكُلَّ بَقَرٍ الْمُحْسِنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكٍ، كُلُّهُمْ يَنْكُونُهُ وَيُسَبِّحُونَ مِنْ زَارَةِ إِلَى أَهْلِهِ؛ فَإِنْ مَرِضَ، غَادَوْهُ وَإِنْ مَاتَ، شَهِدُوا جَنَازَتَهُ بِالِاسْتِغْفَارِ لَهُ وَالتَّرْحِمِ عَلَيْهِ؛ به راستی خداوند چهار هزار فرشته بر قبر امام حسین علیه‌السلام موکل کرده است که همه بر او می‌گریند و زوارش را به سوی خانواده‌هایشان مشایعت می‌کنند؛ پس اگر [زائر] بیمار شود، عیادتش می‌کنند و اگر بمیرد، با استغفار و دل‌سوزی بر او، بر سر جنازه‌اش می‌روند.

## حبّ ذکر خدا

رسول خدا ﷺ در روایتی می‌فرمایند:

"عَلَامَةُ حُبِّ اللَّهِ، حُبُّ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَلَامَةُ بُغْضِ اللَّهِ، بُغْضُ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ."<sup>۱</sup>

علامت حب و دوستی خدا، حب ذکر او، و علامت بغض و دشمنی خدا، بغض ذکر اوست.

همچنین روایت شده است آن حضرت به ذات اقدس اله عرضه داشت:

"يَا رَبِّ، وَكَذَلِكَ أَنْ أَهْلَمَ مَنْ تُحِبُّ مِنْ عِبَادِكَ، فَأَحِبُّهُ."<sup>۲</sup>

پروردگارا، دوست دارم بدانم کدام بنده‌ی خود را دوست داری، تا او را دوست بدارم.

انگار پیامبر ﷺ به دنبال محبتی بود که رنگ محبت خدا را داشته باشد و دنبال محبوبی در زمین می‌گشت که محبوب خدا باشد. خداوند در پاسخ فرمود:

"إِذَا رَأَيْتَ عَبْدِي يُكْثِرُ ذِكْرِي، فَأَنَا أُذِنْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ وَ أَنَا أُحِبُّهُ؛ وَإِذَا رَأَيْتَ عَبْدِي لَا يَذْكُرُنِي، فَأَنَا حَجَبْتُهُ وَ أَنَا أَبْغَضْتُهُ."<sup>۲</sup>

هر گاه دیدی بنده‌ام ذکر مرا بسیار می‌کند، پس من به او این اذن را داده‌ام و او را دوست می‌دارم. اما هر گاه دیدی بنده‌ام مرا یاد نمی‌کند، پس خود، او را محبوب کرده‌ام و او را دشمن می‌دارم.

به راستی اگر با تفکر در این روایات، قدری بر خود و اطرافیان و اجتماعمان که همگی مدعی عشق علی عليه السلام هستیم، نظر بیندازیم، چه می‌بینیم؟! در دل و بر لب، چه ذکری داریم؟ سخن‌ها و تعریف و

۱- نهج الفصاحة؛ مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ، ص ۵۶۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۹۰، صص ۱۶۰-۱۶۱.

تمجیدهایمان از که و از چه است و حب و بغض‌هایمان حول کدام محور می‌گردد؟ خدا و محبوبان خدا، یا غیر الله؟!

لازم نیست خیلی به خود زحمت دهیم و فکر کنیم! کافی است باطن خود را در زیباترین آینه‌ی عالم معنا یعنی نماز، نظاره کنیم؛ آن وقت می‌بینیم از دل، ذکر غیر الله بلند می‌شود! ما را چه شده است؟! چه شده که کم یاد علی علیه السلام می‌کنیم و زیاد یاد غیر علی علیه السلام؛ و اگر چه ذکر دلمان، دشمن علی علیه السلام یا حرام و گناه نیست، اما مشغول اغیاریم؟! چه شده است که ما مدعیان دین و ولایت، این همه یاد دنیا و غیر ولایت می‌کنیم؟! پس کی و کجا باید دنبال محب حقیقی بگردیم تا دوستش بداریم؟! این است که آخرین محب دوست‌داشتنی را هم به سبب محبت‌های غلط خود، پشت پرده انداخته‌ایم!

بنابراین حب خدا در حقیقت، حب ذکر او، حب دین و دیندارانش و حب محبوبان و آینه‌هایش است؛ تا جایی که بنده از هیچ چیز جز ذکر او، هیچ لذتی نبرد و راحت و شادی‌اش فقط او باشد. لذا حضرت زین‌العابدین علیه السلام در مناجات‌ها ذکرین از مناجات‌ها خمس عشره، به خداوند عرضه می‌دارد:

”إِلَهِي... وَ اسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ وَ مِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أَنْسِكَ وَ مِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قُرْبِكَ وَ مِنْ كُلِّ شُغْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ.“<sup>۱</sup>

بارالها، از هر لذتی جز یاد تو، از هر راحتی جز انس تو، از هر سروری جز قرب تو و از هر مشغولیتی جز طاعتت، از تو آمرزش می‌خواهم.

و او ﷺ که از هر ذکر مباحی غیر خدا استغفار می‌کند، محبی است که محبوب شده و جا دارد و باید محبوب دل‌ها شود.

## روزی محبوب از دین و دنیا

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، يُعْطِي الدُّنْيَا مَنْ يُحِبُّ وَمَنْ لَا يُحِبُّ، وَلَا يُعْطِي الدِّينَ إِلَّا مَنْ أَحَبَّ؛ فَمَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ الدِّينَ، فَقَدْ أَحَبَّهُ."<sup>۱</sup>

همانا خداوند سبحان، دنیا را هم به کسی که دوست داشته باشد و هم کسی که دوست نداشته باشد، می‌دهد؛ اما دین را جز به کسی که دوست دارد، نمی‌دهد. پس هر که خداوند به او دین عطا کرده باشد، به یقین دوستش داشته است.

یعنی دنیا، نعمت عام پروردگار و از مظاهر سفره‌ی رحمانیت اوست، که به همگان اعطا می‌شود؛ اما دین، از رحیمیت است و تنها شامل بندگان محبوب خدا می‌شود. حتی چه بسا خداوند برای آنکه محبوب خود را بیشتر دوست بدارد، دنیا را از او منع کند، تا او در محبتش یک‌دله شود؛ چنان‌که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

"إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا، حَمَاهُ الدُّنْيَا كَمَا يَظِلُّ أَحَدَكُمْ يَخْمِي سَقِيمَةَ الْمَاءِ."<sup>۲</sup>

هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد، او را از دنیا پرهیز می‌دهد، همان گونه که شما بیمار خود را از آب پرهیز می‌دهید.

رسول اکرم ﷺ همچنین می‌فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا، جَعَلَ رِزْقَهُ كَفَافًا."<sup>۳</sup>

۱- مجمع الزوائد، نورالدین هبشی، ج ۱۰، ص ۲۲۸.

۲- نهج الفصاحة، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ، ص ۱۷۹.

۳- نهج الفصاحة، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ، ص ۲۹۱.



همانا خداوند متعال هر گاه بنده‌ای را دوست بدارد، روزی‌اش را به اندازه قرار می‌دهد.

اصلاً بندگان محبوب خدا، رزق را به قدر کفاف دوست دارند؛ بیش از آن را کنار می‌زنند و اجازه نمی‌دهند در زندگی‌شان وارد شود. چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

”إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا، أَلْهَمَهُ الطَّاعَةَ وَ أَلْزَمَهُ الْقَنَاعَةَ وَ فَتَّهَهُ فِي الدِّينِ وَ قَوَّاهُ بِالْيَقِينِ؛ فَاتَّكَفَى بِالْكَفَافِ وَ اكْتَسَى بِالْعَفَافِ...“<sup>۱</sup>

هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، طاعت را به او الهام می‌کند، قناعت را همراهش می‌سازد، فهم عمیق در دین به او می‌دهد و با یقین او را تقویت می‌کند؛ در نتیجه، آن بنده به روزی در حد کفاف بسنده می‌کند و لباس عفت می‌پوشد.

اما به راستی جز معصومین علیهم السلام و تالی‌تلوهایشان، چه کسی را دیده‌ایم که بتواند در کفاف زندگی، حد توقف ایجاد کند؟ امروز پیشرفت در مال و تجملات، مد روز شده است! پس کجاست فرهنگ و زهد علوی؟!

### محبت، میدان ابتلا

از دیگر ویژگی‌های محبت خدا به بنده، بلای عظیم است؛ چیزی که ما از آن در فراریم و همین که در موقعیتی به اقتضای شأنمان، میدان بلا برایمان باز می‌شود، به جای ایستادگی و جهاد اکبر، از آن می‌گریزیم! چرا که نمی‌دانیم قرار است به اقتضای این میادین بلا، تجافی از بُعد وجه‌الخلق پیدا کنیم و رنگ تشخص را در ما کم‌رنگ‌تر

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۶.

و ما را صاف تر کنند.

رسول خدا ﷺ در این باره می فرماید:

"إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا، أَلصَقَ بِهِ الْبَلَاءُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُرِيدُ أَنْ يُصَافِيَهُ."<sup>۱</sup>

هر گاه خداوند، بنده‌ای را دوست بدارد، بلا را به او می پیوندد؛ چرا که می خواهد او را صاف و خالص کند.

و نیز می فرماید:

"...فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا، ابْتَلَاهُ بِعَظِيمِ الْبَلَاءِ؛ فَمَنْ رَضِيَ، فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ الرِّضَا وَمَنْ سَخِطَ الْبَلَاءُ، فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ السَّخَطُ."<sup>۲</sup>

پس هر گاه خداوند، بنده‌ای را دوست بدارد، او را به بلای بزرگ مبتلا می کند؛ که هر که راضی باشد، بهره اش در نزد خدا رضایت است و اگر ناخشنود شود، بهره اش در نزد خدا سخط و ناخشنودی است.

همچنین از آن حضرت روایت شده است:

"إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَبْدًا، صَبَّ عَلَيْهِ الْبَلَاءُ صَبًّا وَ نَجَّاهُ عَلَيْهِ نَجًّا. فَإِذَا دَعَا الْعَبْدُ، قَالَ جِبْرَائِيلُ: أَيُّ رَبِّ، إِفْضِ حَاجَتَهُ؟ فَيَقُولُ تَعَالَى: دَعَا؛ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَهُ. فَإِذَا دَعَا، يَقُولُ عَزَّوَجَلَّ: لَيْتَكَ عَبْدِي؛ وَ عِزَّتِي لَا تَسْتَلْنِي شَيْئًا، إِلَّا أُعْطَيْتَكَ وَ لَا تُدْعُونِي بِشَيْءٍ، إِلَّا اسْتَجَبْتُ؛ فَإِنَّمَا أَنْ أَعْجَلَ لَكَ وَ إِنَّمَا أَنْ أَدْخِرَ لَكَ أَفْضَلَ مِنْهُ."<sup>۳</sup>

هر گاه خداوند، بنده‌ای را دوست بدارد، بلا را سخت بر سر او سرازیر می کند. پس چون بنده دعا کند، جبرئیل گوید: پروردگارا، حاجتش را برآورم؟ خدای متعال می فرماید: او را رها کن، که همانا من دوست دارم صدایش را بشنوم. پس چون دعا کند، خداوند گوید: لیبیک ای بنده‌ام؛ به عزتم سوگند که چیزی از من نخواهی، مگر به تو عطا کنم و دعایی نکنی؛ مگر اجابتت نمایم؛ پس یا آن را برایت

۱- کیمیای محبت، محمد محمدی ری شهری، ص ۲۰۰؛ شعب الایمان، ج ۷، ص ۱۴۶.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۳- کیمیای محبت، ص ۲۰۰؛ به نقل از الفردوس، ج ۱، ص ۲۵۱.

زود برآورم و یا بهتر از آن را برایت ذخیره کنم.  
 با وجود این همه روایات درباره‌ی ابتلاء مؤمن، آیا کسی هست که  
 بلای الهی را با جان و دل بپذیرد؟! اما ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام چنان  
 پذیرش بلای عظیم را داشتند که گویا وجودشان با بلا عجیب و پیوسته  
 بود و بلا همچون سیل بر آنان سرازیر می‌شد.

### اخلاص؛ سرّ الله

از زیباترین ویژگی‌های محبوب خدا، اخلاص است. چنان‌که  
 حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جبرئیل نقل می‌کند که خداوند فرمود:  
 "الإِخْلَاصُ، سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِي، اسْتَوْذَعْتُهُ قَلْبَ مَنْ أَحْبَبْتُ مِنْ عِبَادِي."<sup>۱</sup>  
 اخلاص، سرّی از اسرار من است که آن را در قلب هر کس از بندگانم که  
 دوستش داشته باشم، به ودیعه می‌گذارم.

اصلاً خداوند، بنده‌ای را که دوست بدارد، برای خودش خالص  
 می‌کند؛ چنان‌که محبوب‌ترین محبوبان خود را خالص کرده است:  
 "...أَوْلِيَايِكَ الَّذِينَ اسْتَخْلَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ وَ دِينِكَ"<sup>۲</sup>؛ و آنان (مخلصین) از گزند  
 اغوای شیطان در امان‌اند: "قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ  
 الْمُخْلِصِينَ"<sup>۳</sup>.

۱- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹.

۲- مفاتیح الجنان، دعای ندبه: اولیائت که آنان را برای خود و دینت خالص کرده‌ای.

۳- سوره ص، آیات ۸۲ و ۸۳: گفت: پس به عزت سوگند، هر آینه تمام آنان را فریب می‌دهم؛ مگر بندگان  
 خالص شده‌ات را.

## حسن خلق؛ هبه‌ی محبوب

خداوند به محبوبان خود، هدیه‌ای بی چشم‌داشت می‌دهد؛ و چه شیرین و زیباست از محبوب، هدیه گرفتن. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید:

«الْأَخْلَاقُ، مَنَائِحٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ فَإِذَا أَحَبَّ عَبْدًا، مَنَحَهُ خُلُقًا حَسَنًا وَإِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا، مَنَحَهُ خُلُقًا سَيِّئًا.»<sup>۱</sup>

خلق و خوی‌ها، بخشش‌های خداوند است. پس هر گاه او بنده‌ای را دوست بدارد، خلق نیکویی بر او می‌بخشد و هر گاه بنده‌ای را دشمن دارد، اخلاق بدی به او دهد.

حضرت علی علیه السلام نیز می‌فرماید:

«إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَبْدًا، رَزَقَهُ قَلْبًا سَلِيمًا وَ خُلُقًا قَوِيمًا.»<sup>۲</sup>

هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، قلبی سلیم و خویی استوار روزی‌اش می‌کند.

خداوند به این بنده‌ی محبوب، خصایل نیکویی اعطا می‌کند و او را مظهر زیبایی‌ها قرار می‌دهد. از آن جمله، مولای محبان، علی علیه السلام می‌فرماید:

«إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا، زَيَّنَّهُ بِالسَّكِينَةِ وَالْحِلْمِ.»<sup>۳</sup>

هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، او را به آرامش و بردباری می‌آراید.

«إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا، حَبَّبَ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ.»<sup>۴</sup>

۱- بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۹۴.

۲- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۷، حدیث ۸۹۵.

۳- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۸۵، حدیث ۶۳۹۰.

۴- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۵۱، حدیث ۵۲۲۴.

هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، امانتداری را محبوبش می‌کند.

”إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا، أَلْهَمَهُ الصُّدُقَ.“<sup>۱</sup>

هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، راستی را به او الهام می‌کند.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرمایند:

”إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا، أَلْهَمَهُ الْعَمَلَ بِثَمَانِ خِصَالٍ: غَضُّ الْبَصْرِ عَنِ الْمَحَارِمِ

وَالْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَالْحَيَاءُ وَالْحَلْفُ الصَّبْرُ وَالْأَمَانَةُ وَالصُّدُقُ وَالسُّخَاءُ.“<sup>۲</sup>

هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، عمل به هشت خصلت را به او الهام

می‌کند: چشم فرو پوشیدن از گناهان، ترس از خداوند، شرم و حیا، وفاداری، شکیبایی، امانتداری، راستی و بخشندگی.

## هدایت و عبرت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

”إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا، نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً بَيْضَاءَ وَفَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَوَكَّلَ

بِهِ مَلَكًا يُسَدِّدُهُ...“<sup>۳</sup>

هر گاه خداوند متعال بنده‌ای را دوست بدارد، نقطه‌ی سپیدی در قلب او پدید

می‌آورد و گوش‌های قلبش را می‌گشاید و فرشته‌ای بر او می‌گمارد تا [بر راه حق] استوارش دارد.

و چه زیبا، علی ولی الله علیه السلام کلام محمد رسول الله صلی الله علیه و آله را تبیین

می‌کند:

”إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا، أَلْهَمَهُ رُشْدَهُ وَوَقَّعَهُ لِبَطَاعَتِهِ.“<sup>۴</sup>

۱- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۱۷، حدیث ۴۲۹۲.

۲- معدن الجواهر، ص ۶۳.

۳- أعلام الدین، حسن بن أبی الحسن دیلمی، ص ۱۳۵.

۴- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۸۴، حدیث ۳۴۷۶.

هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، راه صواب و هدایتش را به او می‌نمایاند و به او توفیق اطاعتش را می‌دهد.

و "إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا، أَلْهَمَهُ حُسْنَ الْعِبَادَةِ."<sup>۱</sup>

هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، عبادت نیکو را به او الهام می‌کند. یعنی اولاً خداوند، قلب بنده‌ی محبوب خود را به نور هدایت روشن می‌کند و او را به مسیر طاعت و عبادت خود می‌کشد؛ و ثانیاً قلبش را شنوا می‌کند تا ندای الهی هستی را بشنود و از همه چیز، پند و عبرت گیرد:

"إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا، وَعَظَّمَهُ بِالْعِبَرِ."<sup>۲</sup>

هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، او را با عبرت‌ها پند می‌دهد.

### به کم‌اش هم راضی است

از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

"مَرَّ بِي أَبِي وَ أَنَا بِالطَّوَافِ وَ أَنَا حَدَّثْتُ وَ قَدِ اجْتَهَدْتُ فِي الْعِبَادَةِ؛ فَرَأَنِي وَ أَنَا أَتَّصَبُّ عَرَقًا، فَقَالَ لِي: يَا جَعْفَرُ، يَا بَنِي، إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا، أَدَخَلَهُ الْجَنَّةَ وَ رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ."<sup>۳</sup>

من در طواف کعبه بودم که پدرم بر من گذشت. در آن موقع جوان بودم و شور و تلاشی در عبادت داشتم. او مرا در حالی دید که عرق از سر و رویم می‌ریخت. پس به من فرمود: ای جعفر، پسرکم، همانا خداوند هر گاه بنده‌ای را دوست بدارد، او را به بهشت وارد می‌کند و از او به کم، راضی می‌شود.

۱- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۹۸، حدیث ۳۹۳۵.

۲- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۷۱، حدیث ۱۰۷۴۶.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۸۶.

بسیاری از ما، سال‌های عمر خود را به انجام انواع عبادات سپری کرده‌ایم. اما آیا تا به حال از خود پرسیده‌ایم از این همه عبادت، چه گرفتیم؟! چرا در میادین امتحان، همه چیز فراموشمان شد؟! چرا این عبادات، به جای قرب به خدا، فقط عجب، خودبینی و خودپسندی، برای ما به ارمغان آورد؟! چگونه با این همه عبادت، خود و امیالمان را خدای خود گرفتیم؟ "أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ"؟! چه شد که این خودباوری در مقابل خدا، بر ما حاکم شد؛ تا آنجا که فقط اندیشه‌ها و تشخیص خودمان را صرف نظر از خواست خدا و فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام قبول کردیم؟! چرا با این همه عبادت، گوهره‌ی وجودمان اشتداد پیدا نکرد؟ که اگر می‌کرد، پدر و مادر، همسر، فرزندان، همسایه و قوم و خویش، جذب ما می‌شدند! اما متأسفانه می‌بینیم کسی دین ما را نمی‌پسندد؛ چرا که نور دین و عبادت را دفینه کرده‌ایم!

اشکال ما این بوده که متأسفانه محبوب‌شناس نبوده‌ایم و محور را فراموش کرده‌ایم. یعنی از ابتدا یاد گرفته‌ایم امام اول، علی علیه‌السلام است و امام آخر، حضرت حجت علیه‌السلام و ائمه علیهم‌السلام را دوست داشته‌ایم؛ اما محبتمان بر اساس معرفت نبوده است. حال وظیفه داریم محبوباتمان را پیدا کنیم تا او بتواند خودی‌های ما را بشکند؛ تا آنجا که در انجام هیچ خیر و نیکی، خود را نبینیم و بفهمیم سختی‌ها و فشارهایی که بر سر راهمان ایجاد می‌شود، ابتلای یار است و حتماً در جهت خیر وجودی ما صورت می‌گیرد؛ که:

۱- سوره جاثیه، آیه ۲۳: آیا دیدی آن را که هوای خود را خدایش گرفته بود؟

اگر با من نبودش هیچ میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟  
 بر اساس روایت فوق، اگر کاری کنیم که خدا ما را دوست داشته  
 باشد، انجام واجبات و عبادات، نور خود را در ما خواهد داد. باید  
 بفهمیم خدا این‌ها را به ما نداده است که به واسطه‌اش، خود را دوست  
 بداریم یا دیگران ما را دوست بدارند؛ بلکه او این‌ها را عطا کرده است،  
 تا ابتدا خود به محبتش برسیم و سپس دیگران را به سوی محبوبمان  
 دعوت کنیم.

لذا چنان‌که گفتیم، بسیاری از بزرگان و صاحب‌نظران دینی ما  
 معتقدند کامل‌ترین، سریع‌ترین و سهل‌الوصول‌ترین راه قرب به خدا،  
 محبت است؛ و اگر تأثیر اعمال و عبادات را مثل کار دست در وجین  
 گیاهان بپنداریم، نیروی عشق، مثل دستگاه برقی پیشرفته وجین می‌کند،  
 که هم به سرعت و هم از ریشه می‌زند؛ البته به این شرط که محبتمان  
 صادقانه، صحیح و با آداب باشد. چنان‌که آیت‌الله مطهری در کتاب  
 "جاذبه و دافعه‌ی علی علیه السلام" به این نکته اشاره می‌کند.

البته دقت کنید، منظور این نیست که عبادات را ترک کنیم؛ بلکه  
 باید حواسمان جمع باشد تا دچار افراط و تفریط نشویم. یعنی عبادات  
 باید باشند، اما به شرط عشق؛ و آن وقت، باران عشق، بذر عبادت را  
 اگر چه کم باشد، به نیکویی رشد و پرورش می‌دهد. در حالی که  
 متأسفانه بسیاری از ما، از بندگی و نماز و... عشق نمی‌کنیم؛ و برای  
 همین، در میدان فریب دنیا و جاذبه‌ها، اولین فریب‌خوردگان هستیم و  
 در میدان ابتلائات، اولین فرارکنندگان!

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:



”إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا فَعَمِلَ عَمَلًا قَلِيلًا، جَزَاهُ بِالْقَلِيلِ، الْكَثِيرَ وَكَمْ يَتَعَاطَمُهُ أَنْ يَجْزِيَ بِالْقَلِيلِ، الْكَثِيرَ لَهُ.“<sup>۱</sup>

همانا خدای عزوجل هر گاه بنده‌ای را دوست بدارد و او عمل اندکی انجام دهد، در برابر آن اندک، پاداش بسیار به او می‌دهد و دادن پاداش بسیار در برابر کار اندک، بر او سنگین نمی‌آید.

مثل اینکه ما دو فرزند داشته باشیم و هر دو را دوست بداریم؛ اما یکی از آنها با ما سنخیت بیشتری دارد و کارهایی را انجام می‌دهد که مورد پسند ماست؛ در حالی که دیگری هر کاری خودش دوست دارد، انجام می‌دهد. لذا دوست داشتن یکی فقط محبت فطری است و دیگری را مزید بر آن دوست داریم؛ یکی هر چه می‌کند، چون به کام نفسش است، به چشممان نمی‌آید، اما دیگری اگر هم کم کار کند، آن را زیاد می‌بینیم و نقصش را کامل می‌کنیم.

### مستجاب الدعوة

عشق و محبتی که خاستگاهش جاذبه‌های روحی و کمالات وجودی محبوب است، در طول زمان، قوی‌تر و پرسوزتر می‌شود و با پیروی و تبعیت عاشق از معشوق، افزون‌تر می‌گردد؛ به طوری که عاشق را برمی‌انگیزد تا خویش را همانند و هم‌سنخ معشوق سازد.

چنان‌که رسول اکرم ﷺ روایت کرده است:

”قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: مَنْ أَهَانَ لِي وَبِيئًا، فَقَدْ أَرْضَدَ لِمُحَارَبَتِي؛ وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ؛ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ،

كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَنْطِشُ بِهَا؛ إِنْ دَعَانِي، أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي، أَعْطَيْتُهُ.<sup>۱</sup>

خدای عزوجل فرمود: هر کس یکی از دوستان مرا خوار کند، همانا به پیکار با من برخاسته است. هیچ بنده‌ای با چیزی که نزد من از آنچه بر او واجب کرده‌ام، محبوب‌تر باشد، به من نزدیک نمی‌شود. همانا او با نوافل و کارهای مستحب به من نزدیک می‌شود تا آنجا که او را دوست می‌دارم. پس چون دوستش داشتیم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود، و چشمش که با آن می‌بیند، و زبانش که با آن سخن می‌گوید و دستش که با آن می‌گیرد. اگر مرا بخواند، اجابتش کنم و اگر از من بخواهد، به او ببخشم.

انجام واجبات به هر تکلف و فشاری هم باشد، انسان را حرکت می‌دهد؛ ولی در انجام مستحبات، فرد هیچ داعیه‌ای جز عشق و محبت ندارد؛ که وقتی این عشق و محبت ظهور کرد، خداوند، خود، چشم، گوش، زبان و دست بنده‌اش می‌شود؛ یعنی رنگ خدا در تمام اعمال او ظهور می‌کند و آن وقت است که دعایش مستجاب و خواسته‌اش برآورده می‌شود.

انسان در این وادی محبت، چنان جایگاهی نزد خدا پیدا می‌کند که حتی وقتی دیگران دعا می‌کنند، خدا به خواست او اجابت می‌کند. روایت شده است جمعی از عابدان بصره به حج رفتند و در مکه دیدند کمبود آب است و کمی باران، عطش مردم را شدید کرده است. پس به نزد کعبه جمع شدند، طواف کردند و با خضوع و تضرع از خداوند، طلب و دعای باران کردند؛ اما اجابت نشدند و ناامید بازگشتند. در این

هنگام جوانی - که اندوه‌هایش او را غمگین کرده بود - پیش آمد و چند دور کعبه را طواف کرد. سپس به سوی ما آمد و یک‌یک ما را به نام خواند. گفتیم: بلی، ای جوان. گفت: آیا در بین شما یک نفر نیست که خدای رحمان، دوستش داشته باشد [تا پس از این همه دعا، اجابتش کند]؟! گفتیم: ای جوان، دعا از ما و اجابت از خداست. گفت: از کعبه دور شوید، که اگر خدا یکی از شما را دوست می‌داشت، اجابتش می‌کرد! سپس به سوی کعبه آمد و به سجده افتاد. او در سجده‌اش می‌گفت: آقای من، به آن محبتی که به من داری، بر آن‌ها باران بباران...؛ و هنوز کلامش تمام نشده بود که باران مثل دهانه‌ی گشوده‌ی مشک، از آسمان فرو آمد. سپس در حالی که این اشعار را می‌خواند، از پیش آنان رفت: «هر کس پروردگار را بشناسد و این شناخت او را بی‌نیاز از همه چیز نکند [یعنی خود، خلیفه‌ی خدا و مظهر اسماء نشود]، شقی است. عارف در طاعت خدا، هر چه به او رسد، ضرر نمی‌بیند. بنده را به عملی غیر تقوا چه کار، که همه‌ی عزت‌ها از آن متقی است». وقتی از اهل مکه پرسیدند او کیست، پاسخ شنیدند: علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام!

۱- الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۱۷: "عَنْ ثَابِتِ الْبُنَانِيِّ قَالَ: كُنْتُ حَاجًّا وَ جَمَاعَةَ عِبَادِ الْبَصْرَةِ مِثْلَ أَيُّوبَ السَّجِسْتَانِيِّ وَ صَالِحِ الْمَرْوِيِّ وَ عَثْبَةَ الْغَلَامِ وَ حَبِيبِ الْفَارِسِيِّ وَ مَالِكِ بْنِ دِينَارٍ. فَلَمَّا أَنْ دَخَلْنَا مَكَّةَ، رَأَيْنَا الْمَاءَ ضَيْقًا وَ قَدْ اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْعَطَشُ لِقَلَّةِ الْغَيْثِ؛ فَفَرَعَ إِلَيْنَا أَهْلُ مَكَّةَ وَ الْحُجَّاجُ، يَسْتَفْلُونَنَا أَنْ نَسْتَسْقِيَ لَهُمْ. فَأَتَيْنَا الْكَعْبَةَ وَ طَفْنَا بِهَا، ثُمَّ سَأَلْنَا اللَّهَ خَاضِعِينَ مُتَضَرِّعِينَ بِهَا؛ فَمُنَعْنَا الْإِجَابَةَ. فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذَا نَحْنُ بِقَتِي قَدْ أَقْبَلَ وَ قَدْ أَكْرَبَتْهُ أَخْرَانُهُ وَ أَقْلَقَتْهُ أَشْجَانُهُ؛ فَطَافَ بِالْكَعْبَةِ أَشْرَاطًا، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ: يَا مَالِكُ بْنُ دِينَارٍ وَ يَا ثَابِتُ الْبُنَانِيِّ وَ يَا أَيُّوبَ السَّجِسْتَانِيِّ وَ يَا صَالِحَ الْمَرْوِيِّ وَ يَا عَثْبَةَ الْغَلَامِ وَ يَا حَبِيبَ الْفَارِسِيِّ وَ يَا سَعْدَةَ وَ يَا عَمْرَ وَ يَا صَالِحَ الْأَعْمَى وَ يَا زَابِعَةَ وَ يَا سَعْدَانَةَ وَ يَا جَعْفَرَ بْنَ سُلَيْمَانَ. فَقُلْنَا: لَيْتَكَ وَ سَعْدِيكَ يَا قَتِي. فَقَالَ: أَمَا فِيكُمْ

و او عاشق حقیقی بود، که به محبت خاص خدا رسیده بود. عاشق، اهل محاسبات جزئی و دنیایی حتی در وادی عبادت نیست، که بگوید: ما دعا می کنیم، خدا هم باید اجابت کند! یعنی روی عبادت خود، حساب باز نمی کند؛ بلکه می داند هم دعا و هم اجابت، از خداست. او می داند "أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ"<sup>۱</sup>، یعنی اگر کسی خدا را در میدان آنچه او می پسندد، بخواند، هر چه بخواهد، اجابت می شود. لذا به این یقین، خدا را می خواند و می داند اجابت می شود؛ تا آنجا که عاشق ترین به خدا، پیامبر ﷺ، درد چشمان علی عليه السلام را با آب دهان خود شفا می دهد.<sup>۲</sup> اما آنجا که بنده، دعا را از خود می بیند و اجابت را از خدا، گاه مستجاب می شود و گاه نمی شود؛ چرا که پای "من" در میان است! اما...

ای خدای پاک و بی انباز و یار دست گیر و جرم ما را در گذار  
یاد ده، ما را سخن های رفیق که تو را رحم آورد آن، ای رفیق  
هم دعا از تو، اجابت هم ز تو ایمنی از تو، مهابت هم ز تو

أَحَدًا يُجِيبُهُ الرَّحْمَنُ؟ فَقُلْنَا: يَا فَتَى، عَلَيْنَا الدُّعَاءُ وَعَلَيْهِ الْإِجَابَةُ. فَقَالَ: ابْعُدُوا عَنِ الْكَعْبَةِ؛ فَلَوْ كَانَ فِيكُمْ أَحَدٌ يُجِيبُهُ الرَّحْمَنُ، لَأَجَابَهُ؛ ثُمَّ أَتَى الْكَعْبَةَ، فَخَرَّ سَاجِدًا؛ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ فِي سُجُودِهِ: سَيِّدِي، بِحُبِّكَ لِي إِلَّا سَتَيْتَهُمُ الْغَيْثُ. قَالَ: فَمَا اسْتَمَّ الْكَلَامَ، حَتَّى أَتَاهُمُ الْغَيْثُ كَأَفْوَاهِ الْقُرْبِ. فَقُلْتُ: يَا فَتَى، مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ أَنَّهُ يُجِيبُكَ؟ قَالَ: لَوْ كُنْتُ يُجِيبُنِي، لَمْ يَسْتَرِزْنِي؛ فَلَمَّا اسْتَرِزْنِي، عَلِمْتُ أَنَّهُ يُجِيبُنِي؛ فَسَأَلْتُهُ بِحُبِّهِ لِي، فَأَجَابَنِي. ثُمَّ وُلَّى عَنَّا وَانْشَأَ يَقُولُ:  
مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ، فَلَمْ تَغْنِهِ مَغْرِفَةَ الرَّبِّ، فَذَاكَ الشَّقِيُّ  
مَا ضَرَّ فِي الطَّاعَةِ، مَا نَالَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَمَا ذَا لَوْ قِي  
مَا يَصْنَعُ الْعَبْدُ بِغَيْرِ التَّقَى؟ وَالْوَزْ كُلُّ الْوَزِّ لِلْمُتَّقَى  
فَقُلْتُ: يَا أَهْلَ مَكَّةَ، مَنْ هَذَا الْفَتَى؟ قَالُوا: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام.

۱- سوره غافر، آیه ۶۰: مرا بخوانید، تا شما را اجابت کنم.

۲- الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۷۲.

گر خطا گفتیم، اصلاحش تو کن مصلحی تو، ای تو سلطان سخن  
 کیمیا داری که تبدیلتش کنی گرچه جوی خون بود، نیلتش کنی  
 این چنین مینیاگری‌ها، کار توست وین چنین اکسیرها، ز اسرار توست  
 حال که چنین است، اعظم ادعیه یعنی دعا برای فرج هم از آن  
 محبوبین خداست. یعنی امروز کسی می‌تواند تعجیل در فرج و بارش  
 فیض ولایی عین‌الإنسان را بخواهد، که به خدا و امام، محبت حقیقی  
 داشته باشد؛ وگرنه، زیادند عابدان و زاهدانی که پیوسته دعای فرج  
 می‌خوانند!

امروز کسی می‌تواند حضرت مهدی عجل الله فرجه را به صدق بخواهد و  
 بخواند، و لب‌اللباب عنایات آن حضرت، متعلق به کسی است که امام،  
 او را دوست داشته باشد؛ و امام، کسی را دوست دارد که ویژگی  
 دوستداران خدا را داشته باشد؛ آن‌که به عشق عبادت می‌کند، در  
 سختی‌ها به عشق پیش می‌رود و در میادین ابتلاء و امتحان الهی،  
 حسابگری نمی‌کند؛ کسی که به عشق خدا، بی‌نیاز از غیر است و  
 "لَا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ"<sup>۱</sup> است؛ آن‌که محب فی الله و عبد  
 معبود است، نه عبد عبادت، زهد و مجاهده‌اش. چنین کسی اگر "اللَّهُمَّ  
 عَجِّلْ لِيَوْمِيكَ الْفَرَجَ" بگوید، مستجاب می‌شود و فیض الهی، باریدن  
 می‌گیرد.

۱- سوره حدید، آیه ۲۳: پر آنچه از دستتان می‌رود، تأسف نخورید و به آنچه به دستتان می‌رسد، شاد نشوید.

## شوق و انس و لقاء

حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

"إِنَّ اللَّهَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ مُوسَىٰ: مَنْ أَحَبَّ حَبِيبًا، أُنْسَ بِهِ؛ وَمَنْ أُنْسَ بِحَبِيبٍ، صَدَّقَ قَوْلَهُ وَرَضِيَ فِعْلَهُ؛ وَمَنْ وَثِقَ بِحَبِيبٍ، اعْتَمَدَ عَلَيْهِ؛ وَمَنْ اشْتَقَّ إِلَىٰ حَبِيبٍ، جَدَّ فِي السَّيْرِ إِلَيْهِ. يَا مُوسَىٰ، ذَكَّرِي لِلذَّاكِرِينَ وَزِيَارَتِي لِلْمُشْتَاقِينَ وَجَنَّتِي لِلْمُطِيعِينَ وَأَنَا خَاصَّةٌ لِلْمُحِبِّينَ."<sup>۱</sup>

همانا خداوند به موسی وحی کرد: ای موسی، هر که محبوبی را دوست داشته باشد، به او انس می گیرد؛ و هر که به حبیبی انس گیرد، سخنش را تصدیق می کند و از کردارش راضی می شود [فعل و سخنش با هم مطابقت می کند و اعتقاد و عملش از هم دور نیستند]؛ و هر که به حبیبش اطمینان یابد، به او اعتماد و تکیه می کند [و لا غیر]؛ و هر که مشتاق حبیبش باشد، در راه رسیدن به او سعی و تلاش می کند. ای موسی، ذکر من برای ذاکرین است، زیارت من برای مشتاقین، بهشت من برای مطیعین، و خودم خاص محبین هستم.

همچنین در اخبار حضرت داود روایت شده است:

"أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَىٰ إِلَىٰ دَاوُدَ: يَا دَاوُدُ، إِلَىٰ كَمِّ، تَذَكَّرُ الْجَنَّةَ وَلَا تَسْئَلُنِي الشُّوقَ إِلَيَّ؟ قَالَ: يَا رَبُّ، مَنْ الْمُشْتَاقُونَ إِلَيْكَ؟ قَالَ: إِنَّ الْمُشْتَاقِينَ إِلَيَّ، الَّذِينَ صَفَّيْتَهُمْ مِنْ كُلِّ كَدْرٍ وَأَنْبَهَيْتَهُمْ بِالْحَدَرِ وَخَرَقْتَ مِنْ قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ خَرَقًا يَنْظُرُونَ إِلَيَّ... يَا دَاوُدُ، إِنِّي خَلَقْتُ قُلُوبَ الْمُشْتَاقِينَ مِنْ رِضْوَانِي وَنَعْمَتِي بِنُورٍ وَجْهِي وَأَتَّخَذْتَهُمْ لِنَفْسِي مُخَلَّدِينَ وَجَعَلْتُ أَبْدَانَهُمْ مَوْضِعَ نَظْرِي إِلَى الْأَرْضِ وَقَطَعْتُ مِنْ قُلُوبِهِمْ طَرِيقًا يَنْظُرُونَ بِهِ إِلَيَّ، يَزِدُّونَ فِي كُلِّ يَوْمٍ شَوْقًا."<sup>۲</sup>

خداوند به حضرت داود وحی کرد: ای داود، تا چند، بهشت را یاد می کنی و شوق دیدار مرا نمی طلبی؟ داود گفت: خدایا، مشتاقان تو کیستند؟ خداوند فرمود:

۱- إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲- المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۵۹.

آنان که از هر کدورت، صافشان کرده‌ام و با هشدار، آگاهشان کردم و از قلب‌هایشان روزنه‌ای شکافتم که به من نظر کنند... ای داود، من قلوب مشتاقان را از رضوان و خشنودی خود خلق کردم و به نور وجهم تنعم دادم؛ و آنان را برای خود، گویا گرفتم و بدن‌هایشان را موضع دیدنم در زمین قرار دادم و از قلب‌هایشان راهی به سوی خود گشودم که از آن به من می‌نگرند و هر روز بر شوقشان افزوده می‌شود.

دقت کنید در این حدیث، خداوند از حضرت داود خواسته است که شوق دیدار الهی را داشته باشد. این یک رهنمود است که می‌خواهد به ما بفهماند مبدا اگر نماز خواندیم، روزه گرفتیم و عبادت کردیم، همه برای معامله با خدا باشد و در ازای آن‌ها بهشت بخواهیم، نه خود خدا را؛ قدری بیندیشیم که اصلاً فقیر محض، چه دارد که به غنی بدهد و با او معامله کند؟! فقیر را چه به معامله با غنی!

البته خدا هرگز امساک ندارد و فیض او علی‌الاقبال جاری و ساری است؛ لذا اگر از او بخواهیم، می‌دهد. اما چقدر از او بخواهیم؟! چرا یک بار هم شده، خود او را نمی‌خواهیم؟! همه‌ی زندگی‌مان، معامله شده است! حتی اگر امام زمان علیه السلام را می‌خواهیم، برای خود و رسیدن به خواسته‌هایمان می‌خواهیم و نمی‌دانیم امام را باید برای خود امام خواست؛ در حالی که امام، جامع همه چیز است و هر چند "چون که صد آید، نود هم پیش ماست"، اما باید صد را برای صد بخواهیم!

همانا این بندگان مشتاق که خداوند درباره‌شان می‌فرماید: "نَعْمَتُهَا بِنُورٍ وَجْهِی"، ائمه‌ی اطهار علیهم السلام هستند؛ که اصلاً خود، وجه خدایند و در این آیینه‌ها می‌توان به نظاره‌ی حق نشست. و چگونه چنین نباشد؟! که خداوند، خود از طریق آنان به زمین می‌نگرد: "جَعَلْتُ أَبْدَانَهُمْ مَوْضِعَ نَظَرِی

إلى الأرض".

البته در اینجا باید مراقب خطر افراط و تفریط بود: اینکه فرد به این بدن‌ها به طور مستقل نگاه کند، که در این صورت جزء غالیان می‌شود؛ و یا نه آنان را ببیند و نه خدایشان را، که در آن صورت از قاسطین و مارقین خواهد شد. همین گونه اندیشیدن‌هاست که حضرت حجت علیه السلام را می‌ترساند و "المُرْتَقِبِ الْخَائِفِ" <sup>۱</sup> می‌کند! او می‌ترسد که مردم نفهمند خدا بدن امام را قرار داده است تا آن را نگاه کنند و تمام حرکات و سکنتات موجودیت ارضی و بشری‌اش را، حجت برای اراده‌ی خدا ببینند؛ در نتیجه، دیگر در مقابل او چون و چرا نکنند و او را مجبور به عمل به نظرات خود نمایند؛ چنان‌که با پدران آن حضرت کردند!

### کو محبوب؟

ویژگی‌هایی که درباره‌ی مشتاقان و محبوبان خدا گفتیم، مختص حضرات معصومین علیهم السلام است و جز در انسان‌های کامل، به طور اتمّ و اکمل یافت نمی‌شود. پس چرا ما دنبال آنان نمی‌رویم که با ادراکشان، هر لحظه وجه خدا را ببینیم؟

شاید بگوییم آن کس که باید دوستش داشته باشیم، امروز غایب است. آری؛ اما باید تلاش کنیم و دست و پا بزنیم تا او بیاید. باید با دینداری صحیح، میادین فشار و عبودیت را بگذرانیم و با شنیدن این

۱- مفاتیح الجنان، دعای بعد از زیارت آل یاسین: مراقب و هراسناک.



معارف، تشنگی و سوزمان بیشتر شود، بیشتر دنبال محبوب بگردیم و ویژگی‌های او را بشناسیم و بیشتر دوستش بداریم. باید راه محبت صادقانه و عارفانه را بیابیم، تا مبادا خود را به محبت‌های کاذب، تخدیر کنیم؛ و بدانیم وجود انسان کامل، آیینه‌ی تمام‌نمای صفات الهی است و اگر به این معرفت برسیم و با این معرفت بگوییم: "أَيْنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ"، لیبیک می‌شنویم.

اما به راستی کدام یک از ما، شوق امام را فقط برای خود امام داریم، نه برای جلواتش؟ در حالی که باید او را برای نفس خود و جلوات دنیا نخواهیم؛ بلکه بدانیم چون محبوب فطری ما یعنی خدا، او را دوست دارد، ما نیز باید دوستش بداریم. ما جامع این ویژگی‌ها را در هیچ کس جز انسان کامل نمی‌توانیم پیدا کنیم؛ پس به او نیازمندیم. این قدر ننشینیم تا خودش بیاید! بیاید او را بشناسیم، بخواهیم، دوستش بداریم و پذیرش این ویژگی‌ها را داشته باشیم؛ و این گونه انتظار و شوق آمدنش را به سرور و زیبایی وصلش پیوند دهیم.

"إِلٰهِي فَاجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ تَرَسَّخَتْ أَشْجَارُ الشُّوقِ إِلَيْكَ فِي حَدَائِقِ صُدُورِهِمْ  
وَ أَخَذَتْ لَوْعَةً مَحَبَّتِكَ بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ؛ فَهَمُّ إِلَى أَوْكَارِ الْأَفْكَارِ يَاوُونَ وَ فِي رِيَاضِ  
الْقُرْبِ وَ الْمَكَاشِفَةِ يَرْتَعُونَ وَ مِنْ حِيَاضِ الْمَحَبَّةِ بِكَاسِ الْمَلَاظِفَةِ يَكْرَعُونَ وَ  
شَرَائِعِ الْمُصَافَاةِ يَرِدُونَ... وَ قَرَّتْ بِالنَّظْرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ  
وَ اسْتَقَرَّ بِإِدْرَاكِ السُّؤْلِ وَ نَيْلِ الْمَأْمُولِ قَرَارُهُمْ."<sup>۱</sup>

۱- مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشرة، مناجات عارفین.

پروردگارا، ما را از کسانی قرار ده که درختان شوق تو در باغ‌های سینه‌هاشان، شاخه  
گسترده و آتش محبت تو، تمام روزنه‌های دل‌هایشان را فرا گرفته است. آنان  
در آشیانه‌ی اندیشه مأوا گیرند و در جنت قرب و مکاشفه بگردند و از  
حوض‌های محبت با جام لطف، جرعه نوشند و به آبشخورهای صفا  
و مودت درآیند... چشمان آنان به دیدار محبوبشان روشن است  
و به ادراک مطلوب و نیل به مأمول، آرام و قرار دارند.

فصل چہارم:

# موضوعیت محبت

محبت، کیمیای سعادت انسان‌ها، اکسیر بهشتی بودن حیات زمینی و گوهر صیروت در مسیر خلیفة اللہی است؛ که همه‌ی موجودات و به ویژه انسان‌ها، این کیمیا را در وجود خود، حامل هستند. اما مهم، تحمل کردن آن است؛ و تحمل محبت محبوب ازلی جان، جز به قرار گرفتن در جاذبه‌ی بارش معنوی فیض توحیدی و ولایی انسان کامل، حاصل نخواهد شد. در حقیقت، تنها مرکب نجات ما، محبت به ذات اقدس اله است و این محبت، تنها به این شرط بر جای خود می‌نشیند و آثارش را در حرکت وجودی آدمی نشان می‌دهد، که در جلوه‌ی محبوبان او یعنی انسان‌های کامل ریخته شود؛ که "مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ".

اما محبت امام و انسان کامل، که همان جلوه‌ی محبت خداست، از دو جنبه‌ی موضوعیت و طریقت، قابل بررسی است. موضوعیت محبت اهل بیت علیهم‌السلام اصل محبت و شناخت مقام نورانی و نحوه‌ی بود ایشان در اتصال به ذات اقدس اله، نه مقام بشری و خاکی‌شان و نه به عنوان خلیفه، بلکه به عنوان موجودی برتر از تمام موجودات است؛ صرف نظر از آثاری که محبت، در هم‌رنگی و اطاعت از محبوب به

دنبال دارد.

موضوع انسان، ارتباطی تنگاتنگ و ناگسستنی با موضوعی به نام محبت انسان کامل دارد؛ چنان که اگر در قلب کسی، محبت به انسان کامل وجود داشته باشد، نظر خداوند به سوی او جلب می‌شود و راه رسیدن به این محبت یعنی طریقت آن را برایش باز می‌کند. تا آنجا که بسیاری از گناه‌کاران، به علت عجز بودن قلبشان با عشق اهل بیت علیهم‌السلام از گناه و انحراف نجات پیدا کرده، در راه خدا گام نهاده‌اند. از جمله، در محرم‌ها و مجالس عزای سالار شهیدان علیه‌السلام، ائمه علیهم‌السلام خیلی‌ها را به خاطر حبی که در وجودشان بوده است، خریده‌اند. لذا بسیاری آزاد و رها شدگان از وادی ظلمت نفس و گناه؛ آن هم به چه بهایی؟ به بهای محبت قلبی.

موضوعیت این محبت، بدان معنی است که انسان‌ها اگر خواهان سعادت و کمال در سیر صعود هم نبودند و حتی اگر برای عروجشان، دنبال طریق و راهی نمی‌گشتند، حتماً برای بودنشان، به این محبت نیاز داشتند.

در کتاب موعودنامه، درباره‌ی محبت حضرت حجت علیه‌السلام آمده است:

«محبت و عشق به آن بزرگوار، موضوعیت دارد؛ یعنی نفس و ذات این محبت و اظهار عشق و نیاز به آن محبوب، مطلوب و ممدوح حضرت حق است؛ چنان‌که در احادیث و روایات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام از طریق عامه و خاصه بر آن تأکید شده است. از جمله،

زمخشری در تفسیر آیهی "قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ" <sup>۱</sup>، این حدیث را نقل می‌کند:

رسول خدا ﷺ فرمود: هر که با دوستی آل محمد ﷺ بمیرد، شهید مرده است؛ بخشوده از عذاب، مرده است. هر که با دوستی آل محمد ﷺ بمیرد، فرشته‌ی مرگ، او را بشارت می‌دهد و سپس نکیر و منکر نیز او را به بهشت بشارت می‌دهند. هر که با دوستی آل محمد ﷺ بمیرد، او را معزز و محبوب به سوی بهشت می‌برند، آن گونه که عروس را معزز و محبوب به خانهای داماد می‌برند. هر که با دوستی آل محمد ﷺ بمیرد، خداوند قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می‌دهد. هر که با دشمنی آل محمد ﷺ بمیرد، روز قیامت در حالی وارد می‌شود که بر پیشانی او نوشته است: مأیوس از رحمت خدا! هر که با دشمنی آل محمد ﷺ بمیرد، کافر مرده است. هر که با دشمنی آل محمد ﷺ بمیرد، بوی بهشت را استشمام نمی‌کند <sup>۲</sup>» <sup>۳</sup>

بنابراین صرف محبت اهل بیت علیهم السلام ارزش و اعتبار فوق‌العاده دارد و بسان گوهر درخشانی در وجود آدمی می‌درخشد؛ اگر چه بسیاری از شئون او، تیره و ظلمانی باشد. مثلاً شخص ژنده‌پوشی را در نظر بگیرید که تمام بدنش آلوده و سر و مویش ژولیده است؛ اما گوهری در جیب خود دارد که می‌درخشد و ما به تبع آن گوهر، به سوی او می‌رویم، عزتش می‌دهیم، به او می‌رسیم و پاکیزه‌اش می‌کنیم....

۱- سوره شوری، آیه ۲۳: بگو: از شما اجری نمی‌خواهم، مگر مودت و دوستی ذوی‌القربی.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۷، صص ۱۱۱-۱۱۲.

۳- موعودنامه، مجتبی تونه‌ای، ص ۶۱۴.

حضرت حق تعالی به بنده‌ی گنه‌کار و آلوده‌ی خود می‌نگرد و می‌بیند گوشه‌ای از وجودش می‌درخشد؛ درخشش و نوری هم‌سنخ نور خدا، که در قلب اوست، ولی خودش هم خبر ندارد؛ یعنی نمی‌داند ثقلی که در وجودش گذاشته شده<sup>۱</sup>، چیست. اما خداوند که تَلَأُوْا این نور را در وجود بنده‌اش می‌بیند، "مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ"<sup>۲</sup> و از جایی که او فکرش را نمی‌کند، لباس گناه و مخالفت را از تنش بیرون می‌آورد و لباس طاعت و متابعت بر او می‌پوشاند و جهل و بی‌معرفتی‌اش را به علم و معرفت تبدیل می‌کند. یک‌باره می‌بینیم آن گنه‌کار آلوده، از طهارت و صفای بندگی می‌درخشد!

این هم که امروز من و شما می‌توانیم در مجالس پند و موعظه و عزای حسینی شرکت کنیم و اشک از چشمانمان جاری می‌شود، هرگز به دلیل عبادت‌ها و بندگی‌هایمان نیست؛ بلکه به سبب گوهری است که در وجودمان داریم و خود، آن را نمی‌شناسیم؛ اما والیان امرمان تَلَأُوْش را در وجود ما می‌بینند و ما را می‌خرند؛ که "قدر زر، زرگر شناسد، قدر گوهر، گوهری".

محبت علی عليه السلام و آلش عليهم السلام چنان جایگاه عظیم و والایی دارد که حتی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز محب ایشان است.

از جابر بن عبدالله انصاری نقل است، روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند که ناگاه حضرت علی عليه السلام در حالی که امام حسن عليه السلام در راست و امام حسین عليه السلام در سمت چپ ایشان بودند،

۱- اشاره به حدیث ثقلین در بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۰۰: "إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ...".

۲- اشاره به آیه ۳، سوره طلاق.

وارد شدند. پیامبر ﷺ از جا برخاستند؛ علی علیه السلام را بوسیدند و در آغوش گرفتند؛ حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را هم بوسیدند و روی دو زانوی راست و چپ خود نشانندند. سپس این دو عزیز را پیوسته می بوسیدند و می فرمودند: پدرم فدای پدر و مادر شما. سپس فرمودند:

"أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ وَتَعَالَى بَاهِي بِهِمَا وَبِأَيُّهُمَا وَبِأُمَّهُمَا وَبِالْأَبْرَارِ مِنْ وَوَلَدِهِمَا، الْمَلَائِكَةُ جَمِيعاً."

ای مردم، همانا خداوند تبارک و تعالی به وجود این دو بزرگوار و پدر و مادرشان و نیکان از فرزندانشان، بر تمام فرشتگان مباهات می کند.

آن گاه ادامه دادند:

"اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمْ وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُمْ؛ اللَّهُمَّ مَنْ أَطَاعَنِي فِيهِمْ وَحَفِظَ وَصِيَّتِي، فَارْحَمَهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. فَإِنَّهُمْ أَهْلِي وَالْقَوَّامُونَ بِدِينِي وَالْمُحْتَبُونَ لِسُنَّتِي وَالنَّالُونَ لِكِتَابِ رَبِّي؛ فَطَاعَتُهُمْ طَاعَتِي وَمَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي."<sup>۱</sup>

خدایا، من این ها را و محبتشان را دوست دارم. خدایا، رحمت نما بر هر که مرا دربارهی آنان اطاعت کند و سفارشم را رعایت نماید؛ به رحمت ای مهربان ترین رحم کنندگان. همانا اینان اهل من و برپادارندگان دینم، احیاء کنندگان سنتم و تلاوت کنندگان کتاب پروردگارم هستند؛ پس اطاعت از آنان، طاعت من و نافرمانی از آنان، معصیت من است.

پس اگر چه پرهیز از جنبه‌ی افراط و تفریط در این زمینه، ضروری است، اما باید بدانیم صرف محبت اهل بیت علیهم السلام نجات دهنده، و خود، نیکوترین حسنات و برترین عبادات است؛ چنان که حضرت علی علیه السلام می فرماید:

۱- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۰۴.



”أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ، حُبُّنَا وَ أَسْوَأُ السَّيِّئَاتِ، بُغْضُنَا.“<sup>۱</sup>

بهترین نیکی‌ها، محبت ما و بدترین گناهان، بغض ماست.

و امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

”إِنَّ فَوْقَ كُلِّ عِبَادَةٍ، عِبَادَةٌ وَ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، أَفْضَلُ عِبَادَةٍ.“<sup>۲</sup>

همانا بالاتر از هر عبادت، عبادتی است و محبت اهل بیت علیهم السلام برترین عبادت است.

این، موضوعیت محبت است؛ اما طریقت یعنی علاوه بر این،

آن‌که محب انسان کامل شود، در اثر این محبت، محبوب خدا می‌گردد

و چنان‌که گفتیم، خدا راه طریقت را برایش باز می‌کند؛ یعنی او را به

مسیر متابعت از محبوب و هم‌رنگی و هم‌سنخی با او می‌کشاند.

صاحب کتاب موعودنامه در این باره می‌گوید:

«اهل معرفت می‌گویند: تأثیر نیروی محبت در پیراستن جان از

رذایل و آراستن آن به فضایل، از قبیل تأثیر مواد شیمیایی بر روی

فلزات است که همچون اکسیری، دفعتاً فلزی را مبدل به فلز دیگر

می‌سازد؛ و یا مانند سیم برقی است که از وجود محبوب به محب،

اتصال می‌یابد و یک‌جا و با سرعت، تمام صفات محبوب را به محب

انتقال می‌دهد. بنابراین اگر دیدیم مدعی محبت به کسی، عاری از

صفات محبوب، بلکه متّصف به صفات ضد صفات اوست، طبیعی

است که در صدق ادعای وی دچار تردید شویم و احیاناً تکذیبش

کنیم.»<sup>۳</sup>

۱- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۱۷، حدیث ۲۰۳۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۹۱.

۳- موعودنامه، ص ۶۱۵.

چنان که امام صادق علیه السلام در این باره می فرمایند:

”نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا، كُلُّ بِرٍّ... وَ عَدُوُّنَا، أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ، كُلُّ قَبِيحٍ وَ فَاحِشَةٍ...؛ فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مَتَّعَلِقٌ بِفُرُوعِ غَيْرِنَا!“<sup>۱</sup>

ما اصل هر خیر هستیم و هر چه نیکی است، از فروع ماست... دشمنان ما نیز اصل هر شرّند و هر زشتی و فحشا، از فروع آنان است...؛ پس دروغ گفته است آن که می پندارد با ماست، اما به فروع وجودی غیر ما چنگ زده است!

بنابراین طریقت، امتداد موضوعیت است و جمع این دو، مساوی است با مودّت؛ یعنی محبت موضوعی، به علاوه‌ی حرکت در مسیر طریقت. به این ترتیب، کار به تبعیتِ محب از محبوب می رسد که لازمه‌ی آن، متصف شدن به اوصاف محبوب است؛ و اینجا است که با تخلّق بنده به اخلاق الله و خلیفه الله شدن او، هدف غایی خداوند از خلقت، متحقق می شود. در حقیقت، هم سنخ شدن با محبوب، همان است که خداوند اراده کرده: ”إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً“<sup>۲</sup>؛ و باعث می شود آدمی به مقام خلیفگی بار یابد و تعلیم اسماء در زمین به ظهور رسد. به این ترتیب، خلفای الهی در رتبه‌های گوناگون در زمین، صفات الهی را به ظهور می رسانند و این گونه، جهنم زمین، بهشت اسماء می شود.

و از همین روست که برای پاک شدن زمین از جور و ظلم، باید محبوب بلاواسطه بیاید، تا با محبت و جاذبه‌اش دو کار انجام دهد: یکی سوزاندن ریشه‌ی ظلمت و دیگری تنویر هستی به نور عدل. چرا

۱- الکافی، ج ۸، صص ۲۴۲-۲۴۳.

۲- سوره بقره، آیه ۳۰: همانا من در زمین، خلیفه‌ای قرار می دهم.

که محبت حق، هم نار است و هم نور! با نارش، جلوات شوم ظلم و ستم و استکبار را می سوزاند و دشمنان و کافرین و مبغضین را می راند؛ و با نورش، به جانها و جسمهای محبین که از ظلم مستضعف شده‌اند، حرارت و شوق می دهد و مؤمنین و محبین را جذب می کند؛ و با این هر دو شعله، جهان را از عدل و داد پر می نماید.

### محبت، شرط قبول تبعیت

دکتر سید محمد بنی هاشمی درباره‌ی موضوعیت و طریقت محبت اهل بیت علیهم السلام می نویسد:

«نباید تصور کرد که تسلیم به خلفا و رسولان الهی، فقط جنبه‌ی طریقت برای کشف احکام خداوند دارد و پذیرفتن نبوت یا امامت ایشان، فی نفسه اهمیتی ندارد. خیر، چنین نیست؛ بلکه آنچه خدا خواسته در درجه‌ی اول، پذیرفتن شأن الهی برگزیدگانش است و سپس اخذ دستورات الهی از طریق ایشان. یعنی قبول آنها، هم موضوعیت دارد و هم طریقت.»<sup>۱</sup>

مثلاً بسیاری بودند که حضرت علی علیه السلام را به عنوان خلیفه‌ی چهارم پذیرفتند؛ اما مسئله اینجاست که پذیرش و اعتقاد به اینکه حضرت، خلیفه‌ی چهارم و یا حتی امام اول یا اولین مؤمن خدا و عالم به احکام الهی و در بالاترین رتبه‌ی ایمان است، فی نفسه اهمیتی ندارد؛ زیرا خداوند خواسته است ما پیش از آنکه در مسیر طریقت برویم و

۱- معرفت امام عصر علیه السلام، دکتر سید محمد بنی هاشمی، ص ۸۷.

احکام و روش‌ها را از امام معصوم بگیریم، در درجه‌ی اول، شأن الهی او را بپذیریم و او را به عنوان واسطه‌ی فیض وجود و صاحب ولایت تکوینی به اذن خدا بشناسیم. اما متأسفانه این اصل و محور، در میان ما گم شده است!

در حقیقت، ما پیش از آنکه از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام راه بگیریم، باید آنان را دوست بداریم و برای دوست داشتن ایشان، باید جایگاهشان را بشناسیم و شأنشان را در ارتباط با بودِ حقیقی که همان ذات اقدس واجب‌الوجوب و واجب‌الوجود است، بدانیم. چرا که خداوند، مهم‌ترین محور برای تبعیت از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام را محبت قرار داده و محبت فی‌نفسه ارزش است؛ لذا اگر بر اساس محبت بر طریقت ایشان قدم نهیم، این طریقت، ارزش ثانوی و توفیقی خواهد داشت و مثاب خواهد بود.

پس طریقت بدون محبت، چیزی نمی‌دهد و اثری را که از ولایت امام می‌شناسیم، نمی‌گذارد؛ اما محبت توأم با شناخت، فرد را خواه ناخواه به سوی طریقت می‌کشاند. البته محبت بدون طریقت هم نفی شده است؛ اما صحبت ما این است که محبت باید بر اساس شناخت و عرفان به مقام و جایگاه محبوب باشد؛ که در این صورت، حتماً طریقت را به دنبال خواهد داشت.

اصلاً عرفان یعنی محبت و شناخت جایگاه آن، به علاوه‌ی تبعیت. به عبارتی اصل و محور و معیار ایمان در نزد خداوند، شناخت شأنیت انسان کامل و نحوه‌ی وجود و بودِ او، در ولایت تکوینی و واسطه‌گری‌اش به اذن خداوند است؛ که این شناخت، نوعی محبت

خاص خداجویانه و خداپسندانه را به جان انسان می‌دهد که فی نفسه نجات‌دهنده است. یعنی صاحبان این محبت، یا بالأخره در دنیا مشمول شفاعت رهبری شده، با عشق و محبت امام، اهل توبه، بازگشت و جبران می‌شوند و یا در آخرت با شفاعت مغفرت نجات می‌یابند.<sup>۱</sup>

اما کسانی که حضرات معصومین علیهم‌السلام را فقط برای کشف احکام و نشان دادن راه پذیرفته‌اند، راه گمراهی در پیش گرفته‌اند! چرا که قبول ایشان به عنوان واسطه، فی نفسه موضوعیت دارد. بنابراین حضرت علی علیه‌السلام هیچ گاه معادل خلفای دیگر نیست و هرگز نمی‌توان او را خلیفه‌ی چهارم دانست؛ چرا که نحوه‌ی وجود او به عنوان یک انسان، با دیگر انسان‌ها فرق دارد.

بنابراین به فرمایش دکتر بنی‌هاشمی، «اقرار به نبوت یا امامت ایشان، در رأس همه‌ی واجبات، پس از پذیرفتن معرفت خدا قرار دارد و در صدر رضای الهی واقع است... لذا شخص مؤمن و خداپاور، هر دو وظیفه را نسبت به این برگزیدگان الهی دارد؛ هم پذیرفتن خود آن‌ها و تسلیم به مقام و منصب الهی ایشان و هم پذیرفتن آنچه از طریق ایشان اظهار می‌شود.»<sup>۲</sup>

پس اقرار و اعتراف به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حجّت بودن حضرات معصومین علیهم‌السلام و اتصال آنان به ذات اقدس اله و نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، فی نفسه موضوعیت دارد و شهادت به اینکه "أشهد"

۱- برای مطالعه بیشتر درباره انواع شفاعت، به مبحث شفاعت در کتاب "فاطر هستی" و نوارهای درسی "شفاعت" از مؤلف مراجعه شود.

۲- معرفت امام عصر علیه‌السلام، ص ۸۷

أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَوْلَادُهُ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حُجَّجُ اللَّهِ، باید از قلب به زبان جاری شود و از عشق و محبت بجوشد. یعنی شهادت به ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، در کنار شهادت به رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یگانگی خداوند است و لذا هرگز نمی‌توان آنان را در کنار سایرین قرار داد و تبعیتشان کرد. بلکه ابتدا باید به شأن الهی و موضوع محبت ائمه علیهم‌السلام اعتراف کنیم و سپس بتوانیم از آنان راه بگیریم؛ که اگر بدون این موضوعیت بخواهیم پیروی‌شان کنیم، راه به بیراهه برده‌ایم!

امام صادق علیه‌السلام در نامه‌ای به مفضل بن عمر در این باره فرموده‌اند:

”...مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِلُّ الْحَلَالَ وَ يُحَرِّمُ الْحَرَامَ بِغَيْرِ مَعْرِفَةِ النَّبِيِّ ﷺ، لَمْ يُحِلِّ لِلَّهِ حَلَالًا وَ لَمْ يُحَرِّمْ لَهُ حَرَامًا؛ وَ إِنْ مَنْ صَلَّى وَ زَكَّى وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ فَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ مَنِ افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ، فَلَمْ يَفْعَلْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ؛ لَمْ يُصَلِّ وَ لَمْ يَصُمْ وَ لَمْ يُزَكَّ وَ لَمْ يَحُجَّ وَ لَمْ يَعْتَمِرْ وَ لَمْ يَغْتَسِلْ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ لَمْ يَتَطَهَّرْ وَ لَمْ يُحَرِّمْ لِلَّهِ حَرَامًا وَ لَمْ يُحِلِّ لِلَّهِ حَلَالًا؛ لَيْسَ لَهُ صَلَاةٌ وَ إِنْ رَكَعَ وَ إِنْ سَجَدَ، وَ لَا لَهُ زَكَاةٌ وَ لَا حَجٌّ؛ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ كُلُّهُ، يَكُونُ بِمَعْرِفَةِ رَجُلٍ مَنِ اللَّهُ جَلُّ وَ عَزُّ عَلَى خَلْقِهِ بِطَاعَتِهِ وَ أَمْرًا بِالْأَخْذِ عَنْهُ؛ فَمَنْ عَرَفَهُ وَ أَخَذَ عَنْهُ، أَطَاعَ اللَّهَ...”<sup>۱</sup>

آن‌که گمان کند بدون معرفت نسبت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حلال را حلال و حرام را حرام دانسته، در حقیقت، هیچ حلال خدا را حلال و هیچ حرام او را حرام نکرده است. و به راستی آن‌که نماز گزارد، زکات پردازد و حج و عمره به جای آورد و همه‌ی این‌ها را بدون معرفت به کسی که خداوند اطاعت او را واجب کرده است، انجام دهد، در حقیقت، هیچ یک از این اعمال را انجام نداده است؛ نه نماز خوانده، نه روزه گرفته، نه زکات داده، نه حج و عمره به جای آورده، نه غسل جنابت کرده و

نه تطهیر نموده است؛ و هیچ حرام خدا را حرام و هیچ حلال او را حلال نکرده است. او نمازی ندارد، هر چند رکوع و سجود کند؛ و زکاتی نمی‌پردازد و حجی انجام نمی‌دهد! و همه‌ی این‌ها نیست مگر به واسطه و همراه با معرفت کسی که خدای عزوجل به اطاعت از او، بر مردم منت نهاده و دستور راه گرفتن و پیروی از او را داده است. پس هر که معرفت او را داشته باشد و آنچه او می‌گوید، بپذیرد، خدا را اطاعت کرده است.

«بنابراین هر دو شرط برای سعادت لازم است؛ هم معرفت و هم اخذ؛ و نمی‌توان به صرف عمل کردن به دستورات ایشان اکتفا کرد و کاری به خودشان نداشت. یعنی پیامبران و اوصیاء آنها، تنها، وسیله و بلندگوی رسیدن احکام الهی به بشر نیستند؛ بلکه غیر از این شأن، شناخت خود آنها - به شخص و به اوصاف - شرط بندگی خداست و لذاست که تسلیم حقیقی به آنها، در حقیقت هر دو ویژگی را با هم در بر می‌گیرد و کوتاهی در این زمینه، به هیچ وجه مورد عفو و غفران الهی قرار نمی‌گیرد.»<sup>۱</sup>

تا آنجا که حتی اگر کسی نسبت به مقامی که خداوند به ائمه علیهم‌السلام عنایت کرده است، شک داشته باشد، از جانب پروردگار، مورد هیچ عنایت و توجهی واقع نمی‌شود. البته این مسئله، چنان عمیق است که نه فقط در مورد چهارده معصوم علیهم‌السلام، بلکه حتی شک درباره‌ی سایر اولیاء الهی و انبیاء سلف نیز بنده را از چشم خداوند می‌اندازد. چنان‌که در روایت آمده است:

«در بنی اسرائیل، خانواده‌ای بودند که هیچ یک از آنان، چهل شب

مجاهده و ریاضت نمی کرد، مگر دعا می نمود و مستجاب می شد. اما یکی از ایشان چهل شب تهجد کرد و سپس دعا نمود، ولی حاجتش روا نشد! خدمت حضرت عیسی علیه السلام رسید و نزد ایشان از حال خود گلایه کرد و از او درخواست دعا نمود. حضرت عیسی علیه السلام هم طهارت کرد و به نماز ایستاد؛ آن گاه به درگاه خدای عزوجل دعا کرد و خداوند در پاسخش فرمود:

"يَا عِيسَى، إِنَّ عَبْدِي أَتَانِي مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي أُوتِيَ مِنْهُ؛ إِنَّهُ دَعَانِي وَفِي قَلْبِهِ شَكٌّ مِنْكَ؛ فَلَوْ دَعَانِي حَتَّى يَنْقَطِعَ عُنُقُهُ وَتَنْتَبِرَ أَنَامِلُهُ، مَا اسْتَجَبْتُ لَهُ!"

ای عیسی، همانا بنده‌ی من از غیر دری که می توان نزد من آمد، آمده؛ و در حالی مرا خوانده است که در قلبش نسبت به تو شک دارد. بنابراین اگر آن قدر مرا بخواند تا گردنش قطع شود و انگشتانش از هم بگسلد، جواب او را نخواهم داد! پس عیسی علیه السلام رو به آن شخص کرد و گفت: پروردگارت را می خوانی، در حالی که درباره‌ی پیامبر او شک داری؟! شخص گفت: ای روح خدا و ای کلمه‌ی او؛ به خدا سوگند، همان طور بود که گفتم! پس خدا را بخوان تا این شک را از من ببرد. عیسی علیه السلام هم برایش دعا کرد و خدا او را بخشید و از او پذیرفت؛ و او در رتبه‌ی اهل خانواده‌اش قرار گرفت.<sup>۱</sup>

آری؛ شک و کوتاهی در تسلیم نسبت به حجت‌های الهی، باعث رانده شدن از درگاه الهی می شود؛ و از این رو شرط قبولی ما و اعمالمان در درگاه الهی، پذیرش محبت اهل بیت علیهم السلام و معرفت به جایگاه ایشان، و تبعیت، اقتدا و اخذ راه و روش زندگی از سیره‌ی

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۰۰.



عملی‌شان است.

### محبت بی تبعیت؟!

دقت کنید؛ همان گونه که گفتیم، گر چه موضوعیت محبت اهل بیت علیهم‌السلام فی نفسه مطلوب است و ما را به طریقت می‌کشاند و طریقت صرف نظر از موضوعیت، "هَبَاءٌ مَّثُورًا"<sup>۱</sup> است؛ اما این به آن معنا نیست که هر کاری دلمان خواست، انجام دهیم و فکر کنیم چون محبت اهل بیت علیهم‌السلام را داریم، بخشوده می‌شویم! چرا که این بخشایش، شرایط و آثاری دارد که در صورت وجود آنها، متحقق می‌شود؛ و از جمله‌ی این شرایط، کوشش در عمل به اوامر ایشان و دوری از نواهی‌شان است.

پس لازم است بین موضوعیت و طریقت، تعادل برقرار شود؛ یعنی محب و طالب محبت اهل بیت علیهم‌السلام باید مطیع و پیرو ایشان نیز باشد؛ وگرنه دچار رجاء کاذب، امید بیجا و غرور خواهد شد.

در این باره، احادیث بسیاری نیز وجود دارد؛ از جمله آنکه حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

"...أَنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مَعِيَ عِثْرَتِي وَ سِبْطَايَ عَلَى الْحَوْضِ؛ فَمَنْ أَرَادَنَا، فَلْيَأْخُذْ بِقَوْلِنَا وَ لِيَعْمَلْ عَمَلَنَا..."<sup>۲</sup>

من با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندانم و دو فرزندم در کنار حوض [کوثر] هستیم؛ پس هر که ما را می‌خواهد، باید به سخن ما چنگ زند و به کردارمان عمل کند.

۱- اشاره به آیه ۲۳، سوره فرقان : غبار پراکنده.

۲- الخصال، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۲۴.

امام علی علیه السلام همچنین می فرمایند:

"مَنْ أَحَبَّنَا، فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِنَا وَ لِيَسْتَعِينِ بِالْوَرَعِ؛ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ مَا يُسْتَعَانُ بِهِ فِي أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ."<sup>۱</sup>

هر که ما را دوست دارد، باید به کردارمان عمل کند و به ورع، مدد جوید؛ چرا که آن، بهترین مددکار در امر دنیا و آخرت است.

امام صادق علیه السلام نیز روایت می کند که پدرش فرمود:

"يَا بَنِي، إِنَّكَ إِنْ خَالَفْتَنِي فِي الْعَمَلِ، لَمْ تَنْزِلْ مَعِيَ غَدَاً فِي الْمَنْزِلِ. ثُمَّ قَالَ: أَبِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَتَوَلَّى قَوْمٌ قَوْمًا، يُخَالِفُونَهُمْ فِي أَعْمَالِهِمْ، يَنْزِلُونَ مَعَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ كَلًّا وَ رَبُّ الْكُفَّةِ."<sup>۲</sup>

فرزندم، به درستی که تو هم اگر در عمل با من مخالفت کنی، فردای قیامت با من در یک منزل نخواهی آمد. سپس فرمود: خدای عزوجل نپذیرفته است که مردمی ولایت و دوستی عده‌ای را بپذیرند و در اعمالشان با آنها مخالفت کنند، و با این حال، روز قیامت با آنها هم منزل شوند. به خدای کعبه سوگند که هرگز چنین نشود.

بنابراین نباید فکر کنیم دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام به تنهایی کافی است؛ بلکه شروط دیگر هم لازم است. مهم این است که وقتی اهل بیت علیهم السلام می خواهند دست ما را بگیرند و هدایتمان کنند، دستان را از دستشان بیرون نکشیم و از آنان، راه و روش بگیریم و تحت پوشش تربیتشان درآییم. باید چنان در تبعیت اهل بیت علیهم السلام عمل کنیم که با نشان دادن زیبایی‌های ایشان، آنان را محبوب همگان کنیم؛ نه اینکه با عمل خود، مردم را با آنان دشمن نماییم! چنان‌که امام صادق علیه السلام در روایتی می فرمایند:

۱- بحار الأنوار، ج ۶۷، صص ۳۰۶-۳۰۷.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۲۵۴.

”رَحِمَ اللهُ عَبْدًا حَبَبْنَا إِلَى النَّاسِ وَ لَمْ يُبَغِّضْنَا إِلَيْهِمْ...“<sup>۱</sup>

خداوند رحمت کند بنده‌ای را که ما را محبوب مردم کند و مبعوض آنان ننماید. ایشان همچنین در پاسخ به فردی که خواست وصیتی به او کنند، فرمودند:

”أوصيك بتقوى الله و الورع و العبادة و طول السجود و أداء الأمانة و صدق الحديث و حسن الجوار - فهذا جاءنا محمد ﷺ - صلوا عشائركم و عودوا مرضاكم و احضروا جنائزكم؛ و كونوا لنا زیناً و لا تكونوا علينا شیناً؛ حبیونا إلى الناس و لا تبغضونا إلیهم؛ جرؤا إلینا كل مودة و اذفَعُوا عَنَّا كل قبیح؛ فَمَا قیلَ فینَا مِن خیر، فَنحنُ أهلهُ و مَا قیلَ فینَا مِن شرٍّ، فَوَاللهِ مَا نحنُ كذَلیک...“<sup>۲</sup>

تو را سفارش می‌کنم به تقوای الهی، ورع، عبادت، طول دادن سجده، ادای امانت، راستگویی و حسن همسایگی؛ - که محمد ﷺ این دستورات را آورده است - . با خویشان خود، صله و رفت‌وآمد کنید، از بیمارانتان عیادت نمایید و در تشییع جنازه‌ی اموات خود حاضر شوید. [محببتان به گونه‌ای باشد که] برای ما زینت باشید و مایه‌ی زشتی ما نباشید! کاری کنید که مردم دوستان بدانند، و ما را مبعوض آنان نکنید. هر محبتی را به سوی ما بکشانید و هر زشتی را از ما بگردانید؛ که هر خوبی در حق ما گفته شود، ما اهل آنیم و هر بدی درباره‌ی ما گفته شود، به خدا سوگند که چنان نیستیم....

در روایت دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام آمده است:

”...فإن الرجل منكم إذا ورع في دينه و صدق في حديثه و أدى الأمانة و حسن خلقه مع الناس، قیلَ هذا شیعى، فیسرّنی ذلک؛ اتقوا الله و كونوا زیناً و لا تكونوا شیناً...“<sup>۳</sup>

۱- الکافی، ج ۸، ص ۲۲۹.

۲- الحکایات، شیخ مفید، ص ۹۳.

۳- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۷۲.

پس به راستی هر گاه یکی از شما در دین خویش ورع می‌ورزد، در کلامش صادق است، امانت را ادا می‌کند و اخلاقش با مردم نیکوست، و گفته می‌شود که او شیعه است، این مرا مسرور می‌کند؛ تقوای الهی پیشه کنید و زینت ما باشید، نه مایه‌ی زشتی!

بنابراین محبت اهل بیت علیهم‌السلام اگر چه موضوعیت دارد، اما جوازی برای گناه و هر گونه عمل کردن نیست.

البته آنچه در بررسی این روایات، ضروری است، معرفت یافتن به آن‌هاست؛ به این معنی که جایگاه آن‌ها را در قلب و وجود پیدا کنیم؛ و اصلاً فرق تعلیم و تعلم با عرفان، در همین نکته است. تعلیم و تعلم یعنی معلم درس دهد، گوش‌ها بشنود و ذهن‌ها مطلب را بگیرد؛ صرف نظر از اینکه افراد در میدان عمل بتوانند این الفاظ انباشته در ذهن را پیاده کنند و بدانند در هر موقعیت، از کدام یک از آن نکات باید بهره گیرند، یا آنکه علمشان هیچ کاربرد عملی نداشته باشد. اما عرفان یعنی فرد، جایگاه آن یافته‌های ذهنی را در وجود بیابد که آن وقت، در هنگام عمل کاربرد پیدا می‌کنند.

اصل عرفان یعنی دین کاربردی و اجرای دین در لابه‌لای مسائل ریز و درشت زندگی؛ یعنی فرد بفهمد کجا سکوت کند و کجا حرف بزند، کجا بخورد و کجا نخورد، با چه کسی ازدواج کند و با چه کسی ازدواج نکند و.... عرفان یعنی آداب هر چیز را دانستن و حق هر چیز را ادا کردن؛ و عارف، کسی است که بتواند از لابه‌لای انباشته‌های ذهنی و اعتقادات خود، کاربردی در ابعاد زندگی پیدا کند. با این وصف، عرفان هرگز نیازی به استفاده از کلمات سنگین و دشوار ندارد و همان است

که حضرت آیت‌الله بهجت، بارها در سخنان و مواعظشان می‌فرمودند به آنچه می‌دانید، عمل کنید، تا در آنچه نمی‌دانید، کفایت شوید؛ که در حدیث است: "مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ، كَفِيَ مَا لَمْ يَعْلَمْ"<sup>۱</sup>.

عرفان یعنی یافتن کاربردهایی که ریشه در ایمان دارد؛ یعنی مثلاً وقتی قرآن می‌خوانی، جایگاه و کاربرد آیاتی را که خوانده‌ای، در زندگی‌ات پیدا کنی؛ چه، قرآن آمده است تا به حیات زمینی، رنگ آسمانی زند و اعراب معنا دهد و زمینی‌ها را به آسمان بکشاند و از عالم شهادت به عالم غیب متصل کند. لذا اگر پیامبر ﷺ به خدا شکایت می‌کند که: "يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا"<sup>۲</sup>، منظور این است که قرآن، جایگاه خود را در آداب زندگی، سیاست، اقتصاد، روابط اجتماعی و... پیدا نکرده است.

یا عرفان به کربلا یعنی ادراک حقیقت کربلا و یافتن پیام‌ها و مسیرهایی که برای عروج به سوی عالم معنا و لقاء ارائه کرده است؛ یعنی ادراک ظهور عالم عشق و محبت الهی به وسیله‌ی امام حسین علیه السلام و یارانش.

اگر در شرایط زیارت حضرات معصومین علیهم السلام هم آمده است که زائر باید "عَارِفًا بِحَقِّهِ" باشد<sup>۳</sup>، به این معنی نیست که عرفان نظری بخواند؛ بلکه باید جایگاه کاربردی سیره‌ی آن معصومین را در زندگی خود

۱- التوحید، شیخ صدوق، ص ۴۱۶.

۲- سوره فرقان، آیه ۳۰: پروردگارا، همانا قوم من، این قرآن را مهجور کردند.

۳- در این باره، روایات بسیار زیادی وارد شده است؛ از جمله در: بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۴۷؛ الکافی، ج ۴،

ص ۵۸۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۲۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۳۱۷.

پیدا کند.

پس بدانیم بدون این عرفان، هر کاری انجام دهیم، اثری ندارد؛ "كَجِمَارِ الطَّاحُوْنَةِ" <sup>۱</sup>! حال با توجه به این نکته، به بررسی موضوعیت محبت در احادیث می پردازیم؛ به این امید که با معرفت به این روایات، جایگاه آن‌ها را در زندگی بیابیم.

### شرط ایمان

رسول خدا ﷺ در روایتی می فرمایند:

"...إِنَّ اللَّهَ جَلُّ جَلَالِهِ، جَعَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَمًا يَبَيِّنُ الْإِيمَانَ وَالنَّفَاقَ؛ فَمَنْ أَحَبَّهُ، كَانَ مُؤْمِنًا وَمَنْ أَبْغَضَهُ، كَانَ مُنَافِقًا..." <sup>۲</sup>

همانا خداوند، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را علامت و نشانه‌ی ایمان و نفاق قرار داد؛ پس هر که او را دوست بدارد، مؤمن و هر که با او دشمنی کند، منافق است. ایشان همچنین فرموده‌اند:

"حُبُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَةٌ؛ وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِيْمَانَ عَبْدٍ، إِلَّا بِوِلَايَتِهِ وَ الْبِرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ..." <sup>۳</sup>

حب علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ عبادت است؛ و خداوند، ایمان بنده‌ای را قبول نمی‌کند، مگر به ولایت او و برائت از دشمنانش.

یعنی خود حب علی عَلَيْهِ السَّلَامُ عبادت است و محبتش موضوعیت دارد؛ صرف نظر از اینکه محب با این محبت، کاری بکند یا نکند؛ آن هم عبادتی است که سایر عبادات، اوصاف و اعتقادات را اصلاح می‌کند. در واقع، عبادت مانند آبی است که با حب علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تشنگی وجود را

۱- اشاره به روایتی از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در: بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۸: همچون خر آسیاب.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۹۷.

۳- إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۲۰۹.

برطرف می‌کند و بدون آن، همچون ریختن آب بر سر تشنه است! در واقع، محبت اهل بیت علیهم‌السلام همچون اکسیری است که با آن، اگر قطره‌ی آبی در جای مناسب بر بذر وجود ریخته شود، آن را بارور می‌کند و اثرش بیشتر و بهتر از هزاران لیوان آب است که در موقعیت نامناسب به پای ریشه ریخته می‌شود و فقط آن را می‌پوساند. این است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

"حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم يَوْمًا، خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ وَ مَنْ مَاتَ عَلَيْهِ، دَخَلَ الْجَنَّةَ."<sup>۱</sup>

یک روز محبت ورزیدن به آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بهتر است از یک سال عبادت؛ و هر که بر این محبت بمیرد، داخل بهشت می‌شود.

یعنی محبت و دل دادن به محبوبان صادق، بهتر از یک سال عبادت است؛ زیرا با محبت است که انسان، راه درست را پیدا می‌کند و از آفات و بلاهای طی طریق حق، مصون می‌ماند؛ آن هم نه به این علت که خودش راه را طی کرده؛ بلکه به آن دلیل که محبوب به او نظر کرده است؛ محبوبی که محبتش، "طِيبًا لِيَخْلُقْنَا وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَ تَزْكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا"<sup>۲</sup> است و "أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا"<sup>۳</sup> می‌کند و بر قلب او، حاکمیت و مشیت دارد.

حب علی علیه‌السلام انسان را از تطمیع، ترس و تهدید، و حيله و فریب در میدان زر و زور و تزویر، دور می‌کند و چنان نوری به او می‌دهد که

۱- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۰۴.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: پاکی برای خلقت ما، طهارتی برای جان ما، تزکیه‌ای برای ما و کفاره‌ای برای گناهانمان.

۳- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: آنچه از دنیای ما را که فاسد است، اصلاح کرد.

فریب هیچ یک از زوایای این مثلث شوم را در دنیا نخورد. پس حب علی علیه السلام سحر و جادو نمی‌کند؛ بلکه نوری است که حقیقتاً تأثیرگذار است. مثل اینکه وقتی کسی تمام بدنش سرد است، اگر مقابل نور آفتاب قرار گیرد، واقعاً تمام بدنش گرم می‌شود و سحر و جادویی هم در کار نیست. حب علی علیه السلام هم نوری است که وجود بنده با آن، گرما و روشنی می‌گیرد؛ و دیگر، میادین گناه را تشخیص می‌دهد و می‌فهمد چه، درست است و چه، غلط.

بر اساس احادیث فوق، در درجه‌ی اول، حب علی علیه السلام بالإصالة و فی نفسہ عبادت است. اما وقتی این حب در دل آمد، مسیر طریقت هم باز می‌شود و ایمان فرد - که وجه یا رشته‌ی اتصال مابین او و خداست - کامل می‌گردد. شرط کمال و مقبولیت ایمان هم، همین حب است؛ که اگر کسی آن را نداشته باشد، گویا ایمان و رشته‌ی اتصال ملک و ملکوت را ندارد.

چنان‌که حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند:

"...فَمَنْ يُحِبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يَنْفَعُهُ إِيْمَانُهُ وَ يُقْبَلُ مِنْهُ عَمَلُهُ؛ وَ مَنْ لَمْ يُحِبَّنَا أَهْلَ

الْبَيْتِ، لَمْ يَنْفَعُهُ إِيْمَانُهُ وَ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ عَمَلُهُ، وَ إِنْ أَدَّابَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارَ لَمْ يَزَلْ."<sup>۱</sup>

هر که ما اهل بیت را دوست بدارد، ایمانش به او نفع می‌رساند و عملش قبول می‌شود؛ و هر که ما را دوست ندارد، نه بهره‌ای از ایمان خود می‌برد و نه عملش قبول می‌شود، اگر چه شب و روز، پیوسته در رنج و زحمت باشد.

در حقیقت، ایمان قبول نمی‌شود، مگر با جمع موضوعیت و طریقت؛ که دو چهره‌ی ولایت است: ولایت که همان دوستی و عشق



و موضوعیت محبت است و ولایت که به معنای تدبیر و تصرف و همان طریقت است.

لذا به فرمایش نبی اکرم صلی الله علیه و آله:

"عُنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ، حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام".<sup>۱</sup>

سرلوحه و عنوان صحیفه‌ی مؤمن، حب علی بن ابیطالب عليه السلام است.

تا آنجا که بدون این عنوان، چه بسا غیر مسلمان از دنیا رود!

چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی عليه السلام فرموده‌اند:

"مَنْ أَحَبَّكَ، كَانَ مَعَ النَّبِيِّينَ فِي دَرَجَتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ يَبْغُضُكَ، فَلَا يَبَالِي مَاتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا"<sup>۲</sup>

هر که تو را دوست داشته باشد، در روز قیامت با پیامبران در درجه‌ی آنان محشور می‌شود؛ و هر که با بغض تو از دنیا رود، باکی نیست یهودی بمیرد یا نصرانی!

ابن عباس نقل می‌کند مردی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله از عملی سؤال کرد که با آن وارد بهشت شود. حضرت فرمودند:

"صَلِّ الْمَكْتُوبَاتِ وَصُمْ شَهْرَ رَمَضَانَ وَاغْتَسِلْ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ أَحِبُّ عَلِيًّا عليه السلام وَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ مِنْ أَيِّ بَابٍ شِئْتَ؛ فَوَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ، لَوْ صَلَّيْتَ أَلْفَ عَامٍ وَ صُمْتَ أَلْفَ عَامٍ وَ حَجَجْتَ أَلْفَ حَجَّةٍ وَ غَزَوْتَ أَلْفَ غَزْوَةٍ وَ أَهْتَفْتَ أَلْفَ رَقَبَةٍ وَ قَرَأْتَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزُّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ وَ لَقِيتَ الْأَنْبِيَاءَ كُلَّهُمْ وَ عِبَدْتَ اللَّهَ تَعَالَى مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ أَلْفَ عَامٍ وَ جَاهَدْتَ مَعَهُمْ أَلْفَ غَزْوَةٍ وَ حَجَجْتَ مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ أَلْفَ حَجَّةٍ، ثُمَّ مِتُّ وَ لَمْ يَكُنْ فِي قَلْبِكَ حُبُّ عَلِيٍّ عليه السلام وَ أَوْلَادِهِ عليهم السلام، أَدْخَلَكَ اللَّهُ النَّارَ مَعَ الْمُتَنَافِقِينَ! ... أَلَا مَنْ شَاءَ، فَلْيُحِبِّ وَ مَنْ شَاءَ، فَلْيَبْغُضْ؛ فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ حَتَّمَ عَلَيَّ نَفْسِي، أَنْ لَا يُخْرِجَ

۱- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۴۲.

۲- عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۵۸.

مُبْغِضَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ النَّارِ أَبَدًا." <sup>۱</sup>

نمازهای واجب را بخوان، ماه رمضان را روزه بگیر و از جنابت غسل کن، و علی علیه السلام را دوست داشته باش؛ آن وقت از هر دری که خواستی، وارد بهشت شو. قسم به خدایی که مرا به حق مبعوث کرد، اگر هزار سال نماز بگزاری، هزار سال روزه بگیری، هزار حج به جای آوری، در هزار جنگ و جهاد شرکت کنی، هزار بنده را آزاد کنی، و تورات و انجیل و زبور و قرآن را بخوانی، همه‌ی انبیا را ملاقات کنی، با هر نبی هزار سال خدا را عبادت کنی، همراه هر نبی هزار بار بجنگی و با هر نبی هزار حج به جای آوری، سپس بمیری در حالی که در قلبت حب علی علیه السلام و اولادش علیهم السلام نباشد، خداوند تو را همراه منافقین، داخل در آتش می‌کند! ... آگاه باشید؛ هر که می‌خواهد، [علی علیه السلام را] دوست بدارد و هر که می‌خواهد، دشمن دارد؛ اما هر آینه، خداوند بر خود واجب کرده است، هرگز مبغض علی علیه السلام را از آتش خارج نکند!

ببینید ما شیعیان، چه گوهری داریم و چگونه با دست خود، آن را خاموش کرده‌ایم؛ و به علت همین قدرناشناسی ماست که مولایمان، هزار و اندی سال است در پس پرده‌ی غیبت به سر می‌برد!

از ابن عباس روایت شده است:

"جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهُ: أَيَنْفَعُنِي حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ? فَقَالَ لَهُ: "لَا أَعْلَمُ حَتَّى أَسْئَلَ جِبْرِئِيلَ". فَأَتَاهُ جِبْرِئِيلُ فِي الْحَالِ، فَسَأَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ ذَلِكَ؛ فَقَالَ: لَا أَعْلَمُ حَتَّى أَسْئَلَ إِسْرَافِيلَ. فَارْتَفَعَ جِبْرِئِيلُ، فَقَالَ لِإِسْرَافِيلَ: أَيَنْفَعُ حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ? فَقَالَ: لَا أَعْلَمُ حَتَّى أُنَاجِيَ رَبَّ الْعِزَّةِ جَلَّ جَلَالُهُ. فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: "قُلْ يَا إِسْرَافِيلَ لَأَمَنَانِي عَلَى وَحْيِي، أَنْ أُبَلِّغُوا تَحِيَّتِي إِلَى حَبِيبِي وَ يَقُولُوا لَهُ: إِنَّ اللَّهَ يُفَرِّقُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ: أَنْتَ مِنِّي حَيْثُ شِئْتُ وَ أَنَا وَ

عَلِيٌّ مِنْكَ حَيْثُ أَنْتَ مِنِّي، وَ مُجِئُو عَلِيًّا مِنْنِي حَيْثُ عَلِيٌّ مِنْكَ.<sup>۱</sup>

مردی خدمت رسول اکرم ﷺ شرفیاب شد و عرض کرد: آیا حب علی بن ابیطالب علیه السلام مرا سود می‌بخشد؟ حضرت فرمود: نمی‌دانم تا از جبرئیل پرسم. پس جبرئیل آمد و حضرت از او سؤال کرد. جبرئیل گفت: نمی‌دانم تا از اسرافیل سؤال کنم. پس بالا رفت و از اسرافیل پرسید؛ و او گفت: نمی‌دانم تا با پروردگار مناجات کنم. آن گاه خداوند به او وحی کرد: ای اسرافیل، به امینان وحی من بگو درود و تحیت مرا به حبیب محمد برسانند و به او بگویند: همانا خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: تو برای من، آن هستی که می‌خواهم؛ و علی برای تو، آن است که تو برای من هستی؛ و محبین علی نیز برای من، همان جایگاهی را دارند که او برای تو دارد.

در حدیث قدسی از رسول خدا ﷺ آمده است:

«سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي وَ نُورِي فِي بِلَادِي وَ أَمِينِي عَلَى عِلْمِي؛ لَا أُدْخِلُ النَّارَ مَنْ عَرَفَهُ وَ إِنْ عَصَانِي، وَ لَا أُدْخِلُ الْجَنَّةَ مَنْ أَنْكَرَهُ وَ إِنْ أَطَاعَنِي!»<sup>۲</sup>

شنیدم از ذات اقدس ربوبی که فرمود: علی بن ابیطالب، حجت من بر خلقم و نور من در سرزمین‌هایم و امین من بر علم و دانشم است. هر که او را بشناسد، به آتش داخلش نمی‌کنم، اگر چه معصیت مرا کند؛ و هر که او را انکار کند، به بهشت راهش نمی‌دهم، اگر چه مرا اطاعت نماید!

در شرح این حدیث، از قول زمخشری آمده است:

«این، رمز و علامت خوبی است؛ زیرا دوستی علی علیه السلام ایمان کامل است و با ایمان کامل، گناه ضرر نمی‌رساند. اینکه [در روایت] فرموده است: «وَ إِنْ عَصَانِي»، یعنی اگر چه مرا معصیت کند، او را به بزرگداشت

۱- مئة منقبة، ابن شاذان قمی، ص ۴۳.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۱۶.

علی علیه السلام می‌آموزم و به خاطر ایمانش داخل بهشت می‌کنم؛ پس او به سبب ایمان، سزاوار بهشت است و به خاطر محبت و دوستی علی علیه السلام سزاوار بخشش و آمرزش. و اینکه فرموده است: "وَلَا أُدْخِلُ الْجَنَّةَ"، زیرا کسی که ولایت و محبت علی علیه السلام را نداشته باشد، ایمان ندارد و اطاعتی که از من کرده، در حقیقت روح نداشته و مجاز است.

پس دوستی علی علیه السلام ایمان، و دشمنی او، کفر است؛ و روز قیامت، امت جز این دو طایفه‌ی دوست و دشمن نیستند. دوست او، گناهانش آمرزیده شده است و گناهی برایش نماند؛ لذا حسابی ندارد و بدون حساب وارد بهشت می‌شود. و دشمن او ایمان ندارد؛ و کسی که ایمان نداشته باشد، خدا به او نظر رحمت ندارد و طاعت او در حقیقت، معصیت است و سرانجامش آتش.<sup>۱</sup>

بنا بر این روایت، خود حب برای ایمان، موضوعیت دارد؛ درست

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، سید احمد مستنبط، ص ۱۸۵. سید احمد مستنبط، در شهر تبریز متولد شد و در آنجا رشد و نمو یافت. اما برای ادامه تحصیل به نجف مشرف شد و در مدت اقامت خود، در حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام نماز جماعت برپا می‌کرد و به تألیف، تحقیق و عبادت مشغول بود. فرزند ایشان نقل می‌کند که او تصمیم گرفت قطره‌ای از دریای معرفت حقیقی و مناقب حضرات معصومین علیهم السلام را در کتابی جمع‌آوری کند. پس از تألیف قسمت اول این کتاب، در عالم رویا دید از دنیا رفته و سرش بر زانوی مادرش فاطمه علیه السلام است. از این موقعیت که دلالت بر بلندی مقام و عظمت شأن او داشت، تعجب کرد و از فکرش خطور نمود که چگونه به این مقام و عظمت رسیده است؟ حضرت فاطمه علیه السلام به او الهام فرمود: "هَذَا جَزَاءُ مَنْ أَلْفَ كِتَابَ الْقَطْرَةِ"؛ این، پاداش کسی است که کتاب "القطره" را جمع‌آوری کرده است.

ایشان اولین کسی بود که چهل سال مداوم، هنگام سحر به حرم حضرت علی علیه السلام مشرف می‌شد؛ تا جایی که کلیددار حرم، کلید حرم را به او داد. نقل کرده‌اند ایشان، در حرم را باز می‌کرد، به داخل می‌رفت و چند دقیقه‌ای در را به روی کسی نمی‌گشود. شخصی از نزدیکانش می‌گوید: سحری بدون اینکه متوجه شود، وارد حرم شدم تا ببینم چه می‌کند؛ دیدم کنار ضریح نشسته است و با محاسن شریفش غبار ضریح را پاک می‌کند. (برگرفته از پیشگفتار کتاب "قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام"، ص ۲۵.)

مثل وضو که اگر نباشد، نمازی نیست؛ یعنی نه اینکه بگوییم اگر وضو نباشد، نماز قبول نمی‌شود، بلکه بدون وضو، اصلاً نماز به حساب نمی‌آید. یا مثل حضور قلب، که اگر نباشد، نماز بالا نمی‌رود و اثری در وجود نمی‌گذارد. یا مثل شهادتین که اگر نباشد، مسلمانی حاصل نمی‌شود. حب علی علیه السلام هم اگر نباشد، ایمانی نیست؛ خاک به افلاک متصل نمی‌شود و سیر صعود از میان می‌رود. چرا که رشته‌ی اتصال ما به خداوند، هم در نزول و هم در صعود، با حب علی علیه السلام است.

«پس خوشا به حال اولیاء علی علیه السلام و دوستان او که غرق در رحمت‌اند؛ و بدایه حال دشمنان آن حضرت که از رحمت خدا به دور هستند.»<sup>۱</sup>

## حق توحید

جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند:

«جاءَ أعرابيٌّ إلى النبيِّ صلى الله عليه وآله فقال: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ لِلْجَنَّةِ مِنْ تَمَنٍّ؟ قَالَ صلى الله عليه وآله: نَعَمْ. قَالَ: مَا تَمَنُّهَا؟ قَالَ صلى الله عليه وآله: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَقُولُهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ مُخْلِصاً بِهَا. قَالَ: وَمَا إِخْلَاصُهَا؟ قَالَ صلى الله عليه وآله: الْعَمَلُ بِمَا بُعِثْتُ بِهِ فِي حَقِّهِ وَحُبُّ أَهْلِ بَيْتِي. قَالَ: وَحُبُّ أَهْلِ بَيْتِكَ لِمَنْ حَقُّهَا؟ قَالَ صلى الله عليه وآله: أَجَلٌ، إِنَّ حُبَّهُمْ لَأَعْظَمُ حَقُّهَا.»<sup>۲</sup>

عرب بادیه‌نشین خدمت پیامبر صلى الله عليه وآله آمد و گفت: ای رسول‌خدا، آیا برای بهشت، بهایی هست؟ حضرت فرمودند: آری. مرد گفت: بهایش چیست؟ حضرت فرمودند: بهایش "لا إله إلا الله" است که بنده‌ی صالح، با اخلاص می‌گوید. عرب گفت:

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ص ۱۸۶.

۲- الأمالی، شیخ طوسی، ص ۵۸۳.

اخلاصِ آن چیست؟ فرمودند: عمل به آنچه من برایش مبعوث شده‌ام و دوست داشتن اهل بیت. عرض کرد: آیا محبت اهل بیت شما از حق آن است؟ فرمود: البته؛ به راستی که محبت ایشان، هر آینه بزرگ‌ترین حق آن است.

حضرت در این حدیث، بهای بهشت را گفتن "لا إله إلا الله" معرفی کرده‌اند؛ اما نکته‌ی مهم اینجاست که برای آن، قیدی آورده‌اند: اخلاص. مرد اعرابی هم که گویا سطحی‌نگر نبوده و می‌خواست عمق قضیه را دریابد، به همین حد قانع نشده و سریعاً تبیین این قید را از حضرت خواسته است؛ اگر چه می‌توانسته همانند بسیاری از راحت‌طلبان، خود را به لفظ "لا إله إلا الله" مشغول کند و به بهشت ساخته‌ی خیال خود، دل خوش باشد.

حضرت در پاسخ این سؤال مرد، صورت قضیه را عمل به آنچه ایشان آورده‌اند، معرفی می‌کند؛ ولی بطن و عمق مطلب را این می‌دانند که باید قلب با اهل بیت علیهم‌السلام باشد. یعنی ما در ظاهر، موظفیم به فقه و شریعت و تکالیفی که داریم، عمل کنیم؛ اما قلبمان نباید اسیر و دل‌بسته به اعمال و کرده‌هایمان باشد و به نماز و روزه‌ی خود دل خوش داریم و خیال کنیم همین‌ها فردای قیامت، نجاتمان خواهد داد. چرا که این‌ها ثمن بهشت نیستند؛ بلکه شرط لازم آن‌اند و شرط کافی، محبت علی بن ابیطالب علیه‌السلام و اولادش علیهم‌السلام است که اگر این شرط کافی را داشته باشیم، شروط لازم اثر می‌کند.

چنان‌که امام رضا علیه‌السلام در حدیث قدسی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌کند:

"لا إله إلا الله، حصنی؛ فمن دخل حصني، أمن من عذابي."

"لا إله إلا الله"، حصن من است که هر که در آن وارد شود، از عذابم ایمن خواهد بود.

و آن گاه می فرماید: "بشروطها و أنا من شروطها"<sup>۱</sup>.

البته به شرایطی؛ که من از شروط آن هستم.

بنا بر روایت فوق، محبت اهل بیت علیهم السلام بزرگ‌ترین حق اخلاص در توحید و "لا إله إلا الله"، و در حقیقت، اعظم حق شریعت و اسلام است؛ زیرا شریعت بدون حب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله همان عبادت و نماز بی حضور، با کوله‌باری از رذایل، گناهان و حب جاه، مال و ریاست است که باعث ایجاد منیت، تفرقه و تشّت می‌شود؛ در حالی که شریعت آمده است تا با شرط محبت علی علیه السلام به ما یک‌رنگی و وحدت دهد و از جلوات نفس، رهایمان کرده، کفاره‌ی گناهان و اصلاح دنیای فاسدمان باشد.

## استکمال دین

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

"حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي وَ ذُرِّيَّتِي، اسْتِكْمَالُ الدِّينِ."<sup>۲</sup>

حب اهل بیت من و فرزندانم، کمال دین است.

ایشان همچنین فرموده‌اند:

"...وَأَمَّا فَضْلُ عَشِيرَتِي وَ أَهْلِ بَيْتِي وَ ذُرِّيَّتِي، كَفَضْلِ الْمَاءِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ؛ بِالْمَاءِ

يَبْقَى كُلُّ وَ يَحْيَى، كَمَا قَالَ رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: "وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا

يُؤْمِنُونَ؟" وَ مَحَبَّةُ أَهْلِ بَيْتِي وَ عَشِيرَتِي وَ ذُرِّيَّتِي، يَسْتَكْمِلُ الدِّينَ."<sup>۳</sup>

۱- بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۳.

۲- الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۹۲.

۳- الإختصاص، شیخ مفید، ص ۳۷.

اما برتری و فضل خاندان و اهل بیت و فرزندان من، مثل برتری آب بر هر چیز است؛ که با آب، همه چیز باقی می ماند و زنده می شود، چنان که خدای تبارک و تعالی فرمود: "و هر چیز را از آب، زنده قرار دادیم؛ پس آیا ایمان نمی آورند؟" و محبت اهل بیت و خاندان و ذریه‌ی من است که دین را کامل می کند.

در حقیقت، محبت اهل بیت علیهم السلام مثل آب طهور است که دین را شاداب و زنده و جدید می کند.

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که فرمودند:

"مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ حَقَّقَ حُبَّنَا فِي قَلْبِهِ، جَرَى يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ عَلَى لِسَانِهِ وَ جُدَّةَ الْإِيمَانِ فِي قَلْبِهِ."<sup>۱</sup>

هر که ما اهل بیت را دوست داشته باشد و محبت ما را در قلبش ثابت کند و تحقق دهد، چشمه‌های حکمت از قلبش به زبانش جاری می شود و ایمانش هر لحظه در حال تجدید شدن و عروج پیدا کردن است.

### آگاه باشید محب علی علیه السلام ...!

آری؛ محب علی علیه السلام جایگاه بسیار بالایی نزد خدا دارد. روایت کرده اند وقتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی علی بن ابیطالب علیه السلام سؤال شد، حضرت خشمگین شدند و فرمودند:

"مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَذْكُرُونَ مَنْ لَهُ مَنَزِلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ كَمَنَزِلَتِي وَ مَقَامٌ كَمَقَامِي، إِلَّا النُّبُوَّةَ؟"<sup>۲</sup>

عده‌ای را چه شده است که درباره‌ی کسی شک دارند که درجه و مرتبه‌اش نزد خداوند، مثل درجه و مرتبه‌ی من است و از همه‌ی مقامات من جز نبوت

۱- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۹۰.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۷، صص ۱۱۴-۱۱۵.



برخوردار است؟!

”أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَحَبَّنِي، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَ مَنْ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، كَافَاهُ بِالْجَنَّةِ.“

آگاه باشید هر که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد، خدا از او راضی است و هر که خدا از او راضی باشد، پاداشش را بهشت قرار می دهد.

”أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَغْفَرَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ وَ قُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ، يَدْخُلُ مِنْ أَيِّ بَابٍ شَاءَ بِغَيْرِ حِسَابٍ.“

آگاه باشید هر که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دوست بدارد، فرشتگان برایش استغفار می کنند و درهای بهشت به رویش باز است تا از هر دری که بخواهد، بدون حساب وارد شود.

”أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْطَاهُ اللهُ كِتَابَهُ بِبَيِّنَةٍ وَ حَاسَبَهُ حِسَابَ الْأَنْبِيَاءِ.“

آگاه باشید هر که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دوست بدارد، خداوند پرونده‌ی عمل او را به دست راستش می دهد و همچون حساب پیامبران از او حساب‌رسی می کند.

”أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَشْرَبَ مِنَ الْكُوْثِرِ وَ يَأْكُلَ مِنْ شَجَرَةِ طُوبَى وَ يَرَى مَكَانَهُ مِنَ الْجَنَّةِ.“

آگاه باشید هر که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دوست بدارد، از دنیا خارج نمی شود تا از کوثر بیاشامد و از درخت طوبی تناول کند و جای خود را در بهشت ببیند.

”أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُهَوِّنُ اللهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ جَعَلَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنَ رِيَاضِ الْجَنَّةِ.“

آگاه باشید هر که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را دوست بدارد، خداوند سکرتهای مرگ را بر او آسان می کند و قبرش را باغی از باغهای بهشت قرار می دهد.

”أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْطَاهُ اللهُ فِي الْجَنَّةِ بِكُلِّ عَرَقٍ فِي بَدَنِهِ حَوْرَاءَ، وَ شَفْعَةً فِي ثَمَانِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى بَدَنِهِ حَلِيقَةٌ فِي الْجَنَّةِ.“

آگاه باشید هر که علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند به تعداد رگ‌های بدنش، حوریه به او عطا می‌کند و شفاعت او را دربارهی هشتاد نفر از اهل بیتش می‌پذیرد و به ازای هر موی بدنش، منزل و باغی در بهشت به او عنایت می‌کند.

"أَلَا وَ مَنْ عَرَفَ عَلِيًّا عليه السلام وَ أَحَبَّهُ، بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكَ الْمَوْتِ كَمَا بَعَثَ اللَّهُ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ، وَ دَفَعَ عَنْهُ أَهْوَالَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ، وَ نَوْرَ قَبْرِهِ وَ فَسَحَهُ مَسِيرَةَ سَبْعِينَ عَامًا، وَ بَيَّضَ وَجْهَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ."

آگاه باشید هر که علی علیه السلام را بشناسید و او را دوست بدارد، خداوند فرشته‌ی مرگ را همان طور که نزد پیامبران می‌فرستد، به سوی او می‌فرستد، ترس و وحشت دیدن نکیر و منکر را از او برطرف می‌کند، قبرش را روشن می‌نماید و به اندازه‌ی مسیر هفتاد سال وسعت می‌دهد، و در روز قیامت، رویش را سفید می‌کند.

"أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عليه السلام أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ مَعَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ، وَ آمَنَهُ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَ أَهْوَالِ يَوْمِ الصَّاحَةِ."

آگاه باشید هر که علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند او را در سایه‌ی عرش خود با صدیقین و شهدا و صالحین ساکن می‌کند و از وحشت بزرگ و ترس‌های قیامت، ایمنش می‌دارد.

"أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عليه السلام تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ حَسَنَاتِهِ وَ تَجَاوَزَ عَنْ سَيِّئَاتِهِ، وَ كَانَ فِي الْجَنَّةِ رَفِيقَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ."

آگاه باشید هر که علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند خوبی‌های او را قبول می‌کند و از بدی‌هایش می‌گذرد و او در بهشت، رفیق حمزه سیدالشهداء باشد.

"أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عليه السلام أَثْبَتَ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَ أَجْرَى عَلَى لِسَانِهِ الصُّوَابَ، وَ فَتَحَ اللَّهُ لَهُ أَبْوَابَ الرَّحْمَةِ."

آگاه باشید هر که علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند حکمت را در قلب او تثبیت می‌کند و راستی و درستی را بر زبانش جاری می‌سازد و درهای رحمت را برای او می‌گشاید.

"أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ سُمِّيَ أَسِيرَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ بَاهِي اللَّهِ بِمَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلَةَ عَرْشِهِ."

آگاه باشید هر که علی علیه السلام را دوست بدارد، اسیر خدا در زمین نامیده می شود و خداوند، بر فرشتگان و حاملان عرش خود، به او مباحثات می کند.

"أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ نَادَاةً مَلَكًا مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ أَنْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، اسْتَأْنَفِ الْعَمَلَ؛ فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ الذُّنُوبَ كُلَّهَا."

آگاه باشید هر که علی علیه السلام را دوست بدارد، فرشته ای از تحت عرش پروردگار، او را ندا دهد که: ای بنده ی خدا، عمل را دوباره آغاز کن؛ که همانا خداوند، تمام گناهانت را آمرزید.

"أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ."

آگاه باشید هر که علی علیه السلام را دوست بدارد، روز قیامت در حالی می آید که چهره اش همچون ماه شب چهارده می درخشد.

"أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَعَ اللَّهُ عَلَى رَأْسِهِ تاجَ الْكِرَامَةِ وَ أَلْبَسَهُ حُلَّةَ الْعِزَّةِ."

آگاه باشید هر که علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند تاج کرامت را بر سرش می گذارد و لباس عزت را بر تنش می پوشاند.

"أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّ عَلَى الصَّرَاطِ كَالْبَرْقِ الْخَاطِفِ وَ لَمْ يَرَ صُعُوبَةً."

آگاه باشید هر که علی علیه السلام را دوست بدارد، همچون برق زودگذر از صراط عبور می کند، در حالی که هیچ گونه سختی نمی بیند.

"أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةً مِنَ النُّفَاقِ وَ جَوَازاً

عَلَى الصَّرَاطِ وَ أَمَاناً مِنَ الْعَذَابِ."

آگاه باشید هر که علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند برات دوری از آتش و رهایی از نفاق و جواز عبور از صراط و ایمنی از عذاب را برای او می نویسد.

"أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يُنْشَرُ لَهُ دِيْوَانٌ وَ لَا يُنْصَبُ لَهُ مِيزَانٌ وَ قِيلَ لَهُ: ادْخُلِ

الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ."

آگاه باشید هر که علی علیه السلام را دوست بدارد، برایش پرونده‌ای باز نمی‌شود و میزانی نصب نمی‌گردد؛ و به او می‌گویند: بدون حساب، به بهشت وارد شو.

”أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا علیه السلام أَمِنَ مِنَ الْحِسَابِ وَالْمِيزَانِ وَالصُّرَاطِ.“

آگاه باشید هر که علی علیه السلام را دوست بدارد، از حساب و میزان و صراط در امان است.

”أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله عليهم صَافَحَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ زَارَتْهُ أَرْوَاحُ الْأَنْبِيَاءِ وَ قَضَى اللَّهُ لَهُ كُلَّ حَاجَةٍ كَانَتْ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ.“

آگاه باشید هر که با محبت آل محمد صلوات الله عليهم از دنیا برود، فرشتگان با او مصافحه می‌کنند، ارواح پیامبران به زیارتش می‌آیند و خداوند تمام حاجت‌هایش را برآورده می‌کند.

”أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله عليهم مَاتَ كَافِرًا!“

آگاه باشید هر که با دشمنی آل محمد صلوات الله عليهم بمیرد، کافر از دنیا رفته است!

”أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَيَّ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله عليهم مَاتَ عَلَيَّ الْإِيمَانِ وَ كُنْتُ أَنَا كَفِيلَهُ بِالْجَنَّةِ.“

آگاه باشید هر که با دوستی آل محمد صلوات الله عليهم بمیرد، با ایمان از دنیا رفته است و من بهشت را برای او ضمانت می‌کنم.

پیامبر اکرم صلوات الله عليهم در روایت دیگری به حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند:

”بَشُرْ شِيعَتَكَ وَ مُحِبِّيكَ بِخِصَالِ عَشْرِ: أَوْلَاهَا طَيْبٌ مَوْلِدِهِمْ، وَ ثَانِيهَا حُسْنُ إِيْمَانِهِمْ، وَ ثَالِثُهَا حُبُّ اللَّهِ لَهُمْ، وَ الرَّابِعَةُ الْفُسْحَةُ فِي قُبُورِهِمْ، وَ الْخَامِسَةُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، وَ السَّادِسَةُ نَزْعُ الْفَقْرِ مِنْ بَيْنِ أَعْيُنِهِمْ وَ غِنَى قُلُوبِهِمْ، وَ السَّابِعَةُ الْمَقْتُ مِنَ اللَّهِ لِأَعْدَائِهِمْ، وَ الثَّامِنَةُ الْأَمْنُ مِنَ الْبَرَصِ وَ الْجَذَامِ، وَ التَّاسِعَةُ انْحِطَاطُ الذُّنُوبِ وَ السِّيِّئَاتِ عَنْهُمْ، وَ الْعَاشِرَةُ هُمْ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ وَ أَنَا مَعَهُمْ؛ فَطُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا ب.“<sup>۱</sup>

شیعیان و دوستان خود را به ده خصلت بشارت ده: اول پاکی ولادت، دوم نیکویی و خوبی ایمان، سوم محبت خدا به آنان، چهارم وسعت در قبرهایشان، پنجم نور آنان که پیشاپیش ایشان در حرکت است، ششم رفع فقر از میان چشم‌های آنان و غنا و بی‌نیازی دل‌هایشان، هفتم کینه و نفرت خدا از دشمنان آنان، هشتم امان از بیماری پسی و خوره، نهم فرو ریختن گناهان و بدی‌ها از ایشان، و دهم اینکه آنان در بهشت با من‌اند و من با آنانم. پس خوشا به حالشان، و بازگشت خوبی دارند.

### حبّ محب علی علیه السلام

محب حضرت علی علیه السلام از چنان منزلت و جایگاه والایی برخوردار است، که محبت به او نیز شعاعی از حب حضرت به حساب می‌آید و آثار بسیار عمیق و زیبایی دارد.

از جمله شخصی نقل می‌کند: کنیزی سیاه‌چهره و کور را دیدم که به مردم آب می‌داد و می‌گفت: به دوستی و محبت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بیاشامید. سپس او را در مکه دیدم که بینا شده و باز به مردم آب می‌دهد و این بار می‌گوید: بیاشامید به محبت کسی که خدا به خاطر او بینایی را به من بازگرداند. به او گفتم: تو را می‌بینم که بینا شده‌ای؛ قضیه چیست؟ کنیز گفت: مردی را دیدم که به من فرمود: ای کنیز، آیا تو اهل ولایت و محبت علی بن ابیطالب علیه السلام هستی؟ گفتم: آری. آن گاه دعا کرد و گفت: خدایا، اگر راست می‌گویی، بینایی را به او بازگردان. پس به خدا سوگند، به برکت دعای او دیدگانم روشن و بینا شد. به او گفتم: تو کیستی؟ گفت:

"أَنَا الْخَضِرُ وَأَنَا مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ".<sup>۱</sup>

من، خضرم و از شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام هستم.

لذا در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

"مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَحِبُّوا مَوَالِيَنَا مَعَ حُبِّكُمْ لِنَا. هَذَا زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ وَابْنُهُ أَسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ

مِنَ خَوَاصِّ مَوَالِيَنَا؛ فَأَحِبُّوهُمَا. فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِالْحَقِّ نَبِيًّا، لِيَنْفَعَكُمْ حُبُّهُمَا."

ای گروه مردم، همراه محبت خاندان ما، محبت دوستان ما را نیز داشته باشید.

این زیدبن حارثه و پسرش اسامه بن زید، از خواص موالیان ما هستند؛ پس آن دو را

دوست داشته باشید؛ که قسم به آن که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد، محبت آنان برای

شما سود دارد.

مردم گفتند: چگونه حب آنان به ما نفع می‌رساند؟ حضرت

فرمودند:

"إِنَّهُمَا يَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلِيًّا علیه السلام بِخَلْقٍ عَظِيمٍ أَكْثَرَ مِنْ رِبْعَةِ وَ مَضْرٍ، بَعْدَ كُلِّ

وَاحِدٍ مِنْهُمَا؛ فَيَقُولَانِ: يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، هُوَ لَنَا بِحُبِّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

وَ بِحُبِّكَ. فَيَكْتُبُ لَهُمْ عَلِيٌّ علیه السلام جَوَازاً عَلَى الصُّرَاطِ، فَيَعْبُرُونَ عَلَيْهِ وَ يَرِدُونَ الْجَنَّةَ

سَالِمِينَ. وَ ذَلِكَ أَنْ أَحَدًا لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ سَائِرِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله، إِلَّا بِجَوَازٍ مِنْ

عَلِيٍّ علیه السلام. فَإِنْ أَرَدْتُمْ الْجَوَازَ عَلَى الصُّرَاطِ سَالِمِينَ وَ دُخُولَ الْجَنَّةِ غَانِمِينَ، فَأَحِبُّوا بَعْدَ

حُبِّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ آلِهِ علیهم السلام، مَوَالِيَهُ. ثُمَّ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ يُعْظَمَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى

مَنَازِلَكُمْ، فَأَحِبُّوا شِيعَةَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ عَلِيٍّ علیه السلام وَ جِدُّوا فِي قَضَاءِ حَوَائِجِ إِخْوَانِكُمْ

الْمُؤْمِنِينَ. فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَدْخَلَ مَعَاشِرَ شِيعَتِنَا وَ مُجِبِّينَا الْجَنَّةَ، نَادَى مُنَادِيَهُ فِي

تِلْكَ الْجَنَّةِ: قَدْ دَخَلْتُمْ عِبَادِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي؛ فَتَقَاسَمُوهَا عَلَى قَدْرِ حُبِّكُمْ لِشِيعَةِ

مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ عَلِيٍّ علیه السلام وَ قَضَائِكُمْ لِحُقُوقِ إِخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ. فَأَيُّهُمْ كَانَ أَشَدَّ لِلشَّيْعَةِ

حُبًّا وَ لِحُقُوقِ إِخْوَانِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ أَشَدَّ قَضَاءً، كَانَتْ دَرَجَاتُهُ فِي الْجَنَّةِ أَغْلَى؛ حَتَّى إِنْ

فِيهِمْ مَنْ يَكُونُ أَرْفَعَ مِنَ الْآخِرِ، بِمَسِيرِ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ تَرَابِيعِ قُصُورٍ وَ جَنَّانٍ.<sup>۱</sup>

همانا در روز قیامت، هر یک از این دو، عده‌ی زیادی را که از قبایل ربیعه و مضر، بیشترند، نزد علی علیه السلام می‌آورند. سپس به او می‌گویند: ای برادر رسول خدا، اینان ما را به حب محمد صلی الله علیه و آله [و تو] دوست می‌داشتند. پس علی علیه السلام برای آنان جواز عبور از صراط می‌نویسد و آنان بر صراط می‌گذرند و سالم وارد بهشت می‌شوند. و این در حالی است که احدی از سایر امت محمد صلی الله علیه و آله بدون جواز علی علیه السلام وارد بهشت نمی‌شوند. پس اگر می‌خواهید جواز عبور سالم از صراط و دخول با سود و بهره‌ی فراوان در بهشت را بگیرید، پس از حب محمد صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام، موالیانش را دوست بدارید. آن گاه اگر دوست داشتید محمد صلی الله علیه و آله جایگاه شما را در نزد خداوند عظمت دهد، شیعه‌ی او صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را دوست بدارید و در رفع حوائج برادران مؤمن خود سعی و تلاش کنید؛ که خداوند وقتی شما شیعیان و محبین ما را داخل بهشت می‌کند، منادی او در آن بهشت‌ها ندا می‌دهد: ای بندگان من، به رحمتم در بهشت وارد شدید؛ پس آن را به قدر محبتتان به شیعه‌ی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و به قدر اهتمامتان در قضای حوائج برادران مؤمن، قسمت کنید. پس هر یک از آنان، شیعه را بیشتر دوست می‌داشته و در قضای حوائج برادران مؤمن خود کوشاتر بوده، درجاتش در بهشت، بالاتر است؛ تا جایی که بین آنان، کسی است که قدر پانصد سال در قصور و جنان، از دیگری برتری دارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایت دیگری فرموده‌اند:

”أَلَا فَلْيَكُنْ صِدْقَاتِكُمْ مِنْ قُلُوبِكُمْ وَ أَلْسِنَتِكُمْ. قَالُوا: كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ صلی الله علیه و آله: أَمَّا الْقُلُوبُ، فَتَقَطُّعُونَهَا عَلَى حُبِّ اللَّهِ وَ حُبِّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ حُبِّ عَلِيٍّ وَطِيِّ اللَّهِ علیه السلام وَ وَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ، وَ حُبِّ الْمُتَّعَجِبِينَ لِلْقِيَامِ بِدِينِ اللَّهِ وَ حُبِّ شِيَعَتِهِمْ وَ مُحِبِّيهِمْ وَ حُبِّ إِخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ الْكُفِّ عَنِ اعْتِقَادَاتِ الْعِدَاوَاتِ وَ الشُّخْنَاءِ وَ الْبَغْضَاءِ؛ وَ أَمَّا الْأَلْسِنَةُ، فَتَطْلِقُونَهَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا هُوَ أَهْلُهُ،

و الصَّلَاةِ عَلَى نَبِيِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ. فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بِذَلِكَ يَبْلُغُكُمْ أَفْضَلَ الدَّرَجَاتِ  
و يُنِيلُكُمْ بِهِ الْمَرَاتِبَ الْعَالِيَاتِ.<sup>۱</sup>

آگاه باشید که صدقه‌هایتان از قلب‌ها و زبان‌هایتان باشد. پرسیدند: چگونه ای رسول‌خدا؟ حضرت فرمودند: اما صدقه‌ی قلب، این است که آن را بر حب خدا، حب رسول‌خدا ﷺ، حب علی علیه السلام و ولی خدا و وصی رسول او، حب برگزیدگان برای قیام به دین خدا، حب شیعیان و محبین آنان و حب برادران مؤمتان تثبیت کنید و از اعتقادات مبغوضین و دشمنان بازدارید؛ اما صدقه‌ی زبان، آن است که به ذکر خداوند - چنان‌که اهلش است - و صلوات بر محمد و خاندان پاک او ره‌ایش کنید. همانا خداوند به این کار، شما را به برترین درجات و عالی‌ترین مراتب وجود می‌رساند.

### فرشتگان هم...

نقل شده است روزی ابوذر غفاری در خدمت رسول اکرم ﷺ نشسته بود و به فرمایشات ایشان گوش می‌داد، که علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شد. ناگهان چهره‌ی پیامبر ﷺ از خوشحالی شکفت و درخشید. آن گاه علی علیه السلام را در آغوش گرفت، پیشانی‌اش را بوسید و رو به ابوذر فرمود:

"أَتَعْرِفُ هَذَا الدَّاحِلَ عَلَيْنَا حَقَّ مَعْرِفَتِهِ؟"

آیا این شخص را که بر ما وارد شد، به حقیقت می‌شناسی؟

ابوذر گفت: ای رسول‌خدا، او برادر و پسرعموی شما، همسر فاطمه علیها السلام و پدر حسن و حسین علیهما السلام دو سرور جوانان اهل بهشت است. رسول‌خدا ﷺ فرمود:



"يا أَبَاذَرُّ، هَذَا الْإِمَامُ الْأَزْهَرُ وَرَمَحُ اللَّهِ الْأَطْوَلُ وَبَابُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ؛ فَمَنْ أَرَادَ اللَّهَ، فَلْيَدْخُلِ الْبَابَ. يَا أَبَاذَرُّ، هَذَا الْقَائِمُ بِقِسْطِ اللَّهِ وَالذَّابُّ عَنْ حَرِيمِ اللَّهِ وَالنَّاصِرُ لِلدِّينِ اللَّهِ وَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؛ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ يَخْتَجُّ بِهِ عَلَى خَلْقِهِ فِي الْأَمَمِ، كُلُّ أُمَّةٍ يَتَّبِعُ فِيهَا نَبِيًّا. يَا أَبَاذَرُّ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ عَلَى كُلِّ رُكْنٍ مِنْ أَرْكَانِ عَرْشِهِ، سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ لَيْسَ لَهُمْ تَسْبِيحٌ وَلَا عِبَادَةٌ إِلَّا الدُّعَاءُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَشِيعَتِهِ وَالدُّعَاءُ عَلَى أَعْدَائِهِ. يَا أَبَاذَرُّ، لَوْ لَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَانَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا مُؤْمِنٌ مِنَ الْكَافِرِ وَلَا عِبْدٌ لِلَّهِ، لِأَنَّهُ ضَرَبَ رُتُوسَ الْمُشْرِكِينَ حَتَّى اسْتَلَمُوا وَعَبَدُوا اللَّهَ؛ وَكَوَلَا ذَلِكَ، لَمْ يَكُنْ ثَوَابٌ وَلَا عِقَابٌ. وَلَا يَسْتُرُهُ مِنَ اللَّهِ سِتْرٌ وَلَا يَخْجُبُهُ مِنَ اللَّهِ حِجَابٌ وَهُوَ الْحِجَابُ وَالسُّتْرُ."

ای ابوذر، او امام فروزنده و درخشان و نیزه‌ی بلند پروردگار و در بزرگ رحمت اوست، که هر کس خدا را اراده کند، باید از این در وارد شود. ای ابوذر، او برپا دارنده‌ی عدل الهی، مدافع حریم خدا، یاری‌کننده‌ی دین او، و حجّت او بر خلقش است؛ که خداوند همواره در میان امت‌ها به سبب او با خلق احتجاج می‌کند؛ با آنکه در میان هر امت، پیامبری برانگیخته است. ای ابوذر، خداوند بر هر یک از ارکان عرش خود، هفتاد هزار فرشته قرار داد، که تسبیح و عبادتی ندارند، جز دعا برای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و شیعیان او و نفرین بر دشمنانش. ای ابوذر، اگر علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نبود، حق از باطل و مؤمن از کافر تشخیص داده نمی‌شد و خدا عبادت نمی‌گردید؛ چرا که او بر سر مشرکین زد تا اسلام آوردند و خدا را عبادت کردند. و اگر او نبود، پاداش و کیفری نبود. میان او و خدا، پرده و حجابی نیست و او خود، حجاب و پرده است.

سپس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیه را تلاوت کردند:

"شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ."

آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و آنچه بر تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم؛ اینکه: دین را به پا دارید و در آن متفرق نشوید. و بر مشرکان، گران است آنچه آنان را به سوی دعوت می‌کنی. خداوند هر که را بخواهد، برمی‌گزیند و هر که را بازگردد، به سوی او هدایت می‌کند.

حضرت در ادامه‌ی سخنانشان فرمودند:

"يَا أَبَاذَرٍّ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تَفَرَّدَ بِمُلْكِهِ وَوَحْدَانِيَّتِهِ؛ فَعَرَفَ عِبَادَهُ الْمُخْلِصِينَ لِنَفْسِهِ وَ أَبَاحَ لَهُمُ الْجَنَّةَ. فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَهُ، عَرَفَهُ وَوَلَايَتَهُ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَطْمَسَ عَلَى قَلْبِهِ، أَمْسَكَ عَنْهُ مَعْرِفَتَهُ. يَا أَبَاذَرٍّ، هَذَا رَايَةُ الْهُدَى وَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ إِمَامٌ أَوْلِيَانِي وَ نُورٌ مَنْ أَطَاعَنِي؛ وَ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمَهَا اللَّهُ الْمُتَّقِينَ. فَمَنْ أَحَبَّهُ، كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ أَبْغَضَهُ، كَانَ كَافِرًا وَ مَنْ تَرَكَ وَوَلَايَتَهُ، كَانَ ضَالًّا مُضِلًّا وَ مَنْ جَحَدَ وَوَلَايَتَهُ، كَانَ مُشْرِكًا. يَا أَبَاذَرٍّ، يُؤْتَى بِجَاحِدٍ وَوَلَايَةِ عَلِيٍّ ع يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَصَمٌّ وَ أَعْمَى وَ أَبْكَمٌ؛ فَيَكْتَبُ فِي ظُلَمَاتِ الْقِيَامَةِ، يُنَادِي: "يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرُطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ"؛ وَ فِي عُنُقِهِ طَوْقٌ مِنَ النَّارِ، لِذَلِكَ الطَّوْقِ ثَلَاثُمِائَةِ شُعْبَةٍ، عَلَى كُلِّ شُعْبَةٍ مِنْهَا شَيْطَانٌ يَتَّقِلُ فِي وَجْهِهِ وَ يَكَلِّحُ مِنْ جَوْفِ قَبْرِهِ إِلَى النَّارِ."

ای ابوذر، همانا خداوند تبارک و تعالی در سلطنت و یکتایی خود یگانه بود؛ پس بندگان خالص شده برای خود را شناخت و بهشت را بر آنان مباح کرد. پس هر که را بخواهد هدایت کند، ولایت علی ع را به او می‌شناساند و هر که را بخواهد بر قلبش پرده اندازد، معرفت علی ع را به او نمی‌دهد. ای ابوذر، او پرچم هدایت، کلمه‌ی تقوا، ریسمان محکم، امام اولیاء من و نور کسانی است که مرا اطاعت می‌کنند. او کلمه‌ای است که خداوند، تقوای پیشگان را به آن ملزم کرد. پس هر که او را دوست بدارد، مؤمن است و هر که او را دشمن دارد، کافر است؛ هر که ولایت او را ترک کند، گمراه و باعث گمراهی دیگران است و هر که آن را انکار کند، مشرک

است. ای ابوذر، منکر ولایت علی علیه السلام را در روز قیامت می آورند، در حالی که کر و کور و لال است و در تاریکی های قیامت، وارونه و نگون سار، فریاد برمی آورد: واحسرتا بر من، بر آنچه در جنب پروردگار (یعنی علی علیه السلام) کوتاهی کردم! در گردنش حلقه ای از آتش است که سیصد زبانه دارد و بر هر یک از آنها، شیطانی است که به صورت او آب دهان می اندازد؛ و او را از درون قبرش به شدت به سوی آتش رها می کنند.

ابوذر گفت: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا؛ دلم را سرشار از شادی و سرور کردی؛ بیشتر بفرما. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

”نَعَمْ، إِنَّهُ لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، أَدْنَى مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ؛ فَأَخَذَ بِيَدِي جِبْرَائِيلُ، فَقَدَّمَنِي، فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، صَلِّ بِالْمَلَائِكَةِ؛ فَقَدْ طَالَ شَوْقُهُمْ إِلَيْكَ. فَصَلَّيْتُ بِسَبْعِينَ صَفًّا مِنَ الْمَلَائِكَةِ الصُّفِّ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، لَا يَغْلَمُ عَدَدَهُمْ إِلَّا الَّذِي خَلَقَهُمْ. فَلَمَّا قَضَيْتُ الصَّلَاةَ، أَقْبَلَ إِلَيَّ شِرْذِمَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يُسَلِّمُونَ عَلَيَّ وَيَقُولُونَ: لَنَا إِلَيْكَ حَاجَةٌ؛ فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ يَسْتَلُونِي الشُّفَاعَةَ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَضَّلَنِي بِالْحَوْضِ وَالشُّفَاعَةِ عَلَيَّ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ. فَقُلْتُ: مَا حَاجَتُكُمْ، مَلَائِكَةُ رَبِّي؟ قَالُوا: إِذَا رَجَعْتَ إِلَى الْأَرْضِ، فَأَقْرَأْ عَلَيْنَا عليه السلام مِنَّا السَّلَامَ وَأَعْلِمْنَا بِأَنَّا قَدْ طَالَ شَوْقُنَا إِلَيْهِ. فَقُلْتُ: مَلَائِكَةُ رَبِّي، تَعْرِفُونَنَا حَقًّا مَعْرِفَتِنَا؟“

آری؛ وقتی مرا به آسمان دنیا بردند، فرشته ای اذان گفت و نماز برپا شد. آن گاه جبرئیل، دستم را گرفت، مرا مقدم داشت و به من گفت: ای محمد، نماز را با فرشتگان بخوان؛ که مدت طولانی است که مشتاق توآند. پس نماز را با هفتاد صف از فرشتگان - که طول هر صف به قدر فاصله ی مشرق و مغرب بود و عدد آنان را جز خالقشان نمی دانست - خواندم. وقتی نماز به پایان رسید، گروهی از فرشتگان به من رو کردند، سلام نمودند و گفتند: ما حاجتی از تو داریم. پس گمان کردم آنان از من درخواست شفاعت دارند؛ زیرا خداوند، مرا به حوض کوثر و شفاعت، بر تمام

پیامبران برتری داده است. به آنها گفتم: ای ملائکه‌ی پروردگار من، حاجت شما چیست؟ گفتند: وقتی به زمین برگشتی، سلام ما را به علی علیه السلام برسان و به او بگو شوقمان به او طولانی شده است. گفتم: ای ملائکه‌ی پروردگارم، آیا شما ما را به حقیقت معرفت می‌شناسید؟

”فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَ لَانَعْرِفُكُمْ وَ أَنْتُمْ أَوَّلُ خَلْقِ خَلْقَةِ اللَّهِ؟ خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَشْبَاحَ نُورٍ فِي نُورٍ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ جَعَلَ لَكُمْ مَقَاعِدَ فِي مَلَكُوتِهِ بِتَسْبِيحٍ وَ تَقْدِيسٍ وَ تَكْبِيرٍ لَهُ؛ ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِمَّا أَرَادَ مِنْ أَنْوَارِ شَيْءٍ. وَ كُنَّا نَمُرُّ بِكُمْ وَ أَنْتُمْ تُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ تُقَدِّسُونَ وَ تُكَبِّرُونَ وَ تُحَمِّدُونَ وَ تُهَلِّلُونَ؛ فَتَسْبِيحُ وَ تَقْدِيسُ وَ تَحَمُّدُ وَ نُهْلُلُ وَ نُكَبِّرُ بِتَسْبِيحِكُمْ وَ تَقْدِيسِكُمْ وَ تَحْمِيدِكُمْ وَ تَهْلِيلِكُمْ وَ تَكْبِيرِكُمْ. فَمَا نَزَلَ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى، فَإِلَيْكُمْ وَ مَا صَعِدَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَمِنْ عِنْدِكُمْ؛ فَلِمَ لَانَعْرِفُكُمْ؟“

عرض کردند: ای رسول خدا، چگونه شما را نشناسیم، در حالی که اولین مخلوقی هستید که خداوند خلق کرده است؟ او شما را اشباح نور، در میان نوری از نور خود آفرید و در ملکوتش برایتان جایگاهی قرار داد که تسبیح و تقدیس و تکبیر او کنید. سپس فرشتگان را از آنچه خواست، از نورهای مختلف آفرید. ما به شما عبور می‌کردیم، در حالی که شما تسبیح، تقدیس، تکبیر، تحمید و تهلیل پروردگار را می‌کردید؛ پس ما نیز به تسبیح، تقدیس، تحمید، تهلیل و تکبیر شما، خدا را تسبیح، تقدیس، تحمید، تهلیل و تکبیر می‌کنیم. آنچه از خدا نازل می‌شود، به سوی شماست و آنچه از اعمال بندگان که به سوی درگاه ربوبی بالا می‌رود، از ناحیه‌ی شماست. پس چگونه شما را نشناسیم؟

”ثُمَّ غَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ؛ فَقُلْتُ: مَلَائِكَةُ رَبِّي، هَلْ تَعْرِفُونَنَا حَقًّا مَعْرِفَتِنَا؟ قَالُوا: وَ لِمَ لَانَعْرِفُكُمْ، وَ أَنْتُمْ صَفْوَةٌ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَزَانُ عِلْمِهِ وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ الْحُجَّةُ الْعَظْمَى وَ أَنْتُمْ الْجَنَّبُ وَ الْجَانِبُ وَ أَنْتُمْ الْكَرَاسِيُّ وَ أَصُولُ الْعِلْمِ؛ فَأَقْرَأَ عَلَيَّ عليه السلام مِنْ السَّلَامِ.“

سپس مرا به آسمان دوم بردند و فرشتگان آنجا نیز همان درخواست را از من کردند. پس گفتم: ای ملائکه‌ی پروردگارم، آیا شما حقیقت ما را می‌شناسید؟ عرض

کردند: چگونه شناسیم؟ در حالی که شما برگزیدگان خدا از خلق او، خزینه‌های علمش، ریسمان محکم و حجّت عظمی، و پایگاه و جایگاه و اساس علم و دانش هستید. ای پیامبر، سلام ما را به علی علیه السلام برسان.

”ثُمَّ أُخْرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّلَاثَةِ، فَقَالَتْ لِي الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ؛ فَقُلْتُ: مَلَائِكَةُ رَبِّي، تَعْرِفُونَنَا حَقًّا مَعْرِفَتِنَا؟ قَالُوا: وَ لِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ؟ وَ أَنْتُمْ بَابُ الْمَقَامِ وَ حُجَّةُ الْخِصَامِ، وَ عَلِيُّ عليه السلام دَابَّةُ الْأَرْضِ وَ فَاصِلُ الْقَضَاءِ وَ صَاحِبُ الْعَصَا؛ قَسِيمُ النَّارِ غَدًا وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ؛ مَنْ رَكِبَهَا، نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا، فِي النَّارِ تَرَدَّى يَوْمَ الْقِيَامَةِ. أَنْتُمْ الدَّعَائِمُ وَ نُجُومُ الْأَقْطَارِ؛ فَلِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ؟ فَأَقْرَأَهُ عَلِيًّا عليه السلام مِنَّا السَّلَامَ.“

سپس مرا به آسمان سوم بردند و آنجا نیز فرشتگان، همان درخواست را کردند. به آنها گفتم: آیا ما را به حقیقت معرفت می‌شناسید؟ عرض کردند: چگونه شناسیم؟ در حالی که شما دری برای رسیدن به همه‌ی مرتبت‌ها و منزلت‌ها، و دلیل و برهان برای رفع خصومت‌ها هستید؛ و علی علیه السلام دابّه‌ی ارض است<sup>۱</sup> و کسی است که در قضاوت، حکم قاطع دهد [و بین حق و باطل جدایی افکند]. او صاحب عصا و قسمت‌کننده‌ی دوزخ در فردا و کشتی نجات است که هر که به آن وارد شود، نجات یابد و هر که از آن تخلف کند، روز قیامت در آتش افتد. شما ارکان قوم و ستارگان سرزمین‌ها هستید؛ پس چگونه شما را شناسیم؟ سلام ما را به علی علیه السلام برسان.

”ثُمَّ أُخْرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، فَقَالَتْ لِي الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ؛ فَقُلْتُ: مَلَائِكَةُ رَبِّي، تَعْرِفُونَنَا حَقًّا مَعْرِفَتِنَا؟ فَقَالُوا: وَ لِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ وَ أَنْتُمْ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَ بَيْتُ الرَّحْمَةِ وَ مَعْدِنُ الرُّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ عَلَيْكُمْ يُنَزَّلُ جِبْرَائِيلُ بِالْوَحْيِ مِنَ السَّمَاءِ. فَأَقْرَأَهُ عَلِيًّا عليه السلام مِنَّا السَّلَامَ.“

سپس مرا به آسمان چهارم بالا بردند. فرشتگان آنجا نیز همان تقاضا را کردند. پس به آنها گفتم: ای ملائکه‌ی پروردگار من، آیا شما ما را به حق معرفت‌مان

۱- بر اساس روایات، یکی از علائم ظهور حضرت حجّت علیه السلام خروج دابّه‌ی ارض است: بحار الأنوار، ج ۵۲،

می شناسید؟ گفتند: چگونه نشناسیم؟ در حالی که شما درخت نبوت، خانه‌ی رحمت، جایگاه رسالت و محل آمدوشد فرشتگان هستید و جبرئیل، وحی الهی را از آسمان بر شما نازل می‌کند. پس به علی علیه السلام سلام ما را برسان.

”ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ، فَقَالَتْ لِي الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ؛ فَقُلْتُ: مَلَائِكَةُ رَبِّي، تَعْرِفُونَنَا حَقًّا مَعْرِفَتِنَا؟ قَالُوا: وَ لِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ، وَ نَحْنُ نَمُرُّ عَلَيْكُمْ بِالغَدَاةِ وَ الْعَشِيِّ بِالْعَرْشِ وَ عَلَيْهِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَتَمَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَيْدُهُ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَعَلِمْنَا عِنْدَ ذَلِكَ، أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِي مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى. فَأَقْرَأَهُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَّا السَّلَامَ.“

سپس مرا به آسمان پنجم بردند و آنجا نیز فرشتگان، همان درخواست را کردند. گفتیم: ای ملائکه‌ی پروردگارم، آیا شما به حقیقت معرفت، ما را می‌شناسید؟ پاسخ دادند: چگونه ممکن است نشناسیم؟ در حالی که صبح و شام بر عرش عبور می‌کنیم و می‌بینیم بر آن نوشته است: ”خدایی جز الله نیست؛ محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَتَمَّ فرستاده‌ی اوست و او را به علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ یاری کند.“ از آنجا دانستیم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از اولیاء خداست [که از سوی او، ولایت و سرپرستی دارد]. پس سلام ما را به او برسان.

”ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّادِسَةِ، فَقَالَتْ الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ مَقَالَةِ أَصْحَابِهِمْ؛ فَقُلْتُ: مَلَائِكَةُ رَبِّي، تَعْرِفُونَنَا حَقًّا مَعْرِفَتِنَا؟ قَالُوا: وَ لِمَ لَا نَعْرِفُكُمْ، وَ قَدْ خَلَقَ اللَّهُ جَنَّةَ الْفِرْدَوْسِ وَ عَلَى بَابِهَا شَجَرَةٌ وَ لَيْسَ فِيهَا وَرَقَةٌ إِلَّا وَ عَلَيْهَا حَرْفٌ مَكْتُوبٌ بِالنُّورِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَتَمَّ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَزْوَةٌ اللَّهِ الْوَثْقَى وَ حَبْلُ اللَّهِ الْمَمْسِينِ وَ عَيْنُهُ عَلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ. فَأَقْرَأَهُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَّا السَّلَامَ.“

سپس مرا به آسمان ششم بردند و فرشتگان، همان را خواستند. به آنان گفتیم: ای ملائکه‌ی پروردگارم، آیا ما را به حق معرفت‌مان می‌شناسید؟ گفتند: چگونه نشناسیم؟ در حالی که خداوند، بهشت فردوس را آفرید و بر در آن، درختی است که روی هر برگ از آن، با نور نوشته شده است: ”خدایی جز الله نیست و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَتَمَّ فرستاده‌ی اوست و علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ ریسمان مورد اطمینان خداوند و ریسمان

محکم او و چشم بینایش بر تمام مخلوقات است. پس سلام ما را به علی علیه السلام برسان.

ثُمَّ عَرَّجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فَسَمِعْتُ الْمَلَائِكَةَ يَقُولُونَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعَدَّهُ. فَقُلْتُ: بِمَاذَا وَعَدْتُمْ؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَمَّا خَلَقْنَاكَ أَشْبَحَ نُورُ فِي نُورٍ مِنْ نُورِ اللَّهِ تَعَالَى، عَرَّضْتَ عَلَيْنَا وَلَايَتَكُمْ، فَقَبَلْنَاهَا وَشَكَوْنَا مَحَبَّتَكُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى. فَأَمَّا أَنْتَ، فَوَعَدْتَنَا بِأَنْ يُرِينَاكَ مَعَنَا فِي السَّمَاءِ وَقَدْ فَعَلَ. وَأَمَّا عَلِيُّ عليه السلام فَشَكَوْنَا مَحَبَّتَهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؛ فَخَلَقَ لَنَا فِي صُورَتِهِ مَلَكًا وَأَقْعَدَهُ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ عَلَى سَرِيرٍ مِنْ ذَهَبٍ مُرْصَعٍ بِالذُّرِّ وَالْجَوْهَرِ عَلَيْهِ قَبَّةٌ مِنْ لَوْلُؤَةٍ بَيْضَاءَ يُرَى بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا وَظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا؛ بِلَا دِعَامَةٍ مِنْ تَحْتِهَا وَلَا عِلاَقَةٍ مِنْ فَوْقِهَا، قَالَ لَهَا صَاحِبُ الْعَرْشِ: قَوْمِي بِقُدْرَتِي! فَقَامَتْ. فَكَلَّمْنَا اشْتَقْنَا إِلَى رُؤْيَةِ عَلِيِّ عليه السلام نَظَرْنَا إِلَى ذَلِكَ الْمَلَكِ فِي السَّمَاءِ. فَأَقْرَأَ عَلِيًّا عليه السلام مِنَّا السَّلَامَ.<sup>۱</sup>

سپس مرا به آسمان هفتم بردند و آنجا از فرشتگان شنیدم که می گفتند: سپاس و ستایش، خدای را که درباره ی ما به وعده اش وفا کرد. به آن ها گفتم: خداوند، چه وعده ای به شما داده است؟ پاسخ دادند: ای رسول خدا، هنگامی که خداوند، شما را به صورت اشباح نور در میان نوری از نور خود آفرید، ولایت شما بر ما عرضه شد و ما آن را پذیرفتیم و از [شوق و سوز] محبت شما به خدا شکایت کردیم. اما تو؛ خداوند وعده داد که تو را با ما در آسمان ها نشانمان دهد و اکنون به وعده اش وفا کرد. و اما علی علیه السلام که از محبتش، به درگاه الهی شکوه کردیم [که مشتاق دیدارش هستیم]؛ [آن قدر این شکوه، صادقانه و وجودی بود] که خداوند، فرشته ای را در صورت علی علیه السلام برای ما آفرید و او را در طرف راست عرش خود، بر تختی از طلا نشانید که به در و جواهر، زینت داده شده و بالای آن، قبه ای از مروارید سفید قرار داده است که درون آن از بیرون و بیرون آن از درونش دیده می شود؛ بی آنکه از پایین، روی پایه ای و یا از بالا متصل به رشته ای باشد، [به امر تکوینی که] صاحب

عرش به آن فرموده: به قدرت من بایست، ایستاده است. و ما هر گاه مشتاق دیدار علی علیه السلام می شویم، به آن فرشته در آسمان نگاه می کنیم. پس سلام ما را به علی علیه السلام برسان.

عجب زیبای باعظمتی! این علی علیه السلام کیست که ملائکه‌ی هفت آسمان، چنین مشتاق اویند و دل‌تنگ رویش؟ و ما شیعیان، چه سرمایه‌ی هنگفتی از محبت او داریم و غافلیم! به راستی ما با علی علیه السلام که خداوند به فضل و عنایت خود، محبت او را با شیر مادرانمان به کام جان ما نشانده است، چه کرده‌ایم و تا چه حد توانسته‌ایم قدردان باشیم؟ فرشتگان، طلبشان را از خدا گرفتند؛ ما چه کردیم؟

مگر نه اینکه ائمه علیهم السلام وجه خدایند<sup>۱</sup> و ما باید خدا را در منظر آنان ببینیم؟ و مگر نه اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: "مَنْ رَأَى، فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ"<sup>۲</sup>؟ مگر حضور انسان کامل، طریق و مسیر صعود ما انسان‌ها نیست؟ پس چرا با دانستن این حقایق و با اینکه امام زمانمان را نمی‌بینیم، این قدر راحت نشسته‌ایم؛ دست روی دست گذاشته و پا روی پا انداخته‌ایم و تن به مصیبت غیبت مولایمان داده‌ایم؟! چرا به همه، دل داده‌ایم و از تمام خم‌ها نوشیده‌ایم، اما سری به خُم‌خانه‌ی ولایت و حاکمیت حضور حضرت مهدی علیه السلام نزده‌ایم؟! چه شده که از خود نمی‌پرسیم چرا او غایب است؟! چرا کسی دردمند امامش نیست؟! چرا به تابش خورشید از پس ابر، راضی شده‌ایم و به وضع موجود، قانعیم؟! در حالی که اگر قرار بود امام غایب باشد، خداوند او را خلق

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵: "...نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ..."; ما وجه خداییم.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۳۶۸: هر که مرا ببیند، حق را دیده است.



نمی‌کرد!

مگر خواست و اراده‌ی خداوند بر این تعلق نگرفته است که امام با جسم و بدنش حضور داشته باشد؟ پس کجاست امام ما؟! چرا دنبال او نمی‌گردیم و برای تحقق اراده‌ی الهی تلاش نمی‌کنیم؟! همه می‌دانیم فطرتمان، او را دوست دارد؛ و گرنه در خیمه‌های عزاداری جدش حضرت اباعبدالله علیه السلام نمی‌نشستیم. اما چرا وقتی ایام برپایی این خیمه‌ها به پایان می‌رسد، زندگی ما به روال گذشته‌ی خود برمی‌گردد و دوباره دچار روزمرگی‌های همیشگی می‌شویم؟! چرا این قدر دنبال اسباب و علل می‌رویم؟ آن هم اسباب و عللی که در سلطنت اومانیسیم و افکار شوم یهودی و اسرائیلی، که در همه جا - از ممالک اسلامی و غیر اسلامی - پنجه افکنده است، ریشه دارد.

عجب از ما شیعیان! عجب که با داشتن چنین ارباب و مولا، سراغ او را نمی‌گیریم و از نبودش به درگاه خالق خود، ناله و سوز نداریم! مگر ما کمتر از فرشتگان هستیم؟! چرا همچون آنان به درگاه خدا شکوه نمی‌کنیم و خواهان دیدار اماممان نمی‌شویم؟! اگر شب‌های رمضان در نوای افتتاح می‌خوانیم: "اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِينَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ غَيَّبَهُ وَ لَيْتَنَا"، چرا شکایتمان سطحی و صوری و حالی به حالی است؟! چرا با سوز جان، در غیبت ولی‌امرمان نمی‌نالیم و از شدت فتنه‌ها و دشمنی زمان و زیادی اعداء به خدا شکایت نمی‌بریم؟! آخر چرا؟!!

دقت کنید؛ اگر امروز که به یمن خیمه‌های اباعبدالله علیه السلام توفیق

خواندن این مطالب به ما افاضه شده است، وجودمان بیدار نشود، تمام عمر را باختیم! مگر نمی گویند عشق، عاشق را به دنبال معشوق روانه می کند و همه چیز را از او می گیرد تا معشوق را بیابد؟ پس چرا ما سرگردان محبوب دلمان نیستیم؟! چرا این قدر خوش و راحت و عادی، به فکر گذران زندگی روزمره ایم؛ به فکر امروز و فردا و پس فردا؟!!

سال ها می گذرد که او نیامده و در غیبت است؛ و ما اصلاً متوجه نیستیم چه کسی را نداریم! آیا وقت آن نرسیده است که مضطربانه، دنبال آن تنها رشته ی اتصال باشیم که وصل به ملکوت است و می تواند ما را به عالم غیب وجودمان متصل کند؟

### حب علی علیه السلام و گناه؟!!

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند:

”لَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لَمَا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ.“<sup>۱</sup>

اگر مردم بر حب علی بن ابیطالب علیه السلام جمع می شدند، خداوند اصلاً آتش را خلق نمی کرد.

یعنی آتش جهنم بر اثر رفتار و کردار ما، و به علت دور بودنمان از دین و سفره ای که خدا برای رسیدن زمینیان به عالم معنا گشوده، افروخته است؛ و حب علی علیه السلام نوری است که اگر بر قلبها و بر زمین حاکم شود، هیچ گناه و معصیت و مخالفتی باقی نمی ماند؛ چرا که این نور، متصل به نور وجود است.

۱- بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۹.

در روایت دیگری از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آمده است:

"حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عليه السلام حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ؛ وَ بُغْضُهُ، سَيِّئَةٌ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ."<sup>۱</sup>

حب علی بن ابیطالب عليه السلام خیر و حسنه‌ای است که با آن، هیچ بدی ضرر نمی‌رساند؛ و بغض او، سیئه‌ای است که با آن، هیچ نیکی و حسنه‌ای، نفع ندارد! یعنی حب علی بن ابیطالب عليه السلام حسنه‌ای است که اگر در وجود کسی باشد، سیئه‌ای به او نمی‌رسد. پس چرا ما با اینکه محبت علی عليه السلام و اولادش عليهم السلام را در دل داریم، باز هم گناه می‌کنیم؟! این نشان می‌دهد محبت‌های ما، "عَارِفًا بِحَقِّهِ" نیست! در حالی که اگر جایگاه این محبت را در وجود بیابیم و به نوع بودِ امام و مقام ایشان معرفت پیدا کنیم، در تشخیص زیبایی و زشتی، صاحب فرقان می‌شویم و در عمل، باب گناه بر ما بسته می‌شود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله همچنین می‌فرمایند:

"حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عليه السلام تَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ، كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ، الْحَطَبَ."<sup>۲</sup>

حب علی بن ابیطالب عليه السلام سیئات و گناهان را می‌خورد، چنان‌که آتش، هیزم را می‌خورد.

لذا آن‌که حب علی عليه السلام را در دل داشته باشد، حتی اگر از روی غفلت، مرتکب گناهی شود، این محبت، او را از گناه برمی‌گرداند و کم‌کم به پشیمانی، توبه و جبران می‌کشاند؛ چرا که ولایت علی عليه السلام و اولادش عليهم السلام "طَيِّبًا لِخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَ تَزْكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا" و "أَصْلَحَ مَا

۱- بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۳۶.

كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا" است. لذا اگر کسی در مسیر صحیح این محبت قرار گیرد، آثار گناهان گذشته‌اش هم جبران می‌شود؛ چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

"حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يُكَفِّرُ الذُّنُوبَ وَ يُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ."<sup>۱</sup>

دوست داشتن ما اهل بیت، گناهان را پاک و حسنات را دوچندان می‌کند.

امام حسن علیه السلام نیز در این باره می‌فرماید:

"وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّنَا عَبْدًا أَبَدًا وَ لَوْ كَانَ أُسِيرًا فِي الدَّيْلَمِ، إِلَّا نَفَعَهُ حُبُّنَا؛ وَ إِنِ حُبُّنَا، لَيُسَاقِطُ الذُّنُوبَ مِنْ بَنِي آدَمَ، كَمَا يُسَاقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ."<sup>۲</sup>

به خدا سوگند، بنده‌ای ما را دوست نمی‌دارد، جز آنکه حتی اگر اسیری در دیلم [دورافتاده‌ترین نقطه] باشد، محبت ما، او را سود رساند. همانا محبت ما، گناهان را از بنی آدم ساقط می‌کند، چنان‌که تندباد، برگ‌ها را از درخت می‌ریزد.

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید:

"مَنْ أَحَبَّنَا لِلَّهِ، نَفَعَهُ حُبُّنَا وَ لَوْ كَانَ فِي جَبَلِ الدَّيْلَمِ؛ وَ مَنْ أَحَبَّنَا لِغَيْرِ ذَلِكَ، فَإِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. إِنَّ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يُسَاقِطُ عَنِ الْعِبَادِ الذُّنُوبَ، كَمَا تُسَاقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ."<sup>۳</sup>

هر که ما را برای خدا دوست داشته باشد، محبت ما او را سود می‌دهد؛ اگر چه در کوه دیلم باشد. و هر که ما را به خاطر غیر خدا دوست بدارد، خداوند هر گونه بخواهد، عمل می‌کند. همانا دوست داشتن ما اهل بیت، گناهان را از بندگان فرو می‌ریزد، همان گونه که باد، برگ‌های درخت را می‌ریزد.

دوست داشتن ائمه علیهم السلام برای خدا، یعنی محب، ارتباط آنان را با

۱- إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۲۵۳.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴.

۳- بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۱۶.

خدا ببیند، نه ارتباط آنان را با خودش؛ و بر اساس جایگاه الهی آنان، دوستشان بدارد، نه منافعی که به او می‌رسد.

و امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

"مَنْ أَحَبَّنَا لِلَّهِ، وَ أَحَبَّ مُحِبَّنَا لَا يَغْرَضُ دُنْيَا يُصِيبُهَا مِنْهُ، وَ عَادَى عَدُوَّنَا لَا لِإِحْتِ  
كَانَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ، ثُمَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ مِثْلُ رَمْلِ عَالِجٍ وَ زَيْدِ الْبَحْرِ،  
غَفَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ."<sup>۱</sup>

هر که ما را برای خدا و محب ما را نه برای دست یافتن به غرض دنیوی دوست بدارد و دشمن ما را نه به خاطر کینه‌ی شخصی که بین آنهاست، دشمن بدارد، سپس در روز قیامت با گناهایی به اندازه‌ی ریگ‌های ریگستان و کف‌های روی دریا بیاید، خداوند او را می‌آمرزد.

### محب اگر گناه کند...

امام باقر علیه السلام از پدرانش نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

"يَا عَلِيُّ، مَا ثَبَتَ حُبُّكَ فِي قَلْبِ امْرِئٍ مُؤْمِنٍ فَزَلَّتْ بِهِ قَدَمُهُ عَلَى الصُّرَاطِ، إِلَّا  
ثَبَّتَ لَهُ قَدَمٌ حَتَّى يَدْخُلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِحُبِّكَ الْجَنَّةَ."<sup>۲</sup>

ای علی، محبت تو در قلب بنده‌ی مؤمنی تثبیت نمی‌شود، مگر آنکه اگر پایش بر صراط بلغزد، آن محبت، قدمش را ثابت می‌کند؛ تا آنکه خداوند، او را به خاطر حب تو، در بهشت داخل نماید.

صورت فردایی که این روایت ترسیم کرده، در تجسم حالات امروز ما نمایان است. یعنی امروز اگر شیعه‌ی علی علیه السلام با یک پایش

۱- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۵۴.

۲- الأمالی، شیخ صدوق، ص ۵۸۴.

وارد گناهی شود، محال است با پای دیگر توبه نکند. شیعه‌ی حقیقی با ذره‌ای معصیت و مخالفت خدا، سریعاً معذب و پشیمان می‌شود؛ و لذا زیباترین میزان برای سنجش مؤمن و شیعه، آن است که تمام خطایای خود را می‌پذیرد و بر اثر گناه، وجودش می‌سوزد و اشک می‌ریزد. اما آنان که سوز در معصیت ندارند و وقتی مرتکب گناهی شوند، از قبول خطای خود سر باز می‌زنند و مصرانه روی آن می‌ایستند و خود را محقّ می‌دانند، شیعه و اهل نجات نیستند؛ اگر چه به ادعا و نام شیعه، دل خوش کنند!

در همان زمان حضرت علی علیه السلام شیعیان وقتی گناه می‌کردند، خود به اعتراف، نزد امام می‌رفتند و از او می‌خواستند آن‌ها را حد بزند، تا همین جا به دست مولایشان پاک شوند؛ نه در برزخ که خبری از شفاعت نیست. مثل جریان زن بارداری که اعتراف به زنا کرد و از آن حضرت خواست، او را از گناهِش پاک کند!

روایت شده است شیعه‌ی پاک‌باخته‌ای، دزدی کرد و حضرت علی علیه السلام او را حد زد و دستش را قطع نمود. آن مرد، دست بریده‌اش را در حالی که از آن، خون می‌چکید، در دست دیگرش گرفته بود، که مردی خارجی از او پرسید: چه کسی دستت را بریده است؟ پاسخ داد: دستم را سرور اوصیاء، رهبر سپیدرویان و سزاوارترین مردم بر مؤمنین، علی بن ابیطالب علیه السلام بریده است...؛ و تا توانست، به زیبایی تمام در مدح و ثنای علی علیه السلام سخن گفت. خارجی به او گفت: وای بر تو! او دستت

را بریده است و تو چنین شنایش می‌گویی؟! پاسخ داد: چگونه شنایش نگوییم؟ در حالی که محبت او با گوشت و خونم آمیخته است؛ و سوگند به خدا، دست مرا قطع نکرد مگر به حقی که خداوند از او بر من واجب کرده است. خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. آن حضرت فرمود: او را نزد من آورید؛ و وقتی مرد آمد، حضرت علی علیه السلام دست او را به حالت اولش برگرداند!

در روایت دیگر آمده است که آن گاه حضرت به مرد خارجی فرمود:

”أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ يَا ابْنَ الْكُؤَاءِ، إِنَّ لَنَا مُحِبِّينَ لَوْ قَطَعْنَا الْوَاحِدَ مِنْهُمْ إِرْبًا إِرْبًا، مَا أَزْدَادُوا إِلَّا حُبًّا؛ وَ لَنَا مُبْغِضِينَ لَوْ أَلْعَنَاهُمْ الْعَسَلُ، مَا أَزْدَادُوا إِلَّا بُغْضًا؟ وَ هَكَذَا مَنْ يُحِبُّنَا، يَنَالُ شَفَاعَتَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.“<sup>۲</sup>

آیا به تو نگفتم ما محبینی داریم که اگر یکی از آنان را قطعه‌قطعه کنیم، جز بر محبتشان زیاد نمی‌شود؛ و مبغضینی داریم که اگر در دهانشان عسل بگذاریم، جز به بغضشان نمی‌افزاید! و این چنین، آن‌که ما را دوست دارد، در روز قیامت به شفاعتمان می‌رسد.

آری؛ آن‌که عشق و محبت ائمه علیهم السلام را در وجود خود دارد، اگر یک پایش بلغزد، پای دیگرش را نگه می‌دارند؛ و بالأخره نجات می‌یابد و داخل بهشت می‌شود.

سید حمیری از محبینی بود که هنوز مرتکب گناه می‌شد. نقل کرده‌اند وقتی در بستر مرگ افتاده بود و تعدادی از شیعیان و نیز

۱- بحار الأنوار، ج ۴۰، صص ۲۸۱-۲۸۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۲۶۷.

منافقین و مبغضین حضرت علی علیه السلام دور او جمع شده بودند، چهره‌اش کاملاً سیاه شد و منافقین و مبغضین از این بابت خوشحال شدند و سرزنشش می‌کردند. اما چیزی نگذشت که چهره‌اش رو به سفیدی رفت و کاملاً روشن و نورانی شد. آن گاه در مدح حضرت علی علیه السلام و اینکه محبینشان را نجاتش می‌دهند، شعری خواند، شهادتین گفت و آرام چشمانش را به دنیا بست!

چرا ما از این نمونه‌ها درس نمی‌گیریم؟! چرا از اسباب و علل نمی‌بریم و قلبمان مشتاق و شیفته‌ی امام نمی‌شود؟ چرا نمی‌فهمیم با دیدن او، همه‌ی معضلات و گرفتاری‌ها حل و همه‌ی دردها، درمان خواهد شد و همه‌ی معصیت‌کاران، توبه خواهند کرد؟

### حب علی علیه السلام در قیامت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

"حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي، نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَالَهُنَّ عَظِيمَةٌ؛ عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ النُّشُورِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ."<sup>۲</sup>

دوست داشتن من و اهل بیتم، در هفت جایگاه بسیار وحشتناک سود می‌بخشد؛ هنگام مردن، در قبر، روز محشر، هنگام دادن نامه‌ی عمل، هنگام حساب، نزد میزان و در عبور از صراط.

از حارث همدانی که از شیعیان خاص علی بن ابیطالب علیه السلام بود، نقل شده است: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شدم. حضرت فرمود:

۱- بحار الأنوار، ج ۶، صص ۱۹۲-۱۹۳.

۲- الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۰.



چه چیز تو را به اینجا کشانده است؟ عرض کردم: "حُبِّي لَكَ يَا  
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ"؛ محبت و دوستی ام به شما. حضرت فرمود: "أَتُحِبُّنِي"؛ آیا  
 مرا دوست داری؟ گفتم: به خدا سوگند، آری یا امیرالمؤمنین. امام  
 فرمود:

"أَمَا لَوْ بَلَغَتْ نَفْسُكَ الْخَلْقُومَ، رَأَيْتَنِي حَيْثُ تُحِبُّ؛ وَ لَوْ رَأَيْتَنِي وَ أَنَا أَدْوَدُ  
 الرَّجَالِ عَنِ الْحَوْضِ ذَوْدَ غَرِيْبَةِ الْإِبْلِ، لَرَأَيْتَنِي حَيْثُ تُحِبُّ؛ وَ لَوْ رَأَيْتَنِي وَ أَنَا مَارًا عَلَى  
 الصَّرَاطِ بِلِوَاءِ الْحَمْدِ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَرَأَيْتَنِي حَيْثُ تُحِبُّ."<sup>۱</sup>

پس بدان، آن گاه که نفس تو به حلقومت رسد [یعنی زمان احتضار که از هیچ  
 کس، کاری بر نمی آید]، مرا آن گونه که دوست داری، می بینی؛ و اگر مرا بینی آن  
 وقت که عده‌ای را از حوض [کوثر] منع می کنم همچون ممانعت شتران از یک  
 بیگانه، هر آینه مرا آن طور که دوستم داری، می بینی؛ و نیز اگر مرا زمانی بینی که با  
 لواء حمد، پیش روی پیامبر ﷺ بر صراط می گذرم، مرا آن طور که خودت دوست  
 داشته باشی، می بینی.

و پیامبر ﷺ خود، لواء حمد را به علی عليه السلام می دهد:

"إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، يَأْتِنِي جِبْرَائِيلُ وَ مَعَهُ لِوَاءُ الْحَمْدِ وَ هُوَ سَبْعُونَ شِقَّةً، الشَّقَّةُ  
 مِنْهُ، أَوْسَعُ مِنَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ؛ وَ أَنَا عَلَى كُرْسِيِّ مِنْ كُرَاسِي الرُّضْوَانِ، فَوْقَ مَنبَرٍ مِنْ  
 مَنَابِرِ الْقُدْسِ؛ فَأَخْذُهُ وَ أَدْفَعُهُ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام."<sup>۲</sup>

هنگامی که قیامت برپا شود، جبرئیل نزد من می آید، در حالی که لواء حمد را  
 به همراه دارد؛ و آن، هفتاد قطعه است که هر قطعه‌اش، وسیع‌تر از خورشید و ماه  
 است. من هم بر تختی از تخت‌های رضوان، بالای منبری از منبرهای قدس نشسته‌ام  
 و آن لواء را از جبرئیل می گیرم و به علی بن ابیطالب عليه السلام می دهم.

۱- الأمالی، شیخ طوسی، ص ۴۸.

۲- إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۲۹۲.

وقتی پیامبر ﷺ این را فرمود، عمر بن خطاب از جا برخاست و گفت: ای رسول خدا، چگونه علی می تواند آن پرچم را بردارد، در حالی که فرمودید هفتاد طبقه دارد؟!

پیامبر ﷺ فرمود:

"يَا عُمَرُ، إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، يُعْطَى اللَّهُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْقُوَّةِ مِثْلَ قُوَّةِ جِبْرَائِيلَ وَمِنَ النُّورِ مِثْلَ نُورِ آدَمَ وَمِنَ الْجِلْمِ مِثْلَ جِلْمِ رِضْوَانَ وَمِنَ الْجَمَالِ مِثْلَ جَمَالِ يُوسُفَ وَمِنَ الصَّوْتِ مَا يُدَانِي صَوْتَ دَاوُدَ؛ وَ لَوْلَا أَنْ يَكُونَ دَاوُدَ خَطِيبًا فِي الْجَنَانِ، لَأَعْطِيَ مِثْلَ صَوْتِهِ. وَإِنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلُ مَنْ يَشْرَبُ مِنَ السُّلْسَبِيلِ وَالزَّنْجَبِيلِ؛ وَلَا تَزِلُّ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدَمٌ عَلَى الصَّرَاطِ، إِلَّا وَتَبَّتْ لَهُ مَكَانَهَا أُخْرَى؛ وَإِنْ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَشِيعَتِهِ، مِنَ اللَّهِ مَكَانًا يَغْبِطُهُ بِهِ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ."<sup>۱</sup>

ای عمر! در روز قیامت، خداوند تبارک و تعالی به علی علیه السلام قوت و نیرویی همانند قوت و نیروی جبرئیل، نوری همچون نور آدم، حلمی از جنس بردباری و حلم رضوان، جمالی مثال جمال یوسف و صدایی نزدیک به صدای داود، عطا می کند؛ و اگر این نبود که داود، خطیب بهشت است، صدایی همچون صدای او، به علی علیه السلام می داد. همانا علی علیه السلام اولین کسی است که از دو نهر سلسبیل و زنجبیل در بهشت می آشامد. او قدمی بر صراط بر نمی دارد، مگر اینکه جای آن، قدم دیگرش استوار می شود. به راستی که علی علیه السلام و شیعه اش، جایگاه و منزلتی در نزد خداوند دارند که اولین و آخرین بر آن غبطه می خورند.

مقام علی علیه السلام چنان رفیع است، که هر کس را حتی یارای شنیدنش نیست! روایت شده است شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: چرا رسول خدا ﷺ در غدیر، علی علیه السلام را بر دوش خود بالا برد؟ حضرت پاسخ دادند: تا مردم، مقام رفیع و مرتبه ی والای او را بشناسند.

عرض کرد: بیشتر توضیح دهید. فرمودند: تا مردم بدانند او به مقام رسول خدا ﷺ از هر کس سزاوارتر است. عرض کرد: بیشتر توضیح دهید. فرمودند:

"لَيَعْلَمَ النَّاسُ أَنَّهُ إِمَامٌ بَعْدَهُ وَالْعَلَمُ الْمَرْفُوعُ."

تا مردم بدانند علی عليه السلام امام پس از او و پرچم برافراشته‌ی هدایت است.

عرض کرد: بیشتر توضیح دهید. حضرت فرمودند:

"هَيْهَاتَ؛ وَاللَّهِ لَوْ أَخْبَرْتُكَ بِكُنْهِ ذَاكَ، لَقُمْتُ عَنِّي وَ أَنْتَ تَقُولُ: جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، كَاذِبٌ فِي قَوْلِهِ أَوْ مَجْنُونٌ! وَ كَيْفَ يَطْلُعُ عَلَى الْأَسْرَارِ غَيْرَ الْأَبْرَارِ؟!"<sup>۱</sup>

هیئات! به خدا قسم اگر از حقیقت و باطن آن به تو خبر دهم، هر آینه از من کناره می‌گیری و می‌گویی: جعفر بن محمد دروغ‌گو یا دیوانه است! و چگونه کسی جز ابرار و نیکوکاران، بر اسرار، آگاهی پیدا کند؟!<sup>۱</sup>

در روایت دیگری از رسول خدا ﷺ آمده است:

"يَا عَلِيُّ، أَنْتَ صَاحِبُ حَوْضِي وَ صَاحِبُ لِيْوَائِي وَ مُنْجِزُ عِدَائِي وَ حَبِيبُ قَلْبِي... أَنْتَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ أَنْتَ يَعْشُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنْتَ مَوْلَى مَنْ أَنَا مَوْلَاهُ، وَ أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. لَا يَجِبُكَ إِلَّا طَاهِرُ الْوِلَادَةِ وَ لَا يَبْغِيكَ إِلَّا خَبِيثُ الْوِلَادَةِ؛ وَ مَا عَرَجَ بِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ إِلَى السَّمَاءِ قَطُّ وَ كَلَّمَنِي رَبِّي، إِلَّا قَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، أَقْرَبُ عَلَيًّا مِنِّي السَّلَامَ وَ عَرَفَهُ أَنَّهُ إِمَامٌ أَوْلِيَائِي وَ نُورُ أَهْلِ طَاعَتِي. فَهَيْشَاءَ لَكَ يَا عَلِيُّ، هَذِهِ الْكِرَامَةُ."<sup>۲</sup>

ای علی، تو صاحب حوض و پرچم من، اداکننده‌ی وعده‌هایم و حبیب قلبم هستی... تو پیشوای روسفیدان، امیر مؤمنان و مولای هر که من مولای اویم، هستی؛ و من مولای هر مرد و زن مؤمنم. تو را دوست ندارد مگر کسی که حلال‌زاده و

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ج ۱ ص ۲۲۲؛ به نقل از مشارق الأنوار، ص ۱۷.

۲- الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۰۷.

پاک‌طینت باشد، و با تو دشمنی نکند مگر آن‌که بدطینت و حرام‌زاده است. در شب معراج من به آسمان، پروردگارم با من سخن نگفت، مگر آنکه فرمود: ای محمد، از جانب من به علی سلام برسان و بگو که او امام دوستان من و نور پیروانم است. پس این کرامت، بر تو ای علی، مبارک و گوارا باد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همچنین می‌فرماید:

”مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَجُوزَ عَلَى الصُّرَاطِ كَالرِّيحِ الْعَاصِفِ وَ يَلِجَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، فَلْيَتَوَلَّ وَلِيِّ وَ وَصِيَّ وَ صَاحِبِي وَ خَلِيفَتِي عَلَى أَهْلِي وَ أُمَّتِي، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛ وَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلِجَ النَّارَ، فَلْيَتْرِكْ وَ لَايَتَهُ؛ فَوَ عِزَّةَ رَبِّي وَ جَلَالِهِ، إِنَّهُ لَبَابُ اللَّهِ الَّذِي لَا يُوتَى إِلَّا مِنْهُ وَ إِنَّهُ الصُّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ إِنَّهُ الَّذِي يَسْتَلُّ اللَّهُ عَنْ وَ لَايَتِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.“<sup>۱</sup>

هر که دوست دارد مثل برق زودگذر بر صراط عبور کند و بدون حساب داخل بهشت شود، باید ولی، وصی، همنشین و جانشین من بر اهل و امتم، یعنی علی عليه السلام را دوست بدارد؛ و هر که می‌خواهد در آتش افتد، دوستی او را رها کند! پس به عزت و جلال پروردگارم سوگند که همانا او باب پروردگار است که جز از آن نمی‌شود وارد شد؛ و او صراط مستقیم الهی و کسی است که خداوند در روز قیامت، از ولایت و دوستی‌اش سؤال می‌کند.

و اگر او صراط مستقیم است، محبتش، محب را ثابت‌قدم می‌دارد؛ چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

”أَثْبَتُكُمْ قَدَمًا عَلَى الصُّرَاطِ، أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِأَهْلِ بَيْتِي.“<sup>۲</sup>

استوارترین و ثابت‌قدم‌ترین شما بر صراط، کسی است که محبتش به اهل بیت من شدیدتر باشد.

در همین جا نیز پای محب، چنان نمی‌لغزد که به پرتگاه هلاکت سقوط کند؛ چنان‌که امام صادق عليه السلام می‌فرماید:

۱- الأملی، شیخ صدوق، ص ۲۸۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۵۸.

"لَا تَجِدُ وَلِيًّا لَنَا، تَزِلُّ قَدَمَاهُ جَمِيعاً؛ وَ لَكِنْ إِذَا زَلَّتْ بِهٖ قَدَمٌ، اِخْتَمَدَ عَلَيَّ الْآخَرَىٰ، حَتَّىٰ تَرْجِعُ إِلَيَّ زَلَّتْ."<sup>۱</sup>

هیچ یک از دوستان ما را نخواهی یافت که هر دو پایش با هم بلغزد؛ بلکه هر گاه یک پایش لغزید، به پای دیگرش تکیه می‌کند، تا پای لغزیده‌اش به حال اول برگردد.

شیعه و محب علی علیه السلام به جایی می‌رسد که نه تنها خود، شفاعت می‌شود، بلکه بسیاری را شفاعت می‌کند؛ چنان‌که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

"لَا تَزْهَدُوا فِي فَقْرَاءِ شِيعَتِنَا؛ فَإِنَّ الْفَقِيرَ، لَيُشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي مِثْلِ رِبِيعَةَ وَ مُضَرَ."<sup>۲</sup>

از شیعیان ما که فقیر و تنگ‌دست‌اند، کناره‌گیری نکنید [و آنان را کوچک شمارید]؛ که یک فقیر آنان، در قیامت، به قدر دو قبیله‌ی ربیعه و مضر شفاعت خواهد کرد.

نورانیت و امان در روز قیامت نیز به محبت اهل بیت علیهم السلام است؛ که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

"أَكْثَرُكُمْ نُوراً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَكْثَرُكُمْ حُبًّا لِأَلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله."<sup>۳</sup>

پرنورترین شما در روز قیامت، کسی است که آل محمد صلی الله علیه و آله را بیشتر دوست بدارد.

و "مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، حَشَرَهُ اللَّهُ آمِناً يَوْمَ الْقِيَامَةِ."<sup>۴</sup>

هر که ما اهل بیت را دوست داشته باشد، خداوند متعال در روز قیامت، او را در امن و امان محشور می‌کند.

۱- دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۶۳.

۲- وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۳۳.

۳- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۳۱۰.

۴- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۷۹.

## اولین سؤال

در روایتی از رسول خدا ﷺ آمده است:

"أَوَّلُ مَا يُسْتَلُّ عَنْهُ الْعَبْدُ، حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ."<sup>۱</sup>

اولین چیزی که [در روز قیامت] از بنده پرسیده می‌شود، محبت ما اهل بیت است.

اولین چیزی که از من و شما، در نحوه‌ی بودن، اعراب زیستن، جهت حرکت و ریز و درشت اعمالمان می‌پرسند، حب اهل بیت ﷺ است و مسلماً پاسخ ما به این سؤالات، لفظ و شعار نیست؛ بلکه چون منظر حق تعالی قلب ماست، وجودمان گویا می‌شود و انگیزه‌ی ما را در اعمال و کارهایمان آشکار می‌کند؛ یعنی اگر نیت ما در انجام کارها، حب اهل بیت ﷺ باشد، تمام ابعاد وجودی‌مان، این محبت را ظهور می‌دهد. لذا ممکن است کاری را در لفظ، به نیت نزدیکی به خدا و اهل بیت ﷺ انجام داده باشیم، اما قلبمان جز ریا و خودنمایی، حرفی نداشته باشد!

در واقع، انگیزه‌های درونی ما، امروز در وجودمان ملفوف است و فردا منشور خواهد شد. لذا منظور روایت فوق، نه فقط قیامت منفصل فردا، بلکه قیامت متصل امروز نیز هست. یعنی امروز لحظه به لحظه، سؤال و جواب نکیر و منکر در وجود ما جریان دارد و فردا فقط این سؤال و جواب برایمان ظهور پیدا می‌کند و خواهیم دید، یک عمر در وجود خود، چه جواب‌هایی به امتحانات گوناگون داده‌ایم.

۱- عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۶۲.

پس امروز باید در انگیزه‌های خود دقت کنیم و ببینیم برای چه حرف می‌زنیم، برای چه می‌خوریم، برای چه می‌خواهیم، برای چه دوست داریم یا دوست نداریم، برای چه می‌نشینیم یا بلند می‌شویم، برای چه می‌شنویم، برای چه می‌بینیم و... این‌ها سؤال‌هایی است که آن‌به‌آن در وجود، از ما می‌شود و در پاسخ آن‌ها، تمام وجود و هستی ما و هدف و مقصودمان، باید به محبت اهل بیت علیهم‌السلام گویا شود؛ یعنی این محبت را ظهور دهد. مثل ریشه‌ی درخت، که تمام تغذیه و حرکتش برای میوه دادن است و این هدف و مقصد را با جوانه زدن، ساقه دادن و... که همان حرکت به سوی میوه است، نشان می‌دهد.

حنان بن سدید از پدرش نقل می‌کند:

"كُنْتُ عِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَدِمَ إِلَيْنَا طَعَامًا، فَأَكَلْتُ طَعَامًا مَا أَكَلْتُ طَعَامًا مِثْلَهُ قَطُّ. فَقَالَ لِي: يَا سَدِيرُ، كَيْفَ رَأَيْتَ طَعَامَنَا هَذَا؟ قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا أَكَلْتُ مِثْلَهُ قَطُّ وَلَا أَظُنُّ أَنِّي أَكَلْتُ مِثْلَهُ أَبَدًا. ثُمَّ إِنَّ عَيْنِي تَغَرَّغَرَتْ، فَبَكَيْتُ. فَقَالَ: يَا سَدِيرُ، مَا يُبْكِيكَ؟ قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، ذَكَرْتُ آيَةَ فِي كِتَابِ اللَّهِ. قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قُلْتُ: قَوْلُ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ: "ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ"؛ فَخِيفْتُ أَنْ يَكُونَ هَذَا الطَّعَامَ الَّذِي يَسْتَلُّنَا اللَّهُ عَنْهُ. فَضَحِكَا حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ؛ ثُمَّ قَالَ: يَا سَدِيرُ، لَا تَسْتَلْ عَنِ طَعَامٍ طَيِّبٍ وَلَا ثَوْبٍ لَيْنٍ وَلَا رَائِحَةَ طَيِّبَةٍ؛ بَلْ لَنَا خُلُقٌ وَ لَهُ خُلُقْنَا وَ لِنَعْمَلُ فِيهِ بِالطَّاعَةِ. قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا النَّعِيمُ؟ قَالَ: حُبُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ عِثْرَتِهِ عليه السلام يَسْتَلُّهُمْ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ: كَيْفَ كَانَ شُكْرُكُمْ لِي، حِينَ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ بِحُبِّ عَلِيِّ عليه السلام وَ عِثْرَتِهِ عليه السلام؟"

نزد جعفر بن محمد علیه السلام بودم که آن حضرت، غذایی در برابرم نهاد؛ پس غذایی خوردم که هرگز مثل آن را نخورده بودم. سپس امام فرمود: ای سدیر، این غذای ما را چگونه دیدی؟ عرض کردم: پدر و مادرم به فدای شما، ای فرزند رسول خدا؛ هرگز مثل آن را نخورده بودم و گمان نمی‌کنم تا ابد نیز مثل آن بخورم. آن گاه چشمانم پر از اشک شد و گریه کردم. امام فرمود: ای سدیر، چه چیز تو را به گریه انداخت؟ پاسخ دادم: ای فرزند رسول خدا، یاد آیه‌ای از قرآن افتادم. فرمود: چه آیه‌ای؟ گفتم: قول حضرت حق تعالی در کتابش که می‌فرماید: "سپس در آن روز، هر آینه از نعمت بازخواست می‌شوید"؛ ترسیدم این غذا، همان نعمتی باشد که خداوند درباره‌ی آن سؤال می‌کند! امام خندید، به طوری که دندان‌های عقلش آشکار شد؛ سپس فرمود: ای سدیر، نه از غذای پاک و لذیذ سؤال خواهی شد، نه از جامه‌ی نرم و نه از بوی خوش؛ بلکه آن‌ها برای ما خلق شده‌اند و ما هم برای آن‌ها خلق شده‌ایم و باید آن‌ها را به طاعت خدا استفاده کنیم. پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت ای فرزند رسول خدا؛ پس نعمتی که از آن پرسیده می‌شود، چیست؟ حضرت فرمود: حب علی ابن ابیطالب علیه السلام و خاندان او علیهم السلام؛ که خداوند در روز قیامت می‌پرسد: نسبت به نعمتی که از محبت علی علیه السلام و اولاد او به کام جانتان داده بودم، چگونه شکر مرا به جای آوردید؟

امام در این روایت می‌خواهند به ما بفهمانند یاد خدا بدون یاد ائمه علیهم السلام منتفی است و جریان شکر نعمت، این نیست که ما خداوند را بدون واسطه‌هایش شکر کنیم؛ بلکه باید منعم را به وسیله‌ی واسطه‌هایش شاکر باشیم؛ چه، میزان و معیار نعمت، درجه‌ی حب و عشق ما به علی علیه السلام و اولاد اوست.

### محبین در بهشت

امام صادق علیه السلام در روایتی فرموده‌اند:



"بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ؛ إِذْ نَزَلَ، فَسَجَدَ خَمْسَ سَجَدَاتٍ. فَلَمَّا رَكِبَ، قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: رَأَيْتَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، صَنَعْتَ مَا لَمْ تَكُنْ تَصْنَعُهُ! قَالَ: نَعَمْ؛ أَتَانِي جِبْرَائِيلُ، فَبَشَّرَنِي: أَنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجَنَّةِ؛ فَسَجَدْتُ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى. فَلَمَّا رَفَعْتُ رَأْسِي، قَالَ: وَفَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجَنَّةِ؛ فَسَجَدْتُ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى. فَلَمَّا رَفَعْتُ رَأْسِي، قَالَ: وَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ فَسَجَدْتُ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى. فَلَمَّا رَفَعْتُ رَأْسِي، قَالَ: وَ مَنْ يُحِبُّهُمْ، فِي الْجَنَّةِ؛ فَسَجَدْتُ لِلَّهِ تَعَالَى شُكْرًا. فَلَمَّا رَفَعْتُ رَأْسِي، قَالَ: وَ مَنْ يُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُمْ، فِي الْجَنَّةِ؛ فَسَجَدْتُ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى."<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ در سفر بودند، که از مرکب خود پیاده شدند و پنج بار به سجده افتادند. پس هنگامی که بر مرکب نشستند، برخی اصحاب به ایشان عرضه داشتند: ای رسول خدا، شما را دیدیم، کاری کردید که پیش از این نمی کردید! حضرت فرمودند: آری؛ جبرئیل بر من نازل شد و بشارت داد که همانا علی علیه السلام در بهشت است؛ پس من برای شکر این نعمت، خداوند را سجده کردم. وقتی سرم را بلند نمودم، دوباره جبرئیل گفت: فاطمه علیها السلام هم در بهشت است؛ و من دوباره به شکر خداوند، به سجده افتادم. سرم را که بلند کردم، جبرئیل گفت: حسن و حسین علیهما السلام سید جوانان اهل بهشت اند؛ و من هم برای شکر، حق تعالی را سجده کردم. زمانی که سرم را بالا آوردم، جبرئیل گفت: هر که اینان را دوست داشته باشد نیز در بهشت است؛ پس من سجده‌ی شکر دیگری به جای آوردم. بار دیگر که سر بلند کردم، جبرئیل گفت: هر که محبین و دوستان اهل بیت را دوست داشته باشد، آن هم مقامش در بهشت است؛ پس من به شکر حضرت حق تعالی، برای پنجمین بار به سجده افتادم.

رسول خدا ﷺ می فرمایند:

"فِي الْجَنَّةِ، ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ وَ فِي النَّارِ، ثَلَاثُ دَرَكَاتٍ. فَأَعْلَى دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ، لِمَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ نَصَرَنَا بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ؛ وَ فِي الدَّرَجَةِ الثَّانِيَةِ، مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَ نَصَرَنَا بِلِسَانِهِ؛

وَ فِي الدَّرَجَةِ الثَّلَاثَةِ، مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ. وَ فِي اسْفَلِ الدَّرَكِ مِنَ النَّارِ، مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ وَ  
أَعَانَ عَلَيْنَا بِلِسَانِهِ وَ يَدِيهِ؛ وَ فِي الدَّرَكِ الثَّانِيَةِ مِنَ النَّارِ، مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ وَ أَعَانَ عَلَيْنَا  
بِلِسَانِهِ؛ وَ فِي الدَّرَكِ الثَّلَاثَةِ مِنَ النَّارِ، مَنْ أَبْغَضَنَا بِقَلْبِهِ.<sup>۱</sup>

بهشت، سه درجه دارد و جهنم، سه درک. بالاترین مرتبه‌ی بهشت، مختص کسی است که در دل، ما را دوست داشته باشد و با زبان و دستش [قدرت و امکاناتش] یاری‌مان کند. در درجه دوم، کسی جای می‌گیرد که در دل، ما را دوست بدارد و با زبانش یاری‌مان کند، [اما با دستش نه؛ یعنی در کنار ما با دشمنان نجنگد]. درجه‌ی سوم هم برای کسی است که در دلش، ما را دوست می‌دارد. اما در پست‌ترین درک آتش، کسی قرار می‌گیرد که در قلبش، ما را دشمن دارد و به زبان و دستش نیز با ما بجنگد. درک دوم، برای کسی است که در دل، ما را دشمن دارد و به زبانش، علیه ما کار کند. درک سوم هم جایگاه کسی است که فقط در قلبش، بغض ما را داشته باشد.

البته ما، محب اهل بیت علیهم‌السلام هستیم و إن شاء الله هرگز با این درکات که جایگاه مبغضین است، کاری نخواهیم داشت. چنان‌که در همین دنیا می‌بینیم چگونه ائمه علیهم‌السلام به نظر عنایت خود، دست ما را می‌گیرند و از افتادن در فتنه‌های عجیب آخرالزمان که جلوه‌ای از درکات جهنم است، نجاتمان می‌دهند؛ و در واقع، نوعی دقت و تیزبینی به ما می‌دهند تا مراقب باشیم پایمان در این فتنه‌ها نلغزد.

### ختم محبت

سلمان فارسی از رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت می‌کند که به حضرت علی علیه‌السلام فرمود:

"يا ابا الحسن، مَلَكَ فِي أُمَّي، مَثَلُ "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ"؛ فَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً، فَقَدْ قَرَأَ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ وَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ، فَقَدْ قَرَأَ ثَلَاثِي الْقُرْآنِ وَمَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثًا، فَقَدْ خَتَمَ الْقُرْآنَ. فَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ، فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثَلَاثُ الْإِيمَانِ وَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَقَدْ كَمَلَ لَهُ ثَلَاثَا الْإِيمَانِ وَمَنْ أَحَبَّكَ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَنَصَرَكَ بِيَدِهِ، فَقَدْ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ. وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ يَا عَلِيُّ، لَوْ أَحَبَّكَ أَهْلُ الْأَرْضِ كَمَحَبَّةِ أَهْلِ السَّمَاءِ لَكَ، لَمَا عَذَّبَ أَحَدٌ بِالنَّارِ."<sup>۱</sup>

ای علی، مثل تو در میان امت من، مثل سوره‌ی توحید است؛ که هر کس آن را یک بار بخواند، گویا یک‌سوم قرآن را خوانده، و هر که دو بار بخواند، مانند آن است که دو ثلث قرآن را خوانده، و آن‌که سه بار بخواند، انگار کل قرآن را ختم کرده است. پس هر که تو را فقط به زبانش دوست بدارد، یک‌سوم ایمانش کامل شده؛ هر که تو را به زبان و قلبش دوست داشته باشد، دو سوم ایمان را به دست آورده؛ و آن‌که تو را با زبان و قلب خود دوست داشته باشد و با دستش یاری‌ات کند، ایمانش را کامل کرده است. ای علی، قسم به آن‌که مرا به حق مبعوث کرده است، اگر اهل زمین، تو را همان‌طور دوست می‌داشتند که اهل آسمان، دوستت دارند، احدی به آتش، عذاب نمی‌شد.

آن‌گاه سلمان گفت: من هر روز سه بار سوره‌ی توحید را می‌خوانم.

### عرصه‌ی اسلام

رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْإِسْلَامَ، فَجَعَلَ لَهُ عَرِصَةً وَجَعَلَ لَهُ نُورًا وَجَعَلَ لَهُ حِصْنًا وَجَعَلَ لَهُ نَاصِرًا. فَأَمَّا عَرِصَتُهُ، فَالْقُرْآنُ وَ أَمَّا نُورُهُ، فَالْحِكْمَةُ وَ أَمَّا حِصْنُهُ، فَالْمَعْرُوفُ وَ أَمَّا أَنْصَارُهُ، فَآنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي وَ شِيعَتُنَا؛ فَأَجِيبُوا أَهْلَ بَيْتِي وَ شِيعَتَهُمْ وَ أَنْصَارَهُمْ. فَإِنَّهُ لَمَّا

أَسْرَىٰ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَنَسَبَنِي جِبْرَائِيلُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، اسْتَوْدَعَ اللَّهُ حُبِّي وَحُبَّ أَهْلِ بَيْتِي وَشِيَعَتِهِمْ فِي قُلُوبِ الْمَلَائِكَةِ؛ فَهُوَ عِنْدَهُمْ وَدِيعةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ثُمَّ هَبَّطَ بِي إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، فَنَسَبَنِي إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، فَاسْتَوْدَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حُبِّي وَحُبَّ أَهْلِ بَيْتِي وَشِيَعَتِهِمْ فِي قُلُوبِ مُؤْمِنِي أُمَّتِي؛ فَمُؤْمِنُو أُمَّتِي يَحْفَظُونَ وَدِيعَتِي فِي أَهْلِ بَيْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. أَلَا فَلَوْ أَنَّ الرَّجُلَ مِنْ أُمَّتِي عَبْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عُمْرَةَ أَيَّامِ الدُّنْيَا، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مُبْغِضًا لِأَهْلِ بَيْتِي وَشِيَعَتِي، مَا فَرَجَ اللَّهُ صَدْرَهُ إِلَّا عَنِ النُّفَاقِ! <sup>۱</sup>

همانا خداوند، اسلام را خلق کرد؛ پس برای آن، عرصه، نور، حصن و ناصری قرار داد. اما عرصه‌ی آن، قرآن است و نورش حکمت و حصنش نیکی و معروف؛ و انصار آن، من و اهل بیتم و شیعیانمان هستیم. پس اهل بیت من و شیعیان و انصارشان را دوست بدارید. زیرا شبی که مرا به آسمان دنیا عروج دادند، جبرئیل مرا به اهل آسمان معرفی کرد و خداوند، محبت من و اهل بیتم و شیعیانشان را در دل‌های ملائکه به ودیعه گذاشت؛ پس آن محبت تا روز قیامت، نزد آنان به ودیعه است. سپس [جبرئیل] مرا به زمین هبوط داد و به اهل زمین معرفی کرد. خداوند، حب من و حب اهل بیتم و شیعیانشان را در قلوب مؤمنین امتم به ودیعه گذاشت؛ پس مؤمنین امتم تا روز قیامت، این ودیعه‌ی مرا درباره‌ی اهل بیتم حفظ می‌کنند. آگاه باشید هر که از امت من، در تمام عمرش خدا را عبادت کند و سپس با بغض اهل بیت و شیعیان من، خدا را ملاقات نماید، خداوند سینه‌اش را مگر از نفاق نمی‌گشاید!

در این حدیث، حضرت رسول اکرم ﷺ اسلام را به عنوان مخلوق معرفی کرده‌اند؛ یعنی حقیقتی عینی که تعین خارجی دارد. اسلام، مخلوقی است که تمام مخلوقات دیگر، به آن وابسته‌اند.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۶.

۲- البته لازم به ذکر است محبت پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ و شیعیان ایشان، سه رتبه از یک حقیقت است، نه حقایقی در طول یا عرض یکدیگر.

اسلام، تعینی است که عرصه و خانه‌ی آن یعنی قرآن، حقیقتی نوری و علی‌الاتصال جاری و ساری، به فراخنای قلب موجودی به نام انسان است؛ آن هم صرف نظر از کفر و ایمان؛ چرا که "هُدًیً لِلنَّاسِ" است و برای تمامی انسان‌ها گسترده شده است. لذا مخلوقی به نام اسلام، عرصه‌ای به وسعت تمام هستی دارد.

نوری که از حقیقت اسلام تالو می‌کند، حکمت است؛ و دیوارهای آن، معروف؛ یعنی همه به نقش اسماء الهی، نقاشی شده‌اند و به جلوه‌ی "هو الجمیل"، جلوه‌گرند؛ و در بطنشان تالوئی از عشق و محبت دارند.

انصار اسلام هم، پذیرایی‌کنندگان آن هستند که همگان را به این عرصه راهنمایی می‌کنند؛ همچون مأمورین انتظامات، این عرصه‌ی بی‌نهایت را نظم می‌دهند و هر کس را به سوی هدایت می‌کنند. در این عرصه، بخل و تبعیض، راهی ندارد و همه به بهترین نحو پذیرایی می‌شوند. لذا اشتباه است که فکر کنیم نقطه‌ای از آن با نقطه‌ی دیگر فرق دارد. چرا که فیض اسلام از ذات اقدس اله که وجود مطلق است، افاضه می‌شود و از این رو، به هر کس بر اساس رتبه‌اش اصابت می‌کند. لذا مثلاً همان را که اصحاب راستین پیامبر ﷺ در مجاورت ایشان می‌گرفتند، او پس در ندیدن پیامبر ﷺ گرفت. پس اگر اهل این قیاس‌ها و اسیر این افکاریم و می‌خواهیم سهم خود را از دیگران بگیریم، نشان از این دارد که با این معارف، بیگانه‌ایم و افکار سقیفه‌ای

و غیر علوی را در سر می‌پرورانیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرصه‌ی اسلام را قرآن، یعنی عالی‌ترین رتبه‌ی این حقیقت معرفی کرده‌اند، نه جلوه‌های نازل آن که کتاب، کلام و فرقان است؛ یعنی منظور، آن حقیقت نورانی قرآن بوده است. لذا همان گونه که در عالم ظاهر، جایی خالی از حقیقت قرآن نیست، قلبی هم نیست که بطن و حقیقت قرآن را - که ولایت است - نگرفته باشد و حامل آن نباشد؛ که خداوند فرموده است: "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا"<sup>۱</sup>.

پس اگر به این عرصه، معرفت داشته باشیم و بدانیم به هر کس در هر زمان و هر مکانی، به قدر استعداد وجودی‌اش، فیض خواهد رسید، هرگز سرگردان و نگران نخواهیم شد؛ زیرا باور داریم پذیرایی‌کنندگان این عرصه، بخل و امساک ندارند و از روی فضلشان، همه را بی قید و شرط، دعوت می‌کنند؛ اما عده‌ای به دلیل حجاب‌های غلیظشان، دعوت را نمی‌پذیرند و زیبایی‌های اسلام را که مخلوقی معتدل است، نمی‌بینند! بنا بر روایت فوق، ناصران اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان هستند و محور همه چیز حتی بندگی خدا، محبت آن‌هاست. لذا هر کس، حصن، نور حکمت و جایگاهی در این عرصه بخواهد، باید آنان را دوست بدارد. در حقیقت اگر ما با این مخلوق

۱- برای مطالعه درباره مراتب قرآن، به کتاب "سر قرآن" و نوارهای درسی "تفسیر سوره بقره" از مؤلف مراجعه شود.

۲- سوره احزاب، آیه ۷۲: همانا ما امانت [ولایت] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛ پس، از حمل آن ابا کردند و از آن ترسیدند؛ در حالی که انسان، آن را حمل کرد و همانا او ستم‌کار و نادان بود.

یعنی اسلام، یکی شویم و از طریق انصار آن به حصنش نزدیک گردیم، وارد عرصه‌اش یعنی قرآن شده، از دیوارهایش که اسماء است، بهره‌مند خواهیم شد و حکمت را خواهیم گرفت؛ در نتیجه از آغاز سکرات تا روز قیامت، ملائکه به خاطر حبی که از انتسابمان به اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله در دل داریم، ما را خواهند شناخت و جانمان را طیب و طاهر دریافت خواهند کرد؛ مثل آنان که خداوند می‌فرماید: "الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ" <sup>۱</sup>.

## باران محبت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

"...إِنَّ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يُنَزِّلُهُ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ خَزَائِنَ تَحْتَ الْعَرْشِ كَخَزَائِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ؛ وَلَا يُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدْرِ وَلَا يُعْطِيهِ إِلَّا خَيْرَ الْخَلْقِ. وَإِنَّ لَهُ عِمَامَةَ كَعِمَامَةِ الْقَطْرِ؛ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْصُصَ بِهِ مَنْ أَحَبَّ مِنْ خَلْقِهِ، أُذِنَ لَيْلِكَ الْعِمَامَةَ فَتَهَطَّلَتْ كَمَا تَهَطَّلَتْ السَّحَابُ؛ فَتُصِيبُ الْجَنِينَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ." <sup>۲</sup>

به درستی که خدا محبت ما اهل بیت را، از آسمان، از خزانه‌های تحت عرش خود که مانند خزائن طلا و نقره است، نازل می‌کند؛ آن هم به قدر معین؛ و جز به بهترین خلق، آن را عطا نمی‌کند. برای این محبت، ابری است همچون ابرهای باران‌زا؛ پس هر گاه خداوند بخواهد بنده‌ای را که دوست دارد، به این محبت، ممتاز کند، به آن ابر اذن می‌دهد تا ببارد، چنان‌که ابرهای باران‌زا می‌بارند. پس این باران محبت، به جنین در بطن مادر هم اصابت می‌کند.

۱- سوره نحل، آیه ۳۲: آنان که ملائکه، جانشان را طیب و طاهر می‌گیرند و می‌گویند: سلام بر شما؛ به سبب اعمالتان، وارد بهشت شوید.

۲- تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۳۱۳.

بیایید به جای اینکه بی‌جهت در جستجوی مظاهر و مکاتب دروغین برای کسب محبت باشیم، این محبت موهبتی و درونی را که هر کس به قدر استعدادش گرفته است، بشناسیم و آن را اشتداد دهیم؛ زیرا که خداوند، خود، این محبت را در قلوب بهترین مخلوقاتش که شیعیان<sup>۱</sup> هستند، نازل کرده است و از این رو، اگر ما سر جای بندگی خود بنشینیم، این محبت بارور خواهد شد. اما اگر مدام در افراط و تفریط و متوجه دیگران باشیم و خود را با آنان قیاس کرده، به حقوقشان تعدی و تجاوز کنیم، آن محبت فطری و خدادادی را نیز از دست می‌دهیم و حتی از محبت به شیعیان نیز که مرتبه‌ای از آن محبت است، محروم می‌شویم.

در واقع، آن‌که این محبت را در وجود خود بیابد، حضور محبوب، هر لحظه و آن به آن، او را پیش می‌برد. پس بیایید اکسیر محبت اهل بیت علیهم‌السلام را در قلب‌هایمان پیدا کنیم، ارتباط خود را با محبوب بیابیم و انرژی‌هایمان را در مسیر نادرست هدر ندهیم؛ تا نیرویی که امام برای رشد ما صرف می‌کند، بر جانمان اصابت نماید. و صد البته این مقصود، جز با مقام‌شناسی امام و شناخت جایگاه خود در ارتباط با او حاصل نمی‌شود.

۱- البته منظور، شیعه‌ی اسمی نیست. زیرا چه بسا شیعیان اسمی که حقیقی نیستند؛ و چه بسا انسان‌هایی که نام شیعه بر آنان نهاده نشده است، اما در وجود، محب محبوب فطری خود هستند. لذا در زمان ظهور صاحب‌الزمان علیه‌السلام، بسیاری از این افراد، در کنار و یار آن حضرت خواهند بود.



## فقط یک باقیات الصالحات

محمد بن اسماعیل بن عبدالرحمن جعفی می گوید:

"دَخَلْتُ أَنَا وَ عَمِّيَ الْحُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام؛ فَأَذْنَاهُ  
وَقَالَ: ابْنُ مَنْ، هَذَا مَعَكَ؟ قَالَ: ابْنُ أَخِي إِسْمَاعِيلَ. فَقَالَ عليه السلام: رَحِمَ اللَّهُ إِسْمَاعِيلَ  
وَتَجَاوَزَ عَنْهُ سَيِّئَ عَمَلِهِ؛ كَيْفَ خَلَفْتُمُوهُ؟ قَالَ: بِخَيْرٍ مَا آتَاهُ اللَّهُ لَنَا مِنْ مَوَدَّتِكُمْ.  
فَقَالَ عليه السلام: يَا حُصَيْنُ، لَا تَسْتَصْغِرُوا مَوَدَّتَنَا؛ فَإِنَّهَا مِنَ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ. قَالَ: يَا ابْنَ  
رَسُولِ اللَّهِ، مَا اسْتَصْغَرْتُمُوهَا وَ لَكِنَّ أَحْمَدُ اللَّهُ عَلَيْهَا."<sup>۱</sup>

من و عمویم حصین فرزند عبدالرحمن، خدمت امام جعفر صادق عليه السلام رسیدیم؛ پس حضرت، عمویم را نزدیک خود نشاند و فرمود: این که با توست، فرزند کیست؟ عمویم گفت: پسر برادرم اسماعیل است. حضرت فرمود: خداوند، اسماعیل را رحمت کند و از اعمال بدش درگذرد؛ شما برای او، چگونه جانشین هایی بوده اید؟ عمویم گفت: به بهترین چیزی که خداوند از محبت شما به ما عطا کرده است. حضرت فرمود: ای حصین، مودت ما را کوچک نشمارید؛ که آن از باقیات الصالحات است. عمویم گفت: ای پسر رسول خدا، هرگز آن را کوچک نشمردم؛ بلکه خدا را به سبب آن محبت شکر می کنم.

امام در این روایت، محبت خود را باقیات الصالحات معرفی کرده اند. اما بیایید ما هم باقیات خود را ارزیابی کنیم: اموال، اولاد، ازواج، عشیره، مساکن، شأن و شئون و...! هیچ با خود فکر کرده ایم این باقیات، بعد از ما در چه مسیری قرار می گیرند؟ آیا از نحوه مصرف اموالمان باخبریم؟ آیا گفته ها و نوشته هایمان و حب و بغض هایمان بر اساس محبت اهل بیت عليهم السلام بوده است یا بر اساس نفسمان؟ آیا نمی ترسیم که شاید فرزندانمان صالح نباشند و فردای قیامت، مایهی

عذاب ما شوند؛ و آن وقت با صد افسوس فریاد زنیم که: ای کاش این قدر برای جلوات نفس و هوی، انرژی هدر نمی دادیم و فقط یک باقیات الصالحات داشتیم؛ یعنی مودت.

ای کاش فرزندانمان را به محبت اهل بیت علیهم السلام دوست می داشتیم و تربیت می کردیم؛ ای کاش مال و مقام و آبرویمان را در همین راه به کار می گرفتیم؛ ای کاش دلی را با مودت اهل بیت علیهم السلام آشنا می کردیم؛ ای کاش کلامی از مودت اهل بیت علیهم السلام می نوشتیم تا روزنه‌ای به سوی عالم معنا برای دیگران بگشاییم! ای کاش در مسیر اهل بیت علیهم السلام صدقه می دادیم و انفاق می کردیم! ای کاش پیوند خود را با محبین اهل بیت علیهم السلام محکم می کردیم! ای کاش محور محبتمان را، نور موالات محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام قرار می دادیم! ای کاش اگر کسی را از خود می رانندیم، به واسطه‌ی بغض علی علیه السلام می رانندیم و اگر کسی را به سوی خود می خواندیم، به حب علی علیه السلام بود. ای کاش...!

اگر تا به حال، باقیات ما طالح بوده و انرژی‌هایمان هدر رفته و "هباءً منثوراً" شده است، بیایید از این پس، هر کاری می‌کنیم، در مسیر اهل بیت علیهم السلام باشد؛ اگر انرژی مصرف می‌کنیم، در پی آن باشیم که نور موالات اهل بیت علیهم السلام در آن عمل برایمان آشکار شود؛ اگر می‌خواهیم انفاق کنیم، مال خود را در مسیری به کار گیریم که نور محبت اهل بیت علیهم السلام را در ما تقویت کند؛ اگر می‌خواهیم بنویسیم و حرف بزنیم، به نحوی بنویسیم و بگوییم که دل‌ها با اهل بیت علیهم السلام آشنا شود و شوق به ایشان در قلب‌ها تقویت گردد؛ با خانواده‌ای وصلت کنیم که ارتباط قلبی ما را با اهل بیت علیهم السلام زیاد کند...؛ و به همین ترتیب در تمام

ابعاد جزیی و کلی زندگی، مودت اهل بیت علیهم السلام راه گشایمان باشد؛ که اگر جز این باشیم، تمام امکانات و انرژی های ما، حاصلی جز دوری و عذاب ندارند.

نکته ی مهم دیگری که در روایت به چشم می خورد، شکر به سبب محبت اهل بیت علیهم السلام است. می دانیم هیچ نعمتی برای ما، بالاتر از نعمت وجود امام و محبت اهل بیت علیهم السلام - که عین محبت خداست - نیست. اما به راستی چند نفرمان، خدا را به خاطر وجود این محبت، شاکریم؟! خوب است از خود پرسیم در طول زندگی و عمرمان، یا در طی یک شبانه روز، چقدر به سبب سایر جلوات و مظاهر خدا از او تشکر می کنیم و چقدر شکرگزار نعمت محبت اهل بیت علیهم السلام هستیم که محور و مرکز تمام اسباب و علل است؟ چقدر به سبب نعمات دنیایی مثل خواب، خوراک، پوشاک، سرپناه، سلامتی و... شکر خدا را گفته ایم و در این میان، چقدر نعمت اصلی را شناخته ایم؟

در حالی که نعمت های دنیوی، اگر چه همه جلوات خدا هستند، اما چنان که گفتیم، زینت اند نه زیبایی حقیقی. یعنی خداوند، آن ها را آرایش کرده و زینت قرار داده تا مؤمنین امتحان شوند؛ و فرموده است:

”إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا“<sup>۱</sup>.

البته منظور این نیست که شکر این ها را نگوئیم؛ بلکه امام به ما یاد می دهد اصلی ترین و محوری ترین نعمت را شناسایی کنیم و شاکر محور اصلی تمام نعمت ها باشیم تا بتوانیم حق سایر مراتب نعمت را

۱- سوره کهف، آیه ۷: همانا ما آنچه را روی زمین است، زینتی برای آن قرار دادیم، تا آنان را بیازماییم که کدام یک نیکوکارترند.

نیز به جای آوریم؛ زیرا اگر تنها شاکر مراتب پایین‌تر نعمت باشیم و در همان‌ها بمانیم، به رتبه‌ی اعلا‌ی شکر که محبت و ولایت است، بار نمی‌یابیم.

حال چگونه شکر این نعمت را به جای آوریم؟

باید در تمام ابعاد زندگی، مدام این محبت را به خود تلقین کنیم؛ یعنی به عشق اهل بیت علیهم‌السلام بخوریم و بیاشامیم، که "بِئْمْنِهِ رِزْقَ الْوَرَى"؛<sup>۱</sup> به عشق ایشان عبادت کنیم و دنبال کسب معرفت برویم، که "بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عُرْفَ اللَّهِ"؛<sup>۲</sup> و به عشق آنان صله‌ی رحم کنیم و کار خیر انجام دهیم، که "نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بَرٍّ"؛<sup>۳</sup> ...تا به تدریج این محبت، شعله گیرد و اشتداد یابد.

باید یاد بگیریم بر روی تنور آتشین عشق الهی، سرپوش نگذاریم، تا این محبت همواره شعله‌ور باشد؛ که "حُبُّ اللَّهِ، نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَيَّ شَيْءٌ إِلَّا احْتَرَقَ"؛<sup>۴</sup> و وقتی شعله‌ور شود، در میادین امتحان و ابتلای الهی، زواید و خودی‌ها را از بین می‌برد، "طَيِّباً لِنَخْلِقْنَا وَ طَهَّارَةً لِنَأْتِسِنَا وَ تَزَكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا"؛ و آنچه از دنیايمان را که فاسد است، اصلاح می‌کند، "وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدًا مِنْ دُنْيَانَا". اما بدانیم اگر آتش محبت فقط در مقاطع خاصی همچون ماه محرم و ماه مبارک رمضان، آن هم به یمن هیزم‌هایی که فضای مراسم عزاداری و هیئت‌ها می‌ریزند، شعله‌ور باشد و در سایر

۱- مفاتیح الجنان، دعای عدیله : خلق به یمن او، روزی می‌خورند.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵ : به واسطه‌ی ما، خدا پرستیده و شناخته شد.

۳- الکافی، ج ۸، ص ۲۴۲ : ما اصل هر خیریم و هر نیکی، از فروع ماست.

۴- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۳ : محبت خدا، آتشی است که بر چیزی نمی‌گذرد، مگر آن را می‌سوزاند.

ایام، در تنور، بسته باشد، نباید انتظار داشته باشیم که این آتش، تمام گناهان و جلوات نفس، ترس‌ها، ناامیدی‌ها و... را بسوزاند.

### حدیث ابلیس!

در روایتی از سلمان فارسی نقل شده است:

ابلیس، عبورش به چند نفر افتاد که به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام می‌دادند؛ و در مقابل آنان ایستاد. سؤال کردند: کیست که پیش روی ما ایستاده است؟ گفت: من ابومرّه‌ام. گفتند: آیا سخنان ما را شنیدی؟ گفت: بدا به حال شما؛ مولا و آقای خود را دشنام می‌دهید؟! گفتند: از کجا دانستی که او ولی‌امست؟ گفت: از کلام پیغمبرتان که فرمود:

"مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً، فَعَلِيٌّ مَوْلَاً؛ اللَّهُمَّ وَالِّ مَنْ وَاوَاةٍ وَ عَادِ مَنْ عَادَاةً وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَا وَ اخذَلْ مَنْ خَذَلَا."

هر که من، مولای او هستم، پس علی مولای اوست. خدایا، آن کس که علی را دوست دارد، دوست بدار و با دشمن او دشمن باش؛ یار او را یاری کن و خوارکننده‌اش را واگذار.

سپس به او گفتند: آیا تو از موالیان و شیعیان او هستی؟ گفت: من ولایت او را ندارم و از شیعیانش نیستم؛ اما او را دوست دارم؛ و احدی با او دشمنی نکند، مگر آنکه در مال و فرزندش با او شریک می‌شوم.<sup>۱</sup> به او گفتند: آیا حدیثی درباره‌ی علی علیه السلام نمی‌گویی؟ گفت: ای گروه

۱- اشاره به آیه ۶۴، سوره اسراء: "...وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ..."; شرکت شیطان در اموال، ربا، رشوه، خوردن حق مردم و به طور کلی کسب و استفاده از مال حرام، اگر چه با توجیهات شرعی است (بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۳۴۲)؛ و نمونه‌های شرکت در اولاد نیز می‌تواند عدم رعایت آداب مباشرت مثل بسم‌الله گفتن در نطفه‌بندی باشد.

عهدشکنان و ظالمان و خارج‌شدگان از دین؛ از من بشنوید که دوازده هزار سال در میان طایفه‌ی جن، خدا را عبادت کردم و وقتی آنها به هلاکت رسیدند، از تنهایی خود به خداوند شکایت نمودم. پس مرا به آسمان دنیا بردند. آنجا هم دوازده هزار سال در جمع فرشتگان، خدا را پرستیدم. در حالی که به تسبیح و تقدیس خدا مشغول بودیم، ناگهان نوری متشعشع و درخشنده، از مقابلمان گذشت. فرشتگان بر آن نور سجده کردند و گفتند: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ؛ این، نور فرشته‌ی مقرب یا نبی مرسل است. اما از جانب خداوند، ندا آمد: این نه از ملک مقرب و نه نبی مرسل، بلکه نور طینت و سرشت علی بن ابیطالب علیه السلام است.<sup>۱</sup>

### طیب الولادة

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

"... يَا أَيُّهَا النَّاسُ، امْتَحِنُوا أَوْلَادَكُمْ بِحُبِّهِ؛ فَإِنَّ عَلِيًّا عليه السلام لَا يَدْعُو إِلَى ضَلَالَةٍ وَ لَا يُبْعِدُ عَنْ هُدًى. فَمَنْ أَحَبَّهُ، فَهُوَ مِنْكُمْ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ، فَلَيْسَ مِنْكُمْ."<sup>۲</sup>

ای مردم، فرزندانتان را با حب علی علیه السلام امتحان کنید؛ زیرا که او دعوت به ضلالت نمی‌کند و از راه هدایت دور نمی‌نماید. پس هر یک از فرزندان که او را دوست داشته باشد، از شماست و هر کدام بغض او را داشته باشد، از شما نیست.

در روایتی طولانی از جابر بن عبدالله انصاری آمده است که

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

"مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ، اغْرِضُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى مَحَبَّةِ عَلِيٍّ عليه السلام؛ فَإِنْ أَجَابُوا، فَهُمْ مِنْكُمْ وَ

۱- الامالی، شیخ صدوق، صص ۳۴۷-۳۴۸.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۸۸.

إِنَّ أَبَوَا، فَلَيْسُوا مِنْكُمْ.

ای گروه انصار، محبت علی علیه السلام را به فرزندانان عرضه کنید؛ پس اگر اجابت کردند، از شما هستند و اگر انکار و امتناع نمودند، از شما نیستند!  
جابر می گوید:

"فَكُنَّا نَعْرِضُ حُبَّ عَلِيٍّ علیه السلام عَلَى أَوْلَادِنَا؛ فَمَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا علیه السلام عَلِمْنَا أَنَّهُ مِنْ أَوْلَادِنَا وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا علیه السلام انْتَفَيْنَا مِنْهُ."<sup>۱</sup>

از آن پس، ما دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام را به فرزندان خود عرضه می کردیم؛ پس هر کدام، علی علیه السلام را دوست می داشتند، می فهمیدیم فرزند ما هستند و هر کدام دوست نمی داشتند، او را به خود نسبت نمی دادیم.

این امر تا آنجا متقن است که حتی ترمذی، از بزرگان اهل سنت، از ابوسعید خدری نقل می کند که گفت: ما، منافقین را به دشمنی آنها با علی بن ابیطالب علیه السلام می شناختیم.<sup>۲</sup>

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روایت دیگری فرموده اند:

"يَا عَلِيُّ، مَنْ أَحَبَّنِي وَأَحَبَّكَ وَأَحَبَّ الْأَيُّمَةَ مِنْ وُلْدِكَ، فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى طَيْبِ مَوْلِدِهِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُحِبُّنَا إِلَّا مَنْ طَابَتْ وِلَادَتُهُ وَلَا يُبْغِضُنَا إِلَّا مَنْ خَبِثَتْ وِلَادَتُهُ."<sup>۳</sup>

ای علی، هر که مرا و تو و امامان از فرزندان را دوست داشته باشد، پس باید خدا را بر پاکی و طیب ولادتش حمد و سپاس گوید؛ چرا که ما را دوست ندارد مگر حلال زاده، و ما را دشمن ندارد مگر حرام زاده.

پس اصل حلال خدا، محبت علی علیه السلام است و اصل حرام خدا، بغض علی علیه السلام. چنان که اصل ایمان، محبت او، و اصل کفر، بغضش

۱- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۴۳.

۲- قطره ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۱۹؛ به نقل از صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۵.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۴۶.

است، "حُبُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِيمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ"؛ و مراتب ایمان و کفر هم به میزان و مرتبه‌ی این حب و بغض بستگی دارد.

همچنین از امام باقر علیه السلام روایت شده است:

"مَنْ أَصْبَحَ يَجِدُ بَرْدَ حُبِّنَا عَلَى قَلْبِهِ، فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ عَلَى بَادِيِ النُّعْمِ. قِيلَ: وَمَا بَادِيِ النُّعْمِ؟ قَالَ: طَيْبُ الْمَوْلِدِ."<sup>۲</sup>

هر که صبح کند و خنکی محبت ما را بر قلبش بیابد، پس خداوند را بر نخستین نعمت شکر کند. گفته شد: نخستین نعمت چیست؟ حضرت فرمود: ولادت طیب.

اما مگر نگفتیم محبت، نار است و عین سوختن؟ پس خنکی محبت چیست؟ خنکی محبت، اشاره به این دارد که اگر چه محبت، آتش است و اغیار را می‌سوزاند، اما عمق آن، آرامش و امنیت و اطمینان است؛ و این است که عاشق منتظر، وقتی در هجوم فتنه‌های آخرالزمان می‌سوزد و درد می‌کشد و دل‌نگران است، عمق وجودش چنان خنک و آرام است که نار را از سطح قضایا کنار می‌زند و نور را از عمق آن‌ها بیرون می‌کشد.

بنا بر این روایت، کسی که صبح می‌کند و می‌بیند قلبش خنکی محبت اهل بیت علیهم السلام را دارد، بداند صلب و بطنی که از آن متولد شده، طیب بوده؛ یعنی در نهایت، وصل به اصلاب شامخ و ارحام مطهر بوده است. البته ممکن است یکی از صلب یا بطن، ناپاک باشد و دیگری طیب و مطهر، و فرزند آن‌ها محبت اهل بیت علیهم السلام را داشته باشد؛ اما اگر

۱- بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۷۳.

۲- الأمالی، شیخ صدوق، ص ۴۷۵.



مولدی محبت اهل بیت علیهم السلام را نداشت، یکی از صلب و بطن یا هر دو، غیر طیب بوده‌اند. در واقع اگر هم صلب و هم رحم طیب باشند، نشانه‌ی آن، مولودی است که محبت اهل بیت علیهم السلام را داشته باشد؛ در جنبه‌ی سالبه‌ی قضیه هم اگر مولودی محبت اهل بیت علیهم السلام را نداشته باشند، پدر یا مادرش و یا هر دو، غیر طیب بوده‌اند؛ مثل فرزند نوح که پدرش طیب بود، اما مادرش ناصالح بود و به ارحام مطهر وصل نبود.

درد ما این است که این سنن را نمی‌شناسیم و به قدری در اعتباریات، اسیریم که اصل طیب مولد را بررسی نمی‌کنیم. از خود نمی‌پرسیم چطور کسی که ولایت علی علیه السلام را پذیرفته است، می‌تواند صاحب و مالک فرزندی با بغض علی علیه السلام باشد! این است که به راحتی می‌گوییم فرزند نوح، ناخلف بود؛ در حالی که او اگر چه فرزند نوح بود، اما به خاطر بغض و عنادی که در مسیر هدایت و ولایت داشت، اصلاً از او نبود؛ "إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ"؛ او عمل غیر صالح بود.

در واقع عمل صالح، محبت اهل بیت علیهم السلام و عمل غیر صالح، عناد و بغض اهل بیت علیهم السلام و نپذیرفتن ضروری دین یعنی ولایت است. البته باید دقت شود که هر گونه مخالفت و رفتار نابجای فرزندان را نمی‌توان عناد و بغض تلقی کرد؛ زیرا چه بسا این گونه رفتارها، نتیجه‌ی حرکت نادرست والدین و عدم به‌کارگیری روش‌های صحیح تربیتی باشد. در حالی که اگر والدین، دین را که اصل آن، محبت و

۱- سوره هود، آیه ۴۶: به راستی او از اهل تو نیست؛ او عمل غیر صالحی است.

ولایت است، به درستی به فرزندان خود عرضه کنند، نه تنها اهل بیت علیهم السلام، که خودشان نیز به تبع محبت اهل بیت علیهم السلام محبوب فرزندانشان می‌شوند. اما از آنجا که اکثر ما، دین را سطحی گرفته‌ایم و به عمق و بطن آن وارد نشده‌ایم، فرزندانمان نیز از دین ما گریزان‌اند!

ما از این سنت غافلیم که میزان صحت و سقم همه چیز در هستی، حتی دین، شهادتین، نماز و سایر عبادات، علی علیه السلام و محبت اهل بیت علیهم السلام است؛ و انگار یادمان رفته است همین میزان، بسیاری از مسلمانان و نمازخوان‌ها مثل ابن‌ملجم و اهل کوفه را به جهنم واصل کرده است! لذا به دلیل عدم ادراک صحیح این محوریت در زندگی، همه چیز را اصل قرار داده‌ایم و محبت اهل بیت علیهم السلام را در حاشیه گذاشته‌ایم و متأسفانه دنیا و مافیها، آن قدر بر روی قلب و فطرتمان حجاب نهاده است که باید سالیان سال مجاهده کنیم تا اهل بیت علیهم السلام را از اموال و اولادمان بیشتر دوست بداریم! آن قدر دور افتاده‌ایم که به سبب محبت اولاد و اموال، در پیشگاه حضرات علیهم السلام حتی مرتکب معاصی و گناهان می‌شویم!

ما علی علیه السلام را دوست داریم، اما در کنار سایر محبوب‌های مجازمان! در حالی که محبت او، محور و حقیقت تمام محبت‌هاست. حال که دانستیم میزان صحت همه چیز، محبت اهل بیت علیهم السلام است، بیایید همه چیزمان را فدای این محبت کنیم و به پای یاری آنان بریزیم.

### سلم و طهارت قلب

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«...لَا يُجِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوْلَانَا، حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ؛ وَ لَا يُطَهِّرُ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ، حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سِلْمًا لَنَا. فَإِذَا كَانَ سِلْمًا لَنَا، سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ آمَنَهُ مِنْ فَرَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ.»<sup>۱</sup>

بندهای نیست که ما را دوست بدارد و ولایتمان را بپذیرد، مگر آنکه خداوند قلبش را تطهیر کند؛ و خداوند، قلب بندهای را پاک نمی‌کند، مگر آنکه او تسلیم ما شود و وجودش صاف و سلم محض در برابر ما گردد. پس وقتی تسلیم ما شد، خداوند او را از سختی حساب، سلامت می‌دارد و از هراس بزرگ روز قیامت، امانش می‌دهد.

پس بندهای، اهل بیت علیهم‌السلام را دوست نمی‌دارد، مگر ولایتشان را می‌پذیرد و آنان نیز دوستش می‌دارند. یعنی موضوعیت محبت و پذیرش ولایت، حتماً طریقت را به دنبال دارد و محبت ثانوی یا تبعیت را به همراه می‌آورد. چرا که خداوند به سبب این موضوعیت - یعنی دوست داشتن اهل بیت علیهم‌السلام - طریق طهارت قلب را برای چنین بندهای باز می‌کند؛ تا آنجا که تسلیم امر ایشان می‌شود و از آنان تبعیت و فرمان‌برداری می‌کند و به همین دلیل، خداوند او را از سوء حساب و فزع اکبر، ایمنی می‌دهد.

حضرت علی علیه‌السلام نیز می‌فرمایند:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»، قَالَ: ذَاكَ، مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ أَحَبَّ أَهْلَ بَيْتِي صَادِقًا غَيْرَ كَاذِبٍ، وَ أَحَبَّ الْمُؤْمِنِينَ شَاهِدًا وَ غَائِبًا؛ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ يَتَحَابُّونَ.»<sup>۲</sup>

همانا وقتی این آیه نازل شد: «آگاه باشید که دل‌ها به ذکر خدا آرام گیرد»،

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲- کنز العمال، ج ۲، ص ۴۴۲.

رسول خدا ﷺ فرمود: این درباره‌ی کسی است که خدا و رسول او را دوست بدارد و اهل بیت مرا صادقانه و نه به دروغ دوست بدارد و مؤمنان را در پیش رو و پشت سر آنان دوست بدارد. آگاه باشید که با یاد و ذکر خدا، یکدیگر را دوست می‌دارند.

## ”أَحَبُّ إِلَيْكُمْ“

حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند:

”عَاهَدْتَنِي رَبِّي أَنْ لَا يَقْبَلَ إِيمَانَ عَبْدٍ إِلَّا بِمَحَبَّةِ أَهْلِ بَيْتِي ﷺ.“<sup>۱</sup>

پروردگام با من عهد بست که ایمان بنده‌ای را قبول نکند، مگر با محبت اهل بیت من همراه باشد.

ایشان همچنین می‌فرمایند:

”لَا يَتِمُّ الْإِيمَانُ إِلَّا بِمَحَبَّتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ وَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، عَهَدَ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يُحِبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَلَا يَبْغِضُنَا إِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ...“<sup>۲</sup>

ایمان تمام نمی‌شود، مگر به محبت ما اهل بیت؛ و همانا خداوند با من عهد کرده است که ما اهل بیت را جز مؤمن باتقوا دوست نمی‌دارد و مبغض ما نیست جز منافق شقی!

رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند:

”لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَكُونَ عِثْرَتِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ عِثْرَتِهِ وَ يَكُونَ أَهْلِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَ تَكُونَ ذَاتِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ.“<sup>۳</sup>

بنده ایمان نمی‌آورد، تا آنکه من نزد او از خودش محبوب‌تر باشم؛ و نیز عثرت مرا از خاندان خودش، خانواده‌ی مرا از خانواده‌ی خودش و ذات مرا از ذات خودش بیشتر دوست بدارد.

۱- اهل بیت ﷺ در قرآن و حدیث، محمد محمدی ری‌شهری، ص ۶۱۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۳۶، صص ۳۲۲-۳۲۳.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۸۶.

وگرنه، همان می شود که در قرآن آمده است:

”قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ  
اَقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ  
وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ.“<sup>۱</sup>

بگو: اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران و خویشاوندان شما و اموالی که جمع کرده‌اید، تجارتي که از کساد آن می ترسید و مساکینی که به آن دل خوشید، از خدا و رسول او و جهاد در راهش، نزد شما محبوب تر است، پس منتظر باشید تا خدا امر [عذاب] خود را بر شما جاری کند؛ و او قوم فاسقین را هدایت نمی نماید.

در این روایت، حضرت رسول اکرم ﷺ محبت خود و آلش را دلیلی بر ایمان بنده معرفی می کنند؛ اما نه هر رتبه‌ای از محبت؛ بلکه محبتی مد نظر حضرت است که چنان در وجود فرد، شدت داشته باشد که پیامبر ﷺ و اهل بیتش  را از خود و خانواده‌اش بیشتر دوست بدارد. البته منظور این نیست که ایشان نیازی به محبت‌های امثال ما دارند؛ که آنان نزد خدا محبوب‌اند؛ اما می خواهند ما را به وادی محبت زیبای الهی و محبوب جانمان که ذات اقدس اله است، متصل کنند، تا ما نیز محبوب خدا شویم.

لذا بر خلاف آنکه ما معمولاً محک سنجش ایمان را، انجام افعال عبادی و ظهور خصلت‌های نیکو در افعالمان می دانیم، تمام اعمال بنده، پوچ و نابود است، مگر در آن‌ها، اراده، خواست، مشیت، رضایت و سلیقه‌ی پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیتش ، محبوب‌تر از خواست و اراده‌ی خود فرد باشد. در واقع، محور و میزان صالح بودن اعمال، صرفاً

محبت اهل بیت علیهم السلام است؛ نه صورت، کمیت و کثرت آنها. یعنی تمام حرکات و افعال دنیوی و اخروی ما، هر اندازه بر محور محبت استوار باشد، صالح و ایمانی است؛ وگرنه با جدا شدن از این محور، هر قدر هم صورت و ظاهر اعمال، عبادی و زیبا باشد، در باطن، هیچ است؛ و اصلاً عمل غیر صالح است.

به عبارت دیگر، بودن ما در حیات زمینی، با قالبی که تمام مراتب وجود در آن نهادینه شده، برای رجوع به سوی حضرت حق است؛ "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ". یعنی آمده‌ایم تا مدام بدون لحظه‌ای توقف، به سوی عالم تجرد و آخرت حرکت کنیم؛ "يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ"<sup>۱</sup>. حال، این حرکت ما، یا به سعادت منجر می‌شود یا شقاوت؛ و سعادت‌مان تنها به این بستگی دارد که رشته‌ای را که از عالم بالا آورده‌ایم - "إِنَّا لِلَّهِ" - بگیریم و به اصل خود بازگردیم؛ "إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ". وگرنه، شقی هستیم و رو به عدم می‌رویم.

پس حرکت کمالی، سعادت و رضایت خود عالی ما از خود دانی‌مان، ارتباط تنگاتنگ و لاینفک با کیفیت حفظ آن حبلی دارد که از عالم بالا آورده‌ایم؛ یعنی ایمان. باید بفهمیم ما تنها یک رشته داریم که به وسیله‌ی آن با خدای خود ارتباط داشته باشیم و او را از خودمان راضی کنیم. پس برای هر عملی، اعم از خوردن، خوابیدن، معاشرت با مردم، عبادت و...، باید این رشته را به دست بگیریم؛ وگرنه تمام اعمالمان حبط و نابود است.

۱- سوره الشقاق، آیه ۶: ای انسان، همانا تو با رنج و سختی به سوی پروردگارت در حرکتی؛ پس او را ملاقات خواهی کرد.

در واقع، ما از احسن تقویم به اسفل سافلین آمده‌ایم و باید از اسفل سافلین حرکت کنیم تا به اعلیٰ علیین برسیم؛ درست مثل اینکه در ته چاه عمیقی گرفتار شده باشیم و بخواهیم خود را به آسمان برسانیم. در این میان، خداوند برای ما حبلی قرار داده است تا با گرفتن آن، این فاصله‌ی بی‌انتها را طی کنیم؛ فاصله‌ای که طی آن، تنها با گرفتن این ریسمان که آمده تا ما را بالا برد، میسر است. وگرنه، چنانچه ریسمان را رها کنیم، هر چه در ته چاه، دست و پا بزنیم، نتیجه‌ای جز ساقط کردن انرژی ندارد. یعنی بدون استمساک به حبل، هر چه تلاش کنیم، کاری جز کوتاه کردن عمر کمالی، جمالی و سعادت‌ی خود نکرده‌ایم!

این ریسمان، همان حبل ایمان است که حقیقت آن بنا بر روایت فوق، ولایت و محبت اهل بیت علیهم‌السلام و در ما و عجین با ما است. پس اگر اعمال و حرکات خود را با اتصال به این ریسمان انجام دهیم، ثمر می‌دهد و به نتیجه می‌رسد؛ و در غیر این صورت، "هَبَاءٌ مَّثُورًا" است.

اما متأسفانه فرهنگ استفاده از این حبل برای ما جا نیفتاده است و نمی‌دانیم چگونه به آن استمساک کنیم و نام و یاد اهل بیت علیهم‌السلام را همراه و ملازم هر کاری قرار دهیم؛ در حالی که ذکر اهل بیت علیهم‌السلام کیمیای هدایت و اکسیر حیات طیبه است. چه انسان‌هایی که جهنمی بوده‌اند، اما در یک لحظه، وجودشان صادقانه و خالصانه به اهل بیت علیهم‌السلام متصل شده و در اثر این اتصال، مسیر زندگی‌شان تغییر کرده است. چه انسان‌هایی که سال‌ها غافل بوده‌اند، اما یک روز هنگام نوشیدن آب، از ته دل و با تمام وجود، سلامی بر امام حسین علیه‌السلام داده‌اند و یزید را لعنت کرده‌اند، و با همین ذکر، مسیر زندگی‌شان

عوض شده است.

عزیزان؛ نام و یاد اهل بیت علیهم السلام نه صرف لفظ، بلکه حقیقتی نوری است که اگر آن را بیابیم و با تمام وجود به آن متصل شویم، واقعاً تأثیر می‌گذارد و باعث عروجمان می‌شود.

نمی‌دانم چرا اکثر ما غافل از این حقایق زندگی می‌کنیم! چرا در کارهایمان اثری از نام و یاد اهل بیت علیهم السلام نیست؟! چرا این محبت را از عمق وجود خود بیرون نمی‌کشیم و ظهور نمی‌دهیم؟! چرا "آب در کوزه و ما تشنه‌لبان می‌گردیم"؟! چرا به این محبت، معرفت نداریم و صبح تا شب با آن محشور نیستیم؟! چرا در تمام حرکات خود، به این جبل‌چنگ نمی‌زنیم؟! و چرا این احادیث را جدی نمی‌گیریم و درباره‌ی آن‌ها تعمق نمی‌کنیم؟! به راستی چگونه می‌توانیم بدون محبت حقیقی به اهل بیت علیهم السلام چشمان خود را ببندیم و آسوده بخوابیم؟! مگر نه اینکه خداوند، ما را برای عبودیت خلق کرده است<sup>۱</sup> و از این رو باید سمت و سوی تمام کارهایمان رو به سوی بندگی او باشد؟ بدانیم ما به دنیا نیامده‌ایم تا برای نفس خود زندگی کنیم، بخوریم، بخوابیم و ازدواج کنیم! بلکه آمده‌ایم تا همه‌ی اعمالمان، رنگ خدایی داشته باشد؛ چرا که همه چیز ما از او و تمام مراتب جسم، خیال و عقلمان از جلوات اوست؛ نه اینکه بُعدی از وجودمان، خدایی و بُعد دیگر، از غیر خدا باشد. پس در تمام ابعاد و مراتب باید ایمان داشته باشیم و محبت اهل بیت علیهم السلام را ظهور دهیم. در این صورت است که

۱- اشاره به آیه ۵۶، سوره ذاریات: "وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ".



هر کس در رتبه‌ی خود، خلیفه‌الله خواهد شد.

اما انصافاً کدام یک از ما، محبت اهل بیت علیهم‌السلام را در هر سه عالم عقل، خیال و ماده، ادراک می‌کنیم و در منظر خود قرار می‌دهیم؟ آیا هنگامی که نماز می‌خوانیم، هر سه عالم ما در این محبت حضور دارد؟ آیا حج که می‌رویم و گرد خانه‌ی خدا می‌گردیم، در هر سه عالم، با این محبت طواف می‌کنیم؟ کدام یک از ما وقتی می‌خوریم یا می‌خوابیم، هر سه عالمان با این محبت پیش می‌رود یا وقتی ازدواج می‌کنیم، هر سه عالمان در این محبت است؟

### هر لحظه، محب باش!

آری؛ ما گنج محبت اهل بیت علیهم‌السلام را داریم و کنز مخفی الهی، با این گنج در قلوب ما نشسته است؛ اما افسوس که آن را به فراموشی سپرده‌ایم و از این محبت و اعتقاد که محمول جانمان است، غافلیم. این است که با این همه نماز و روزه و دعا و زیارت، به جایی نرسیده‌ایم؛ و همه‌ی گناهان و معصیت‌هایمان نیز از این غفلت ناشی می‌شود. نکند مصداق آن شویم که قرآن می‌گوید:

”لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أُغْصِنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا  
أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.“<sup>۱</sup>

آنان قلب‌هایی دارند که با آن اندیشه نمی‌کنند، و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند! آنان همچون چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند! آنان، همان غافلانند!

۱- سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

پس باید این دردها درمان شود. ما باید گره‌های وجودی و نقاط ضعف خود را پیدا کنیم و به اصلاح آنها پردازیم. غیبت صاحب‌الزمان علیه السلام یک معضل و گره و اعظم عقده‌هاست و اگر چه سر اصلی آن با خداست، اما یک سرنخ گشایش این گره، به دست ما و طریق آن، فقط معرفت است؛ که "مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً"!

باید یاد بگیریم دین را کاربردی کنیم و در هر کار، محبت اهل بیت علیهم السلام را نصب‌العین خود قرار دهیم؛ یعنی قرآن و محبت اهل بیت علیهم السلام باید در تمام ابعاد زندگی مان پیاده شود و کاربرد داشته باشد. زیرا دینی که در اعتقاد خشک بماند، ارزش و اثری ندارد؛ و متأسفانه تمام مشکلات ما هم ناشی از این است که دین را کاربردی نکرده‌ایم!

به عنوان مثال با خود بیندیشیم در ساده‌ترین مسائل، مانند نوشیدن آب، چقدر به یاد ابا عبدالله علیه السلام هستیم و دشمنانش را لعن می‌کنیم! هشدار که هر قدر از این محبت غافل مانده‌ایم، ضرر کرده‌ایم؛ چرا که به همان اندازه، ریسمان نجات را رها کرده، از راه صعود بازمانده‌ایم!

... و ما که در نوشیدن یک لیوان آب، یاد اهل بیت علیهم السلام را فراموش می‌کنیم، وقتی جلوات دنیا و نفس در مال و جاه و مقام، به ما رو کند، اوضاعمان چه می‌شود؟! آنجا دیگر نه فقط اهل بیت علیهم السلام، بلکه خود را هم فراموش می‌کنیم! حتی در کار خیری هم که از ما صادر می‌شود،

۱- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۰۹: هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

خود را می بینیم و ناراحت هم نیستیم! ما را چه شده است؟! چرا فراموش کرده ایم که در همه چیز باید محبت اهل بیت علیهم السلام را بینیم؟ بیایید هر چه می کنیم، به محبت اهل بیت علیهم السلام باشد. اگر می بینیم و می شنویم، به این محبت بینیم و بشنویم، نه هر چه دلمان خواست؛ اگر می خوریم و می آشامیم، به این محبت بخوریم و بیاشامیم، نه هر چه نفسمان به آن تمایل داشت و...؛ که اگر با این محبت حرکت کردیم، راه ورود هر گونه آلودگی و سیاهی را به وجودمان خواهیم بست.

در واقع از آنجا که ما با کرده ها و اکتسابات خود، مسیر صعود را طی می کنیم و در گرو همه ی کارهای ریز و درشتمان هستیم - "كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ"<sup>۱</sup> -، باید بدانیم هر کاری را چرا و به چه انگیزه ای انجام می دهیم؛ که اگر قصد و نیتی جز قرب الهی از طریق محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشیم، ریسمان الهی را رها کرده ایم؛ یعنی انرژی خود را ساقط و عمرمان را تباه نموده ایم!

عزیزان؛ اینها حرف نیست و قرآن و اهل بیت علیهم السلام نیامده اند تا بازیچه ی ما قرار گیرند و ما را بازی دهند! بلکه آمده اند تا رشدمان دهند. پس یاد بگیریم محبتی را که خداوند در وجودمان به ودیعه نهاده است، زنده کنیم؛ چه، اگر از تمام قوا و ابزار خود بر اساس محبت استفاده کنیم، تمام مراتب وجودمان نور خواهد گرفت.

مثلاً اگر قوه ی بینایی بر محور محبت کار کند، دیگر نمی تواند غیر از جلوات الهی، چیزی را ببیند و برای این غیر ندیدن، نیاز به مجاهده

۱- سوره مدثر، آیه ۳۸: هر کس در گرو اعمال خویش است.

هم ندارد. زیرا وقتی به چیزی می‌رسد که دیدنش مورد پسند اهل بیت علیهم‌السلام نیست، خواه‌ناخواه پیش رویش تیره می‌شود و جانش دنبال روشنایی می‌گردد تا آن را ببیند. اصلاً وقتی پای محبت به میان آید، انجام هیچ کاری نیاز به مجاهده و زحمت ندارد و رشته‌ی افکنده‌ی دوست، بنده را به هر جا و هر سو که بخواهد، می‌کشاند.

کافی است محور محبت اهل بیت علیهم‌السلام را داشته باشید؛ آن وقت خواستتان، خواست این محور می‌شود و اصلاً نمی‌توانید جز بر پایه‌ی آن، کاری کنید. یعنی دیگر خواستی از خود ندارید و هر چه هست، خواست محبوب است. این است که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: "إِذَا عَرَفْتَ، فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ"؛ وقتی ما را شناختی، هر چه خواستی، انجام ده؛ چرا که با معرفت و محبت حقیقی به ما، چیزی جز خواست و اراده‌ی ما نمی‌خواهی.

آری؛ محبت اهل بیت علیهم‌السلام در همه چیز جاری و ساری است و ما باید آن را بیرون کشیم و به آن توجه داشته باشیم. اصلاً اینکه به ما می‌گویند در آغاز هر کاری، "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" بگویید، برای این است که دائماً جلوات رحمان و رحیم خدا را که در محوریت آن، اهل بیت علیهم‌السلام هستند، یادآور شویم. گفتن "الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" هم

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۴؛ البته بودند کسانی که این روایت را اشتباه فهمیدند و به حضرت گفتند: اگر چه زنا و سرقت کنند و شراب بنوشند؟! اما حضرت برآشفند و فرمودند: "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" وَاللَّهِ، مَا أَنْصَفُونَا أَنْ نَكُونَ أَحَدَنَا بِالْعَمَلِ وَوَضِعَ عَنْهُمْ! إِنَّمَا قُلْتُ إِذَا عَرَفْتَ، فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَكَثِيرِهِ؛ فَإِنَّهُ يُقْبَلُ وَيُنكَأ؛ همانا ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم؛ به خدا سوگند، در حق ما انصاف نکرده‌اند، که ما به این امور مؤاخذه شویم، اما تکلیف از آنان برداشته شود! بلکه من گفتم وقتی ما را شناختی، کار خیر را خواه کم و خواه زیاد انجام ده، که همانا از تو پذیرفته می‌شود.

باعث می‌شود در همه چیز به یاد مظاهر حقیقی محمودیت خدا و حامدان اصلی او یعنی ائمه علیهم‌السلام باشیم؛ تا با این یاد، توجه به اغیار و مستقل دانستن اسباب، از بین برود و همه در یک جهت و در یک محور قرار گیرند.

پس سعی کنیم در تمام جزئیات زندگی، این محبت را زنده نگه داریم تا لذت و شیرینی آن به کام جانمان بنشیند؛ چرا که ما با هیچ کس و هیچ چیز، هیچ رابطه‌ی حقیقی جز محبت اهل بیت علیهم‌السلام نداریم و لذا در همه چیز باید این رابطه را ببینیم. و گرنه به جایی می‌رسیم که مدام در میادین محبت‌های کاذب دنیوی و جلوات نفس مانور می‌دهیم و برای این جلوات، استقلال قائل می‌شویم؛ یعنی ته چاه اسفل سافلین، سرگرم بازی می‌شویم و قدمی بالا نمی‌آییم! بعد هم همان جا در ظلمت می‌میریم و وقتی چشم باز می‌کنیم، در ابدیت نیز خود را در ظلمت می‌یابیم؛ چرا که "مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا" <sup>۱</sup> و "صُمُّ بَكْمٌ عَمَى" <sup>۲</sup> می‌شویم؛ چون ته چاه نفس مانده‌ایم و نور و وسعت جلوات محبت را ندیده‌ایم. در همان جا، نماز هم خوانده‌ایم و روزه هم گرفته‌ایم؛ ولی توجه نداشته‌ایم نماز و روزه برای آن است که بتوانیم بالا برویم. همه کار کرده‌ایم، اما نمک ولایت را نداشته‌ایم و محبت علی علیه‌السلام و اولادش علیهم‌السلام را در کارهایمان ندیده‌ایم. در نتیجه با تمام عباداتمان، در ته چاه اسیر مانده‌ایم!

در حالی که اگر هر کدام در هر تشخص و تعین و در انجام هر

۱- سوره اسراء، آیه ۷۲: هر که در اینجا کور باشد، پس در آخرت هم کور و گمراه‌تر است!

۲- سوره بقره، آیه ۱۸: کر و لال و کورا

کار، می دانستیم آن تشخص و تعین برای چیست و چرا آن کار را انجام می دهیم و اگر در هر جایگاه و مقامی قرار می گرفتیم و هر چه به دست می آوردیم، می دانستیم باید آن را به پای محبت اهل بیت علیهم السلام بریزیم، تمام کارهای ریز و درشتمان سامان می گرفت و زمینه‌ی ظهور حضرت حجت علیه السلام فراهم می شد. آن وقت، بعید نبود همگی جزء خدمتگزاران سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حکومت آن حضرت شویم؛ به مصداق این دعا که:

"اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الذَّائِبِينَ عَنْهُ وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَ الْمُتَمَثِّلِينَ لِأَوْامِرِهِ وَ الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَ السَّابِقِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَ الْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ."<sup>۱</sup>

باید این را باور کنیم که قرب الهی، با محبت اهل بیت علیهم السلام حاصل می شود؛ و در محبتمان به اهل بیت علیهم السلام محض و خالص شویم و مراقب باشیم در کارهایمان، التقاطی از دین و دنیا نداشته باشیم! مبادا آنچه را مورد نظر اهل بیت علیهم السلام است، با آنچه خود تمایل داریم، ادغام کنیم؛ که این نوع حرکت التقاطی، هرگز ثمری ندارد. چنان که حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه‌ی "مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ..."<sup>۲</sup> می فرمایند:

"فَيُحِبُّ بِهَذَا وَ يُبْغِضُ بِهَذَا. فَأَمَّا مُحِبُّنَا فَيُخْلِصُ الْحُبُّ لَنَا، كَمَا يَخْلِصُ الذَّهَبُ بِالنَّارِ، لَا كَدَرَ فِيهِ. مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ حُبَّنَا، فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ؛ فَإِنَّ شَارِكَةَ فِي حُبِّنَا حُبٌّ عَدُوٌّ نَا، فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ؛ وَ اللَّهُ عَدُوُّهُمْ وَ جَبْرَيْلُ وَ مِيكَائِيلُ؛ وَ اللَّهُ عَدُوُّ

۱- مفاتیح الجنان، دعای عهد: پروردگارا، مرا از انصار، اعوان و مدافعان او، دوندگان در رفع حوائج او، فرمانبرداران و حامیان او، سبقت‌گیرندگان در اجرای خواست او و شهیدان در رکابش قرار ده.

۲- سوره احزاب، آیه ۴: خداوند در سینه‌ی انسان، دو قلب قرار نداده است.

لِلْكَافِرِينَ<sup>۱</sup>

[خداوند، دو قلب به بنده نداده است تا او] با یکی، دوست بدارد و با دیگری، دشمن؛ [یعنی دشمن دوست را دوست بدارد]. پس محب ما، محبت را برای ما خالص می‌کند؛ چنان‌که طلا با آتش خالص می‌شود و هیچ تیرگی و ناخالصی در آن نیست. پس هر که می‌خواهد محبت ما را [در خود] بداند، قلبش را امتحان کند؛ اگر در محبت ما، محبت دشمنان را نیز شریک کرده است، پس او از ما نیست و ما از او نیستیم؛ و خدا و جبرئیل و میکائیل، دشمن آنان‌اند؛ و خداوند، دشمن کافرین است!

## محبت و امتحان قلب

متأسفانه ما وقتی این روایات را بدون تعمق می‌خوانیم، فکر می‌کنیم جزء دوستداران ائمه علیهم‌السلام هستیم و هر کاری نفسمان خواست، انجام می‌دهیم! در صورتی که محبت، آداب دارد و صرف قربان‌صدقه رفتن در شعار و لفظ نیست. لذا ما که به راحتی خطاب به ائمه علیهم‌السلام می‌گوییم خودم و فرزندم به فدایتان، اما در مقام عمل، طبق خواست خود و ازواج، اولاد و عشیره رفتار می‌کنیم، نمی‌توانیم خود را محب حقیقی بدانیم!

محبت راستین، آن است که در میادین امتحان ظهور کند و لذا خاص قلوب ممتحن است؛ چنان‌که حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

”أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مِمَّنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ، إِلَّا وَهُوَ يَجِدُ مَوَدَّتَنَا عَلَى قَلْبِهِ، فَهُوَ يُحِبُّنَا؛ وَ لَيْسَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مِمَّنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِ، إِلَّا وَهُوَ يَجِدُ بُغْضَنَا عَلَى قَلْبِهِ، فَهُوَ يُبْغِضُنَا. فَأَصْبَحَ مُحِبُّنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَ كَانَ أَبْوَابَ الرَّحْمَةِ قَدْ

فَتَحَّتْ لَهُ؛ وَ أَصْبَحَ مُبْغِضًا عَلَيَّ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ، فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ. فَهَيْئًا لِأَهْلِ  
الرَّحْمَةِ رَحْمَتُهُمْ وَ تَعْسًا لِأَهْلِ النَّارِ مَثْوَاهُمْ.<sup>۱</sup>

آگاه باش به درستی که بنده‌ای از بندگان خدا نیست که خدا قلبش را به ایمان امتحان کرده باشد، مگر او دوستی و مودت ما را در قلبش می‌یابد و لذا دوستان می‌دارد. و بنده‌ای از بندگان خدا نیست که خدا بر او خشم گرفته باشد، مگر بغض و دشمنی ما را در دلش می‌یابد و از این رو ما را دشمن می‌دارد. پس محب ما صبح می‌کند در حالی که در انتظار رحمت است و ابواب رحمت برایش باز می‌شود؛ و مبغض ما صبح می‌کند بر لبه‌ی پرتگاه آتش، که با آن در آتش دوزخ فرو می‌رود. پس گوارا باد بر اهل رحمت، رحمتشان و نابود گردد جایگاه دوزخیان.

در حقیقت، خداوند قلب بنده را در تمام مراحل ادعا، شهادت، اسلام، عمل، نماز، روزه و... امتحان می‌کند و تنها کسی در این امتحان قبول می‌شود که دل را از تمام مظاهر محبت، خالی کند و در سختی‌های گوناگون الهی، محبت صادق را در دل، تثبیت نماید و اشتداد بخشد؛ که بنا بر حدیث فوق، چنین کسی اهل بیت علیهم‌السلام را دوست می‌دارد و لذا در حالی صبح می‌کند که نظرش فقط به رحمت خداست؛ یعنی یقین دارد و مطمئن است که در رحمت الهی زندگی خواهد کرد.

اما عده‌ای گمان می‌کنند علی علیه‌السلام را دوست دارند؛ و به این حساب، هر خطا و گناهی را مرتکب می‌شوند و در میادین امتحان بر اساس نفس تصمیم می‌گیرند! در حالی که این عشق و محبت، خیالی بیش نیست و باید آن را در میادین امتحان آزمود؛ آنجا که تمام شئون،



اموال، ازواج، اولاد، عشیره، مساکن و... به نوعی دست‌خوش حوادث و بلایا می‌شوند. آنجا اگر کسی دید محبت‌های کاذب از دلش بیرون رفته و محبت اهل بیت علیهم‌السلام باقی مانده، عشقش صادق بوده و این محبت را در وجود خود تثبیت کرده و اشتداد داده است.

اینکه خداوند قلب بنده‌اش را امتحان می‌کند، یعنی بنده به تعلقات و گرایش‌های قلبی و مبادی میلش امتحان می‌شود؛ و مؤمن، کسی است که در این امتحان، مبدأ تعلقاتش به مودت اهل بیت علیهم‌السلام برگردد. به عبارت دیگر، خداوند، او را با گرفتن تعلقات قلبی‌اش در فراز و نشیب می‌اندازد تا در این امتحان، قلبش را بسنجد؛ "تا کدامین، غالب آید در نبرد"؛ ترس، نگرانی و سراب، یا امنیت، آرامش و امید؟

همان جریاناتی که در عاشورا دیدیم؛ سپاه دوست و سپاه دشمن، هر دو به تعلقات قلبی خود امتحان شدند؛ اما سپاه یزید هر چه پیش می‌رفتند، حبّ مقام و زر و سیم در آنها شدت می‌یافت و حسین علیه‌السلام، زینب علیه‌السلام و یاران‌شان، هر چه تعلقات خود را از دست می‌دادند، عشقشان زلال‌تر و قلبشان بشاش‌تر می‌شد. یاران با هر از دست دادن، حسین علیه‌السلام را می‌دیدند، و حسین علیه‌السلام هر چه از دست می‌داد، بشاش‌تر ندای "لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ" سر می‌داد.

خدا، حسین علیه‌السلام را "الْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِالنَّاسِ" قرار داد، تا ما بدانیم سرّ از دست دادن‌ها، این است که محبت اهل بیت علیهم‌السلام در قلبمان بیشتر شود. اما تا کنون کدام یک از ما در امتحاناتمان، محبت اهل بیت علیهم‌السلام را

متذکر شدیم و در از دست دادن‌ها، حَبَّمان قوی‌تر شد؟! آیا جز این است که در هر میدان، دل‌سرد، عصبانی، ناراحت و ناامید شدیم و شکوه و گلایه کردیم؟ نتیجه چه شد؟! هیچ؛ مُهر بر قلب‌هایمان زدند و به حال خود رهایمان کردند؛ "خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ"!

متأسفانه اکثر ما در میادین امتحان، نه تنها محبت‌مان را اشتداد نمی‌دهیم، بلکه بر آن محبت فطری که داریم نیز سرپوش می‌گذاریم؛ "قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا"<sup>۱</sup>! چرا که گوهرشناس نیستیم و توجه نداریم خداوند در این ابتلائات، تیشه به ریشه‌ی انیت و انانیت ما می‌زند تا گنج مخفی محبت را بیرون کشد. درست همان گونه که وقتی گرایش‌های درخت منهی را از آدم گرفت و او را به زمین هبوط داد، آدم در این از دست دادن‌ها، به جای دل‌سردی و ناامیدی، محبت پنج تن علیهم‌السلام را که در قلبش مخفی بود، ظهور داد و فریاد برآورد: "يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ؛ يَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ؛ يَا فَاطِمَةُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ؛ يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمِنْكَ الْإِحْسَانُ"<sup>۲</sup>؛ این بود که برگزیده‌ی خدا شد.

ما نیز اگر در از دست دادن‌ها، عشق حضرت علی علیه‌السلام در وجودمان قوی‌تر می‌شد، خداوند محبت‌مان را می‌پذیرفت و در تعلقات قلبی بزرگ‌تری امتحانمان می‌کرد، تا عشقمان شعله‌ور شود.

۱- سوره بقره، آیه ۷: خداوند بر قلب‌های آنان مُهر زد و بر گوش‌ها و چشم‌هایشان پرده‌ای است؛ و برای آنان، عذاب بزرگی است.

۲- سوره شمس، آیه ۱: نومید شد هر که آن را پوشاند.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵.

عزیزان؛ این روایات، معیار ایمان را به دست ما می‌دهد؛ که نه طول سجود و رکوع، بلکه ظهور و اشتداد محبت در میادین ابتلا و سختی‌هاست. چرا که فلاح و رستگاری، از آن کسی است که خود را تزکیه و پاک کند - "قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا"<sup>۱</sup>؛ و پاک شدن هم مفت به دست نمی‌آید و با درد و الم و سختی حاصل می‌شود. چنان‌که حتی در شستن کم‌شعورترین عضو جسم یعنی پاشنه‌ی پا نیز، درد ساییده شدن احساس می‌شود؛ اما همین درد، لازمه‌ی پاک شدنش است.

بنابراین در سختی‌ها و مشکلات، باید پاکان در ما جلوه کنند و بیشتر دوستشان بداریم تا بتوانیم پاک شویم؛ یعنی عشق و علاقه‌ی پاکان در وجود ما اشتداد پیدا کند؛ و این، همان معنای ایمان است. زیرا پاکان، کسانی هستند که خداوند، هر گونه پلیدی و ناپاکی را از آنان دور کرده و "يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً"<sup>۲</sup> هستند؛ یعنی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام.

### صبح محب و محبوب

نکته‌ی زیبای دیگری که در روایت فوق به آن اشاره شده، این است که وقتی محب از آغاز صبح در پوششی از رحمت خداست، دیگر هرگز نمی‌تواند مخالفت و گناه کند و غیر خدا را بخواهد؛ و اگر چه مثل دیگران، دنبال زندگی و کسب و کار است، هرگز عامل محبت را در هیچ کاری فراموش نمی‌کند؛ چنان‌که مودت هم که در روایت به

۱- سوره شمس، آیه ۹: هر آینه رستگار شد آن‌که نفس خود را پاک و تزکیه کرد.

۲- سوره احزاب، آیه ۳۳: شما را کاملاً پاک و مطهر کند.

آن اشاره شده است، یعنی محبت امام را در هر چیز دیدن و هر حرکتی را به محبت امام انجام دادن.

اینجاست که امام نیز چنین محبی را دوست خواهد داشت و از محبت او شاد خواهد شد؛ چنان که حضرت علی علیه السلام می فرماید: "فَأَصْبَحْنَا نَفْرَحُ بِحُبِّ الْمُحِبِّ لَنَا..."؛ پس ما نیز صبح می کنیم در حالی که به حبّ محبین نسبت به خودمان خوشحالیم. یعنی خوشحالی حضرت، به این نیست که ببیند کسی طول سجود و رکوع دارد؛ که اگر کسی محبت را داشته باشد، این ها را نیز دارد. در واقع، امام به قلب انسان ها نظر می کند و اگر محبت خود را در دلی ببیند، دوستدار صاحب آن دل می شود و رحمت خدا را بر چنین محبی سرازیر می کند.

پس چه خوب است ما نیز وقتی صبح می کنیم، در آینه ی قلبمان نظر اندازیم و ببینیم در چه وضعی است؛ که اگر دل سردی و ناامیدی و کم محبتی به اهل بیت علیهم السلام را در آن ببینیم، دنبال هر چه برویم، غلط رفته ایم! لذا اول باید قلب را اصلاح کنیم و مثلاً با توسل و خواندن دعای عهد یا زیارت آل یاسین، آن را مملو از محبت اهل بیت علیهم السلام نماییم و بعد دنبال کارهایمان برویم؛ که در این صورت، در پوششی از رحمت حضرت حق تعالی هستیم.

اما اگر دل اصلاح نشود و در رتبه ی خود، شوق و محبت را نیابد و با همین حال، مشغول کارهای روزانه شود، بسان مرده ای است که در قبرستان دنیا می چرخد! زیرا محبت است که به ما، شور زندگی می دهد

و ما را سزاوار دریافت رحمت الهی می کند و لذا بدون محبت هرگز نمی شود زندگی کرد.

ابوذر می گوید شنیدم که رسول خدا ﷺ به علی عليه السلام می فرمود:

”إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى حُبِّكَ وَأَخَذَ مِيثَاقَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى بُغْضِكَ؛ وَ لَوْ ضَرَبْتَ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ، مَا أَبْغَضَكَ وَ لَوْ نَثَرْتَ الدَّنَائِرَ عَلَى الْمُنَافِقِ، مَا أَحَبَّكَ. يَا عَلِيُّ، لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ.“<sup>۱</sup>

به راستی که خداوند، میثاق مؤمنین را بر محبت تو، و میثاق منافقین را بر بغض تو گرفته است؛ که حتی اگر بینی مؤمن را قطع کنی، تو را دشمن نمی دارد و اگر دینارها به پای منافق بریزی، دوست نمی دارد. ای علی، تو را دوست ندارد، مگر مؤمن؛ و تو را دشمن ندارد، مگر منافق.

رسول خدا ﷺ همچنین می فرماید:

”مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَعْرِضْ حُبَّنَا عَلَى قَلْبِهِ؛ فَإِنْ قَبِلَهُ، فَهُوَ مُؤْمِنٌ...“<sup>۲</sup>

هر که می خواهد بداند از اهل بهشت است یا نه، پس محبت ما را بر قلبش عرضه می کند؛ که اگر قبول کرد، او مؤمن است.

پس اگر کسی می خواهد اکنون بداند عاقبت کارش چه می شود، یعنی اگر در همین لحظه بمیرد، بهشتی است یا جهنمی، باید محبت معصومین عليهم السلام را بر قلبش عرضه کند؛ که اگر آن را پذیرفت، مؤمن است.

لذا از آنجا که ما از آینده خود و از اوضاع و احوال قلبمان خبر نداریم، باید بکوشیم این محبت را ملکه‌ی قلبمان کنیم، تا همواره آن را

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۷۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۴.

بپذیرد؛ نه اینکه تابع احساساتمان باشد و به عنوان مثال در جلسات مذهبی، بر اساس جوّ و فضای حاکم شعله‌ور شود و سپس در ارتباطات روزمره و افعال ریز و درشت فراموش گردد! ما باید مدام در تمام کارها، این محبت را بر قلبمان عرضه کنیم تا بلکه‌اش شود؛ که در این صورت، دیگر قلبمان عین حضور است و خود به خود هر کاری را به محبت ائمه علیهم‌السلام می‌کنیم.

### محبت، روپوش بلا

علاوه بر این نشان قلبی، نشانه‌ی دیگر خلوص محبت مؤمنین که آنان را از کدورت‌ها و اغیار پاک می‌کند، استعدادشان برای بلاست؛ یعنی کسانی هستند که خداوند، آنان را برای بلا آماده می‌کند تا تطهیر شوند. چنان‌که حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید:

"مَنْ أَحَبَّنَا، فَلْيَعُدَّ لِلْبَلَاءِ جَلْبَابًا."<sup>۱</sup>

هر که ما را دوست دارد، پس بالاپوشی برای بلا آماده کند.

و "مَنْ تَوَلَّانَا، فَلْيَلْبَسْ لِلْمِحْنِ إِهَابًا."<sup>۲</sup>

هر که ولایت ما را پذیرفته است، باید برای رنج‌ها و گرفتاری‌ها، پوستینی بپوشد.

و "مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَلْيَسْتَعِدَّ عُدَّةً لِلْبَلَاءِ."<sup>۳</sup>

هر که ما اهل بیت را دوست دارد، باید برای بلا، ساز و برگ و استعداد پیدا کند.

محمدبن مسلم روایت کرده است: موسمی به سوی مدینه رهسپار

۱- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۹۹، حدیث ۱۷۱۳.

۲- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۹۹، حدیث ۱۷۱۴.

۳- بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۳۳۶.

شدم، در حالی که بسیار دردمند و سنگین حال بودم. به امام باقر علیه السلام خبر دادند که محمد بن مسلم بیمار است. امام، شربت‌ی را که داخل دستمالی پیچیده شده بود، به دست خادم خویش برایم فرستادند. غلام، آن را به من داد و گفت: بنوش؛ که همانا حضرت دستور داده‌اند نزد تو بمانم تا آن را بنوشی. پس آن را گرفتم و ناگاه بوی مشک از آن برخاست. شربت‌ی گوارا و خنک بود. پس هنگامی که آن را نوشیدم، غلام به من گفت: مولایت به تو می‌فرماید وقتی نوشیدی، بیا. در این فکر رفتم که او چه گفت؛ و حال آنکه پیش از خوردن آن، قادر نبودم بر پای خود بایستم. وقتی نوشیدنی در درونم جای گرفت، گویی از بند رهایی یافتم و به نشاط آمدم. پس به منزل امام رفتم و اجازه‌ی ورود خواستم. حضرت با صدای بلند فرمودند: حال که بدنت سالم شد، وارد شو. من با حال گریه وارد شدم، سلام کردم و دست و سر مبارکشان را بوسیدم. ایشان فرمودند: ای محمد، چرا گریه می‌کنی؟! عرض کردم: فدایت شوم، گریه‌ی من به خاطر غربتم و دوری راهم است و اینکه قدرت ندارم و نمی‌توانم چندان نزد شما بمانم و رویتان را ببینم. امام باقر علیه السلام فرمودند:

”أَمَا قِلَّةُ الْقُدْرَةِ، فَكَذَلِكَ جَعَلَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَنَا وَ أَهْلَ مَوَدَّتِنَا وَ جَعَلَ الْبَلَاءَ إِلَيْهِمْ سَرِيعاً وَ أَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْغُرْبَةِ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرِيبٌ وَ فِي هَذَا الْخَلْقِ الْمَنْكُوسِ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ هَذِهِ الدَّارِ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَ أَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ بُعْدِ الشُّقَّةِ، فَلَكَ بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَسْوَةٌ بَارِضٍ نَائِيَةٍ عَنَّا بِالْفَرَاتِ وَ أَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ حُبِّكَ قُرْبَنَا وَ

النُّظْرِ إِلَيْنَا وَ أَنْكَ لَا تَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ فَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قَلْبِكَ وَ جَزَاؤُكَ عَلَيَّ.<sup>۱</sup>

اما اینکه می‌گویی قدرت ندارم، خداوند اولیاء و اهل موَدت ما را چنین قرار داده و بلا را بر ایشان سریع کرده است؛ اما آنچه از غربت گفתי، همانا مؤمن در این دنیا و در میان این مردم منکوس، غریب است، تا زمانی که از این دار غربت به سوی رحمت خداوند خارج شود؛ و اما دوری راه که ذکر کردی، باید از اباعبدالله عليه السلام الگو بگیری که در سرزمینی دور از ما، کنار نهر فرات است. و اینکه گفתי قرب ما و نظر بر ما را دوست داری، ولی بر این مسئله قادر نیستی، پس خداوند بر آنچه در قلب توست، آگاه است و جزای تو بر اوست.

در روایات گفته نشده که اگر کسی می‌خواهد اسلام آورد یا نماز بخواند و...، منتظر بلا باشد؛ اما گفته‌اند برای اهل محبت، بلا می‌ریزد؛ چون مسیر اهل محبت، جداست؛ اهل محبت، اهل عروج‌اند و البته برای عروجشان نیاز به اسوه و الگو دارند. لذا والیان دین در تمام ابعاد، برای آنان الگو و اسوه گذاشته‌اند؛ در غربت، زندانی شدن، شماتت و آزار دیگران، حماسه و... اما چرا ما فکر می‌کنیم ائمه عليهم السلام فقط در نماز و روزه و سایر عبادات، اسوه‌اند؟! در حالی که عبادات، وظایف و تکالیف ما هستند و با آمدن اسلام و شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیش از اعلان ولایت حضرت علی عليه السلام آمده بودند. اهل بیت عليهم السلام علاوه بر این‌ها، در صعود و جودی، بریدن از حدها، خرق حجاب‌ها و تزکیه و تطهیر روح، برای ما اسوه‌اند؛ در "طیباً لَخَلَقْنَا وَ طَهَارَةً لِّأَنْفُسِنَا وَ تَزْكِيَةً لِّنَا وَ كَفَّارَةً لِّذُنُوبِنَا".

آنان در باب عشق و محبت الهی و کیفیت ظهور و ابراز این



محبت و نشان دادن محبوب، الگوی ما هستند؛ و البته این جز به بلا، سختی، فراق، درد، ابتلا و غربت حاصل نمی‌شود. چنان‌که ائمه علیهم‌السلام در بریدن‌ها، گذشتن‌ها، از دست دادن‌ها، خلع‌ها، غربت‌ها، فراق‌ها و ابتلاها، عشق و محبت خدا را ظهور دادند. اما متأسفانه ما از حقایق دینمان غافلیم! سال‌هاست به مصیبت و غربت حسین علیه‌السلام اشک می‌ریزیم؛ اما این غربت را ادراک نمی‌کنیم! چرا که برای ادراک غربت، باید غریب شد. اما در این دوره و زمانه، چه کسی حوصله‌ی غربت و سختی دارد و تابِ درد و فراق و ایرباً ایربا شدن می‌آورد؟!

ما برای حسین علیه‌السلام گریه می‌کنیم تا کارهایمان را اصلاح کند و مشکلاتمان را برطرف نماید؛ تا مبادا به ما سخت بگذرد! در حالی که خود حسین علیه‌السلام با آن همه عظمت و محبوبیتش نزد خدا، غرق مشکل و سختی بود؛ و آن قدر از مقام و جایگاه اصلی خود پایین آمد، تا در حوادث روزگار، ایرباً ایربا شد!

"لَعْنَةُ اللَّهِ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَأَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمُ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا."<sup>۱</sup>

لعنت خدا بر امتی که شما را از مقامتان کنار زدند و از مرتبه و جایگاهی که خدا در آن، قرارتان داده بود، دور نمودند!

ما عمق و بطن قتلگاه را ادراک نکرده‌ایم و نمی‌فهمیم حسین علیه‌السلام را از دوش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به گودی قتلگاه کشاندن، یعنی چه! باید تمام شئونمان زیر پای مخالفان و دشمنان خرد شود، تا بفهمیم حقیقت "أَزَالَتْكُمْ" چیست. چنین نیست که فکر کنیم حسین بن علی علیه‌السلام این بلاها را کشید تا خدا به واسطه‌ی محبتش، از گناهان ما بگذرد! که این نوع

افکار، شبیه افکار مسیحیان در کشته شدن عیسی بن مریم است! در واقع ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام با تحمل سختی‌ها، از دست دادن‌ها، خلع‌ها و ابتلاها، عشق و محبتشان را ثابت کردند. پس ما نیز باید در تحمل سختی‌ها و فشارها، عشقمان را ثابت کنیم و به قدری که ادعای محبت داریم، غریب و دردمند شویم و در فشار باشیم. اما متأسفانه حاضریم هزاران ختم "عَجَلٌ عَلَى ظُهُورِكُمْ" بگیریم، اما از این بلاها سرمان نیاید!

...و این است که پس از سال‌ها عزاداری و عبادت، هنوز اماممان در پس پرده‌ی غیبت است!

### عجب امتحانی!

شخصی می‌گوید:

"كُنْتُ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام جَالِسًا، إِذْ جَاءَ رَاكِبًا أَنَاخَ بَعِيرَةٍ؛ ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى دَفَعَ إِلَيْهِ كِتَابًا. فَلَمَّا قَرَأَهُ، قَالَ: مَا يُرِيدُ مِنَّا الْمُهَلَّبُ؟! قَوْا لِلَّهِ، مَا عِنْدَنَا الْيَوْمَ مِنَ دُنْيَا وَلَا لَنَا مِنَ سُلْطَانٍ. فَقَالَ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؛ إِنَّهُ مَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ، فَهُوَ عِنْدَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ. قَالَ: مَا شَاءَ اللَّهُ؛ أَمَا إِنَّهُ مَنْ أَحْبَبَنَا فِي اللَّهِ، نَفَعَهُ اللَّهُ بِحُبِّنَا؛ وَمَنْ أَحْبَبَنَا لِغَيْرِ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ يَقْضِي فِي الْأُمُورِ مَا يَشَاءُ. إِنَّمَا حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، شَيْءٌ يَكْتُبُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ الْعَبْدِ؛ فَمَنْ كَتَبَهُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ، لَمْ يَسْتَطِعْ أَحَدٌ أَنْ يَمْحُوهُ. أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ: "أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ..."<sup>۱</sup>؟ فَحُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، مِنْ أَصْلِ الْإِيمَانِ."<sup>۲</sup>

نزد محمد بن علی علیه السلام نشسته بودیم که سواری از راه رسید و شترش را

۱- سوره مجادله، آیه ۲۲.

۲- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۳۳۰.

خوابانند؛ سپس جلو آمد و نامه‌ای به حضرت داد. حضرت وقتی نامه را قرائت کردند، فرمودند: مهلب از ما چه می‌خواهد؟ به خدا سوگند، امروز نه چیزی از دنیا در دست ماست و نه قدرتی داریم! مرد گفت: خدا مرا فدایت کند؛ به درستی که هر کس دنیا و آخرت را بخواهد، نزد شما اهل بیت است. حضرت فرمودند: ماشاءالله؛ به درستی که هر کس ما را برای خدا دوست بدارد، خداوند، او را به محبت ما سود می‌دهد و هر که ما را برای غیر خدا دوست بدارد، خداوند هر طور بخواهد عمل می‌کند. به راستی که محبت ما اهل بیت، چیزی است که خداوند در قلب بنده نوشته است و آنچه را خدا در قلبی بنویسد، هیچ کس نمی‌تواند پاکش کند. مگر نشنیدی کلام خدا را که می‌فرماید: "آن‌ها کسانی هستند که خدا ایمان را در قلب‌هایشان کتابت کرده و به روحی از خود، تأییدشان فرموده است." پس محبت ما اهل بیت، از اصل ایمان است.

آری، حضرات علیهم‌السلام این گونه، محبین خود را امتحان می‌کنند و بر اساس استعداد آن‌ها، فیض را جاری می‌سازند. چه امتحان دقیقی! امام، ابتدا برای امتحان آن مرد، او را متوجه ظواهر می‌کند؛ اما آن‌که عاشق عارف است، از این امتحان، سربلند بیرون می‌آید و به جای آنکه مشغول قربان‌صدقه‌ی ظاهری و تعارفات شود، عقیده و محبتش را آشکار می‌کند.

### تشویق به محبت

ما نه تنها خود باید علی علیه‌السلام و اولادش علیهم‌السلام را دوست بداریم، بلکه باید دیگران را نیز به سوی محبت او تشویق کنیم. چنان‌که حضرت علی علیه‌السلام به روایت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

"مَا مِنْ عَبْدٍ يَرْتَدُّ عَبْدًا وَ يَدُلُّهُ عَلَى مَعْرِفَةِ أَهْلِ بَيْتِي، إِلَّا بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا يَوْمَ خُرُوجِهِ مِنَ الْقَبْرِ، يَحْمِلُهُ عَلَى جَنَاحِهِ، حَتَّى يَقِفَ فِي الْمَوْقِفِ؛ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: مَنْ كَانَ

يَعْرِفُ هَذَا، فَلْيَأْتِهِ. فَيَجْتَمِعُ إِلَيْهِ مَعَارِفُهُ، ثُمَّ يَقُولُ عَزَّوَجَلَّ: اكْسُوا كُلُّ وَاحِدٍ مِّنْ خَلْقِي  
الْفِرْدَوْسِ وَ تَوْجُوهُ مِن تَيْجَانِ الْجَنَّةِ. ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِيَّ، حَرِّضِ النَّاسَ عَلَيَّ حُبِّ أَهْلِ  
بَيْتِنَا.<sup>۱</sup>

بندهای نیست که بندهی دیگر را ارشاد کند و او را به معرفت اهل بیت من راه  
نماید، مگر اینکه خداوند در روز خروج او از قبر، فرشته‌ای برایش برانگیزد که او را  
با بال‌های خود حمل کند تا آنکه در موقف بایستد؛ سپس منادی ندا دهد: هر که این  
شخص را می‌شناسد [و از طریق او معرفت گرفته است]، بیاید؛ آن گاه همه‌ی کسانی  
که او را می‌شناسند، دورش جمع می‌شوند و خداوند عزوجل می‌فرماید: به هر یک  
از اینان، از حله‌های فردوس بپوشانید و بر سرشان، از تاج‌های بهشت بگذارید. در  
این هنگام، حضرت فرمود: فرزندانم، مردم را به حب اهل بیت ما تشویق کن.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

"رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا حَبَبْنَا إِلَى النَّاسِ وَ لَمْ يُبَغِّضْنَا إِلَيْهِمْ..."<sup>۲</sup>

رحمت خداوند بر بنده‌ای که ما را محبوب مردم گرداند و کاری نکند که  
مبغوض آنان شویم.

ایشان همچنین می‌فرمایند:

"رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَيْنَا..."<sup>۳</sup>

رحمت خداوند بر آن بنده‌ای که دوستی و مودت مردم را به سوی ما بکشاند.

## او هم دوستت دارد

شخصی به نام حَنَس، بر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شد؛  
سلام کرد و پرسید: چگونه روز خود را به شب رساندی؟ حضرت

۱- القطرة من بحار مناقب النبي صلى الله عليه وآله و العترة عليهم السلام، ج ۴، ص ۲.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۲۲۹.

۳- الأمالی، شیخ صدوق، ص ۹۹.

فرمود:

"أَمْسَيْتُ مُحِبًّا لِمُحِبِّينَا، مُبْغِضًا لِمُبْغِضِينَا؛ وَ أَمْسَى مُحِبِّينَا، مُغْتَبِطًا بِرَحْمَةِ مِّنَ اللَّهِ، كَانَ يَنْتَظِرُهَا؛ وَ أَمْسَى عَدُوًّا، يُؤَسِّسُ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ. فَكَأَنَّ ذَلِكَ الشُّفَا، قَدْ أَنهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَ كَانَ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ قَدْ فُتِحَتْ لِأَهْلِهَا. فَهَيْئًا لِأَهْلِ الرَّحْمَةِ رَحْمَتُهُمْ وَ التُّعَسُّ لِأَهْلِ النَّارِ وَ النَّارُ لَهُمْ. يَا حَنْشُ، مَنْ سَرَّهَ أَنْ يَعْلَمَ أَمْحِبُّ لَنَا أَمْ مُبْغِضٌ، فَلْيَمْتَحِنْ قَلْبَهُ؛ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ وَلِيْنَا، فَلَيْسَ بِمُبْغِضٍ لَنَا وَ إِنْ كَانَ يُبْغِضُ وَلِيْنَا، فَلَيْسَ بِمُحِبِّ لَنَا. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقًا لِمُحِبِّينَا بِمَوَدَّتِنَا وَ كَتَبَ فِي الذِّكْرِ، اسْمَ مُبْغِضِنَا. نَحْنُ النُّجَبَاءُ وَ أَفْرَاطُنَا، أَفْرَاطُ الْأَنْبِيَاءِ."<sup>۱</sup>

شب کردم در حالی که دوستدار خود را دوست می‌دارم و دشمنم را دشمن. و محب ما در حالی روز خود را به شب می‌رساند که به رحمت خداوند - که در انتظار آن است - شادمان می‌باشد؛ و مبغض ما، در حالی شب می‌کند که پایهی کارش را بر لب پرتگاهی از آتش بنا کرده است. پس گویی آن پرتگاه، او را در آتش می‌افکند و گویی ابواب بهشت نیز برای اهلش باز است. پس گوارا باد بر اهل رحمت، رحمتشان؛ و ناپودی برای اهل آتش. ای حنش، هر که دوست دارد و خوشحال می‌شود از اینکه بداند آیا محب ماست یا مبغض ما، پس قلب خود را بیازماید؛ اگر دید دوست ما را دوست می‌دارد، مبغض ما نیست و اگر مبغض دوست ماست، پس محب ما نیست. همانا خداوند متعال از دوستدار ما، بر دوستی و مودت ما پیمان گرفته و نام دشمن ما را در لوح محفوظ نوشته است. ماییم برگزیدگان [خدا]، و پیشتازان ما [به سوی حوض کوثر]، پیشتازان پیامبران‌اند.

و این است که آنان به سرّ و درون محبین و شیعیان خود، واقف‌اند و درد جسم و روح آنان را می‌دانند.

روایت شده است روزی علی بن ابیطالب عليه السلام به یکی از شیعیان خاص خود به نام رمیله که بیمار شده بود، فرمود: ای رمیله، دچار تب

۱- الأملی، شیخ مفید، ص ۳۳۴.

شدیدی شدی، سپس قدری سبکی احساس کردی و برای نماز به مسجد آمدی. گفت: آری، ای سرور من؛ از کجا دانستید که چنین شده است؟ حضرت فرمود:

”يَا رُمَيْلَةُ، مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضْنَا لِمَرَضِهِ، وَلَا حَزِنَ إِلَّا حَزِنْنَا لِحَزْنِهِ، وَلَا دَعَا إِلَّا أَمْنَا لِذَعَائِهِ، وَلَا سَكَتَ إِلَّا دَعَوْنَا لَهُ؛ وَلَا مُؤْمِنٌ وَلَا مُؤْمِنَةٌ فِي الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِلَّا وَنَحْنُ مَعَهُ.“<sup>۱</sup>

ای رمیله، هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که بیمار شود، مگر اینکه ما به خاطر مرض او بیمار می شویم؛ و محزون نمی شود، مگر به حزن او محزون می شویم؛ و دعا نمی کند، مگر به دعایش آمین می گوئیم؛ و ساکت نمی شود، مگر ما برایش دعا می کنیم. و هیچ مرد و زن مؤمنی در مشارق و مغارب زمین نیست، مگر اینکه ما با اوئیم.

ائمہ علیہم السلام وجه خدا هستند، ”نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ“<sup>۲</sup>؛ و خداوند در قرآن فرموده است: ”وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ...“<sup>۳</sup>.

و اگر ائمہ علیہم السلام همواره با محب خود هستند، ذکر آنان و درک حضورشان، شفای هر دردی است؛ چنان که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

”ذِكْرُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، شِفَاءٌ مِنَ الْوَعَكِ وَالْأَسْقَامِ وَوَسْوَسِ الرَّيْبِ؛ وَحُبُّنَا، رِضَى الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.“<sup>۴</sup>

ذکر ما اهل بیت، شفای تب و بیماری‌ها [روحی و جسمی]، و درمان وسوسه

۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۵۴.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۹۲.

۳- سوره بقره، آیه ۱۱۵؛ و مشرق و مغرب، از آن خداست؛ پس هر طرف رو کنید، آنجا وجه خداست.

۴- وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۴۸.

و شک است؛ و حب و دوستی ما، رضای پروردگار تبارک و تعالی است. در حقیقت با شناخت جایگاه ائمه علیهم السلام و نحوه‌ی بود آن‌ها و کیفیت واسطه‌گری و ولایت تکوینی‌شان به اذن ذات اقدس اله و به شرط اخلاص و صدق و محبت، هر در بسته‌ای باز می‌شود. همچنین بر اساس روایت فوق، رضای حضرت حق، در محبت اهل بیت علیهم السلام است.

### تمنای فاطمه علیها السلام

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بیان فضایل حضرت زهرا علیها السلام و جلوه‌ای از جلوات محبت حضرتش در روز قیامت، فرموده است:

"...فَيُوحِي اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهَا: يَا فَاطِمَةُ، سَلِّبِي، أُعْطِيكِ وَ تَمَنِّيْ عَلَيَّ، أَرْضِيكِ. فَتَقُولُ: إِلَهِي، أَنْتَ الْمُنَى وَ فَوْقَ الْمُنَى؛ أَسْأَلُكَ أَنْ لَا تُعَذِّبَ مُجِيبِي وَ مُجِيبِي عِثْرَتِي بِالنَّارِ. فَيُوحِي اللهُ إِلَيْهَا: يَا فَاطِمَةُ، وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي، لَقَدْ آلَيْتُ عَلَي نَفْسِي مِنْ قَبْلِ أَنْ أُخْلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِأَلْفِي عَامٍ، أَنْ لَا أُعَذِّبَ مُجِيبِي وَ مُجِيبِي عِثْرَتِيكَ بِالنَّارِ."<sup>۱</sup>

پس خداوند به او وحی فرماید: ای فاطمه، بخواه از من، تا عطايت کنم و آرزو کن تا راضی‌ات نمایم. پس فاطمه علیها السلام گوید: خدایا، [برای خود، چه بخواهم؟ که] تو خود، آرزوی من و فوق آن هستی؛ از تو می‌خواهم محبان من و محبان عترتم را به آتش، عذاب نکنی. خداوند به او وحی کند: ای فاطمه، سوگند به عزت و جلالم و ارتفاع مکانم [که هیچ دستی، نه عقل عقلا، نه عرفان عرفا و نه عشق عشاق به آن نرسد]، هر آینه من دو هزار سال پیش از آنکه آسمان‌ها و زمین را خلق کنم، با خود عهد بسته‌ام که دوستان‌ان تو و دوستان‌ان عترت را به آتش عذاب

۱- بحار الأنوار، ج ۲۷، صص ۱۴۰-۱۴۱.

نکنم.

خداوند در این حدیث، به تجلی جلال و اسم عزیز خود، سوگند خورده است محبین فاطمه علیها السلام و عترتش علیهم السلام را به آتش عذاب نکند؛ سوگند به اسمائی که در حقیقت، منطقه‌ی ممنوعه‌ی الهی و پاسبان و دربان حریم ذات اقدس ربوبی هستند و کمترین آلودگی و ناخالصی را به آن بارگاه راه نمی‌دهند.

به راستی چه تعبیری می‌توان برای این روایت کرد، جز اینکه آفاً بر خود گوئیم؟! آیا جان ندارد با خواندن این حدیث، قدری به خود آییم؟ که اگر با داشتن چنین جایگاهی در نظام خلقت، از مقاممان دور شویم، جای بسی حسرت است! چرا که دست یاری و نجات الهی، برای محبین، همواره مبسوط است و فیض غفران و نجاتش پیوسته جاری؛ و ما که امت حضرت حبیب‌الله‌ایم، اگر قدم در مسیری که بدون استحقاق برایمان گشوده‌اند، نگذاریم، در قیامت دچار حسرتی دردناک خواهیم شد و فریاد خواهیم زد: "یا حسرتی علی ما فرطتُ فی جنبِ الله!"

نقل است روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله خندان و با چهره‌ای نظیر قرص ماه به سوی اصحاب آمد. عبدالرحمن بن عوف به سوی ایشان رفت و پرسید: این نور چیست؟ حضرت فرمودند:

"بِشَارَةِ أُتْنِي مِنْ رَبِّي فِي أَخِي وَابْنِ عَمِّي وَابْنَتِي؛ وَأَنَّ اللَّهَ زَوْجَ عَلِيًّا عليه السلام مِنْ فَاطِمَةَ عليها السلام وَ أَمْرَ رِضْوَانِ، خَازِنِ الْجَنَانِ، فَهَزُّ شَجَرَةِ طُوبَى، فَحَمَلَتْ رِقَاعاً يَغْنِي صِكَاكاً بَعْدَ مُجْبِي أَهْلِ بَيْتِي، وَ أَنْشَأَ مِنْ تَحْتِهَا مَلَائِكَةً مِنْ نُورٍ وَ دَفَعَ إِلَى كُلِّ مَلَكٍ صَكَكاً. فَإِذَا اسْتَوَتْ الْقِيَامَةُ بِأَهْلِهَا نَادَتْ الْمَلَائِكَةُ فِي الْخَلَائِقِ؛ فَلَا يَبْقَى مُجِيبٌ لِأَهْلِ الْبَيْتِ إِلَّا



دَفَعَتْ إِلَيْهِ صَكًّا فِيهِ فَكَاكُهُ مِنَ النَّارِ بِأَخِي وَابْنِ عَمِّي وَابْتَتِي، فَكَاكُ رِقَابِ رِجَالٍ وَ نِسَاءٍ مِنْ أُمَّتِي مِنَ النَّارِ.<sup>۱</sup>

[این نور و سرور،] بشارتی است که از پروردگام درباره‌ی برادرم و پسرعمویم علی علیه السلام و دخترم فاطمه علیها السلام به من رسیده است. همانا خداوند آن دو را تزویج کرد و به رضوان، خزینه‌دار بهشت امر فرمود درخت طوبی را تکان دهد. پس رقعتهای مکتوبی به تعداد محبین اهل بیت من پراکنده شد. خداوند از تحت آن درخت، ملائکه‌ای از نور آفرید و هر رقعته را به یکی از آنان داد. پس وقتی قیامت برپا شود، ملائکه، صاحبان آن رقعته‌ها را در میان خلایق، ندا دهند؛ تا هیچ یک از محبین اهل بیت نباشد، مگر رقعته‌ی برایش از آتش، به او داده شود. بنابراین آزادی مردان و زنان امت من از آتش، به واسطه‌ی برادر و پسرعمویم و دخترم است.

عزیزان؛ نکند فکر کنیم این روایات، قصه و داستان‌اند! این‌ها حقایق نوری هستند که اگر چه ما امروز عمق آن‌ها را درک نمی‌کنیم، اما فردای قیامت که پرده از اسرار هستی برداشته شود، تازه متوجه این حقایق خواهیم شد. شاید امروز، درک حقیقت دستگیری محبت اهل بیت علیهم السلام برای همگان میسر نباشد؛ چرا که بیشتر ما اسیر اسباب و علل هستیم و ورای آن را نمی‌بینیم و لذا فکر می‌کنیم خودمان هدایت شدیم یا توبه کردیم و از مسیر غلط بازگشتیم! در حالی که این‌ها، تجلی محبت حضرت زهرا علیها السلام و اولادشان علیهم السلام است که به صورت ورقه‌ی از درخت طوبی در قلب ما القاء شده و ما را از انحراف بازداشته است؛ اگر چه از طریق علل و اسباب.

البته این احادیث در جایگاه طریقت محبت است؛ یعنی وقتی ما موضوع محبت را داشته باشیم، به هر طریقی، ما را هدایت می‌کنند و

به مسیر تبعیت می‌کشانند؛ "جَعَلَ صَلَاتَنَا عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلَايَتِكُمْ، طَيِّباً لِخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِنَفْسِنَا وَ تَزْكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا". لذا اگر معرفتمان را نسبت به ائمه عليهم السلام بیشتر کنیم، می‌فهمیم این، اسباب و علل ظاهری نیستند که سبب هدایت ما به امور معنوی می‌شوند؛ بلکه این‌ها فقط مجاری فیض ائمه عليهم السلام هستند.

لذا فردا که اسرار آشکار شود، خواهیم دید اگر فضل و عنایت اهل بیت عليهم السلام نبود، ما چه ناپاکی‌هایی داشتیم و چگونه با این آلودگی، مسیر خود و نسلی را که امتداد وجودمان بود، منحرف می‌کردیم و چه خسران و عذابی در انتظارمان بود! و آنجاست که تازه، برکات هدایت به صراط مستقیم و بازگشت از مسیر زندگی مادی و گناه‌آلوده را، در تمام زوایای زندگی خود و نسلمان ادراک خواهیم کرد و شیرینی و عظمت محبت اهل بیت عليهم السلام را در کام جانمان خواهیم یافت.

### همیشه با محبوب

امام علی عليه السلام می‌فرمایند:

"أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَخَذَ بِيَدِ حَسَنِ عليه السلام وَ حُسَيْنِ عليه السلام وَقَالَ: مَنْ أَحَبَّنِي وَأَحَبَّ هَذَيْنِ وَ آبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا، كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ."<sup>۱</sup>

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله، دست حسن و حسین عليهم السلام را گرفت و فرمود: هر که مرا دوست بدارد و این دو و پدر و مادرشان را نیز دوست داشته باشد، روز قیامت با من در درجه‌ی من خواهد بود.

ایشان در جای دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کنند:

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۱۶.

"أَنَا وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَاطِمَةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مُجْتَمِعُونَ وَمَنْ أَحَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَأْكُلُ وَنَشْرَبُ حَتَّى يُفَرَّقَ بَيْنَ الْعِبَادِ."

در روز قیامت، من، علی علیه السلام، فاطمه علیه السلام، حسن و حسین علیهما السلام و نیز هر که ما را دوست داشته باشد، با هم جمع خواهیم شد؛ و می‌خوریم و می‌آشامیم، تا بندگان پراکنده شوند.

این خبر به گوش یکی از مردم رسید و درباره‌ی آن سؤال کرد: پس عرضه‌ی اعمال و حساب‌رسی چه می‌شود؟ حضرت فرمود:

"كَيْفَ لِصَاحِبِ يَاسِينَ بِذَلِكَ، حِينَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ مِنْ سَاعَتِهِ؟"<sup>۱</sup>

این امر برای صاحب یاسین چگونه بود، هنگامی که در دم به بهشت رفت؟! در روایت دیگری آمده است ابوذر به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: من گروهی را دوست دارم؛ اما در اعمال آنها، به پایشان نمی‌رسم! حضرت فرمود:

"يَا أَبَاذَرُّ، الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ وَ لَهُ مَا اكْتَسَبَ."

ای ابوذر، انسان با کسی [محبش] است که دوستش دارد؛ و نتیجه‌ی عملش را می‌بیند.

ابوذر گفت: همانا من، خدا و رسول او و اهل بیت پیامبرش را دوست دارم. حضرت فرمود:

"فَإِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحَبَّبت."<sup>۳</sup>

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۷۴.

۲- اشاره به جریان مؤمن آل یاسین در آیات ۲۰ تا ۲۷ سوره یس؛ که بین ایمان آوردن او با ورودش به بهشت، هیچ فاصله‌ای ذکر نشده است: "إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِي. قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ...". همانا من به پروردگار شما ایمان آوردم، پس بشنوید؛ گفته شد: وارد بهشت شو. برای مطالعه بیشتر، به ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۱۵ مراجعه شود.

۳- الأمالی، شیخ طوسی، ص ۶۳۲.

پس به راستی، تو با همان کسی که دوست می‌داری، محشوری. البته این روایات، تنها مربوط به آخرت نیست و با توجه به ظرف "مع"، یعنی همین اکنون با کسی که دوستش داری، همراهی و معیت داری؛ لذا هر چه او انجام دهد و هر فیضی کسب کند، به تو هم می‌رسد.

در واقع، انسان با محبتش محشور است. لذا اگر امروز، حشر و نشر ما با محبوبی باشد که اندیشه، صفات و اعمالش، فوق اندیشه، صفات و اعمال ماست، آثار این برتری، به تمام ابعاد وجودی ما نیز می‌رسد و خود را نشان می‌دهد. چنین محبوبی برای ما میزان می‌شود و دوست داشتنش، موضوعیتی است که ما را به طریقت نیز می‌کشاند.

لذا از آنجا که برترین محبوبان بی‌نظیر عالم، ائمه علیهم‌السلام هستند، ما باید روز به روز محبتمان را به آنان اشتداد دهیم، تا در اثر معیت وجودی با آنها، از ایشان اثر بگیریم.

همچنین حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

"...مَنْ أَحَبَّنَا، كَانَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا، لَحَشِرَهُ اللَّهُ

مَعَهُ..."<sup>۱</sup>

هر که ما را دوست بدارد، روز قیامت با ما خواهد بود؛ که انسان حتی اگر سنگی را دوست داشته باشد، هر آینه خداوند، او را با آن محشور می‌کند! امام سجاد علیه‌السلام می‌فرماید:

"مَنْ أَحَبَّنَا لَا لِلدُّنْيَا يُصِيبُهَا مِنَّا، وَ عَادَى عَدُوَّنَا لَا لِشَحْنَاءَ كَانَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ، أَتَى

اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۱</sup>

هر که ما را دوست داشته باشد اما نه به سبب دنیایی که از قبل ما به او می‌رسد، و دشمن ما را دشمن بدارد، لیکن نه به سبب کینه‌ای که میان آن دوست، روز قیامت به همراه محمد ﷺ و ابراهیم علیهما السلام و علی علیهما السلام به پیشگاه خدا آید.

البته دنیایی که از طریق امام به ما می‌رسد، به یقین، دنیای حلال و مطلوب است؛ اما امام می‌فرماید محبت راستین به ما، آن است که اصلاً به خاطر این دنیا نباشد؛ که اگر چنین باشد، تعلقات دانی دنیا در آن دخیل است. لذا اشتداد محبت، به معنی کنار زدن محبت‌های کاذب دنیایی است؛ نه اینکه فکر کنیم چون محبت، ما را به معیت اهل بیت علیهم السلام می‌رساند، پس دیگر نیازی به عبادات نیست! بلکه اگر محبتمان حقیقی و صاف و زلال باشد، عبادات و به طور کلی تمام تکالیف را به نحو اتمّ و اکمل انجام دهیم تا محبوبمان را راضی کنیم.

روایت کرده‌اند شخصی که با پای پیاده از خراسان آمده بود، بر امام باقر علیهما السلام وارد شد و پاهای خود را که زخمی شده بود، نشان داد و عرض کرد: به خدا سوگند، هیچ چیز مرا با پای پیاده به اینجا نکشاند، جز محبت شما اهل بیت. حضرت باقر علیهما السلام فرمود:

”وَاللَّهِ لَوْ أَحْبَبْنَا حَجْرًا، حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَنَا؛ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ...“<sup>۲</sup>

به خدا قسم، حتی اگر سنگی ما را دوست داشته باشد، خداوند او را با ما محشور می‌کند. مگر دین، چیزی جز محبت است؟

در حقیقت، دین فقط با محبت اهل بیت علیهم السلام است که کاربردی

۱- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۵۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۹۵.

می‌شود. ما روایات بسیاری از ایشان شنیده‌ایم؛ اما تا جایگاهشان را در وجود نیابیم، روایاتشان به جانمان نمی‌نشیند. اصلاً بدون محبت به آنان، چگونه می‌توانیم به دستوراتشان عمل کنیم؟! بدون محبت، از دین ما، تنها اعتقادی خشک باقی می‌ماند که اثری در زندگی‌مان ندارد؛ و دین بدون کاربرد هم ما را به سوی دنیا و جلواتش می‌کشاند. در حالی که وقتی دین با محبت، کاربردی شود، انسان را به معیت محبوب می‌رساند؛ و چه ثمری بهتر از این؟

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

”مَنْ أَحَبَّنَا لَمْ يُحِبَّنَا لِقَرَابَةِ بَيْنِنَا وَبَيْنَهُ وَلَا لِمَعْرُوفِ أَسَدَيْنَاهُ إِلَيْهِ، إِنَّمَا أَحَبَّنَا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، جَاءَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَاتَيْنِ؛ وَ قَرْنٌ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ.“<sup>۱</sup>

هر که ما را دوست بدارد، نه به خاطر قرابتی که بین ما و اوست، یا به خاطر خوبی و احسانی که به او کرده‌ایم، ما را فقط به خاطر خدا و رسول او دوست می‌دارد و در روز قیامت با ما می‌آید، مانند این دو؛ (و دو انگشت سبابه‌ی خود را به هم نزدیک کردند).

همچنین روایت شده است جمعی خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند و عرضه داشتند: ما شما را فقط به خاطر نزدیکی و خویشاوندی‌تان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و به خاطر حقی که خداوند برایتان واجب کرده است، دوست می‌داریم و علاقه و محبت ما به خاطر دنیا که از جانب شما به ما می‌رسد، نیست؛ بلکه به خاطر خدا و اصلاح دینمان است؛ یعنی خالص برای خدا و ابدیت.

حضرت، دو بار سخن آنان را تصدیق کردند و فرمودند:

"مَنْ أَحَبَّنَا، كَانَ مَعَنَا (أو) جَاءَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، هَكَذَا؛ ثُمَّ جَمَعَ بَيْنَ السَّبَابَتَيْنِ."<sup>۱</sup>  
 هر که ما را دوست بدارد، در روز قیامت با ماست (یا فرمود): با ما می آید؛  
 این گونه (و سپس دو انگشت سبابه اش را جمع کرد).

### این کجا و آن کجا!

روایت شده است امام سجاد علیه السلام بیمار شدند و عده ای از اصحاب  
 پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت ایشان رفتند و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا،  
 جانمان به فدایت؛ چگونه صبح کردی؟ حضرت فرمودند:

"فِي عَافِيَةٍ، وَاللَّهُ الْمَخْمُودُ عَلَى ذَلِكَ؛ كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ أَنْتُمْ؟"

به حمد خداوند، در عافیت هستم. اما شما چگونه صبح کردید؟

گفتند: ای فرزند رسول خدا، ما صبح کردیم در حالی که تو را

دوست داریم و دینمان بر این محبت است. حضرت فرمود:

"مَنْ أَحَبَّنَا لِلَّهِ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ ظِلًّا ظَلِيلًا يَوْمَ لَا ظِلُّ إِلَّا ظِلُّهُ؛ وَمَنْ أَحَبَّنَا يُرِيدُ  
 مُكَافَأَتَنَا، كَفَاهُ اللَّهُ عَنَا الْجَنَّةَ؛ وَمَنْ أَحَبَّنَا لِعَرْضِ دُنْيَاهُ، آتَاهُ اللَّهُ رِزْقَهُ مِنْ حَيْثُ  
 لَا يَحْتَسِبُ."<sup>۲</sup>

هر که ما را به خاطر خدا دوست داشته باشد، خداوند در روز قیامت - که  
 برای احدی، سایه ای غیر از سایه ی خدا نیست - او را در سایه ای گسترده داخل  
 می کند. اما آن که ما را دوست بدارد به این امید که [به خاطر محبتش] از جانب ما،  
 جزایی به او برسد، خداوند فقط بهشت را برایش آماده می کند؛ و کسی که ما را برای  
 دنیا و حاجت های آن دوست داشته باشد، خداوند روزی اش را از جایی که حساب  
 نمی کند، به او می دهد.

۱- الکافی، ج ۸، صص ۱۰۶-۱۰۷.

۲- إحقاق الحق و إزهاق الباطل، ج ۲۴، ص ۴۷۱؛ نور الأبصار، ص ۱۲۷.

حضرت در این روایت، به سه مرتبه از جایگاه محبین، بر اساس نوع محبتشان اشاره می‌فرماید:

اول- دسته‌ای که حقیقت "هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ"<sup>۱</sup> را یافته‌اند و دین خود را بر اساس دوستی اهل بیت علیهم‌السلام بنا نهاده‌اند. حضرت در مقام این محبین می‌فرماید: خدا آنان را در صحرای محشر، زیر سایه‌ی خود قرار می‌دهد.

دوم- گروهی که اهل بیت علیهم‌السلام را دوست دارند، به این علت که خیری از جانب آن بزرگواران به آنها برسد و به خاطر محبتشان پاداشی بگیرند. بهای دوستی اینان هم بهشت است.

سوم- عده‌ای که اهل بیت علیهم‌السلام را برای دنیا و حاجات دنیوی خود دوست دارند. خدا هم دنیا را به وسیله‌ی اهل بیت علیهم‌السلام به آنان می‌دهد. حال، صادقانه بنگریم که از کدام دسته‌ایم؛ و عاقلانه بیندیشیم که انتخاب احسن و شأن انسانیتمان، کدام است!

روایت شده است یونس بن یعقوب - که از یاران امام ششم تا هشتم علیهم‌السلام و فردی مورد اعتماد بود- به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: همانا دوستی و محبت من به شما و معرفتی که خداوند درباره‌ی حقتان به من داده، مرا خوش‌تر و دوست‌داشتنی‌تر از ملک دنیا است. در این هنگام، آثار خشم در چهره‌ی امام آشکار شد؛ آن گاه فرمود:

"يَا يُونُسُ، قِسْتِنَا بِغَيْرِ قِيَاسٍ! مَا الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا؟ هَلْ هِيَ إِلَّا سَدٌّ فَوْرَةٌ أَوْ سِتْرٌ عَوْرَةٌ؛ وَأَنْتَ لَكَ بِمَحَبَّتِنَا الْحَيَاةُ الدَّائِمَةُ؟"<sup>۲</sup>

۱- الکافی، ج ۸، ص ۸۰: آیا دین، غیر از حب است؟

۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۶۶.



ای یونس، قیاس ناصحیحی کردی! اصلاً دنیا و آنچه در آن است، چیست؟! آیا جز پر کردن شکمی و یا پوشاندن عورتی است؟ در حالی که تو با محبت به ما به حیات جاوید و ابدی دست می‌یابی!

این گونه روایات، دقت فراوانی به ما می‌دهد، تا در محبتمان خالص و محض باشیم. آن‌که می‌گوید امام را بیشتر از دنیا دوست دارم، یعنی به دنیا بها داده و آن را با دوستی اهل بیت علیهم‌السلام که از پربهایی، قیمت ندارد، مقایسه کرده است! در حالی که یک شیعه نباید بینشی داشته باشد که روی دنیا و آنچه در آن است، حسابی باز کند! بلکه باید دنیا را حطامی ببیند که به قدر نیاز و اقتضای روده، از آن می‌خورد و یا به قدر چند گز پارچه از آن، بدنش را می‌پوشاند. چنین دنیا، چه ارزشی دارد که آدمی، محبت و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام و معرفتی را که خداوند از جانب خود برای شناخت ایشان به او داده است، با آن مقایسه کند؟!!

حال آنکه در این محبت و معرفت، حیات دائمی و عروج لحظه به لحظه و ابدی است و ابدیت، چه از نظر زمان - که بی‌نهایت است - و چه از نظر نعمت‌های ابدی‌اش - که "فی ما اشتهت انفسهم خالدون"<sup>۱</sup> است - هرگز با دنیای فانی، قابل قیاس نیست. مثل اینکه هر چه صفر جلوی یک بگذاریم، باز هم در مقابل بی‌نهایت، هیچ است و به قیاس نمی‌آید. اصلاً مگر ابدیت، و زمان و نعمت‌های آن، حسابی دارد که بخواهیم با زمان دنیوی مقایسه‌اش کنیم؟! به دلیل همین زیبایی ابدیت است که مرگ برای یک شیعه، چنان شیرین است که به فرمایش مولی‌الموحدين علی علیه‌السلام اگر اراده‌ی خداوند مبنی بر زندگی در دنیا

۱- سوره انبیاء، آیه ۱۰۲: در آنچه دل‌هایشان بخواهد، جاودان‌اند.

نبود، یک لحظه در قالب بدن‌هایشان نمی‌ماندند<sup>۱</sup>.

برای تقریب به ذهن، قیاس محبت اهل بیت علیهم‌السلام با دنیا، مثل قیاس حیات دنیا با زندگی جنین در بطن مادر است. اصلاً می‌توان چنین قیاسی کرد؟! آیا احمقانه نیست جنین در بطن، به مادر خود که حیات را برای او گسترده است، منت بگذارد و بگوید من دنیا و تو را، بیش از این بطن دوست دارم؟!!

اما متأسفانه ما به دلیل دیدگاه و بینش‌های غلط نسبت به هستی و دنیا، حیات دنیوی را با حیات اخروی قیاس می‌کنیم. حتی فکر می‌کنیم اگر بمیریم و به آخرت برویم، دست و پا نداریم که از نعمت‌های آنجا استفاده کنیم! حال آنکه نمی‌دانیم متناسب با هر عالم خود، قوایی داریم که قدرت بهره‌برداری و تغذیه از آن عالم را به ما می‌دهد. چنان‌که در همین عالم هم در هر دوره از زندگی خود، قوا و تغذیه‌ی متناسب همان دوره را داریم؛ و مثلاً یک نوزاد هرگز نگران این نیست که مبادا وقتی از شیر گرفته شود، گرسنه بماند!

اگر ما این مثال‌ها را متوجه می‌شویم، پس چگونه است که از مرگ، برای از دست دادن فرزند و مال و زندگی دنیا می‌ترسیم؟! در حالی که این‌ها مقتضای حیات دنیوی ماست و در حیات اخروی، نیازی به آن‌ها نداریم و بهره‌ای نمی‌توانیم ببریم! چرا که به اقتضای قوای اخروی خود، هم خوردنی‌های متناسب و فوق خوردنی‌های دنیا در

۱- اشاره به خطبه ۱۹۳، نهج البلاغه: "...وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ لَهُمْ، لَمْ تَسْتَفِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ..."; اگر اجلی که خداوند برای آنان قرار داده است، نبود، ارواح آنان، چشم بر هم زدنی در جسم‌هایشان نمی‌ماند.

"جَنَاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ" <sup>۱</sup> داریم، هم "لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ" <sup>۲</sup> و هم "الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ" <sup>۳</sup>؛ اما به شرط اینکه صالح و سالم به آخرت منتقل شویم. صلاح و سلامتی هم فقط به محبت اهل بیت علیهم السلام است و اینکه بتوانیم این محبت را با طریقت صحیح، به ابدیت منتقل کنیم.

### معشوق عاشق نواز

شخصی روایت می کند: در خدمت امام باقر علیه السلام بودم و خانه، پر از جمعیت بود. ناگاه پیرمردی که بر عصایش تکیه زده بود، نزد امام آمد و بر در خانه ایستاد. به حضرت سلام داد و سپس سکوت کرد تا جواب او را دادند. آن گاه رو به جمعیت کرد، سلام داد و ساکت شد تا همه جوابش را دادند. سپس چهره اش را رو به حضرت باقر علیه السلام کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا، مرا نزدیک خود بنشان؛ جانم به فدایت. همانا من، شما و هر که شما را دوست دارد، دوست می دارم؛ و به خدا سوگند، شما و محبیتان را به خاطر طمع دنیا دوست ندارم. و دشمن شما را دشمن می دارم و از او برائت می جویم، اما نه به سبب دشمنی خونی که بین من و اوست. به خدا سوگند، هر آینه حلال شما را حلال و حرام شما را حرام می دانم و منتظر امرتان هستم. پس آیا امیدی دارید خداوند، مرا فدای شما کند؟

امام باقر علیه السلام به او فرمودند: "إِلَىٰ إِلَىٰ"، نزد من بیا، نزد من بیا؛ تا او

۱- سوره مؤمنون، آیه ۱۹: باغهایی از درخت خرما و انگور.

۲- سوره بقره، آیه ۲۵: آنان در بهشت، همسرانی پاکیزه دارند.

۳- سوره طور، آیه ۲۱: فرزندانشان را به آنان ملحق می کنیم.

را در کنار خود نشانند. آن گاه فرمودند:

”أَيُّهَا الشُّيْخُ، إِنَّ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَاهُ رَجُلٌ، فَسَأَلَهُ عَنْ مِثْلِ الَّذِي سَأَلْتَنِي عَنْهُ؛ فَقَالَ لَهُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ تَمَّتْ، تَرِدُ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ عَلَيَّ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ وَ يَنْلِجُ قَلْبَكَ وَ يَبْرُدُ فُؤَادَكَ وَ تَقْرَأُ عَيْنَكَ وَ تُسْتَقْبَلُ بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ مَعَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ، لَوْ قَدْ بَلَغَتْ نَفْسُكَ هَاهُنَا - وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ - وَ إِنَّ تَعِشْ، تَرَى مَا يَقْرَأُ اللَّهُ بِهِ عَيْنَكَ وَ تَكُونُ مَعَنَا فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى.“

ای پیرمرد، همانا مردی نزد پدرم امام سجاد علیه السلام آمد و همان چیزی را از او پرسید که تو از من پرسیدی. پس پدرم به او فرمود: اگر بمیری، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و علی بن الحسین علیه السلام وارد می شوی؛ در حالی که قلبت آرام و دلت خنک و دیده ات روشن می گردد و ملائکه ای کرام الکاتبین، با روح و ریحان از تو استقبال می کنند؛ این در صورتی است که جانت به اینجا رسد (و با دست به حلق خود اشاره کردند). اما اگر نمیری و حیات طولانی داشته باشی، چیزی را می بینی که خداوند با آن، چشمت را روشن می کند؛ و با ما هستی در مراتب اعلی. آن گاه پیرمرد گفت: چه فرمودی ای امام؟! و حضرت، دوباره سخن خود را برایش تکرار فرمودند. پیرمرد گفت: الله اکبر! و سخن امام را تکرار کرد. آن گاه شروع کرد به های های گریستن و نالیدن، تا نقش زمین شد. اهل خانه نیز از حال او، به گریه و ناله افتادند. امام به او رو کردند و با انگشتان خویش، اشک های چشمش را پاک می فرمودند. آن گاه پیرمرد، سرش را بالا آورد و گفت: ای فرزند رسول خدا، قربانت گردم، دستت را به من بده. پس حضرت، دست خود را به او دادند و او آن را بوسید و بر چشمان و گونه ی خود گذاشت و روی سینه اش قرار داد. سپس برخاست و به امام، سلام داد. امام، او را بدرقه کردند و در

حالی که می‌رفت، از پشت سر، او را می‌نگریستند. سپس رو به سایرین فرمودند:

”مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظَرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا.“<sup>۱</sup>

هر که دوست دارد مردی از اهل بهشت را ببیند، پس به این مرد نگاه کند.

### ایصال به مطلوب

چنان که دانستیم، عبادات به تنهایی رساننده نیستند و اگر بدون محبت باشند، اثری ندارند! بلکه این‌ها، تکالیف و وظایفی هستند که ما برای اشتداد محبت بر عهده داریم. چه، محبت است که رساننده است؛ و این را از روندی که پیامبر ﷺ به امر الهی در ابلاغ رسالتش داشت، به خوبی می‌توان فهمید؛ از اینکه پس از بیست و سه سال تبلیغ اسلام و تعلیم احکام و عبادات، خداوند به پیامبرش وحی کرد: رسالت الهی را ابلاغ کن.

”يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...“<sup>۲</sup>

اما مگر پیامبر ﷺ احکام حلال و حرام، عبادات، اخلاق، توحید، معاد و سایر ابعاد دین را تا آن زمان تبیین نکرده بود؟ پس منظور خداوند چه بود و چه رازی در این فرمان بود که اگر انجام نمی‌شد، امر رسالت ابلاغ نشده بود؟! در واقع خداوند می‌خواست به ما بگوید رسالت پیامبر ﷺ با نماز، حج، روزه و سایر عبادات، فی‌نفسه و به

۱- الکافی، ج ۸، صص ۷۶-۷۷.

۲- سوره مائده آیه ۶۷: ای رسول، آنچه را از سوی پروردگارت به تو نازل شد، ابلاغ کن؛ وگرنه رسالتش را ابلاغ نکرده‌ای.

تنهایی رساننده نیست؛ بلکه باید با عنصر ولایت ترکیب شود، یعنی با محبت و مودت علی علیه السلام و فرزندانش علیهم السلام. لذا اگر بطن دین را که ولایت و محبت است، کنار بگذاریم و پذیرش سرپرستی اهل بیت علیهم السلام را رها کنیم، به قرب، توحید و کمال نخواهیم رسید.

یعنی بیست و سه سال دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از راه‌های مختلف مثل فرستادن نامه برای سران ممالک بزرگ آن زمان، جنگ‌های بسیار با کفار و مشرکین و...، خیلی‌ها را مسلمان کرد، ولی این‌ها شرط لازم بود؛ و شرط کافی توحید و قرب الهی، ولایت و مودت اهل بیت عصمت علیهم السلام بود که رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را تکمیل می‌کرد؛ "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ..." در حقیقت، ائمه علیهم السلام باغبان عمل هستند؛ که با محبتشان از طریق موضوعیت و طریقت، ایصال به مطلوب می‌کنند. چنان‌که علامه طباطبایی می‌فرماید:

«مقصود از هدایت در جمله‌ی "يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا"، بیان فرمان الهی و ارائه‌ی طریق نیست؛ ... بلکه منظور، ایصال به مطلوب است و امام، انسان و عمل او را به سوی خداوند متعال سوق می‌دهد.»<sup>۱</sup>

در واقع، آن‌که موضوعیت و اصل محبت را داشته باشد، طریقت هم به دنبالش می‌آید و او را می‌رساند. مهم، آن است که ما این محبت را بشناسیم و با معرفت، همراهش کنیم؛ وگرنه بدون محبت، کرور کرور عمل و عبادت هم انجام دهیم، به جایی نمی‌رسد؛ مثل اینکه زیباترین، سالم‌ترین، کامل‌ترین و مرغوب‌ترین بذر را در زمین

۱- اشاره به آیه ۷۳، سوره انبیاء: به امر ما هدایت می‌کنند.

۲- در محضر علامه طباطبایی، محمدحسین رخشاد، ص ۹۳.

حاصل خیزی بکاریم، ولی باران و آفتاب را از آن دریغ کنیم! موضوعیت و طریقت محبت امام هم، مانند باران و آفتاب برای اعمال ماست که موجب به ثمر نشستن آنها می شود و در نهایت، ما را عبد و خلیفه ی خدا می کند؛ همان گونه که باران و آفتاب، باعث به بار نشستن و میوه دادن درخت می شود.

این است که پس از انجام رسالت و تبیین احکام و اخلاقیات، حاکمیت و اجرای دین، به دست ولی سپرده شد. لذا می توان گفت شناخت ولایت، به منزله ی شناخت رسالت است و عدم معرفت به ولایت و مقام حقیقی امام، عین دین نداشتن و جاهلیت؛ که "مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً"<sup>۱</sup>؛ یعنی بدون معرفت و عشق به ولایت، هیچ چیز به طریق دینداری نیست و به جایی نمی رساند!

باید همواره اصل و محور را این بدانیم که ابلاغ و رساندن، کار امام است؛ چرا که خداوند، خود، مسیر ولایت را انتخاب کرده و از طریق امامان علیهم السلام، خود را به خلق معرفی نموده است. یعنی مقصد ما، تنها و تنها قرب به حق تعالی است و ائمه ی اطهار علیهم السلام به اذن الهی، واسطه های رسیدن به این مقصدند.

در زیارت جامعه ی کبیره می خوانیم:

"إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدْعُونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ؛ سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ وَ خَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَ أَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَ سَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ وَ هَدِيَ مَنْ اِغْتَصَمَ بِكُمْ؛ مَنْ اتَّبَعَكُمْ، فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ وَ مَنْ خَالَفَكُمْ، فَالنَّارُ مَثْوَاهُ"

وَمَنْ جَحَدَكُمْ، كَافِرٌ وَمَنْ حَارَبَكُمْ، مُشْرِكٌ وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ، فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ."

شما به سوی خدا می‌خوانید و بر او دلالت می‌کنید؛ به او ایمان می‌آورید، تسلیمش می‌شوید و به فرمانش عمل می‌کنید؛ به راه او هدایت می‌کنید و به قول او حکم می‌رانید. هر که شما را دوست داشت، سعادت‌مند شد و هر که با شما دشمنی کرد، به هلاکت رسید؛ هر که شما را انکار کرد، نومید شد و هر که از شما جدا افتاد، گمراه گشت؛ هر که به شما تمسک جست، رستگار شد و هر که به شما پناه برد، به ایمنی رسید؛ هر که شما را تصدیق کرد، سالم ماند و هر که دست به دامن شما زد، هدایت یافت. هر که شما را پیروی کرد، مأوایش بهشت است و هر که با شما مخالفت نمود، جایگاهش جهنم است؛ هر که شما را انکار کرد، کافر است، هر که با شما به جنگ برخاست، مشرک است و هر که شما را رد کرد، در پست‌ترین درک جهنم است.

در واقع، انتصاب ائمه علیهم‌السلام به امامت و امر به اطاعت ایشان، از جانب خداست؛ "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ"<sup>۱</sup>. پس بر خلاف آن‌که عده‌ای گمان می‌کنند، دوست داشتن ائمه علیهم‌السلام و اطاعت از ایشان، شرک نیست. بت‌پرستی و شرک، آنجاست که از خود، چیزی جعل کنیم و به آن عشق ورزیم؛ یعنی بر اساس فکر، اندیشه، سلیقه و روحیه‌ی خود، کسی یا چیزی را انتخاب کنیم و دوستش بداریم. آنجا مشرک خواهیم شد که محبت‌های کاذب و باطل که ناشی از تجلیات دنیا و نفس است و ریشه در وهم دارد، در دل‌مان رخنه کند. اما اگر دوست داشتن کسی، به امر و خواست خدا و مرضی او باشد، نه تنها شرک نیست، بلکه اطاعتش هم، اطاعت خداست؛ که

۱- سوره نساء، آیه ۵۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسول و اولیاء امرتان را اطاعت کنید.



"مَنْ أَطَاعَكُمْ، فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ"<sup>۱</sup>.

شرک و بت پرستی، آنجاست که ما امام را مستقل از خدا ببینیم. در حالی که ائمه علیهم السلام به اذن خداوند، صاحب مقام ولایت کلیه الهی هستند و خود خدا، جایگاه و موقعیت ویژه و نحوه‌ی خاصی از وجود به آنان داده و خواسته است ما از آنان اطاعت کنیم و مسیرشان را برویم؛ که "مَنْ أَرَادَ اللَّهَ، بَدَأَ بِكُمْ"<sup>۲</sup>. او خود، اکمال دین، اتمام نعمت و رضایت خود را بر محور ولایت قرار داده است. پس وقتی ما به تبعیت از فرمان خدا، کسی را دوست بداریم و اطاعتش کنیم، دیگر چه جای سخن از کفر و شرک است؟! مگر نه اینکه یاران حسین علیه السلام در کربلا، برای حب و عشقشان که امامشان بود، پرپر شدند؟ همان امامی که خداوند، او را منتصب و اطاعتش را واجب کرده بود. پس در حقیقت، آنان با جان دادن بر محور حسین علیه السلام برای خدا پرپر شدند.

چنان که در زیارت جامعه می خوانیم:

"السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرُّسَالَةِ... وَأَصُولَ الْكَرَمِ وَ قَادَةَ الْأُمَمِ  
... وَ أَرْكَانَ الْبِلَادِ وَ أَبْوَابَ الْإِيمَانِ وَ أَمَنَاءَ الرَّحْمَنِ... وَ صَفْوَةَ الْمُرْسَلِينَ... وَ حَفَظَةَ سِرِّ  
اللَّهِ... السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأِدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَقْرِئِينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ... وَ  
الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ... وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ."

سلام بر شما ای خاندان نبوت و موضع رسالت... پایه‌های کرم و رهبران امت‌ها... ارکان سرزمین‌ها، دروازه‌های ایمان و امینان خداوند رحمان... برگزیدگان پیامبران مرسل... و حافظان سرّ خدا... سلام بر دعوت‌کنندگان به سوی خدا،

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: هر که شما را اطاعت کند، هر آینه خدا را اطاعت کرده است.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: هر که خدا را اراده کند، باید از شما آغاز نماید.

راهنمایان به رضای او و ثابت قدمان در امرش...، مخلصان در توحید خدا و ظاهرکنندگان امر و نهی او...؛ و رحمت و برکات خداوند بر آنان.

ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و اولادش علیهم السلام مفطور جان ماست و ما اگر چه آنان را ندیده ایم، دوستشان داریم؛ و همین محبت است که طریقت را به همراه می آورد و به عبادات ما، اگر چه کم باشد، ارزش و اعتبار می دهد. لذا هر چه، این محبت را در وجود ما اشتداد دهد، برایمان اهمیت دارد.

اما دقت کنید؛ هرگز نباید به این محبت، مغرور شویم و این سخنان را بهانه‌ی کنار گذاشتن وظایف کنیم. چرا که اولاً اگر چه محب اهل بیت علیهم السلام هستیم، اما از آنجا که به این محبت معرفت نداریم، محبتمان اشتداد ندارد و کاربردی نشده است؛ نشان به اینکه اگر محبت، کاربردی شود، سوزش آن شدت می گیرد و به دنبال این سوز، تلاش و کوشش ما هم افزایش می یابد؛ و در نهایت، کاربرد این محبت، آن است که نگذاریم محبوب غایب، در پس پرده‌ی غیبت بماند.

ثانیاً با اینکه محبت اهل بیت علیهم السلام شرط کافی و رساننده است، اما شرط لازم را که شریعت است، باید به همراه داشته باشد؛ چنان که دانه باید زیر خاک برود و باغبان از آن مراقبت کند، اما شرط کافی برای رشدش، باران و آفتاب است.

بنابراین ما در کنار اصل محبت، باید وظایفمان را در شریعت، در حد اعلی انجام دهیم؛ اما بدانیم با محبت اهل بیت علیهم السلام است که نماز و روزه و دیگر عبادات ما اوج می گیرد و مقبول و مؤثر می شود.

## خصایل محبین در دنیا و آخرت

رسول اکرم ﷺ می فرماید:

"مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَئِمَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ فَلَا يَشْكُنُ أَحَدٌ أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ. فَإِنَّ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي، عِشْرِينَ خَصْلَةً؛ عَشْرٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا وَعَشْرٌ مِنْهَا فِي الْآخِرَةِ. أَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا، فَالزُّهْدُ وَالْحِرْصُ عَلَى الْعَمَلِ وَالْوَرَعُ فِي الدِّينِ وَالرَّغْبَةُ فِي الْعِبَادَةِ وَالتَّوْبَةُ قَبْلَ الْمَوْتِ وَالنُّشَاطُ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ وَالْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَالْحِفْظُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيُهُ عَزْوَاجِلٌ وَالتَّاسِعَةُ بُغْضُ الدُّنْيَا وَالْعَاشِرَةُ السُّخَاءُ..."<sup>۱</sup>

هر کس که خداوند محبت امامان از اهل بیت مرا روزی اش کند، بی گمان خیر دنیا و آخرت به او رسیده است؛ پس احدی نباید شک نکند که او در بهشت خواهد بود. همانا در محبت اهل بیت من، بیست خصلت است؛ که ده خصلت از آن در دنیا و ده تا در آخرت است. اما آنچه در دنیا است، عبارت است از: زهد، شوق و حرص در کار و عمل، پارسایی و ورع در دین، رغبت به عبادت، توبه پیش از مرگ، نشاط در شب زنده داری، ناامیدی از آنچه در دست مردم است، مراعات و حفظ امر و نهی خداوند، بغض و دشمنی دنیا، و سخاوت.

بنا بر این روایت، اولین خصلت محبین علی عليه السلام در دنیا، زهد است؛ نه به این معنا که فرد در عالم خارج، چیزی از دنیا نداشته باشد؛ بلکه درون و قلب او از گرایشات دنیا خالی می شود و دیگر مبدأ میلش دنیا نیست؛ اگر چه همه چیز داشته باشد. مانند حضرت سلیمان یا آسیه همسر فرعون و حضرت نرجس خاتون؛ که امکانات زیادی داشتند، اما نمی توان گفت زاهد نبودند.

البته فکر نکنیم ما هم امروز در زندگی کنونی خود، می توانیم با

رفاه مالی، زاهد هم باشیم؛ چرا که رفاه امروز، رفاه نیست! متأسفانه بنیانگذاران مکتب اومانیسم، چنان تشنّات شوم توهمی را به نام رفاه به خورد ما داده‌اند، که بهتر است سراغ چنین رفاهی نرویم؛ چون در این صورت، داشتن‌های ما، تجمل است نه جمال!

تجمل، توهم دارایی است و جمال، خودِ دارایی. در جمال، سلامت، امنیت، انس با طبیعت در حدِ راحت بودن و استفاده از آن به نحو احسن مطرح است؛ اما تجمل، غل و زنجیر است! یکی در جمال، از صالح بودن فرزندش لذت می‌برد و دیگری که در تجمل و توهم آن مانده، محو مدرک تحصیلی و ماشین آخرین سیستم فرزندش است! یا در زندگی‌های جمالی، همه چیز زیبا و منظم و سرورآور و در عین حال ساده و متناسب با شئون الهی است؛ اما در زندگی‌های تجملی، هزینه‌های بسیار هنگفت و سرسام‌آور به صورت تابلو، فرش، دکوراسیون و... در اتاق‌های دربسته‌ی پذیرایی احتکار می‌شود! ... و چنین رفاه، نه تنها به ما آزادی و امنیت نمی‌دهد، بلکه غل و زنجیرمان هم شده است. پس عاقلانه آنکه به هوای آسیه شدن، دنبال این رفاه نرویم!

دومین خصلت محب علی علیه السلام در دنیا، آن است که شوق و حرص به عمل دارد و هر جا امر و رضایت مولایش باشد، با سر می‌دود! او با عمل خود، شهادت می‌دهد که: "فَالْحَقُّ مَا رَضِيتُمُوهُ وَ الْبَاطِلُ مَا اسْخَطْتُمُوهُ وَ الْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَ الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ" <sup>۱</sup>.

۱- مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین: پس حق، آن است که شما پسندید و باطل، آنکه شما ناراضی باشید؛ معروف و نیکی، آن است که شما به آن امر کنید و منکر و زشتی، آنکه شما از آن نهی نمایید.

محب علی علیه السلام در دین، اهل ورع است نه اهل صورت و ظاهر؛ یعنی در انجام اعمال دینی دقت می‌کند. همچنین در انجام عبادات، شوق و رغبت دارد.

ویژگی دیگر محب حقیقی حضرت علی علیه السلام، توفیق توبه‌ی قبل از مرگ است؛ تا آنجا که محال است پیش از توبه بمیرد و حتی اگر در سكرات باشد، توبه می‌کند و مسیر روحش از جلال الهی، کاملاً به جمال الهی برمی‌گردد. لذا جهت روحش در برزخ، از مخالفت و شقاوت به سوی سعادت می‌رود و اگر چه دچار فشارهای برزخی هم بشود، اما این فشارها، لازمه‌ی سلامت اخروی اوست و مسلماً تحمل آن‌ها، به مراتب بهتر از آن است که بدون توبه، به آخرت منتقل شود!

دیگر آنکه شیعه نشاط دارد شب‌ها بیدار شود تا با معشوق خود، کلامی داشته باشد و راز و نیازی کند.

هفتمین ویژگی محب علی علیه السلام آن است که به دست مردم نگاه نمی‌کند و اگر چه با آنان ارتباط دارد و داد و ستد می‌کند، اما جلوات *"بِئْمْنِهِ رِزْقَ الْوَرَى"*<sup>۱</sup> را می‌بیند و می‌داند روزی‌اش از جای دیگر تأمین می‌شود.

محب علی علیه السلام اوامر و نواهی حضرت حق تعالی را حفظ می‌کند و پیوسته در اطاعت اوست. او محبتی نسبت به دنیا ندارد و به تکلیف در آن زندگی می‌کند؛ و چه بسا اگر این تکلیف را نداشت، آرزوی موت و رفتن به سرای آخرت می‌کرد. ویژگی آخر محب حقیقی هم آن است

۱- مفاتیح الجنان، دعای عدیله.

که اهل سخاوت است.

در ادامه‌ی روایت نیز آثار اخروی محبت آمده است:

”وَأَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ، فَلَا يُنْشَرُ لَهُ دِيْوَانٌ وَلَا يُنْصَبُ لَهُ مِيزَانٌ وَ يُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَ يُكْتَبُ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ يَبْيَضُ وَجْهُهُ وَ يُكْسَى مِنْ حُلْلِ الْجَنَّةِ وَ يَشْفَعُ فِي مِائَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ وَ يَتَوَجَّعُ مِنْ تَيْجَانِ الْجَنَّةِ وَ الْعَاشِرَةَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ. فَطَوْبَى لِمُحِبِّي أَهْلِ بَيْتِي.“

اما آنچه در آخرت است: برای او دیوانی باز نشود و میزانی برپا نگردد، نامه‌ی عمل او به دست راستش داده شود، برائی از آتش برایش نوشته شود، رویش سپید گردد، از حلیه‌های بهشتی بر او بپوشانند، صد نفر از اهل بیتش را شفاعت کند، خداوند به نظر رحمت بر او بنگرد، از تاج‌های بهشتی بر سرش نهاده شود و بدون حساب به بهشت داخل گردد. پس خوشا به حال محبین اهل بیت من.

و این‌ها از آن روست که محب، میزان حقیقی را که محبت علی بن ابیطالب علیه السلام است، با خود دارد؛ و همین میزان، طریق تمام عقبه‌های سكرات، برزخ، نکیر و منکر و... را پاسخ‌گوست؛ که اصلاً خود، قسیم نار و جنت است!

توجه داشته باشید که این خصلت‌ها، ویژه‌ی محب اهل بیت علیهم السلام است و اگر ما آن‌ها را در خود نمی‌بینیم، این گونه نیست که فکر کنیم محبت را داریم و این خصایص را به ما نداده‌اند! بلکه باید محبت خود را اصلاح کنیم و دنبال اشتداد آن باشیم. چرا که خصلت یعنی چیزی که صفت شخص شده، و صفت هم از موصوف جدا نیست؛ پس اگر کسی وصف محبت را دارد، این صفات را هم باید داشته باشد.

## حکم ثواب و عقاب

با این بیانات، نقش موضوعیت محبت اهل بیت علیهم السلام و آثار آن را دریافتیم و دانستیم موضوعیت محبت، به این معنا نیست که ما فکر کنیم با داشتن محبت اهل بیت علیهم السلام می توانیم هر کاری دلمان خواست، انجام دهیم؛ بلکه باید بدانیم هر عبادت، بندگی و کار خیری، بر پایه‌ی موضوع محبت است که عامل ثواب یا عقاب می شود.

به عنوان مثال، فقها همواره احکام فقهی را بر موضوع‌هایی که مشخص کرده‌اند، صادر می کنند و بدون موضوع، حکمی نمی دهند. ایشان در هر مسئله، ابتدا موضوع را بر اساس چهار منبع قرآن، سنت، عقل و اجماع تشخیص می دهند و سپس حکم را بر آن سوار می کنند. مثلاً بر موضوعی به نام قمار، حکم حرام می دهند و لذا بازی‌ای مانند شطرنج، تا زمانی که موضوع آن قمار باشد، حرام است؛ اما وقتی بازی فکری شد، حکم حرام از آن برداشته می شود و حلال می گردد. چرا که مهم، موضوع مسئله‌ای است که نیاز به حکم دارد، نه ظاهر آن.

جریان آخرت و احکام الهی نیز به همین ترتیب است. محبت، موضوع خلقت و هستی است که خداوند به تمام اعمال و عبادات ما، بر اساس این موضوع، حکم ثواب و عقاب می دهد. یعنی حکم ثواب، به محبت اهل بیت علیهم السلام است و حکم عقاب، به بغض آنان؛ و تنها اگر موضوع عبادت و عملی، این محبت باشد، مثاب می شود.

اما متأسفانه محبت اهل بیت علیهم السلام موضوعی است که معرفت و ادراکش در میان شیعیان، غریب مانده است! یعنی اگر چه همه‌ی ما اصل محبت را داریم، ولی این دارایی در غربت رفته است. تا آنجا که

به قول خود حضرت علی علیه السلام ولایت ایشان همچون "بِشْرِ مُعْطَلَةٍ" شده؛ یعنی چاه پرآبی که تعطیل مانده و استفاده‌ای از آن نمی‌شود! انگار کسی نمی‌فهمد اخلاق، نماز، روزه و سایر عبادات، باید بر موضوع محبت سوار شوند و تنها در این صورت، ثواب می‌شوند و ثواب می‌گیرند؛ چه، اگر موضوع حب علی علیه السلام نباشد، اصلاً ایمانی نیست که خدا بر اساس آن حکم کند؛ چنان‌که روایات زیادی در این باره خواندیم.

درباره‌ی این غربت، امام صادق علیه السلام در تفسیر دو آیه‌ی "وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ" <sup>۲</sup> می‌فرماید:

"يَعْنِي مَوَدَّتَنَا بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟ قَالَ: ذَلِكَ حَقُّنَا الْوَاجِبُ عَلَى النَّاسِ وَ حُبُّنَا الْوَاجِبُ عَلَى الْخَلْقِ؛ قَتَلُوا مَوَدَّتَنَا!" <sup>۳</sup>

این یعنی مودت ما به کدامین گناه کشته شد؟! این، حق واجب ما بر مردم و محبت واجب ما بر خلق است؛ مودت ما را کشتند!  
در حقیقت، مهم‌تر از جسم ائمه علیهم السلام، آنچه ذبح شد، مودت اهل بیت علیهم السلام بود و ما با برائت و انتقام از قاتلان ایشان، باید این مودت را زنده کنیم.

نتیجه آنکه موضوع محبت، فی‌نفسه و بالإصالة برای تمام حرکات و سکنات ما لازم است؛ اما نه اینکه با داشتن این موضوع، هر کاری را

۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۳: "... فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: "وَ بِنْرِ مُعْطَلَةٍ وَ قَصْرِ مَشِيدٍ؛ فَالْقَصْرُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ وَ الْبِنْرُ الْمُعْطَلَةُ، وَ الْبِنْرِ عَطَلُوهَا وَ جَعَلُوهَا...؟" خداوند فرمود: چاه پرآب تعطیل مانده و قصر محکم؛ پس قصر، محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ است و آن چاه پرآب، ولایت من است که آن را تعطیل و انکار کردند.

۲- سوره تکویر، آیات ۸ و ۹.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۵۷.



بر اساس نفس خود انجام دهیم؛ یعنی در کارها افراط و تفریط داشته باشیم و با شنیدن و خواندن این احادیث، بگوییم پس ما که محبت را داریم، پا را روی پا بیندازیم و تکالیف و وظایف را فراموش کنیم؛ هر گناهی را مرتکب شویم، هر مجلسی را برویم، هر حرفی را بزنیم... و در نهایت هم دلمان خوش باشد که محب علی علیه السلام هستیم و به بهشت می‌رویم!

باید بدانیم موضوع محبت اهل بیت علیهم السلام آثار و ویژگی‌هایی دارد و محب حقیقی، اهل معصیت نیست؛ هر چند ممکن است سهو و خطا و نسیان داشته باشد. اما اگر این موضوع را خوب ادراک کنیم و بشناسیم، تمام اعمال نیکمان بر اساس آن، فایده می‌دهد و خرابی‌ها، خطاها، نسیان‌ها و سهوهای گذشته‌مان با آن پاک می‌شود و حتی چه بسا آینده‌مان نیز تضمین گردد.

ای دل، فضایل اسدالله، طاعت است

مدح علی علیه السلام و آل علیهم السلام شنیدن، عبادت است

بودن به فکر حیدر کرار، یک نفس

حقاً که در مقابل صد سال طاعت است

اما چرا؟ چرا یک نفس با فکر و یاد علی علیه السلام بودن، در مقابل صد سال عبادت است؟ چون این فکر، عبادت یک لحظه‌ای ما را به اندازه‌ی صد سال پرورش می‌دهد و بارور می‌کند؛ مثل یک ماده‌ی تقویتی نورانی که از مبدأ پرورش یعنی ربّ اعلیٰ جاری شده است. و این، همان است که گفته‌اند: "سایه‌ی رهبر، به است از ذکر حق". یعنی وقتی سایه‌ی رهبر بر سر تو باشد و دست تو در دستش، وقتی او مشغول ذکر

است، تو را هم هر چند ساکت باشی، با خود عروج می دهد.  
بنابراین دوست داشتن ائمه علیهم السلام فی نفسه موضوع خلقت است و  
اگر همراه با معرفت باشد، عامل عروج آدمی است.

### مایه‌ی حسرت!

از غلام امام صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان به  
داود بن سرحان می فرمود:

"يَا دَاوُدُ، أَبْلِغْ مَوَالِيَّ عَنِّي السَّلَامَ، وَ أَنِّي أَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَمَعَ مَعَ آخَرَ،  
فَتَذَاكِرًا أَمْرِنَا؛ فَإِنَّ ثَالِثَهُمَا، مَلَكٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُمَا. وَ مَا اجْتَمَعَ اثْنَانِ عَلَيَّ ذِكْرِنَا، إِلَّا بَاهَى  
اللَّهُ تَعَالَى بِهِمَا الْمَلَائِكَةَ. فَإِنْ اجْتَمَعْتُمْ، فَاسْتَعْلُوا بِالذِّكْرِ؛ فَإِنَّ فِي اجْتِمَاعِكُمْ وَ  
مُذَاكِرَتِكُمْ، إِحْيَاءَنَا؛ وَ خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَنَا، مَنْ ذَاكَرَ بِأَمْرِنَا وَ دَعَا إِلَى ذِكْرِنَا."<sup>۱</sup>

ای داود، سلام مرا به دوستانم برسان و از جانب من به آنان بگو: خداوند  
رحمت کند بنده‌ای را که با دیگری جمع شود و با هم در امر [ولایت] ما ذکر و  
گفتگو کنند؛ که همانا سومین نفر آنان، فرشته‌ای است که برایشان استغفار می کند.  
هیچ دو نفری بر ذکر ما جمع نمی شوند، مگر خداوند به آن دو، بر ملائکه مباحثات  
می کند. پس اگر جمع شدید، به ذکر ما مشغول شوید؛ که همانا در جمع شدن شما و  
ذکری که از ما می کنید، احیاء [امر ولایت] ماست؛ و بهترین مردم پس از ما، کسی  
است که در امر ما، ذکر و گفتگو کند و به سوی آن بخواند و دعوت نماید.

و ذکر اهل بیت علیهم السلام تا آنجا مهم و مؤثر است که ترک آن، مایه‌ی  
حسرت قیامت است؛ و چه سخت عذابی! چنان که امام صادق علیه السلام  
می فرمایند:

"مَا اجْتَمَعَ فِي مَجْلِسٍ، قَوْمٌ لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَمْ يَذْكُرُونَا، إِلَّا كَانَ ذَلِكَ

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۴۸.

الْمَجْلِسُ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ! ثُمَّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّ ذِكْرَنَا، مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذِكْرَ عَدُوِّنَا، مِنْ ذِكْرِ الشَّيْطَانِ.<sup>۱</sup>

عده‌ای با هم جمع نمی‌شوند که ذکر خدا و ذکر ما را نکنند، مگر آن مجلس در روز قیامت، حسرتی برای آنان خواهد بود! سپس به روایت از امام باقر عليه السلام فرمود: همانا ذکر ما، ذکر خداست؛ و یادآوری و سخن گفتن از دشمن ما، ذکر و یاد شیطان.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

”الْمُؤْمِنُ إِذَا مَاتَ وَ تَرَكَ وَرَقَةً وَاحِدَةً عَلَيْهَا عِلْمٌ، تَكُونُ تِلْكَ الْوَرَقَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سِتْرًا فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّارِ؛ وَ أُعْطَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِكُلِّ حَرْفٍ مَكْتُوبٍ عَلَيْهَا، مَدِينَةً أَوْسَعَ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ. وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَتَعَدَّى سَاعَةً عِنْدَ الْعَالِمِ، إِلَّا نَادَاهُ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ: جَلَسْتَ إِلَى حَبِيبِي؛ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَأَسْكُنَنَّكَ الْجَنَّةَ مَعَهُ وَ لِأَبَالِي.“<sup>۲</sup>

هر گاه مؤمن بمیرد و یک ورقه که در آن، علمی - از مناقب و نشانه‌های اهل بیت علیهم السلام - باشد، از خود به جا گذارد، در روز قیامت، آن ورقه، پوششی مابین او و آتش می‌شود و خداوند به هر حرفی که بر آن کتابت شده است، شهری که هفت مرتبه از دنیا وسیع‌تر است، به او می‌دهد. و مؤمنی نیست که ساعتی نزد عالم بنشیند، مگر پروردگارش به او ندا دهد: با حبیب من نشستی؛ به عزت و جلالم سوگند، هر آینه تو را در بهشت با او اسکان می‌دهم و ایبایی ندارم.

### فقط یک نفر ماندا!

دقت کنید؛ اگر قلبی تواضع در مقابل حضرات علیهم السلام داشته باشد و مقامات ایشان را قبول کند، می‌فهمد آن‌که نورش به نور خدا وصل است، می‌تواند به اذن خدا، کار خدایی کند. این قلب، همان قلب

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۹۶.

۲- الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۷.

ممتحن است، که حضرات علیهم السلام فرموده‌اند امر ما را تنها قلب ممتحن قبول می‌کند. اما هشدار؛ قلبی که امروز این را نپذیرد، استبعادی ندارد که در زمان ظهور حضرت حجت علیه السلام نیز کارهای ایشان را سحر پندارد و آن‌ها را قبول نکند؛ چنان‌که نمونه‌ی این امر در تاریخ اتفاق افتاده است!

از امام باقر علیه السلام روایت شده است عده‌ای خدمت حضرت علی علیه السلام آمدند و درخواست کردند چیزی از عجایب اسرار الهی که پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او گذاشته است، به آنان نشان دهد، تا مطمئن شوند. حضرت فرمود: شما تحمل ندارید و اگر یکی از عجایب مرا ببینید، کافر می‌شوید و کمترین چیزی که می‌گویید، این است که من ساحری دروغگو و کاهنم! اما آنان گفتند: همه‌ی ما می‌دانیم که تو وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و صاحب علم و اسرار اویی. حضرت فرمود:

”عِلْمُ الْعَالِمِ، شَدِيدٌ وَ لَا يَخْتَمِلُهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ أُيْدَهُ بِرُوحٍ مِّنْهُ.“

علم عالم، شدید است و آن را تحمل نمی‌کند، مگر مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان امتحان کرده و به روح خود تأیید نموده باشد.

آن گاه فرمود: اما باز هم اگر می‌خواهید برخی از عجایب خود و علمی را که خداوند به من عطا کرده است، به شما نشان دهم، وقتی نماز عشا را خواندم، دنبالم بیایید. پس وقتی نماز عشا را خواند، به سوی پشت کوفه به راه افتاد و هفتاد تن نیز که خود را از بهترین شیعیان آن حضرت می‌دانستند، به دنبالش روان شدند. حضرت با آنان عهد بست که او را تکفیر نکنند و به مشکل نیندازند. سپس دعایی کرد

که آنان شنیدند، اما نفهمیدند؛ و ناگهان دیدند در یک سو، باغ‌ها و رودها و کاخ‌هایی است و در سوی دیگر، آتش فروزانی که شعله می‌کشد؛ تا آنجا که شک نداشتند آن دو صحنه، بهشت و جهنم است! بهترین سخنی که گفتند، آن بود که: همانا این، سحری بزرگ و آشکار است! و همگی جز دو نفر، کافر بازگشتند!

پس وقتی حضرت با آن دو بازمی‌گشت، به آنان فرمود: گفته‌هایشان را شنیدید و دیدید با وجود عهده‌ی که با آنان بسته بودم، کافر شدند! اما به خدا سوگند، فردای قیامت، این، حجّت من بر آنان در نزد خداوند خواهد بود. همانا خداوند می‌داند که من ساحر و کاهن نیستم و این علم، نه از آن من و پدرانم، بلکه علم خداست و علم رسولش که به او آموخته، و رسولش نیز به من آموخته است و من شما را از آن باخبر کردم. پس اگر مرا انکار کنید، خدا را انکار کرده‌اید!

آنان رفتند تا به مسجد کوفه رسیدند و آن وقت حضرت، دعاهایی خواند که آن دو شنیدند. پس ناگهان تمام سنگ‌ها و ریگ‌های مسجد، درّ و یاقوت شد. پس یکی از آن دو، به حضرت شک کرد و کافر بازگشت و فقط یک نفر ثابت ماند!

آری؛ این همه از شیرینی محبت گفتیم و جانمان مشتاق شد؛ اما این را هم بگوییم و بدانیم که شاهراه محبت، صراط دقیقی است که هر قدمش اگر به شک و تردید یا کذب و ادعا آلوده شود، خطر سقوط

دارد؛ و البته "الْحُبُّ، أَفْضَلُ مِنَ الْخَوْفِ"<sup>۱</sup>. مهم اینجاست که صادقانه دل به محبوب دهیم و در محبت او یک‌دله شویم؛ همه چیز را به او بسپاریم و بگذاریم رشته‌ی محبتش، ما را به هر جا خواست، بکشاند؛ که اگر در بند او شدیم، دیگر نه خوفی از سقوط است و نه بیمی از اغیار.

فصل پنجم:

طریقت محبت

### طریقت؛ بلعیده شدن در صراط

با آنچه بیان شد، دانستیم مسئله‌ی محبت، خاص انسان‌ها نیست؛ بلکه آسمان و زمین، به عشق و محبت برپا شده است و کل ذرات هستی، در دایره‌ی عشق، به سوی کمال و غایت وجودی‌شان در حرکت‌اند. همچنین از آنجا که محبوب حقیقی هستی، محبت را - که علت خلقت و هستی است - در جلوه‌ی انسان‌های کامل که "التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ" هستند، افاضه کرده است، محبت عین‌الإنسان مانند محبت عین‌الوجود، در ذات و صقع و بطن تمام هستی، ساری و جاری است و تمام هستی با این محبت حرکت می‌کند.

در واقع موضوع خلقت، محبت ذات به ذات است و ذات اقدس برای ظهور خود، خلقت کرده است.<sup>۱</sup> اما از آنجا که در میان استعدادها، تنها چهارده معصوم علیهم‌السلام بودند که توان گرفتن این محبت را به طور

---

۱- اشاره به حدیث قدسی در بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹: "كُنْتُ كَثْرًا مَخْفِيًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَي أُعْرَفَ".



اتم و اکمل داشتند، آنان موضوع محبت خلقت شدند و سایر موجودات، به طفیل وجود ایشان، محبت را گرفتند؛ که:

”لَوْلَا، لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ وَ لَوْلَا عَلِيٌّ، لَمَا خَلَقْتُكَ وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ، لَمَا خَلَقْتُكُمْ“<sup>۱</sup>

پس محبت، موضوع هستی است و سایر جریان‌ها، صادر از این مصدر و احکامی هستند که بر این موضوع سوار شده‌اند. این، همان موضوعیت محبت است؛ و طریقت، کیفیت ظهور این محبت موضوعی در خصوص انسان‌هاست؛ که وقتی ما این موضوع را بشناسیم، خواهیم دید در طریقت و در حرکت کمالی و استکمال وجودمان، نقش بسیار دارد.

این موضوع برای اعمال ما، همانند روح برای جسم است که اگر نباشد، هیچ فعل و اثر کمالی از جسم صادر نمی‌شود؛ حتی اگر اعضا و جوارح در ظاهر سالم باشند. یعنی بدون محبت، هیچ عملی در درگاه خداوند مقبول نیست. حتی نماز بدون محبت امام، قبول نمی‌شود و لذاست که در ندبه می‌خوانیم: ”وَاجْعَلْ صَلَاتِنَا بِهِ، مَقْبُولَةً“.

نکته‌ی بسیار مهم، این است که هر چند بخش ظاهری و صوری طریقت، تبعیت از اهل بیت علیهم‌السلام است، اما حقیقت آن، چیز دیگری است. در واقع، ما در کل هستی، کاره‌ای نیستیم و از خود، چیزی نداریم که بتوانیم ادعای تبعیت داشته باشیم؛ اما خود موضوعیت، به دنبالش تبع‌هایی دارد که آن‌ها، سالک را به طریق می‌کشاند و در

۱- مجمع النورین، شیخ ابوالحسن مرندی، ص ۱۸۷.

طریقت می برد. پس طریقت، چیزی نیست که به ما برگردد، که فکر کنیم وقتی محبت اهل بیت علیهم السلام را گرفته ایم، باید کارهایی انجام دهیم تا با آنها، به طریقت راه یابیم؛ بلکه خود محبت، طریقت دارد و راه می برد. البته به قدر ادراک محبت، اثرگیری از طریقت آن هم بیشتر است.

البته در عین اینکه نباید فکر کنیم فقط با انجام تکالیف و وظایف، طریقت حاصل می شود، چنین هم نیست که فکر کنیم چون موضوع محبت را داریم، دیگر لازم نیست وظایفمان را انجام دهیم! چرا که بدون انجام وظایف، طریقتی حاصل نمی شود. در واقع، همان گونه که پیش تر گفتیم، این دو، شرط لازم و کافی طریقت اند. یعنی در عین اینکه ما موظف به انجام تکالیفیم، اما خود موضوع محبت است که ما را به سوی طریقت می کشاند؛ و به عبارت دیگر، خود موضوع محبت، حکم را بر موضوع سوار می کند.

در واقع ائمه علیهم السلام صراط هستند و یکی از معانی صراط، بلعیدن است. یعنی کافی است کسی پایش را در آن بگذارد؛ آن وقت، دیگر راه رفتن نمی خواهد! چون خاصیت صراط، بلعیدن است و راه رونده را در خود می برد. مثل اینکه میوه را در آب میوه گیری بیندازی و کلیدش را بزنی؛ آیا دیگر لازم است آن را فشار هم بدهی، یا خودش می بلعد؟

در زیارت جامعه هم می خوانیم:

"إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ وَفَصْلُ الْخِطَابِ عِنْدَكُمْ... أَنْتُمْ الصُّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شَفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ... وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ، مَنْ أَتَاكُمْ، نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ، هَلَكَ."

بازگشت خلق به سوی شما، حسابشان بر عهده‌ی شما و حجت فاضل در نزد شماست.... شما مستقیم‌ترین صراط به سوی خدا، شاهدان سرای فنا[دنیا] و شافعان دار بقاء هستید؛ و دری هستید که مردم به آن، آزمایش می‌شوند. هر که به سوی شما آید، نجات یابد و هر که به سویتان نیاید، هلاک است.

بنابراین اگر پایت را در صراط محبت گذاشتی، تو را می‌بلعد و جلو می‌برد؛ و این یعنی طریقت. البته این مفاهیم، ذوقی هستند و ما با گفتن و خواندن، عمق آن‌ها را ادراک نمی‌کنیم؛ بلکه باید آن‌ها را بچشیم و وقتی چشیدیم، خواهیم دید حقیقتاً هنگامی که قدم در وادی ادراک محبت گذاشتیم، این صراط، ما را به درون خود می‌کشد و آلودگی‌هایمان را زدوده، تیرگی‌هایمان را پاک و جهل‌هایمان را برطرف می‌کند. البته ممکن است در جایی هم دردمان بگیرد؛ اما به محض اینکه از درد سبک شدیم، می‌بینیم از کجا به کجا آمده‌ایم و می‌فهمیم از چه امراض روحی و از چه رذایل و گناهایی، با همین درد و فشار، سلامت و شفا گرفته‌ایم. هر چند امروز عمق مسئله‌ی ولایت و محبت و کاری که با ما می‌کند، برایمان آشکار نمی‌شود؛ اما وقتی به جهان دیگر منتقل شویم و پرده‌ها از مقابل دیدگانمان کنار رود، خواهیم فهمید محبت این چهارده نور، با ما چه کار کرده و چگونه ما را پیش برده است.

لذا وجود مقدس رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند:

"مَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَةِ أَهْلِ بَيْتِي وَوَلَايَتِهِمْ، فَقَدْ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ."<sup>۱</sup>

هر که خداوند به معرفت و ولایت اهل بیت من بر او منت گذاشته، همانا

تمام خیر و خوبی‌ها را برای او جمع کرده است.

در حقیقت، آنچه ما طریقت می‌نامیم، معرفت به محبت است. چه، همه‌ی هستی، محبت را دارند؛ اما عده‌ای در اثر عدم معرفت به آن، از طریق بازمی‌مانند. از این روست که در دعای بعد از زیارت آل یاسین می‌خوانیم: "وَ أَنْ تَمْلَأُ... مَوَدَّتِي نُورَ الْمُؤَالَاةِ لِمُحَمَّدٍ ﷺ وَ آلِهِ ﷺ؛" یعنی مودت مرا سرشار از نور موالات اهل بیت ﷺ کن؛ که همان معرفت است و امام، خود، "نورِ أَبْصَارِ الْوَرَى" و چراغ معرفت است.

پس این محبت باید ادراک شود؛ چرا که بدون این معرفت، رشته‌ی اتصال بین محبوب و محب، و خالق و مخلوق، حاصل نخواهد شد؛ و وقتی آن رشته نباشد، هر دست و پای بزنیم و هر تلاشی کنیم، بی‌فایده است؛ مثل اینکه در ته چاهی، بدون چنگ زدن به ریسمان نجات، مدام دست و پا بزنیم! به کجا می‌رسیم؟!

"وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ"؛ آنان را چه بترسانی و انذار دهی و چه نترسانی، برایشان یکسان است. آنان اهل محبت نیستند و اگر چه ممکن است کارهای بسیاری انجام دهند، اما گویی در ته چاه نشسته‌اند و بدون اتصال به رشته، کار می‌کنند؛ "لَا يُؤْمِنُونَ"!

در حقیقت، رشته‌ی محبت در قلب‌ها آویخته است - "خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرَثِيهِ مُخْدِقِينَ"<sup>۲</sup> - و از این رو هر چه ادراک آن قوی‌تر باشد، عروج بیشتر است و انرژی‌ها و دست و پا زدن‌ها، کمتر هدر

۱- سوره یس، آیه ۱۰.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: خداوند، شما را انواری خلق کرد و به عرشش آویخت. بر اساس روایات، قلب مؤمن، عرش خداست: "أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ، عَرْشُ الرَّحْمَنِ"؛ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

می‌رود؛ چنان‌که اگر بتوانیم آن رشته‌ی اتصال را پیدا کنیم، حتی با دست و پا زدن‌های کم هم، صعود حاصل می‌شود و می‌توانیم از چاه بیرون آییم. یعنی اگر به محبت خود، معرفت داشته باشیم، عمل کم نیز اثر بالایی خواهد داشت؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: "إِذَا عَرَفْتَ، فَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَ كَثِيرِهِ؛ فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْكَ"<sup>۱</sup>. اما بدون این موضوع، حتی اگر همراه انبیاء و اولیاء، سال‌ها نماز بخوانیم، روزه بگیریم، حج برویم و جهاد کنیم، هیچ فایده‌ای ندارد!<sup>۲</sup>

### "بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ"<sup>۳</sup>

به حمد الهی، ما از وقتی چشم باز کرده‌ایم، محب علی علیه السلام و اولادش علیهم السلام بوده‌ایم؛ اما متأسفانه هنوز به جایگاه این محبت در وجود، آگاهی و معرفت نداریم! در حالی که گفتیم این محبت، به شرطی ما را به طریقت می‌کشاند که جایگاهش را بشناسیم.

همه‌ی اعمال ما از کم و زیاد، آسان و سخت، و در هر مرتبه‌ای که باشد، باید با اعتقاد به ولایت اهل بیت علیهم السلام شروع شود و به آن‌ها پایان گیرد. چرا که خداوند، این را خواسته و معرفت ایشان را ابتدا و انتهای هر چیز قرار داده است؛ "بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ". لذا اعمال بندگان، در صورتی مرضی خداوند خواهد بود و آثار باارزشی به دنبال خواهد

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۴؛ وقتی شناختی، کار خیر را خواه کم و خواه زیاد انجام ده، که همانا از تو پذیرفته می‌شود.

۲- اشاره به روایتی در إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۲۵۳؛ که پیش‌تر ذکر شد.

۳- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: خداوند به شما آغاز می‌کند و به شما ختم می‌نماید.

داشت، که با اعتقاد به ولایت اهل بیت علیهم السلام باشد.

این یعنی همه چیز ما، به اهل بیت علیهم السلام آغاز و به آنان ختم می شود و اعمالمان زمانی ارزش پیدا می کند و مقبول می افتد که با اعتقاد به آنان و ولایت و محبتشان همراه باشد. این همان معنای موضوعیت و طریقت است، که موضوعیتش، اعتقاد است و طریقتش، قبولی اعمال بر اثر این اعتقاد. چنان که در زیارت جامعه‌ی کبیره می خوانیم:

”بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا وَ بِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ النُّعْمَةُ وَ اِثْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ وَ بِمُؤَالَاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ وَ لَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ.“

به دوستی شما، خداوند معالم دینمان را به ما آموخت و آنچه از دنیايمان را که فاسد شده بود، اصلاح کرد؛ به دوستی شما، کلمه‌ی [توحید] کمال یافت، نعمت عظمت گرفت و پراکندگی به الفت مبدل شد؛ و به دوستی شماست که طاعت واجب، قبول می شود و خاص شماست مودت واجب.

روایت شده است شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: پس از معرفت خداوند، کدام یک از اعمال برتر است؟ حضرت فرمودند:

”مَا مِنْ شَيْءٍ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ يَغْدِلُ هَذِهِ الصَّلَاةَ، وَ لَا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَ الصَّلَاةِ شَيْءٌ يَغْدِلُ الزُّكَاةَ، وَ لَا بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ يَغْدِلُ الصُّوْمَ، وَ لَا بَعْدَ ذَلِكَ شَيْءٌ يَغْدِلُ الْحَجَّ؛ وَ فَاتِحَةُ ذَلِكَ كُلِّهِ، مَعْرِفَتُنَا وَ خَاتِمَتُهُ، مَعْرِفَتُنَا...“<sup>۱</sup>

هیچ عملی بعد از معرفت، هم پایه‌ی نماز نیست و بعد از معرفت و نماز، هیچ عملی به پای زکات نمی رسد. پس از این ها هیچ کاری مانند روزه گرفتن نیست و پس از آن، هیچ عملی با حج برابری نمی کند؛ و البته ابتدای همه‌ی این اعمال، معرفت ماست و انتهای آن نیز معرفت ما.

۱- الامالی، شیخ طوسی، ص ۶۹۴.

امام در این روایت، ابتدا وظایف ما را تعیین می‌کنند؛ که پس از معرفت، نماز، زکات، روزه و حج است. اما در ادامه، گوشزد می‌کنند همه‌ی این اعمال را باید به معرفت اهل بیت علیهم‌السلام انجام دهید؛ وگرنه، نه آغازی دارد و نه انجामी؛ و انگار اصلاً انجام نشده است؛ "كَأَن لَّمْ يَكُنْ!" آری؛ "سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ"! به این، طریقت می‌گویند؛ یعنی بفهمیم پیش‌برنده‌ی این اعمال، ولایت است، که مانند مرکب و ماشینی باید برای رسیدن به مقصد، در آن سوار شد؛ چه، اگر کسی سوار مرکب و ماشین نشود، هر چه استارت زند و گاز دهد، فایده‌ای ندارد و حرکتی نمی‌کند!

به فرمایش صاحب کتاب "القطره"، «معرفت، از مسائل اعتقادی است و این گونه مسائل نسبت به اعمال عبادی، به منزله‌ی روح نسبت به کالبد است. لذا نماز، روزه، زکات و سایر عبادت‌های عملی، فرع مسائل اعتقادی و اصولی است. به این جهت اگر اعتقادات انسان صحیح باشد، نماز و سایر اعمال او صحیح است؛ وگرنه ارزشی ندارد.»<sup>۱</sup>

در حقیقت، معرفت اهل بیت علیهم‌السلام اصل است و سایر عبادات، فرع؛ و آن‌که اصل را ندارد، اگر در فروعات وارد شود و پیش رود، به هیچ جا نمی‌رسد! چه، محبت عارفانه به اهل بیت علیهم‌السلام است که اگر چه ذره‌ای باشد، سالک را پیش می‌برد. لذا هر قدر در کنار عبادات و حتی اعتقاداتمان، معرفت اهل بیت علیهم‌السلام را کسب کنیم، در همین دنیا از

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۱۰.

عقبات نفس عبور کرده، به لقاء الهی می‌رسیم و در همین دنیا، حیات و بودنمان را ادراک خواهیم کرد؛ همان که حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: "لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ، مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا"<sup>۱</sup>. یعنی در همین دنیا، به آن یقین می‌رسیم و برزخ و قیامتیمان را ادراک می‌کنیم و دیگر مرگ، قبر، و سؤال و جواب برایمان ناشناخته نیست؛ چرا که اگر اصل موضوعیت را داشته باشیم، به طریقت امام راه می‌یابیم و این طریقت، ما را می‌کشاند و این عوالم را نشانمان می‌دهد.

اما معرفت و عرفانی که از آن سخن می‌گوییم، چیست؟

### "بِنَا عِبْدَ اللَّهِ وَ بِنَا عُرْفَ اللَّهِ"<sup>۲</sup>

هر وجودی فی‌البداهه و بدون تعلیم و آموزش، می‌یابد که به مبدائی دل‌بستگی دارد؛ مبدائی که همه چیز از آن آغاز شده است. وجود گرایش به بت‌پرستی و فرقه‌های انحرافی نیز نشان از وجود این میل اصیل و فطری در وجود آدمی دارد؛ چه، گرایش به مبدأ، در میان بشر عمومیت دارد و عده‌ای در اثر عدم معرفت، مصداق این مبدأ را سنگ و چوب و... می‌گیرند! در حقیقت، بشر به علت معرفت نداشتن به مبدأ حقیقی و نیافتن مصداق و مظهر کاملی برای آن، به جلوات نازل، دل بسته و به خورشیدپرستی، ستاره‌پرستی، بت‌پرستی و انسان‌پرستی تن داده است!

۱- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۱۹، حدیث ۲۰۸۶: اگر پرده‌ها کنار رود، ذره‌ای بر یقین من افزوده نمی‌شود.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵: خداوند، به ما پرستیده شد و به ما شناخته شد.



در حقیقت، در هر دوست داشتن، دل‌بستگی و تعلق خاطر ما به چیزی، مهم آن است که بر اساس اذن خدا باشد؛ وگرنه شرک است! لذا حتی اگر سنگی را به اذن خدا و به واسطه‌ی اینکه خداوند به آن شرافت و ارزش خاصی داده است، دوست بداریم، هرگز شرک و بت‌پرستی نیست؛ مثل اینکه سنگ قبر ائمه علیهم‌السلام را می‌بوسیم و برای آن قداست قائلیم، چون باعث نزدیکی قلب‌هایمان به خدا می‌شود. همچنین ائمه علیهم‌السلام را اگر دوست داریم، این عشق هرگز کفر و شرک نیست؛ زیرا به اذن خداوند و سبب قرب وجود ما به اوست. در واقع عشق ما به اهل بیت علیهم‌السلام ناشی از عشقی است که به خدا داریم و بی خدا، اهل بیت علیهم‌السلام برایمان، معنا و مفهوم ندارد. لذا عشق به آنان در حقیقت، جلوه‌ی اتم و اکمل معشوق درونی و فطری ما یعنی ذات اقدس اله است. به همین دلیل است که به اهل بیت علیهم‌السلام غیر الله نمی‌گوییم، بلکه آنان را "عَیْنُ اللهِ"، "یَدُ اللهِ"، "جَنبُ اللهِ" و "بَابُ اللهِ" و مظاهر صفات خدا می‌دانیم<sup>۱</sup>.

ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام اعلی مرتبه‌ی تجلی اسماء خداوند هستند و ما را به همه‌ی اسماء حق تعالی و لقاء آن ذات مقدس می‌رسانند. لذا هر عقل سلیمی ندا می‌دهد به جای دوست داشتن و پرستش مظاهر ناقص و دانی، جلوه‌ی اتم و اکمل خدا را اطاعت کنیم تا به خدا برسیم؛ که همانا پرستش، مختص ذات احدی اوست، نه هیچ کس و هیچ چیز دیگر. وگرنه همان می‌شود که امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: "كُلَّمَا مِيزْتُمُوهُ"

۱- اشاره به روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵: "أَنَا عَيْنُ اللهِ وَأَنَا يَدُ اللهِ وَأَنَا جَنْبُ اللهِ وَأَنَا"

بَاوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ، مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ<sup>۱</sup>؛ هر آنچه شما در دقیق‌ترین معانی اوهام خود تشخیص دهید، مخلوق و مصنوعی مثل خودتان است که در آخر هم به خودتان برمی‌گردد! بنابراین خدا را باید از طریق معرفت اهل بیت علیهم‌السلام بشناسیم و از این طریق، بپرستیم؛ که فرموده‌اند: "بِنَا عِبَادَةَ اللَّهِ وَبِنَا عُرْفَةَ اللَّهِ وَبِنَا وَحْدَةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى"<sup>۲</sup>. لذا آغاز و انجام معرفت و بندگی خدا، در معرفت ائمه علیهم‌السلام است؛ و اگر خارج از این کلیشه، خدا را بپرستیم، در واقع مصنوع خود را پرستش کرده‌ایم!

بنا بر روایت فوق، رسیدن به توحید هم به واسطه‌ی انسان کامل است؛ چنان‌که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده‌اند:

"إِنَّ لِي لِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ" شَرْوُطًا وَإِنِّي وَ ذُرِّيَّتِي مِنْ شَرْوُطِهَا.<sup>۳</sup>

همانا برای کلمه‌ی توحید "لا إله إلا الله"، شروطی است و هر آینه، من و ذریه‌ام از شرایط آن هستیم.

همچنین امام رضا علیه‌السلام در مسیر مسافرت به مرو، در نیشابور به هنگام خروج از شهر، سر خود را از کجاوه بیرون آوردند و فرمودند:

از پدرم حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام شنیدم و او از پدرانش علیهم‌السلام، از حضرت علی علیه‌السلام شنید که فرمود: من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آن حضرت از جبرئیل و او از محضر ربوبی پروردگار شنید که فرمود:

"لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" حِصْنِي؛ فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي، أَمِنَ مِنْ عَذَابِي."

کلمه‌ی توحید "لا إله إلا الله"، حصار محکم من است؛ پس هر که در آن وارد

۱- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵؛ به واسطه‌ی ما، خداوند پرستیده و شناخته شد و یگانه و یکتا دانسته شد.

۳- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۱۵، حدیث ۲۰۰۲.

شود، از عذاب من در امان خواهد بود.

و حضرت رضا علیه السلام همین که مرکبشان حرکت کرد، با صدای بلند فرمودند:

«بَشْرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»<sup>۱</sup>

البته با شرایطش؛ و من از شرایط آن هستم.

علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:

«توحید بدون اعتراف به امام، درست نیست؛ چون توحید، اعتراف به ذات موصوف به صفات حمیده مانند عالم و قادر است و از جمله‌ی صفات حمیده که جزء توحید است، این است که خداوند، دارای اولیاء است.»<sup>۲</sup>

و چه زیبا جامع این حقایق را در زیارت جامعه می‌خوانیم:

«أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمُعْصُومُونَ الْمَكْرُمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ  
الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفَوْنَ، الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ، الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ، الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ، الْفَائِزُونَ  
بِكِرَامَتِهِ؛ اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ وَ ارْتَضَاكُمْ لِغَيْبِهِ وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ وَ اجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ أَعَزَّكُمْ  
بِهِدَاةِ وَ خَصَّكُمْ بِبِرّهَانِهِ وَ انْتَجَبَكُمْ بِنُورِهِ وَ أَيْدَكُمْ بِرُوحِهِ وَ رَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ  
وَ حُجَجًا عَلَى بَرِيَّتِهِ وَ أَنْصَارًا لِدِينِهِ وَ حَفَظَةَ لِسِرِّهِ وَ خَزَنَةَ لِعِلْمِهِ وَ مُسْتَوْدَعًا لِحِكْمَتِهِ وَ  
تَرَاجِمَةً لِوَحْيِهِ وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِهِ وَ شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَغْلَامًا لِعِبَادِهِ وَ مَنَارًا فِي بِلَادِهِ وَ  
أَوْلَاءَ عَلَى صِرَاطِهِ. عَصَمَكُمْ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ  
أَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛ فَعَظَّمْتُمْ جَلَالَهَ وَ أَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ وَ  
مَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ وَ أَدَمْتُمْ ذِكْرَهُ وَ وَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ وَ أَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ وَ نَصَحْتُمْ لَهُ فِي  
السُّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ وَ دَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ.»

۱- التوحید، شیخ صدوق، ص ۲۵.

۲- در محضر علامه طباطبایی، ص ۹۸.

## واسطه‌ها و مظاهر اراده‌ی الهی

اما چرا فاتحه و خاتمه‌ی اعتقاد و معرفت ما به خداوند و نیز نماز و روزه و سایر اعمالمان، به امام بستگی دارد؟ پاسخ این سؤال، در قسمتی از زیارت مطلقه‌ی امام حسین علیه السلام که در کتاب شریف کافی آمده، نهفته است؛ آنجا که می‌خوانیم:

”إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ، تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ يَدَيْكُمْ...“<sup>۱</sup>

اراده‌ی خداوند در مقدرات امورش، اول به سوی شما فرود می‌آید و از خانه‌های شما صادر می‌شود.

به عبارت دیگر، استعدادهای موجودات، وجود را از خداوند خواسته‌اند و خدا هم پاسخ هر استعداد و موجود را به قضای الهی داده است. اما این پاسخ، تقدیر می‌خواهد؛ یعنی حدی که موجود برای تعیین و تشخیصش در عوالم گوناگون باید داشته باشد؛ و خدا این تقدیرات را به واسطه‌ی ائمه علیهم السلام به موجودات می‌دهد. چرا که قلوب این بزرگواران، اوعیه‌ی مشیت الهی است و وقتی خداوند چیزی را اراده کند، آنان نیز اراده می‌کنند.<sup>۲</sup>

پس خداوند به خاطر ایشان، رحمت خود را بر بندگان نازل می‌کند و بلا را از آنان دور می‌دارد و گناهانشان را محو می‌نماید؛ چه گناه و ذنب و جودی و کتم عدم و استعداد، که با بخشیدن وجود به آنها، از سیاهی درشان آورد و چه گناهانی که به تبع عالم ناسوت و

۱- مفاتیح الجنان، زیارت مطلقه امام حسین علیه السلام؛ الکافی، ج ۴، ص ۵۷۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۳۷: ”...قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيئَةِ اللَّهِ؛ فَإِذَا شَاءَ، شِئْنَا. وَاللَّهُ يَقُولُ: ”وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ“.

عوامل دیگر بوده است.

چنان که محمد بن مسلم روایت می کند امام صادق علیه السلام فرمودند:

”إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ خَلْقًا مِنْ رَحْمَتِهِ، خَلَقَهُمْ مِنْ نُورِهِ وَرَحْمَتِهِ مِنْ رَحْمَتِهِ لِرَحْمَتِهِ. فَهُمْ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَأُذُنُ السَّمِيعَةِ وَلِسَانُ النَّاظِقِ فِي خَلْقِهِ بِإِذْنِهِ وَأَمَّاوَهُ عَلَى مَا أَنْزَلَ مِنْ عَذْرٍ أَوْ نُذْرٍ أَوْ حُجَّةٍ. فَبِهِمْ يَمْحُو السَّيِّئَاتِ وَبِهِمْ يَدْفَعُ الضَّمِيمَ وَبِهِمْ يُنْزِلُ الرَّحْمَةَ وَبِهِمْ يُخَيِّبُ مَيْتًا وَبِهِمْ يُوَبِّتُ حَيًّا وَبِهِمْ يَبْتَلِي خَلْقَهُ وَبِهِمْ يَقْضِي فِي خَلْقِهِ قَضِيَّتَهُ.“<sup>۱</sup>

همانا برای حضرت حق تعالی، خلقی است از رحمتش؛ که آنان را از نور و رحمت خود و برای رحمتش خلق کرده است [تا رحمت او را ظاهر کنند]. پس آنان چشم بینای الهی و گوش شنوای او و زبان گویایش در میان مردم به اذن او، و امینان او بر آنچه از عذر، هشدار یا برهان نازل کرده، هستند؛ که خداوند به واسطه‌ی آنان، گناهان و بدی‌ها را محو می کند و ظلم و بلا را دفع و رحمتش را نازل می نماید؛ به سبب ایشان، مرده را زنده می کند و زنده را می میراند؛ و به آنان، آفریدگانش را امتحان می کند و حکم و قضایش را در خلقش اجرا می نماید.

و وقتی راوی پرسید: اینان کیستند؟ حضرت فرمودند: اوصیاء.

بنابراین خداوند، ائمه علیهم السلام را از رحمت خود خلق کرده و آنان مجاری رحمت حضرت حق هستند. چرا که بافت وجودشان از رحمت است و از رحمت، جز رحمت صادر نمی شود؛ که “از کوزه، همان برون تراود که در اوست”. وجود آنان عین رحمت و نوع بودنشان، نوری است و نور از وجودشان می بارد. لذا کسی که بمیرد و این حقیقت رحمت و حقیقت نوری واسطه‌ی وجودش را نشناسد، به مرگ

جاهلیت مرده است؛ "مَنْ مَاتَ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً" <sup>۱</sup>!  
 علامه امینی صاحب کتاب شریف "الغدیر"، درباره‌ی این روایت  
 می‌فرماید:

«این، حقیقت روشنی است که کتب صحاح و مسانید اهل سنت،  
 آن را ثبت کرده‌اند و جز خضوع در برابر مفاد آن، چاره‌ای نیست؛ و  
 اسلام کسی کامل نیست، مگر اینکه خود را با آن تطبیق دهد؛ و در این  
 مورد، دو نفر با یکدیگر اختلاف نکرده‌اند و کسی درباره‌ی آن، شکی  
 به خود راه نداده است. و این تعبیر، اشاره به بدی عاقبت کسی دارد که  
 بدون [شناخت] امام و پیشوا بمیرد و اینکه او از هر گونه سعادت و  
 خوشبختی و رستگاری، به دور است؛ زیرا مرگ جاهلیت، بدترین نوع  
 مردن یعنی مرگ در حال کفر و انکار است.» <sup>۲</sup>

لذا علاوه بر اینکه خود امام، عین میزان است <sup>۳</sup>، شناخت او نیز  
 میزان اسلام و اعتقاد ماست؛ که هر قدر به امامان شناخت داشته  
 باشیم، اعمال و اعتقاداتمان مورد رضایت حق است؛ و هر چه این  
 شناخت، کم باشد، اعمالمان در معرض خطر شیطان قرار دارد و مرضی  
 پروردگار نیست.

در اثبات این سخنان، روایتی از امام باقر علیه السلام را بیان می‌کنیم که  
 ایشان به مردمی که در اطراف کعبه مشغول طواف بودند، نگاهی کردند  
 و به فضیل فرمودند:

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۷۶.

۲- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۳: به نقل از الغدیر، ج ۱، ص ۳۶۰.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۹۶: "...نَحْنُ الْمِيزَانُ...".

"هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِنَّمَا أَمْرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا، ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّبِعُونَهُمْ وَ مَوَدَّتْهُمْ وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نُصْرَتَهُمْ."<sup>۱</sup>

در عصر جاهلیت، این گونه طواف می کردند! [در حالی که] اینان امر شده‌اند کعبه را طواف کنند و سپس به سوی ما روی آورند و ولایت و محبت خویش را نسبت به ما اظهار کنند و نصرت و یاری‌شان را به ما عرضه نمایند.

سپس امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند: "فَجَعَلَ أَفئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ"<sup>۲</sup>؛ پس دل‌های مردم را به سوی آنان مایل گردان.

آری؛ آن‌که ذره‌ای محبت، معرفت و ذکر امام را در دل ندارد، در طواف، تنها دور یک سنگ می‌گردد! در حالی که بر اساس روایات، حجرالأسود، دست خدا در زمین برای بیعت کردن است.<sup>۳</sup> اما وقتی می‌خواهیم بیعت کنیم و محبت خود را عرضه نماییم، باید سراغ چه کسی برویم و با که بیعت نماییم؟

یدالله، اهل بیت علیهم السلام هستند؛ و امروز امام زمان علیه السلام است. پس آن‌که حج خانه‌ی خدا به جا می‌آورد، باید صورتش دور سنگ بگردد و قلبش دور اهل بیت علیهم السلام؛ که "أَفئِدَةٌ مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ"، قلب‌های هوایی

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۹۲.

۲- سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

۳- علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۲۶: "قَوْلَ اللَّهِ لِيُبْعَثَنَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُ لِسَانٌ وَ شَفِيعَانِ، فَيَشْهَدُ لِمَنْ وَاقَاهُ؛ وَ هُوَ يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، يُبَايِعُ بِهَا خَلْقَهُ؛ پس به خدا سوگند، هر آینه خداوند، آن [سنگ] را در روز قیامت خواهد برانگیخت؛ در حالی که زبان و دولب دارد و برای هر که به او وفا کرده باشد، شهادت می‌دهد؛ و او دست خدا در زمین است، که خلقش با آن بیعت می‌کنند.

۴- اشاره به روایتی در الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳: "... وَ نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ يَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ بِالرَّحْمَةِ عَلَى عِبَادِهِ..."؛ و ما میم دیده‌ی خداوند در خلقش و دست گشاده‌ی او به رحمت بر بندگانش.

معصومین علیهم السلام است<sup>۱</sup>. پس با تمایل و محبت قلبی به اهل بیت علیهم السلام دور سنگ بگرد و برای نصرت و یاری آنان، سنگ را طواف کن؛ و وقتی دور خانه‌ی خدا می‌گردی، قلب و جانت متوجه انسان کامل باشد، تا این طواف، تو را به خدا برساند.

صاحب "القطره" در ادامه می‌فرماید:

«پس اگر دوست دارید زندگی شما، همانند زندگی انبیاء و مردنتان، شبیه شهدا باشد، ولایت اهل بیت علیهم السلام را بپذیرید و در اعمال و رفتار خود از آنان پیروی کنید، تا آنچه را دوست دارید، ببینید»<sup>۲</sup>؛ چنان‌که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

"مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَحْيَا حَيَاةَ تُشْبِهَ حَيَاةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ يَمُوتَ مِثْلَ مِثْلَةِ تُشْبِهَ مِثْلَةَ الشُّهَدَاءِ وَ يَسْكُنَ الْجَنَّةَ الَّتِي عَرَسَهَا الرَّحْمَنُ، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا عليه السلام وَ لِيُوَالِ وَلِيَّهُ وَ لِيَقْتَدِرْ بِالْأئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ عليهم السلام؛ فَإِنَّهُمْ عِثْرَتِي، خَلِقُوا مِنْ طِبْتِي. اللَّهُمَّ ارْزُقْهُمْ فَهْمِي وَ عِلْمِي؛ وَ وِثْلًا لِلْمُخَالِفِينَ لَهُمْ مِنْ أُمَّتِي؛ اللَّهُمَّ لَا تُنَلِّهِمْ شَفَاعَتِي."<sup>۳</sup>

هر که دوست دارد به حیاتی همچون حیات پیامبران، زنده باشد و همچون شهدا بمیرد و در بهشت‌ها و باغ‌هایی که خداوند کاشته است، ساکن شود، پس باید ولایت علی علیه السلام را بپذیرد و با دوست او، دوستی کند و به امامان پس از وی اقتدا نماید؛ که همانا آنان عترت من‌اند که از گل و طینت من خلق شده‌اند. پروردگارا، فهم و علم مرا روزی آنان کن؛ و وای بر کسانی از امتم که مخالف آن‌ها باشند! خدایا، شفاعت مرا به مخالفان آنان مرسان.

۱- الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲: "...ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بَرَادٍ وَ رَاحِلَةٌ وَ كِرَاءٌ حَلَالٌ، يَرُومُ هَذَا الْبَيْتَ عَارِفًا بِحَقِّقَتَا، يَهُونَا قَلْبُهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: "فَأَجْعَلْ أَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ"؛ وَ لَمْ يَغْنِ الْبَيْتَ، فَيَقُولَ: إِلَيْهِ. فَتَخُنْ وَاللهِ، دَهْوَةَ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام الَّتِي مِنْ هَوَانَا قَلْبُهُ، قُبِلَتْ حَجَّتُهُ؛ وَ إِلَّا، فَلَا...".

۲- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۴.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۰۸.



ایشان همچنین فرموده‌اند:

"ذُكِرَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَةً."<sup>۱</sup>

ذکر و یاد علی علیه السلام عبادت است.

و "النُّظْرُ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَادَةٌ، وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِيْمَانَ عَبْدٍ، إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَ الْبِرَائَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ."<sup>۲</sup>

نگاه کردن به علی علیه السلام عبادت است و ایمان کسی جز با ولایت آن حضرت و بیزاری از دشمنان او پذیرفته نمی‌شود.

### شکست شیطان!

از آثار عمیق ولایت و محبت، غلبه در رویارویی با شیطان است؛ چنان‌که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در روایتی فرموده‌اند:

"لَيْسَ شَيْءٌ أَنْكَى لِلْإِبْلِيسِ وَ جُنُودِهِ، مِنْ زِيَارَةِ الْإِخْوَانِ فِي اللَّهِ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ. قَالَ: وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَلْتَقِيَانِ، فَيَذْكُرَانِ اللَّهَ، ثُمَّ يَذْكُرَانِ فَضْلَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ إِبْلِيسَ مُضَعَّةٌ لَحْمٍ إِلَّا تَخَدَّدَ، حَتَّىٰ إِنَّ رُوحَهُ، لَتَسْتَعِيثُ مِنْ شِدَّةِ مَا يَجِدُ مِنَ الْأَلَمِ؛ فَتَحْسُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ خَزَانُ الْجَنَانِ، فَيَلْعَنُونَهُ حَتَّىٰ لَا يَبْقَىٰ مَلَكٌ مُقْرَبٌ إِلَّا لَعَنَهُ. فَيَقَعُ خَاسِئًا حَسِيرًا مَدْحُورًا!"<sup>۳</sup>

هیچ چیز برای ابلیس و لشکر او، کشنده‌تر از زیارت برادران ایمانی نیست. امام در ادامه فرمودند: همانا وقتی دو مؤمن با یکدیگر ملاقات کنند و خدا را یاد نموده، ذکر فضل ما اهل بیت را گویند، پس در چهره‌ی ابلیس، تکه گوشتی نماند، مگر آنکه بشکافد؛ تا جایی که روحش از شدت دردی که می‌کشد، فریادرس

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۲۹.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۱۸۸.

خواهد! پس فرشتگان آسمان و خازنان بهشت، ناله‌ی او را دریابند و لعنتش کنند، تا آنکه هیچ فرشته‌ی مقربی نماند، مگر او را لعنت نماید. پس خوار و رنجور، ناامید و حسرت‌زده، و رانده‌شده می‌افتد!

به راستی آیا در محافل و مجالس ما، یاد اهل بیت علیهم‌السلام حاکم است یا صحبت‌ها بر سر ارزانی و گرانی، مدل ماشین و تلفن همراه، مد لباس و... می‌چرخد؟! امروز اگر کسی تمام وقتش را به این حرف‌ها بگذراند، توبیخ و سرزنش نمی‌شود؛ ولی کافی است در جمعی بنشیند و از فضایل اهل بیت علیهم‌السلام بگوید؛ مثلاً بگوید مشکل من با دعا و عنایت حضرات حل شد؛ آن وقت است که فوراً آنگ توهم و شرک و کفر به او زده می‌شود!

متأسفانه ما نتوانسته‌ایم محبت اهل بیت علیهم‌السلام را به کام جان جوانانمان بچشانیم و به آنان بفهمانیم هر نعمتی که از خداوند به ما می‌رسد، به واسطه‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام است؛ اما به جای این حقایق، تا توانسته‌ایم، از مظاهر غرب و پیشرفت و تکنیک آن سخن رانده‌ایم! نتیجه این شد که امروز جوانان ما، کمتر اهل بیت علیهم‌السلام را می‌شناسند. این‌ها درد است که چرا فرزندان من و شما نباید مثل ما و حتی بیش از ما، عاشق اهل بیت علیهم‌السلام شوند و در خانه‌ی آنان را بزنند؟! چرا ما برای درمان انواع دردهایمان، ابتدا سراغ اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌رویم؟ چه کسی می‌گوید دست آنان، بسته است و دست علم و تکنیک بشر، باز؟! آیا هیچ از خود پرسیده‌ایم آنان در نظام خلقت، چه کاره‌اند؟ آیا فقط آمده‌اند تا چند حکم به ما یاد دهند؛ یا به اذن خداوند، همه‌کاره‌ی ما هستند؟

شناخت امام یعنی یافتن کاربرد امام در زندگی و جای پای او را در تمام صحنه‌های حیات دیدن؛ و مسلماً هر چه اعتقاد ما به حضور و تأثیر آنان بیشتر شود، عشقمان بیشتر خواهد شد. اما آیا فرزندان ما، به جایگاه و مقام اهل بیت علیهم‌السلام این گونه اعتقاد دارند؟

ما باید جوانمان را با فرهنگ دینی و اصول غیبی آشنا کنیم، تا او بتواند بین غیب و خرافات، تمییز دهد. ادعیه و زیارات هم، جزء فرهنگ دینی ما هستند و باید در متن زندگی‌هایمان پیاده شوند. در این ادعیه و زیارات، بسیاری از اوصاف ائمه علیهم‌السلام به زیبایی مطرح شده، و لذا جوان باید بداند منظور از خواندن دعا و زیارت، آن است که موقعیت و فقر خود را بیابد و اوصاف ائمه علیهم‌السلام را در وجودش پیاده کند، تا به خداوند نزدیک شود.

در روایت دیگری از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است که فرمودند:

«ألا ای امت محمد؛ هنگام مصائب و گرفتاری‌های خود، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آل محمد علیهم‌السلام را ذکر کنید، تا خداوند به برکت ایشان، فرشتگان موکل شما را بر شیاطینی که قصدتان را کرده‌اند، یاری کند. پس همانا با هر یک از شما، فرشته‌ای در طرف راستش است که حسنات او را ثبت می‌کند و فرشته‌ای در سمت چپش که گناهانش را می‌نویسد. همچنین با او، دو شیطان از جانب ابلیس است که گمراهش می‌کنند. پس وقتی آن دو شیطان در قلب او وسوسه می‌کنند، اگر او یاد خدا کند و بگوید: "لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ"، آن دو شیطان سرکوب می‌شوند و نمی‌توانند کار کنند. آن گاه به سوی ابلیس می‌آیند و شکایت می‌کنند که: ما خسته شده‌ایم؛ ما

را با لشکری، یاری رسان.

پس ابلیس، هزار شیطان برای کمکشان می فرستد و همین که دوباره قصد او را می کنند، به ذکر خدا و صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام روی می آورد؛ پس شیاطین، راهی برای نفوذ به او پیدا نمی کنند و به ابلیس می گویند: کسی غیر از خودت، حریف او نیست! تو با لشکرت به او حمله کنید تا بر او غالب شوید و گمراهش نمایید. وقتی ابلیس با لشکرش، قصد او را می کند، خداوند به ملائکه اش می گوید: این ابلیس به همراه لشکرش، بنده‌ی مرا مورد هدف قرار داده است؛ به کمکش بشتابید و با آنان بجنگید.

پس به ازای هر شیطان مطرود، صد هزار فرشته که بر مرکب‌هایی از آتش سوارند و به دستشان شمشیرها و نیزه‌هایی از آتش است و تیر و کمان و اسلحه‌هایشان نیز از آتش است، آماده‌ی نبرد می شوند. فرشتگان، شیاطین را با این اسلحه‌ها پی در پی از بین می برند؛ و ابلیس را اسیر می کنند و آن اسلحه را بر او قرار می دهند تا نابودش کنند. ابلیس فریاد می زند: خدایا، تو به من وعده داده‌ای که تا وقت معلوم، مهلتم دهی!

آن گاه خداوند به فرشتگان می فرماید: وعده کرده‌ام او را نمیرانم؛ نه اینکه بر او اسلحه و عذاب و درد را مسلط نکنم! شما او را با سلاح آتشین خود بزنید؛ من او را زنده نگه می دارم. پس فرشتگان با جراحات زیاد، او را از پا می اندازند و سپس رهایش می کنند. در این حال، ابلیس به حال خود و لشکرش می گرید و غمناک است و جراحات او را، جز شنیدن صدای کفر مشرکین مداوا نمی کند!

لذا اگر آن شخص مؤمن، بر طاعت خدا و ذکر او و صلوات بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آتش عَلَيْهِ السَّلَام باقی بماند، جراحات ابلیس هم می ماند؛ و اگر او این روش را واگذارد و در مخالفت و معصیت خداوند بکوشد، جراحات ابلیس درمان می شود و بر آن بنده تسلط پیدا می کند، تا او را لجام زند و زین کند و بر پشتش سوار شود. آن گاه یکی از دیگر شیاطین را بر آن سوار می کند و به یارانش می گوید: آیا به خاطر دارید از این شخص به ما چه رسید؟! حال، او ذلیل و رام ما شده؛ تا آنجا که این شیطان بر او سوار گشته است!

آن گاه پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند:

”فَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تُدْرِمُوا عَلَىٰ إِبْلِيسَ سُخْنَةَ عَيْنِهِ وَ أَلَمَ جِرَاحَاتِهِ، فَدَاوِمُوا عَلَىٰ طَاعَةِ اللَّهِ وَ ذِكْرِهِ وَ الصَّلَاةِ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ آلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام؛ وَ إِنْ زَلْتُمْ عَنْ ذَلِكَ، كُنْتُمْ أَسْرَاءَ إِبْلِيسَ، فَيَرْكَبُ أَقْفَيْتَكُمْ بَغْضٍ مَرْدَتِهِ.“<sup>۱</sup>

پس اگر می خواهید ابلیس دائماً ناراحت و غمگین باشد و جراحاتش بر او بماند، پیوسته بر طاعت خدا و ذکر او و صلوات بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آتش عَلَيْهِمُ السَّلَام باشید؛ و گرنه چنانچه از این امر بازمانید، اسیران ابلیس می شوید که بعضی از لشکریان او بر شما سوار می شوند!

یعنی مرکب شیاطین می شوید! در حالی که اگر پیوسته بر طاعت خدا و صلوات بر آل الله که از محبت آنان نشئت می گیرد، باشید، این امر، شما را از گزند شیاطین در امان می دارد و مانع می شود در اثر وسوسه ی او، به غفلت و گناه افتید.

در حقیقت می توان گفت این مسئله، نوعی طریقت محبت است

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام، صص ۳۹۶-۳۹۸.

که محب را از گناه باز می‌دارد و به مسیر هم‌سنخی با محبوب می‌کشاند. اما به راستی آیا از صبح تا شب و از شب تا صبح، در لسان ما، ذکر خدا و رسول ﷺ و اهل بیت اوست و در قلبان یاد او و میل و اشتیاق به رویش؟!

متأسفانه فرهنگی که به ما القاء شده، فرهنگ توجه به اسباب ظاهری است و آن قدر سبب‌ساز باطنی یعنی ولایت اهل بیت ﷺ و حقیقت حضورشان، برایمان مخفی است که وقتی گرفتار می‌شویم، حتی یادمان نمی‌آید که ما امام داریم! آن قدر دور و برمان پر است و از این و آن، کمک می‌خواهیم، که کمک گرفتن از امام را فراموش می‌کنیم! و اگر چه به ظاهر، توسل کنیم و از آنان مدد خواهیم، اما اطمینان و آرامش دل‌مان به اسباب است و اگر سببی نباشد، اعتماد و آرامش چندانی نداریم! در واقع ما فکر می‌کنیم علل و اسباب ظاهری و داروها و درمان‌های مادی هستند که ما را نجات می‌دهند؛ در حالی که تمام این‌ها، تأثیرشان را از "نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى" <sup>۱</sup> می‌گیرند.

عزیزان، دقت کنید؛ پیغمبر ﷺ در این روایت نخواسته است برای من و شما قصه بگوید! بلکه می‌خواسته سنت و حقیقتی را برایمان باز کند؛ مثل نسخه‌ای که یک پزشک به بیمارش می‌دهد. مگر نه اینکه ما وقتی نسخه‌ی پزشک را می‌گیریم، آن قدر به داروخانه‌ها سر می‌زنیم تا دارویش را پیدا کنیم و هر چه لازم باشد، پول می‌دهیم تا آن را بخریم و بعد با همه‌ی تلخی‌اش، می‌خوریم؛ بی آنکه در مقابل پزشک، حرفی

بزنیم!

دستورات اهل بیت علیهم السلام نسخه‌ی بیماری‌های جان و قلب ماست و باید به آنها عمل شود؛ که اگر با یقین و باور باشد، اثر خود را خواهد گذاشت. لذا اگر ما تا به حال از ذکرها و صلوات‌های خود اثر ندیده‌ایم، برای این است که با ایمان و اعتقاد و اطمینان قلبی به اثردهی آنها، ذاکر نبوده‌ایم.

مقدمت

معرفت به مناقب



دانستیم محور و اساس حرکت در طریقت، شناخت و معرفت به امام است. حال برای شناخت مقام و مناقب امام، باید به کلام خود ایشان رجوع کنیم. اما باید بدانیم این روایات، تنها در قلوب ممتحن جای می‌گیرد؛ و انسانی که به ارتباط با غیب، عادت نکرده و همه‌ی جلوات خدا را در نظام علل و اسباب ماده، و امروز در تجلی تکنولوژی و مدرنیته‌ی غرب بررسی می‌کند، از فهم، ادراک و حتی شنیدن مناقب و ویژگی‌های خاص اهل بیت علیهم‌السلام عاجز است.

لذا برای آنکه قلوب، آمادگی پذیرش این ویژگی‌ها را پیدا کند و نسبت به قدرت تامّ معصومین علیهم‌السلام در ظهور فعل و صفت خداوند، استبعاد نداشته باشد، لازم است مقدماتی در زمینه‌ی ولایت، که همان ظهور موضوع محبت در مسیر طریقت و عروج انسان است، داشته باشیم؛ تا قلب‌ها، شیرینی "أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ" این حقایق را جذب کنند و شوق و محبتشان نسبت به عین‌الإنسان، چنان قوی شود که تمام محبت‌های مجاز دنیا و جاذبه‌ها و شئون آن را یک‌سره پشت سر گذارند؛ که آن وقت، "دیو چو بیرون رود فرشته درآید".

این مقدمات را بر اساس فرمایشات صاحب کتاب "القطره"، به ترتیب زیر بررسی می‌کنیم:

- تقسیم محبت به دو نوع موهبتی و اکتسابی؛
- بررسی آثار و علائمی که محب، به آنها شناخته می‌شود؛
- معرفی انواع مردم در شناخت و معرفت نسبت به ائمه علیهم‌السلام.

## **مقدمہ ہی اول**

## بیعت در الست

دانستیم برای آنکه بفهمیم آیا محبت ما صادق و در امتداد همان محبتی است که حضرت حق تعالی در صقع و باطن هستی، ساری و جاری کرده است یا نه، محکش آن است که اگر چنین باشد، لزوماً و ذاتاً ما را به ولایت یا همان طریقت می‌کشاند. البته ولایت، به مثابه‌ی سکه‌ای دو روست که یک روی آن به سوی خدا، و همان عشق، محبت، اخذ و افاضه است و روی دیگرش تدبیر، تصرف، سرپرستی و حاکمیت بر محبین؛ که با این تعریف، ولایت، هم موضوعیت و هم طریقت را شامل می‌شود.

علامه مستنبط، صاحب کتاب "القطره" می‌نویسد:

«محبتی که آدمی را به سوی ولایت می‌کشاند، آن ولایتی که بیعت

مخصوص و دعوت باطنی و کلیه‌ی الهی است، بر دو قسم است: ۱-

موهوبی و ۲- اکتسابی»<sup>۱</sup>

پیش از بررسی این مقدمه، می‌خواهیم بدانیم منظور از اینکه ولایت، بیعت مخصوص و دعوت باطنی الهی است، چیست. می‌دانیم رسالت، دعوت ظاهری ذات اقدس اله به وادی توحید و قرب است؛ و لذا بیعت در رسالت نیز، بیعتی ظاهری است. یعنی صرف اینکه کسی شهادتین را بگوید و به توحید خداوند و رسالت رسول اکرم ﷺ شهادت دهد، وارد وادی اسلام می‌شود و با این بیعت، دعوت ظاهری الهی تحقق پیدا می‌کند؛ چنان‌که حضرت رسول ﷺ نیز به صورت ظاهری از مردم بیعت گرفتند.

اما ولایت، دعوت باطنی ذات اقدس اله است و از این رو متوجه باطن هر انسان می‌شود<sup>۲</sup> و در آن، باطن است که بیعت می‌کند نه ظاهر. در واقع، پیش از آنکه ما تعیین و تشخیص بپذیریم، درباره‌ی این امر باطنی، از ما بیعت گرفته شده است و ما پیش از آنکه تعیین ظاهری بگیریم، در عالم الست، به ولایت - که بطن توحید است - "بلی" گفته‌ایم<sup>۳</sup>.

پس در عالم الست یا همان عالم ذر، از ما انسان‌ها در مورد ولایت بیعت گرفتند، نه اسلام! چه، مسیر شریعت و دین الهی، آنجا برای

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۳۳.

۲- البته ولایت تکوینی، به سایر موجودات نیز مربوط می‌شود، که ما در اینجا از بحث در این باره صرف نظر می‌کنیم.

۳- اشاره به آیه ۱۷۲، سوره اعراف: "وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ."

آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ باز شد که به زمین و اسفل سافلین هبوط کرد؛ "قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ"<sup>۱</sup>.  
 اما ولایت، از تجلیات ذات اقدس اله است و خداوند وقتی در عالم الست، خواست برای خود از ما انسان‌ها بیعت گیرد، در جلوه‌ی ولایت گرفت؛ یعنی ولایت را در تحقق نوری عالم الستی، به عنوان آینه‌ی خود به ما نشان داد، تا او را ببینیم و از طریق او خدا را بشناسیم و با خدا برای توحید بیعت کنیم.<sup>۲</sup>

آنجا بود که باطن هستی و صقع تمام انسان‌ها به ولایت، دست بیعت داد. اما عده‌ای پس از ورود به اسفل سافلین دنیا - که میدان ظهور ولایت است -، بیعت خود را شکستند؛ و جهنم و عقاب از اینجا شروع شد! عده‌ای، ناکشین، قاسطین و مارقین شدند! در حالی که بسیاری از آنان، کسانی بودند که در جنگ‌ها و غزوات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همراه ایشان حضور داشتند؛ اما به محض ظهور ولایت، در برابر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱- سوره بقره، آیه ۳۸: گفتیم: همگی از آن، فرود آید؛ پس هر گاه هدایتی از من برایتان آمد، هر که از آن پیروی کند، نه ترسی بر آن‌هاست و نه غمگین شوند.

۲- در زمینه عهد ولایت در عالم الست، روایات فراوان است؛ از جمله:

الکافی، ج ۱، ص ۱۳۳: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "قَلَّمَا أَرَادَ اللهُ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ، تَرَهَّمْ بَيْنَ يَدَيْهِ؛ فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبُّكُمْ؟ قَائِلٌ مِنْ نَطَقٍ، رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ فَقَالُوا: أَنْتَ رَبُّنَا. ثُمَّ قَالَ لِبنِي آدَمَ: أَقْرُوا لِلَّهِ بِالرَّبُوبِيَّةِ وَ لِأَهْلِ الْبَيْتِ بِالْوِلَايَةِ وَ الطَّاعَةِ. فَقَالُوا: نَعَمْ رَبُّنَا أَقْرَرْنَا. فَقَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: اشْهَدُوا. فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: شَهِدْنَا عَلَى أَنْ لَا يَقُولُوا غَدًا إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ؛ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ! يَا دَاوُدُ، وَ لَآئِنَّا مُؤَكَّدَةٌ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ."

بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۸: قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى "وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...": "كَانَ الْمِيثَاقُ مَا خُودَا عَلَيْهِمْ لِلَّهِ بِالرَّبُوبِيَّةِ وَ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالنَّبُوَّةِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِالْإِمَامَةِ؛ فَقَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ وَ عَلِيٌّ إِمَامَتُكُمْ وَ الْأَئِمَّةُ الْهَادُونَ أَيْمَتُكُمْ؟ فَقَالُوا: بَلَى..."

ایستادند و هر کدام به نحوی در مقابل ولایت قرار گرفتند؛ ناکثین، عهد ولایت را شکستند، مارقین از میدان ولایت بیرون رفتند و قاسطین از صراط مستقیم ولایی عدول کردند! لذا با اینکه در عالم ظاهر، مسلمان بودند و از اسلام برنگشتند، اما عهد ولایی را بریدند و رشته‌ی اتصالشان را از بین بردند؛ یعنی در عالم باطن، تن به کفر و الحاد دادند و عهد باطن را شکستند!

این است که می‌گوییم ولایت علی علیه السلام "الباب المبتلی به الناس" <sup>۱</sup> و میزانی است که خداوند بر اساس آن عقوبت می‌کند یا پاداش می‌دهد. پس بر ماست که این گوهر را بشناسیم و آن را حفظ و نگهداری کنیم، تا از حجب و گرد و غبارها مصون ماند و تلالؤ نورش لحظه به لحظه و آن به آن، ما را در فتنه‌های آخرالزمان بیمه کند؛ وگرنه هیچ بعید نیست از خط ولایت خارج شویم! چه، جریان مارقین، ناکثین و قاسطین، صرفاً یک مسئله‌ی تاریخی نیست که فکر کنیم عده‌ای بودند و رفتند؛ و دیگر خبری از آن جریان نیست! بلکه این‌ها یک خط و سیر است و تا ولایت هست، ناکث، قاسط و مارق هم ظهور پیدا می‌کند.

باید باور کنیم ولایت بر خلاف اسلام، مسئله‌ای ظاهری نیست. لذا اگر در ظاهر اسلام، گناهی از ما سرزند، نهایتاً عقاب می‌شویم؛ اما اگر در وادی ولایت، گناهی مرتکب شویم، دیگر صحبت از عقاب نیست، بلکه بریدن و انقطاع از ریشه است؛ که وقتی از ریشه منقطع شویم، دیگر توبه و برگشت، جایی ندارد و اعمال بر جای خود نمی‌نشینند و

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: بابی که مردم به آن، ابتلا و امتحان می‌شوند.

اثرش را نمی‌گذارد؛ مثل گل مصنوعی که در ظاهر، صورتی از گل و رنگ و تالو آن را دارد، اما در حقیقت، هیچ است؛ زیرا ریشه‌ای در خاک ندارد! لذا آن که از ولایت برید، ساعت‌ها هم نماز بخواند، باز "وَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ" <sup>۱</sup> خواهد بود!

در حقیقت، ظاهر، قابل جبران است؛ اما آن که عهد ولایت را شکست، دیگر ریشه‌ای در عالم توحید و عالم الست ندارد؛ چرا که باطن را قطع کرده است. مثل اینکه اگر شاخه، برگ یا میوه‌ی درخت را بکنید و به آن صدمه وارد کنید، چون ریشه هست، این زیان، قابل جبران و ترمیم است؛ اما اگر ریشه از بین برود، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند.

پس آیا ما نباید حقیقت ولایت را بشناسیم؟! آیا نباید بفهمیم برای چه، اولیاء خدا، خود را ظرف مشیت الهی معرفی می‌کنند؟ آیا از خود نمی‌پرسیم "لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا، إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادَكَ وَ خَلْقَكَ" <sup>۲</sup>، چه مفهومی دارد؟ آیا تا به حال این حقایق را در وجودمان یافته‌ایم؟ یا نه، بدون اتصال به ریشه، تنها دلمان را به فروعی همچون نماز، روزه و چند عمل صوری خوش کرده‌ایم!؟

متأسفانه در طول تاریخ اسلام، عده‌ای تمام سعی و تلاش خود را برای کنار گذاشتن این ریشه، یعنی ولایت ولی‌امر الهی به کار گرفتند و بقیه نیز جاهلانه از آنان پیروی کرده، اصل ولایت را مخفی نمودند؛ آن

۱- سوره ماعون، آیه ۴: وای بر نمازگزاران!

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۳۷: "...قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ؛ فَإِذَا شَاءَ، شِئْنَا. وَاللَّهُ يَقُولُ: "وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ".



هم به این بهانه که ولایت، سرّ است! البته درست است که برخی از جنبه‌های ولایت، سرّ مگوست و کسی حق ندارد آن اسرار را بازگو کند؛ اما به این معنی نیست که حتی از روایات مستندی که درباره‌ی ولایت برای ما ثبت و ضبط شده و در دسترس همگان قرار دارد نیز کلامی گفته نشود! چرا که ولایت، اصل و حقیقت هر موجود و جزء اصول دین ماست و لذا بر ما واجب است در کسب معرفت در این زمینه، کوشش بسیار کنیم.

ولایت، به منزله‌ی پی و پایه‌ی ساختمان انسانی است؛ و تا مهندس، پایه‌ی اولیه‌ی ساختمان را بنا نکند، نمی‌تواند در و دیوار و پنجره‌ها را بر آن سوار نماید. بنابراین اگر چه سرّ ولایت، سرّ مگوست و حقیقت آن را فقط خدا و خود اولیاء می‌دانند، اما ما چون در عالم الست، ولایت را پذیرفته‌ایم و به خدا در جلوه‌ی ولایتش "بَلّی" گفته‌ایم، باید در رتبه‌ی خود، این گوهر را شناسایی کنیم و محبت اهل بیت علیهم‌السلام را در وجودمان اشتداد دهیم.

### حقیقت ایمان

ولایت، همان بیعت باطنی است که در آن، صورت ملکوتی ولیّ، بر دل بیعت‌کننده عرضه شده است. آنجا که خداوند در عالم الست، از ما شهادت گرفت تا راه هر گونه عذری بر ما بسته باشد و فردا حجتی بر او نداشته باشیم که: تو را نمی‌شناختیم! زیرا او خود را در جلوه و

صورت ملکوتی ولیّ به ما نشان داد. پس همه‌ی ما دیدیم و نه ظاهر و جسم و صورت ملکی ولیّ، بلکه صورت ملکوتی‌اش وارد دلمان شد؛ آن هم نه دل صنوبری که از آب و گل ساخته شده است، بلکه دل ملکوتی. در حقیقت، نفخه‌ای که خداوند در ما دمید و به آن، گل آدم، دل شد، ولایتش بود. پس روحی که جسم ما به واسطه‌ی آن با خدا مرتبط است، همان جلوه‌ی ولایت و باطن ماست.

البته چنان‌که گفتیم، این بیعت در عالم الست<sup>۱</sup> گرفته شد و آن چهره‌ی ملکوتی که حقیقت نورانی ولیّ است، در قلوب جای گرفت؛ زیرا دنیا و ماده، استعداد آن را نداشت. برای همین هم، دوست و دشمن، علی علیه السلام را دوست دارند؛ اما در میادین امیال، پرده و حجابی روی محبوب فطری خود کشیده‌اند و عهد الست را شکسته‌اند.

اینجاست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: "حُبُّ عَلِيٍّ علیه السلام إِيمَانٌ وَ بُغْضُهُ، كُفْرٌ". یعنی حقیقت ایمان، ولایت و محبت به ولیّ کامل، علی علیه السلام است که جلوه و آینه‌ی ذات، صفات و فعل حضرت حق تعالی است؛ و کفر، بغض به اوست. لذا آن‌که حقیقت ایمان، به قلبش وارد نشده است، نباید بیهوده ادعای ایمان کند؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید:

"قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ..."<sup>۲</sup>

اعراب گفتند: ایمان آوردیم؛ بگو: ایمان نیاوردید، ولی بگوید اسلام آوردیم؛ چرا که هنوز ایمان در قلب‌هایتان داخل نشده است.

۱- توضیح و تبیین عالم الست، در جلد‌های بعدی خواهد آمد.

۲- سوره حجرات، آیه ۱۴.

وقتی بیعت علوی و ولوی را که در جانتان است، اینجا ظهور نمی‌دهید، نمی‌توانید ادعای ایمان کنید؛ بلکه تنها بگویید اسلام آورده‌ایم!

در حقیقت، اگر کسی آن بیعت باطنی را ظهور دهد، چنان است که گویی پیوندی از شجره‌ی طوبای الهی بر وجود او زده می‌شود و میوه‌ی تلخ او را شیرین می‌کند.

در واقع، ما پیش از ایجاد و خلقت، عدم<sup>۱</sup> بودیم و عدم هم جز ظلمت، تلخی و سیاهی نیست. اما حضرت حق تعالی با دادن هستی و وجود، این تلخی و سیاهی را برداشت و آن را روشن کرد؛ چنان‌که تابش خورشید، ظلمت را نورانی و سرد را گرم می‌کند. در نتیجه از عدم به وجود آمدیم؛ و آن‌که ما را از عدم رهاوند، ولایت بود. حتی انبیاء سلف نیز در وجودشان، با ولایت با خدا بیعت کردند<sup>۲</sup> و این است که حضرت علی علیه السلام فرموده است: "كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا"<sup>۳</sup>.

حال اگر کسی آن بیعت را اینجا ظهور دهد، به حقیقت ایمان می‌رسد و به شجره‌ی طوبا پیوند می‌خورد. یعنی مؤمن، با پیوند ملکوتی علوی و ولوی است که مؤمن می‌شود و آن پیوند، حقیقت وجود و فعلیت اخیر او را تشکیل می‌دهد. در نتیجه، میوه‌های وجودش، یعنی هر کاری از او سرزند و حتی نگاه و حرکاتش نیز شیرین و نورانی خواهد بود؛ لذا به فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام:

۱- عدم مطلق نداریم؛ منظور عدم نسبی است.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۷۹.

۳- امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه، ص ۹۸: با انبیاء در سر بودم.

"الْمُؤْمِنُ، يَتَقَلَّبُ فِي خُمْسَةِ مِنَ النُّورِ؛ مَدْخَلُهُ نُورٌ وَ مَخْرَجُهُ نُورٌ وَ عِلْمُهُ نُورٌ وَ كَلَامُهُ نُورٌ وَ مَنْظَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى النُّورِ."<sup>۱</sup>

مؤمن در پنج نور می گردد؛ مدخلش نور است، مخرجش نور است، علمش نور است، کلامش نور است و منظر نظرش تا روز قیامت به سوی نور است.

یعنی مؤمن در پیوند ملکوتی و اتصال به درخت طوبای ولایت، نورانی می شود و نور از او ظهور می یابد. در نتیجه خداوند، سیئات او را هم به حسنات تبدیل می کند؛ "يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ"<sup>۲</sup>. چرا که او با ولایت، بیعت بسته است و این تبدیل سیئات، نتیجه‌ی همان بیعت و پیوند ولایی است؛ که "جَعَلَ صَلَاتَنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّصْنَا بِهِ مِنْ وِلَايَتِكُمْ، طَيِّباً لِخَلْقِنَا وَ طَهَارَةً لِأَنفُسِنَا وَ تَزَكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا".

با این بیان، قبح گناهای مثل غیبت و تهمت و اینکه مثلاً فرموده‌اند غیبت مؤمن، بدتر از زناست<sup>۳</sup>، مشخص می شود؛ چه، مؤمن کسی است که ولایت در وجودش تقویت شده و با ولایت حرکت می کند؛ یعنی پیوند ملکوتی با امام و عین‌الإنسان دارد و لذا غیبت، بی احترامی و هتک حرمت نسبت به او، به آن پیوند ملکوتی درونش برمی گردد.

حتی در این بیعت، مسئله‌ی "أبَوْت" و "بُنُوْت"، یعنی پدری و فرزندی ولایی حاصل می شود که از نسبت‌ها و روابط جسمانی، کامل تر است؛ تا جایی که در روایات فرموده‌اند اگر کسی به خاطر

۱- الخصال، ج ۱، ص ۲۷۷.

۲- سوره فرقان، آیه ۷۰.

۳- وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۸۴.

حفظ پیوند ملکوتی با پدرانِ جان خود، لطمه‌ای به پیوند جسمانی و حسبی و نسبی‌اش بزند، خود اهل بیت علیهم‌السلام جبران خواهند کرد<sup>۱</sup>. چرا که آن پیوند ملکوتی، اتصال به ابدیت، هستی، عین‌الوجود و رضای خداوند دارد و بر خلاف پیوندهای جسمانی که در ابدیت بریده می‌شوند - "فَإِذَا تُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ..."<sup>۲</sup> - در دل باقی می‌ماند. یعنی همه‌ی دوستی‌ها، صمیمیت‌ها، یکی بودن‌ها و نسبت‌ها از بین می‌رود و فقط آن پیوند روحانی و ولوی باقی می‌ماند؛ چنان‌که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند:

"كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلَّا مَا كَانَ مِنْ سَبَبِي وَ نَسَبِي."<sup>۳</sup>

هر ارتباط سببی و نسبی، در روز قیامت، منقطع است، مگر آن‌که از سبب و نسب من باشد.

پس اصل ایمان، همان پیوند و معرفت به آن است. البته چنان‌که گفتیم، این پیوند باطنی، با ما و در درونمان هست؛ اما باید به آن معرفت داشته باشیم و آن را در دنیا ظهور دهیم، تا خاموش نشود؛ و گرنه به ظواهر مشغول می‌شویم و از توجه به آن باطن باز می‌مانیم؛ چنان‌که خیلی‌ها تمام دین را ظاهر تصور کرده‌اند! در حالی که عمق و

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام، ص ۲۰۸: "وَ أَمَا مَنْ قَطَعَ رَجْمَهُ؛ فَإِنَّ كَانُ وَصَلَ رَجِمَ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ قَطَعَ رَجِمَ نَفْسِهِ، شَفَعَ أَرْحَامَ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إِلَى رَجِيمِهِ وَ قَالُوا لَهُ: لَكَ مِنْ حَسَنَاتِنَا وَ طَاعَاتِنَا مَا شِئْتَ؛ فَأَغْفِ عَنْهُ؛" اما آن‌که رجمش را قطع کرده است؛ پس اگر رجم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را وصل و رجم خود را قطع کرده باشد، ارحام محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نزد رجم او شفیع می‌شوند و می‌گویند: هر چه از حسنات و طاعات ما می‌خواهی، برای تو باشد؛ فقط از او درگذر.

۲- سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱: پس هنگامی که در صور دمیده شود، هیچ نسبتی بین آنان نیست.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۴۸.

ریشه‌ی دین، بیعت باطنی است و خداوند می‌خواهد از طریق ظاهر اسلام و جعل عبادات صوری، وجود ما را آماده کند تا آن بیعت باطنی ظهور یابد. لذا با اینکه ظاهر، شرط لازم است، اما اگر دین و حرکت و قرب به سوی خدا را در فروع خلاصه کنیم، از اصل غافل می‌مانیم و هرگز آن پیوند، از درون ما به فعلیت و اشتداد نمی‌رسد؛ چون در ظاهر، دنبالش می‌گردیم!

ولایت، همان تصرف و حاکمیت ولیّ بر دل است که مؤمن را تسلیم و منقاد خود می‌کند. در واقع قلب مؤمن، چنان با ولایت پیوند می‌خورد که جز خواست ولیّ نمی‌خواهد و لذا مؤمن، احکام قلب را که همان احکام ولیّ است، پذیرا می‌شود.

برای همین هم وقتی شخصی به پیامبر ﷺ عرض کرد: من معنی "تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى" را فهمیدم؛ اما نمی‌دانم "وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ"<sup>۱</sup> یعنی چه؟ پیامبر ﷺ با دو انگشت خود به قلبشان اشاره کردند و فرمودند: از دل پرس؛ زیرا ظاهر، قادر به پاسخ‌گویی نیست و باید دل که ولایت در آن است، جوابت را بدهد.

اینجاست که دو جلوه‌ی ولایت، معنا پیدا می‌کند؛ یکی عشق، محبت و نصرت، و دیگری سرپرستی و حاکمیت؛ که این هر دو، عامل تربیت و تکامل انسان می‌شود؛ همان که پیش‌تر گفتیم موضوعیت محبت، به طریقت می‌کشاند؛ یعنی تجدید بیعت باطنی و آن وقت حاکم شدن ولیّ بر ظاهر و باطن ما. البته ولایت مطلقه بالإصالة مختص

۱- سوره مائده، آیه ۲: در نیکی و تقوا با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تجاوز، هم‌یاری نکنید.

خداوند است و به اذن او، چهارده معصوم علیهم السلام نیز ظل آن ولایت مطلقه‌اند.

عزیزان، باید به این اصل بها دهیم؛ چه، تا این پیوند اصلی و عشق به آن را پیدا نکنیم و عظمت مقام و مناقبش را نیابیم و به حقیقت، به آن استمساک و اعتصام نجوییم، نمی‌توانیم به هیچ جا برسیم؛ چنان‌که هر جا نور ولایت کم‌رنگ می‌شود، اثرش را می‌بینیم؛ اگر چه به ظاهر، برخی فروع دین را داشته باشیم. پس باید دنبال گمشده‌ی اصلی خود بگردیم، تا ولایت در زندگی ظاهری و باطنی ما حاکم شود و عزت انسانی‌مان را بازیابیم.

ولایت در حقیقت، مظهر جامع اسماء و صفات حسناى الهی است و لذا اگر انسان، پیوند وجود خود را با آن تقویت کند، شاخ و برگ تلخ وجودش به تدریج شیرین می‌شود و خود، مظهر صفات ولایت می‌گردد. این است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

”أَنَا الشَّجَرَةُ وَ فَاطِمَةُ علیها السلام فَرْعُهَا وَ عَلِيٌّ علیه السلام لِقَاحُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام ثَمَرَتُهَا وَ شِيعَتُنَا أَغْصَانُهَا...“<sup>۱</sup>

من درخت هستم و فاطمه علیها السلام شاخه‌ی آن، علی علیه السلام تنه‌اش، حسن و حسین علیهما السلام میوه‌اش، و شیعیان ما شاخه‌های کوچک آن هستند.

یعنی ای شیعه؛ تو شاخ و برگ درختی هستی که اهل بیت علیهم السلام اصل آن‌اند و اگر پیوندی را که در عالم الست بسته‌ای - و حال، آن را فراموش کرده‌ای و به ظواهر مشغول شده‌ای - به یاد آوری و قوتش بخشی، شاخ و برگ تلخت که همان ماهیت و حدود و حجب ظلمانی

۱- إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۴۵.

است، شیرین می شود.

آری، "از محبت، تلخ‌ها شیرین شود"؛ البته محبت به محبوب حقیقی؛ که تمام تلخی‌ها و زشتی‌ها را برمی دارد یا چنان مغلوب می کند که دیگر رذایل، موانع، حجب و خودی‌ها، قدرت عرض اندام نداشته باشند. اینجاست که فرد مظهر ولایت می شود و در زمره‌ی کسانی قرار می گیرد که متاع الهی یعنی محبت، عشق و ولایت در نزد آنان است.

متاع الهی....

خوانده‌ایم وقتی برادران یوسف علیه السلام برای گرفتن گندم به مصر آمدند، یوسف علیه السلام برادر کوچک خود، بنیامین را به مکان خلوتی برد، او را در آغوش گرفت و خود را به او معرفی کرد. آن گاه متاع خود را در بار بنیامین گذاشت و بعد هم خود، متاع را از او گرفت. برادران گفتند: یکی از ما را به جای بنیامین نگه دار. اما او فرمود:

"مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لظَالِمُونَ."<sup>۱</sup>

پناه بر خدا از اینکه کسی را جز آن که متاع خود را نزد او یافته‌ایم، بگیریم! در آن صورت، هر آینه، ما ظالم هستیم.

این متاع، همان متاع محبت بود و یوسف با آن، بنیامین را به دامان قرب و انس خود برد؛ و البته استاد او در این حیل‌های زیبای عاشق‌گیر، خدا بود؛ که "كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ"<sup>۲</sup>.

خداوند متاع ولایت را خود در بار انسان‌ها گذاشته است و خود، آن را برمی دارد؛ و هر که هم بگوید: مرا به جای دیگری که ولایت

۱- سوره یوسف، آیه ۷۹.

۲- سوره یوسف، آیه ۷۶: این گونه، راه چاره را به یوسف آموختیم.



دارد، بپذیر، باز خداوند فقط کسی را که متاعش نزد اوست، می‌پذیرد. در روز قیامت، حضرت علی علیه السلام هر که این متاع و پیوند را در وجود خود قوت بخشیده باشد، به بهشت می‌برد و هر که را جز این باشد، رها می‌کند تا در جهنم افتد.<sup>۱</sup> در عبور از پل صراط نیز - که "أَدْقُ مِنْ الشَّعْرِ وَ أَحَدُ مِنْ السَّيْفِ"<sup>۲</sup> است - مأموران الهی که متاع ولایت را می‌شناسند، بندگان را بر این اساس عبور می‌دهند؛ چنان‌که در بخش‌های قبل، به طور مفصل، روایاتی در این باره ذکر کردیم.

### مراتب ولایت در نزول و صعود

ولایت، مفهومی است که مصداق عینی و خارجی دارد و در واقع، ظهور کلمه‌ی "کن" الهی و ظهور اراده‌ی خداوند در فعلش است؛ حقیقتی عینی است که به آن، کلمه‌ی جامع، مشیت، حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله، حقیقت علویه علیه السلام، ولایت مطلقه، اضافه‌ی اشراقیه، نفس الرحمن، عرش الرحمن، کرسی، رِقّ منشور و مقام معروفیت نیز می‌گویند. این مقام، همان مقام ظهور اسماء و صفات الهی در تعین عینی و خارجی ولی است و مصداق این تعین، چهارده معصوم علیهم السلام هستند؛ چنان‌که حضرت علی علیه السلام در خطبه‌ی بلیغ نورانیت، این مقام را برای سلمان و ابوذر تبیین فرموده‌اند.

۱- الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۶۱: "فَيُنَادِي الْمُنَادِي: يَا عَلِيُّ، ادْخِلْ مَنْ أَحْبَبَكَ، الْجَنَّةَ وَمَنْ عَادَاكَ، النَّارَ؛ فَأَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَأَنْتَ قَسِيمُ النَّارِ؛ پس منادی ندا می‌دهد: ای علی، هر که تو را دوست دارد، به بهشت، و هر که تو را دشمن دارد، به جهنم واردش کن؛ که تو قسمت‌کننده‌ی بهشت و جهنمی.

۲- الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۷۷: باریک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر.

پس ولایت، مفهومی گنگ و ناشناخته نیست، بلکه مصداق خارجی و تعین و تشخیص عینی دارد. چنان‌که بر اساس روایتی که در فصل موضوعیت محبت ذکر کردیم، فرشتگان هفت آسمان، همه خواهان علی علیه السلام بودند و لذا خداوند تمثلی از تعین او را برایشان آفرید، که صرفاً یک مفهوم نبود، بلکه مصداق داشت؛ تا آنان با این تعین، آرامش گیرند و خدا را بهتر بشناسند و تسبیح و تحمید کنند.

البته نکته‌ی بسیار اساسی که هرگز نباید از آن غفلت کرد، این است که تعین ولی، هیچ استقلال از خود ندارد و تنها فرقی با سایر موجودات، این است که بی واسطه، علی‌الاتصال و بدون انقطاع، به مبدأ و منشأ هستی یعنی خداوند، وصل است و خود، واسطه‌ای است برای ربط سایر موجودات به خداوند؛ یعنی مبدأ ماب‌الوجود - نه مامنه‌الوجود - برای موجودات است.<sup>۱</sup> به همین دلیل، نسبت به ماسوی‌الله، سلطنت، امارت، محبت، کفایت، نصرت و دولت دارد و به دلیل تربیت و رشد دادن موجودات، مظهر اسم ربّ خداوند است. همچنین از آنجا که پیوسته از ازل تا ابد، فیوضات را به طور مستقیم از خدا می‌گیرد و به موجودات می‌دهد، اضافه‌ی اشراقی آن ذات اقدس و همچون او، دائم‌الفیض و دائم‌الفضل است. مقام قضا، مقام قدر، مقام ایجاد و مظهریت "هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ"<sup>۲</sup> و "هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ"<sup>۳</sup> نیز از مقامات ولی است.

۱- مبدأ مامنه‌الوجود، تنها و تنها خداست؛ چرا که وجود فقط از اوست و لا غیر.

۲- سوره بقره، آیه ۲۹: او به هر چیز، آگاه است.

۳- سوره یس، آیه ۷۹: او به هر خلقی، آگاه است.

این مقام، تجلی فعل خداوند است که در اسماء گوناگون ظهور پیدا می‌کند و اتحاد اشراقی با تمام اشیاء دارد<sup>۱</sup>. چرا که هر چه هست، فعل خداست؛ و گرنه یا باید خودش مستقل باشد و یا صادر از ذات دیگری جز خدا باشد، که در هر دو صورت، ثنویت پیش می‌آید. از این رو ولایت در همه چیز، ساری و جاری است.

نزول ولایت از مقام عالی در مراتب گوناگون وجود، بدون تجافی و به صورت تجلی است. توضیح آنکه در تجافی، شیء از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر منتقل می‌شود و دیگر در نقطه‌ی قبلی نیست؛ مثل ریزش باران که از آسمان به زمین می‌آید و دیگر در آسمان نیست. اما تجلی یعنی ظاهر شدن در رتبه‌ای بدون ترک رتبه‌ی قبلی؛ مثل ظهور علم از تعلیم‌دهنده به تعلیم‌گیرنده که در آن، علم معلم بدون اینکه از وجود او بیرون رود، به شاگرد منتقل می‌شود؛ در عین اینکه همچنان به همان شدت، در نزد معلم هم هست.

در حقیقت پس از ظهور ولایت بود که اسماء و صفات الهی، ظهور پیدا کردند و اگر ولایت ظهور نمی‌یافت، هیچ یک از اسماء و صفات هم ظهور نداشتند. در مراتب نزول، اولین ظهور ولایت در حقیقت محمدیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ همان "اَوَّلُ الْعِلَلِ" که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آن به عقل و نور تعبیر کرده‌اند؛ "أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ، الْعَقْلُ"<sup>۲</sup> و "أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ، نُورِي؛

۱- اتحاد اشراقی، همچون اتحاد خورشید با شعاع‌هایش است و در مقابل اتحاد حلولی که از نظر اسلام، باطل است، مطرح می‌شود.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۲۱۲: اولین چیزی که خدا خلق کرد، عقل بود.

فَفَتَّقَ مِنْهُ نُورَ عَلِيِّ عليه السلام؛<sup>۱</sup> وجه دیگر این رتبه، همان عقل کل و حقیقت علویه عليه السلام است.

در دومین مرتبه‌ی نزول، نفوس کلیه و مدبرات امرند که عالم را تدبیر می‌کنند. تا این رتبه، نزدیک به منبع وجود و بلاواسطه به آن وصل‌اند. اما از اینجا به بعد، از آن عالم توحیدی، به نحو تجلی و نه تجافی، دور می‌شوند و با واسطه‌هایی در سایر عوالم یعنی مثال و ملک، ظهور می‌یابند. در عالم مثال در ملائکه ظهور می‌کنند و صور را ایجاد می‌نمایند و در نزول بعدی، در صورت جسمی که همان هیولاست<sup>۲</sup>، ظاهر می‌شوند.

لذا در بطن هر جسد و هیولا، تجلی ولایت در عالم ناسوت است؛ چنان‌که هر صفت ملکوتی و هر رتبه از نفوس و عقول کلیه و جزیه نیز، تجلیات ولایت در مراتب گوناگون است و ولایت است که در تمام این مراتب تجلی می‌کند. چه زیبا، صاحبان ولایت، این مقام را برای ما تبیین کرده‌اند که:

“أَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ وَ آثَارُكُمْ فِي الْآثَارِ وَ قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ.”<sup>۳</sup>

اسماء شما در اسم‌هاست، پیکرهای شما در پیکرها، ارواحتان در ارواح، نفوستان در نفوس، آثارتان در آثار، و قبورتان در قبرهاست.

به این ترتیب، ولایت از عالم ارواح فاصله می‌گیرد و در مراتب

۱- بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۱۷۰: اولین چیزی که خدا خلق کرد، نور من بود، که از آن، نور علی عليه السلام را شکافت.

۲- هیولا به ماده‌المواد اطلاق می‌شود که استعداد محض است و عالم از آن به وجود آمده است.

۳- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

نزولی ظهور پیدا می‌کند، تا به آخرین رتبه‌ی خود در عالم اجساد و عناصر<sup>۱</sup>، تنزل می‌یابد و به أسفل سافلین می‌رسد. البته منظور، نه فاصله‌ی زمانی و مکانی، بلکه فاصله‌ی رتبی است؛ یعنی آن نور حجاب می‌گیرد و محجوب می‌شود، تا کمترین تالووش در عالم اجسام و اجساد جلوه می‌کند. پس ما باید از این عالم که نازل‌ترین مرتبه‌ی ظهور جلوات ولایت است، عبور کنیم و حجاب‌ها را از آن نور کنار زنیم، تا مقام ولایت را در عالم مثال و عالم عقل، پرنورتر شاهد باشیم؛ که اگر به عالم عقل رسیدیم، به عقل مستفاد که همان عالم بی‌واسطه‌ی ولایت است، وصل می‌شویم.

عناصر که مواد تشکیل‌دهنده‌ی این عالم هستند، اگر چه با یکدیگر تضاد دارند، اما تحت تأثیر فعل و انفعالاتی که با قرار گرفتن در جاذبه‌ی ولایت، در آن‌ها صورت می‌گیرد، به تدریج به هم جذب می‌شوند و الفت می‌گیرند؛ صورت فانی و کون و فساد خود را از دست می‌دهند و از جانب فیاض علی‌الإطلاق در عالم امکان که صاحب ولایت مطلقه‌ی الهی است، صورت واحد و مجتمعی که تعیین و تشخیص هر موجود است، به آن‌ها داده می‌شود. هر چه تفاعل و تعامل بین عناصر، کامل‌تر باشد، صورت و نفس کامل‌تری به آن‌ها افزوده می‌شود که علاوه بر وحدت در صورت، ادراکات و شعورش در سلسله مراتب، قابلیت بیشتری می‌یابد؛ تا آنجا که از نفس نباتی و حیوانی به نفس انسانی صعود پیدا می‌کند و کامل‌ترین موجود یعنی

۱- منظور، عناصر چهارگانه (آب، خاک، آتش و باد) است.

انسان، شکل می گیرد.

تا اینجا مراتب نزول ولایت بود که در وجود همه هست. اما در سیر صعود، هر موجودی نتواند آثار وجود و ولایت را در کمال زیبایی و جمالش از خود بروز دهد، ولایت را نپذیرفته است. یعنی اگر چه در سیر نزول، ولایت را پذیرفته و وجود را گرفته - چون تعین و تشخیص دارد - اما در سیر صعود، از ولایت و در نتیجه از وجود و هستی به خوبی استقبال نکرده است. لذا رو به سوی عدمی می رود، که تماماً جهنم و سوختن و عذاب است! البته این احوال، تنها شامل مبغضین و معاندین است که به هیچ عنوان، وجود و ولایت را نپذیرفته اند و حیثیت ولایت، که از صفات وجود است، در آنها به کمال نرسیده است؛ و گرنه محبین هرگز به اینجا نمی رسند. چرا که محبت در هر رتبه ای باشد، نجات دهنده است.

برای تبیین نحوه ی حضور ولایت در تمام مراتب هستی، مثالی می زنیم. نفس ناطقه ی انسانی را در نظر بگیرید و در نقش آن در عالم خیال و جسم، و تأثیر و تأثرات این عوالم از آن، تأمل کنید. همان طور که می بینید، نفس ناطقه نسبت به این عوالم، عین حضور است و آنها را تدبیر می کند. اما از خود، هیچ استقلال ندارد، بلکه بی واسطه، وصل به روح است و توانایی ها و جمال را از آن می گیرد.

همه می دانیم وقتی "من" می بینم، می شنوم یا دستم را حرکت می دهم، در واقع نفس ناطقه است که می بیند، می شنود و حرکت می کند؛ یعنی قدرت این کارها را به "من" می دهد. چه، به محض آنکه نفس ناطقه با این جسم خداحافظی کند، دیگر خبری از حیات و

حرکت نیست و مرده‌ای بی‌تحرک باقی می‌ماند که هیچ چیز ندارد و عدم است؛ اگر چه چشم و گوش و دست و پایش سالم باشد. بنابراین تمام آنچه از جسم سر می‌زند، جلوات و شئون نفس ناطقه است.

در این مثال، روح به منزله‌ی خدا و نفس ناطقه به منزله‌ی ولایت است. ولایت، بی‌واسطه به خدا وصل است و پس از آن، هر جا اثری از وجود و حیات باشد، شئون و جلوات ولایت و تأثیر و تأثرات و فعل و انفعالات آن‌هاست؛ "أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ". لذا اگر کسی سخن می‌گوید، اگر می‌بیند، می‌شنود و... همه از آثار ولی است؛ "آثَارُكُمْ فِي الْآثَارِ".

اگر کسی حضور نفس ناطقه را در جسم نادیده بگیرد و مثلاً بگوید: "من" دست دارم و هر کار بخواهم، با آن می‌کنم، چه بسا به دست آسیب می‌زند و آن را از حیات ساقط می‌کند؛ لذا نفس ناطقه به سوی روح کشیده می‌شود و "من" می‌میرد؛ یعنی ظلمت، عدم و نیستی! ولایت را هم اگر شناسیم،....

پس باید به جایگاه و مقام ولی، معرفت داشته باشیم، که بی‌واسطه به خدا متصل است؛ یعنی متصل به عین‌الوجود و مبدأ کل کمال و جمال. اگر این مقام را بشناسیم، نمی‌گذاریم جوارح، خیال و اندیشه‌مان، هر چه خواست، بکند؛ زیرا ارتباط خود را با ولایت یافته‌ایم، که ما عین نیازیم و او واسطه‌ی ما به بی‌نیاز مطلق. پس باید رو به سوی او رویم و به اراده‌ی او کار کنیم. ما، نیستی و فنای خود را تنها با اتصال به ولایت می‌توانیم ترمیم و جبران کنیم؛ تا جایی که زشتی ضعفمان کنار رود. زیرا ولایت، حسنه‌ای است که این سیئات را کنار

می زند.

این را ولی نعمت شناسی می گویند، که با این شناخت می توانیم درست حرکت کنیم؛ تا جایی که خواب و خوراک، رفت و آمدها، گفت و شنودها و نشست و برخاست های ما، رنگ معنا گیرد و درست و اصولی شود. اما اگر به دلیل عدم معرفت، ولی نعمت را فراموش، و به نعمت ها دل خوش کنیم، از ولایت جدا می شویم و سرمان به جنبه های فانی گرم می شود و فکر می کنیم این ها بالاستقلال زیبا هستند؛ در نهایت هم فنایشان را می بینیم و چیزی برایمان نمی ماند جز پوچی، عدم، ظلمت، درد، فشار، سوختن و عذاب! مثل اینکه در جوانی، اصالت را به جسم و زیبایی های آن دهیم و فراموش کنیم این ها جلوات نفس ناطقه اند. لذا وقتی سن بالا می رود و نفس ناطقه به تدریج توجهش را از جسم برمی دارد، ما می مانیم و جسمی که دیگر زیبا و سالم نیست، و دیگر هیچ! در حالی که جسم از آغاز هم زیبا و قوی نبود و هر چه داشت، از آثار نفس ناطقه بود.

پس همان طور که نفس ناطقه، ساری و جاری در تمام عوالم جماد، نبات، حیوان و خیال ماست، ولایت نیز در تمام عوالم، جاری و ساری است. حال اگر مقامش را بشناسی و فقر و ذلت خود را دریابی، زشتی های را در اتصال با غنای او جبران می کنی؛ و اگر به مقامش جاهل باشی، غریب و غایب می شود و تو جاهلانه به قتلگاهش می بری؛ چنان که حسین علیه السلام را به قتلگاه کشاندند!

ای شیعه، تو باید عارفانه حرکت کنی و با شناخت ولایت، تسلیم، منقاد و مطیع آن باشی؛ دستش را نبندی، تا بتواند تو را بالا برد؛ و این



گونه خود را فدایی کنی و با هر بار فدا شدن، وجود و حیات گیری و به هستی وصل شوی. همان گونه که یاران حسین علیه السلام او را شناختند و با این شناخت، به خدا وصل شدند. آنان دریافتند که هر چه بیشتر در راه حسین علیه السلام پریز بزنند، بیشتر به وجود و هستی و کمالات نزدیک می شوند. این بود که آرزو می کردند به جای یک جان، هزار جان می داشتند و آن را فدای حسین علیه السلام می کردند<sup>۱</sup>.

### شرط وفا

گفتیم اگر شخصی موضوع محبت را بشناسد، خواهد فهمید معرفت به اصل محبت، جدای از ولایت نیست؛ یعنی محبت، انسان را به ولایت می کشاند. چه، محبت، تنها یک مفهوم نیست؛ بلکه حقیقتی عینی و خارجی است که در امام به تعین رسیده است؛ و معرفت به این حقیقت، خود، عامل طریقت است. یعنی اگر حقیقت "نَحْنُ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى"<sup>۲</sup> را بشناسیم و بدانیم تمام زیبایی ها و حامد و محمود حقیقی، این بزرگوارانند - محبت موضوعی -، به طریقت در صراط ایشان نیز می رویم؛ که "نَحْنُ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَالصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ"<sup>۳</sup>؛ یعنی خود اهل بیت علیهم السلام طریقت اند.

اما صرف نظر از این معرفت، چه بسا روایات ناب محبت، در ما

۱- اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، ص ۹۳: "وَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، كَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ أَلْفَ مَرَّةٍ...؟" به خدا سوگند ای فرزند رسول خدا، هر آینه دوست می داشتم هزار بار برایت بمیرم و زنده شوم.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴: به خدا سوگند، ما ایم اسماء حسناى الهی.

۳- کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۰۶: ما طریق آشکار و صراط مستقیم به سوی خداییم.

عجب و غرور ایجاد کند و با شنیدن روایاتی همچون "حُبُّ عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ"<sup>۱</sup>، گمان کنیم با این محبت، هر چه معصیت کنیم، آمرزیده خواهد شد و نجات خواهیم یافت! البته نجات، خاصیت محبت است؛ اما باید آثار آن در زندگی ما نمودار باشد، تا بفهمیم چقدر اصولی و صادق است. یعنی محبت، موضوعی است که طریقت را به دنبال دارد و در واقع اگر موضوعیت محبت را بشناسیم و جایگاه آن را در وجود بیابیم، آن محبت نمی‌گذارد هر کاری دلمان خواست، انجام دهیم. اگر هم پایمان لغزید، دوباره طریق را نشانمان می‌دهد؛ که "بِمَوْلَاتِكُمْ... أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدًا مِنْ دُنْيَانَا"<sup>۲</sup>.

در حقیقت، طریقت، اثر و حاصل موضوعیت است. یعنی محال است کسی موضوعیت را بشناسد و در گناه بماند؛ و اگر چه چون معصوم نیست، ممکن است خطا کند و گناهی از او سرزند، اما حتماً از گناه بیرون می‌آید. چرا که خاصیت محبت، این است که انسان را به طریقت در مسیر محبوب می‌کشاند. پس در طریقت است که می‌فهمیم موضوع محبتمان صادق است یا کاذب، و نیز به شدت و ضعف و رتبه و درجه‌ی آن پی می‌بریم.

بر همین اساس، ولایت را به عنوان بیعت باطنی با حقیقت توحید معرفی کردیم و کیفیت نزول این بیعت از عالم عقل به عالم نفوس و عالم عناصر را بیان نمودیم؛ که البته ظهور عینی محبت در عالم عناصر و ناسوت، محاط به انواع حجاب‌ها و حدود و در نتیجه، نازل‌ترین

۱- بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۸.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: به مولات شما، آنچه از دنیای ما را که فاسد بود، اصلاح کرد.

مرتبه‌ی محبت است. اما متأسفانه ما چنان به این مرحله‌ی نازل گرایش داریم و مشغولیم که از اصل محبت، غافل مانده‌ایم و در حجاب‌ها اسیر شده‌ایم.

دانستیم همه‌ی موجودات عموماً و انسان‌ها به نحو اتمّ و اکمل، محبت و ولایت را در سیر نزول گرفته‌اند. اما از نحوه‌ی بهره‌برداری و ظهور آن در سیر صعود، معلوم می‌شود عده‌ای ولایت را نپذیرفته‌اند! چه، بنا بر آیات قرآن، همگان در الست، به عهد ولایت، "بلی" گفتند؛ یعنی در مسیر "إِنَّا لِلَّهِ"، تکویناً ولایت را پذیرفتند و بر سر سفره‌ی رحمانیت خداوند نشستند؛ زیرا آن‌که ولایت را نپذیرد، اصلاً خلق و ایجاد نمی‌شود. اما عده‌ای در سیر صعود و سفره‌ی رحیمیت الهی، این ولایت را ظهور ندادند؛ یعنی آن را نپذیرفتند!

به عبارت دیگر، تمام موجودات در جلوه‌ی رحمانیت الهی، کمال را پذیرفته‌اند؛ و حضرات معصومین علیهم‌السلام مظاهر رحمت مطلقه‌ی الهی هستند. اما عده‌ای، کمال وجودی و نوعی<sup>۱</sup> خود را در جلوه‌ی رحمت رحیمیه‌ی الهی، ظهور ندادند.

این است که در روایات داریم مثلاً زمین شوره‌زار یا میوه‌ی تلخ، ولایت را نپذیرفته‌اند.<sup>۲</sup> شاید بگویید مگر زمین یا میوه، اختیار دارند؟

۱- کمال نوعی، کمالی است که هر نوع از موجودات، در نوعیت خود و در رتبه‌ی وجودی‌اش باید آن را ظهور دهد.

۲- بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۴۷: "...إِنَّ اللَّهَ عَرَضَ إِمَامَتِي عَلَى الْأَرْضِيِّينَ؛ فَكُلُّ بَقْعَةٍ آمَنَتْ بِي وَلَايَتِي، جَعَلَهَا طَيِّبَةً زَكِيَّةً وَجَعَلَ نَبَاتَهَا وَثْمَرَهَا حُلُوهً عَذْبًا وَجَعَلَ مَاءَهَا زَلَالًا؛ وَكُلُّ بَقْعَةٍ جَحَدَتْ إِمَامَتِي وَانْكَرَتْ وَلَايَتِي، جَعَلَهَا سَبِيحَةً وَجَعَلَ نَبَاتَهَا مُرًّا عَلَقْمًا وَجَعَلَ ثَمَرَهَا الْقَوَسِجَ وَالْحَنْظَلَ وَجَعَلَ مَاءَهَا يَلْحًا أَجَاجًا؛ هَمَانَا خَدَاوَنَدُ إِمَامَتِ مَرَا بَر زَمِينَهَا عَرَضَه كَرَدَ؛ پَس هَر جَا بَه وَلَايَتِ مَن اِيْمَان اُورَدَ، خَدَا اَن رَا پَاك وَ طَاَهْر كَرَد وَ گِيَاَه وَ

پاسخ این است که تمام هستی، عساکر اسماء را در مراتب، در بطن خود دارند؛ چه، خدا صمد است و همه جا هست و هر جا که خدا باشد، تمام عساکر اسماء هم هستند.

جمله‌ی ذرات هستی در نهان با تو می‌گویند روزان و شبان ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم با شما نامحرمان، ما خائِشیم بنابراین اگر چه نمی‌توانیم شعور خاک و میوه و سایر موجودات دانی را با شعور انسان مقایسه کنیم، اما این را هم نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که آن‌ها بی‌شعورند؛ بلکه حتی خاک نیز در رتبه‌ی وجودی خود اختیار و شعور دارد و فقط ظهورش، بسیار کم است. حتی گاه، شعور یک حیوان، به حد شعور انسان می‌رسد؛ مثل هدهد که قرآن برایمان معرفی کرده است.

پس اگر روایات را با عقل متصل به عقل کلی - و نه عقل جزئی بشری - بررسی کنیم، خواهیم دانست تمام اجزاء هستی، هر کدام در رتبه‌ی خود، به ولایت، شعور دارند.

توضیح آنکه ولایت، ظهور الوهیت است و در روایات، ظرف ظهور اراده و وعاء مشیت خداوند در خلق و ایجاد موجودات در سیر نزول و استکمال آنان در سیر صعود به علت غایی‌شان معرفی شده است و از این رو به تبع ذات حق تعالی، تمام اسماء و صفات الهی را به طور اتمّ و اکمل در خود دارد؛ لذا اگر بنا بر آیات قرآن، خداوند حضور

---

میوه‌اش را شیرین و گوارا و آبش را زلال قرار داد؛ و هر جا منکر امامت و ولایت من شد، خدا آن را شوره‌زار کرد و گیاهش را تلخ و میوه‌اش را عوسج (گیاه خاردار) و حنظل (بسیار تلخ) و آبش را شور و تلخ قرار داد.

اتم و همه جانبه در تمام هستی دارد<sup>۱</sup>، ولایت هم پیوسته در وجود و هستی، ساری و جاری است.

از این رو صاحب ولایت - که حقیقتی عینی و خارجی است - در حال احتضار هم بر هر انسانی ظاهر می شود و هر کس در صورت جمالی یا جلالی، آن را مشاهده می کند؛ که "يَا حَارُّ هَمْدَانِ، مَنْ يَمُتْ، يَرَانِي؛ مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ"<sup>۲</sup>.

بنابراین در اسلام، رکن اساسی تمام عبادات را ولایت معرفی کرده اند و درد غیبت هم این است که چنان که باید، به این رکن که شرط کافی است، بها داده نشده و انرژی ها صرف شروط لازم شده اند. درد غیبت، جهل به ولایت و عدم شناخت امام زمان است؛ که "مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً". این روایت، هم درد را می گوید و هم به اشارت، ما را به جستجوی درمان و دارو می فرستد، که همانا معرفت به امام است؛ یعنی شناخت جایگاه ولایت، مقام و موقعیت شناسی امام و محبت صحیح.

یعنی اگر بی ولایت، حتی نماز و روزه و مجاهده ی ما جاهلیت است، درمانش این است که اول، موضوع خلقت و محبت را پیدا کنیم و بعد در طریقت رویم؛ وگرنه بدون شناخت موضوع، طریقت، ما را به جایی نمی رساند. چنان که خیلی ها حضرت علی علیه السلام را صرف نظر از

۱- از جمله: سوره حدید، آیه ۳: "هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ"؛ او، اول، آخر، ظاهر، باطن و آگاه به همه چیز است - سوره حدید، آیه ۴: "...هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ..."؛ او با شماست، هر جا که باشید - سوره فصلت، آیه ۵۴: "...إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ"؛ همانا او به همه چیز احاطه دارد.

۲- الأمالی، شیخ مفید، ص ۷: ای حارث همدانی، هر که بمیرد، مرا می بیند؛ مؤمن یا منافق.

ولایتش، به عنوان خلیفه پذیرفتند و حتی در فقه و احکامشان، از آن حضرت طریق گرفتند؛ بی آنکه ثمری داشته باشد! پس باید مقام ولایت را بشناسیم و جایگاه خود را در رابطه با ولایت و ارتباط آن را با کل هستی بیابیم، تا حقیقت انسانیت و بودن خود و علت غایی مان را پیدا کنیم.

در واقع، حال که تمام ما از نظر تکوینی ولایت را پذیرفته‌ایم، باید بار دیگر با این ولایت، از نظر تشریحی، تجدید بیعت کنیم؛ همان که خداوند می‌فرماید: "یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ"؛ ای کسانی که یک بار عهد بسته‌اید و ایمان آورده‌اید، به بیعت‌های خود وفا کنید. به همین دلیل است که سفارش شده، هر روز دعای عهد بخوانیم و با مقام ولایت که شروط و معاملاتی دارد و هر روز بر ما عرضه می‌شود، بیعت کنیم.

پس شرط ولایت تکوینی، وفای به عهد است؛ یعنی بیعت اولی با بیعت ثانوی، و بیعت تکوینی با بیعت تشریحی توأم شود؛ و آنان که به عهد خود وفا نمی‌کنند، ولایت را در تشریح نپذیرفته‌اند! لذا بیعت ثانوی، عهد بستن نیست؛ بلکه باید عهد خود را به یاد آوریم، که چگونه و با چه کسی عهد بسته‌ایم. ما عدم بودیم و چیزی نداشتیم و به واسطه‌ی ولایت تکوینی بود که به خداوند مربوط شدیم؛ و این گونه، به درخت وجود پیوند خوردیم. لذا بر ماست که در عالم وفا، به

۱- سوره مائده، آیه ۱: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به عهدها و بیعت‌های خود وفا کنید.

این رابط پیوندمان که مصادیق خارجی دارد، اقتدا کنیم و ایتمام<sup>۱</sup> داشته باشیم. چه، اشتداد، رتبه، و صدق و کذب محبتمان، به قدر اقتدا، ایتمام و حقیقت شیعیگی ما که همان طریقت است، سنجیده می شود.

نکته اینجاست که در الفاظ، مفاهیم و گرایش‌ها و اعتقادات خشک عقل جزیی و دور از قلب، نمی توان ولایت را جستجو کرد و از آن بهره برد؛ چرا که عقل جزیی ما - نه عقل کلی - این پیوند ولایی را درک نکرده و عهد نبسته؛ بلکه قلب ما و نوع بود و هستی مان، با ولایت عهد بسته است و حال باید این عهد در عالم وفا، دوباره وارد دلمان شود؛ اما این بار نه با عهد بستن، بلکه با معرفت و وفا به آن عهد. یعنی آن حقیقت نوری ولیّ که در قلبمان هست، ظهور پیدا کند و شوق، اشتیاق و محبت ما را زنده نماید. ظهور این حقیقت در قلب، منشأ صدور اعمال و افعال می شود؛ و این، همان طریقت است.

در غیر این صورت، با صرف قبول داشتن امام، اگر گناه هم نکنیم، همه‌ی طاعات و عبادات را از خود می بینیم و اعمال، احکام و عبادات را بر خودمان سوار می کنیم، بدون توجه به اینکه او حش حجاب بین

۱- ایتمام از ریشه‌ی "أمّ"، به معنی تبعیت و حرکت قدم به قدم با امام و در واقع یکی از ابعاد ولایت است. یعنی روحیه و بافت عمل امام را گرفتن؛ نه فقط همسانی در ظاهر و صورت بدون محتوا. لذا ممکن است انسان، مأموم امامش باشد، اما در مسیر ایتمام و پیروی همه جانبه از او قرار نگیرد و مؤتمّ به نشود. مثل لشکریان حرّ که حتی در کربلا پشت سر امام حسین علیه السلام نماز خواندند، اما از میان آنان، تنها حرّ، مؤتمّ به امامش شد. بنابراین اگر ائمه علیهم السلام در طول تاریخ بر ما امامت کرده اند، فقط برای مأمومیت ما نبوده است؛ بلکه از این راه می خواستند ما را به ایتمام بکشانند. به هر حال، آنچه ما را موحد حقیقی می کند، مؤتمّ به امام شدن است و البته برای این امر باید امام را به نورانیت بشناسیم.

خدا و بنده، همین خود و نفس انسان است! دیگر خود را "هیچ" ای نمی بینیم که فقط به "همه چیز"، وصله شده است؛ لذا فاعل تمام اعمال و افعالمان را خود می بینیم و طلب کار هم می شویم! با چند مجاهده‌ی نفس و ظهور چند حسن خلق هم، خود را تافته‌ی جدا بافته و ممتاز از دیگران می بینیم و خود به خود آماس می کنیم و شأن و شئون خاصی به خود می گیریم!

اما اگر جایگاه وفای به عهد ولایت را که لطیفه‌ی ربّانی عالمی است که با خداوند عهد بسته ایم و "بلی" گفته ایم، پیدا کنیم، آن حقیقت، منشأ صدور افعال ما می شود و اگر هم زمانی ظرف و ماهیتمان، اشتباه حرکت کرد و فعل غلطی از ما صادر شد، خود ولایت اصلاح می کند؛ "أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا". و این گونه، بندگی، اعمال، عبادات و حتی دنیایمان، سامان می یابد و حسنه می شود؛<sup>۱</sup> زیرا برخاسته از پیوند میان درخت طوبای وجود و شاخه‌ی تلخ خودمان است که ثمره‌ی وجود را شیرین می کند. این همان وفای به عهد است که از آن به ایمان تعبیر می شود.

با این بیان، شیرینی و لذت روایات محبت را به زیبایی در وجود می چشیم. از جمله آنجا که امام صادق علیه السلام می فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ، وَإِنْ كَانَتْ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً؛ وَإِنَّ اللَّهَ يَسْتَحْيِي أَنْ يُعَذِّبَ أُمَّةً دَانَتْ بِإِمَامٍ مِنَ اللَّهِ، وَإِنْ كَانَتْ فِي

۱- مصباح الشریعة، ص ۱۶۹، باب ۸۰: "لَا حِجَابَ أَظْلَمُ وَأَوْحَشُ بَيْنَ الْعَبْدِ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى، مِنَ النَّفْسِ وَالْهَوَىٰ".

۲- دنیا فی نفسه بد نیست؛ اما اعتباراتی که ما به آن می دهیم، تیره اش می کند.



أَعْمَالِهَا ظَالِمَةٌ مُسِيئَةٌ<sup>۱</sup>

همانا خداوند إبا ندارد از اینکه امتی را که به دین امامی جز از سوی خدا هستند، عذاب نماید؛ اگر چه کارهایشان نیکو و پسندیده باشد. اما حیا می کند از اینکه امتی را که به واسطه ی امامی که از سوی خداست، به دین الهی گرویده اند، عذاب کند؛ اگر چه آن امت، بدکار باشند!

یعنی خداوند کسی را که صاحب پیوند ولایت و ظهوردهنده و وفاکننده ی عهد آن شجره ی طوباست، عذاب نمی کند. البته نه اینکه او را با گناه و بدی اش واگذارد؛ بلکه به توبه و بازگشت، موفقش می کند و در هر مرتبه ای باشد، به شرط وفای به عهد، دستش را می گیرد، اگر چه مرتبه اش بسیار نازل باشد. و این، طریقت موضوع محبت است.

البته گفتیم همه، پیوند ولایت و محبت را دارند؛ اما این هم مثل سایر داده های سیر نزول، ارزشی نیست؛ چرا که ما در آن ها نقشی نداریم و حضرت حق تعالی خود، آن ها را افاضه کرده و داده است. هر چند داده های سیر صعود هم متعلق به او هستند و انسان حتی در سیر صعود هم صاحب ارزش نمی شود؛ اما اینجا در حد وظیفه و تکلیف، حجب و پرده ها را کنار زده و به عهد خود وفا کرده است، تا صاحب ارزش با ارزش هایش ظهور پیدا کند؛ و از این رو ظهور محبت در سیر صعود، ارزشی می شود و خداوند به بنده ی محب، توفیق می دهد تا حسناتش، سیئات را محو کند؛ "إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ"<sup>۲</sup>.

این، بطن آن حقیقتی است که خداوند در قرآن به پیامبر ﷺ

۱- الغیة، نعمانی، ص ۱۳۳.

۲- سوره هود، آیه ۱۱۴.

می فرماید: "لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ..."<sup>۱</sup>. یعنی امت پیامبر ﷺ ذنب و دنباله‌ی او هستند که خداوند، آنان را به دلیل همان پیوند ولایی می‌بخشد.<sup>۲</sup> در واقع، این همان شفاعت است؛ که اگر وجود ما به شفاعت عین‌الإنسان، تحقق و ظهور پیدا کرده است، در مقام صعود نیز به واسطه‌ی شفاعت وجودی و مقام محمودی که خداوند به پیامبر ﷺ داده است، می‌توانیم مسیر کمال را طی کنیم.

به این ترتیب، آرام آرام ظلمات ماهیت، حدود و زشتی‌ها، از طریق موضوعیت محبت، از وجود انسان پاک می‌شود و صورت و فعلیت اخیر او رو به کمال می‌رود؛ و به عبارت دیگر، آن شاخ و برگ تلخ، به واسطه‌ی ریشه‌ای که در خاک است و آن شاخ و برگ را به خاک پیوند داده است، ثمری شیرین می‌دهد. یعنی راه‌های تمیز شدن و پاک شدن به واسطه‌ی ریشه‌ی ولایت که انسان را با ذات اقدس اله پیوند داده است، باز می‌شود؛ تا "قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا"<sup>۳</sup>؛ و همین، منشأ صدور محبت می‌شود. در غیر این صورت، آن صورت ملکوتی ولیّ که در دل است، محجوب می‌شود؛ "وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا"<sup>۴</sup>؛ و دیگر هیچ عملی از ما

۱- سوره فتح، آیه ۲.

۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۸۵: "مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ وَلَا هُمْ بِذَنْبٍ؛ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ، ثُمَّ غَفَرَهَا لَهُ". همچنین در ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۸۴ آمده است: مراد از مغفرت گناهان گذشته آن جناب، گناهان گذشته امت او، و مراد از گناهان آینده‌اش، گناهانی است که امتش بعدها مرتکب می‌شوند و با شفاعت آن جناب، آمرزیده می‌شود؛ و نسبت دادن گناهان امت به آن جناب، عیبی ندارد، چون شدت اتصال آن جناب با امت، این را تجویز می‌کند.

۳- سوره شمس، آیه ۹.

۴- سوره شمس، آیه ۱۰.

پذیرفته نیست، اگر چه صورتش بسیار زیبا باشد.

پس اگر فردی، آن محبت تکوینی را که همه‌ی موجودات دارند، حتی به قدر ذره‌ای ظهور دهد و به عهدش وفا کند، و براساس فرامین الهی حرکت نماید و بر این محبت بماند، اگر گناه جن و انس را هم داشته باشد، به او ضرری نمی‌رساند؛ چنان‌که در روایت داریم: "حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ".

این پیوند، امری است که باید تمام تلاش انسان برای دریافت و سپس حفظ آن باشد؛ چه، هر گاه ما موضوع و مقام محبت را فهمیدیم و نحوه‌ی ارتباط آن را با خود دریافتیم، اگر تمام عمر را برای ظهور و مراقبت از آن صرف کنیم، ارزش دارد. باید مراقب باشیم این محبت را هر جا دلمان خواست و به هر نحو که خود تشخیص دادیم، خرج نکنیم؛ بلکه در مسیری که خود محبوب، مایل است، به کار گیریم، تا عامل تقویت‌کننده‌ی این پیوند باشد.

ای کاش به دنبال این همه چله‌های گوناگون، یک بار حفظ و مراقبت از محبت و توجه به نحوه‌ی خرج کردن آن را، در برنامه‌های خودسازی و تزکیه‌ی خود قرار می‌دادیم! چه، ولایت، محور تمام امور، و مراقبه‌ی آن نیز پایه و اساس تمام مراقبت‌هاست. لذا اگر می‌بینیم چهل روز بر زبانمان قفل زدیم که هر چیز نگوئیم، اما بعد از چله، گفتیم آنچه را نباید می‌گفتیم، و یا بعد از چهل روز مراقبت در حضور نماز، در میادین امتحان، خیال خود را پراکنده یافتیم، همه به این دلیل است که از اصل مراقبه، غافل ماندیم و حضور راقب را که ولی است، فراموش کردیم!

بی محافظت و مذاقه، بی ارزش‌ترین و کم‌اهمیت‌ترین چیز برایمان، محبت اهل بیت علیهم‌السلام شد که همه جا به رایگان خرجش کردیم! به زیارتشان هم که رفتیم، از آنان که شأنشان "لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ" <sup>۱</sup> است، آبادی دنیای فانی را خواستیم! و این، نهایت غربت ائمه علیهم‌السلام است. دردا و دریغا که نه فقط در لفظ، این‌ها را می‌خواهیم، بلکه رتبه‌ی محبتمان همین است! چه، طلب بالا داشتن و محور و اصل را خواستن، لفظ نیست و استعداد می‌خواهد؛ ولی ما با محبتشان حرکت نکرده‌ایم تا بالا رویم!

پس باید از این لطیفه‌ی ربّانی وجود که تنها رشته‌ی اتصال ما با واجب‌الوجود در سیر نزول و صعود است، محافظت کنیم؛ که اگر از این تنها پیوند خود با عین‌الوجود غافل باشیم، می‌خشکیم؛ و شاخه‌ی خشکیده، جز هیزم جهنم نمی‌شود؛ "...فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا" <sup>۲</sup>! دیگر هیچ نداریم و از رتبه‌ی انسانیت نزول کرده، "كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ" <sup>۳</sup> می‌شویم!

چنان‌که در طول تاریخ، بوده‌اند شیعیانی که بر این محبت خود، چشم بستند و آن را رایگان به پای فرهنگ غرب، اومانیسم، مدرنیته و تکنولوژی ریختند! از جمله در زمان رضاشاه ملعون، فرهنگ اومانیسم وارد کشورمان شد و خیلی‌ها با نماز و روزه و حتی محبت ظاهری خود به اهل بیت علیهم‌السلام سرگرم این فرهنگ شدند! هر چند کسانی هم بودند که به عهد خود وفا کردند و خمینی رهبر و یارانش شدند.

۱- سوره رعد، آیه ۷: برای هر قوم، هدایتگری است.

۲- اشاره به آیه ۱۵، سوره جن: پس هیزم جهنم هستند.

۳- سوره اعراف، آیه ۱۷۹: مثل چهاربایان، بلکه گمراه‌تر!

آری؛ این پیوند باید محافظت شود، تا تقویت پیدا کند؛ چه، با تقویت این پیوند، مشکلات و موانع، انسان را آزرده نمی‌کند و تحمل سختی‌ها و فشارها برایش آسان می‌شود؛ دیگر جاذبه‌های دروغین و شیطانی، فریبش نمی‌دهد و مشغولش نمی‌کند؛ و به آنجا می‌رسد که: "لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ" <sup>۱</sup>. لذا اگر چه گاه به ناچار زیر سایه‌ی شوم فرهنگ استکبار است، اما در درون، این فرهنگ را نمی‌پذیرد و به آن، دل نمی‌دهد؛ بلکه از آن، منزجر است و بیزاری می‌جوید.

### از رسالت تا ولایت

در حقیقت، به وسیله‌ی محافظت، مراقبت و تقویت این پیوند ملکوتی، بصیرت انسان بالا می‌رود و به هدایت نزدیک‌تر می‌شود؛ و اینجاست که به جایگاه ولایت در دین و ضرورت ظهور آن در ختم رسالت پی می‌بریم.

در واقع باید گفت رسالت - یعنی تمام عبادات، بندگی‌ها، احکام و فروع دین یا به عبارتی ظاهر شرع که شرط لازم است -، شاخه‌های هرز نفسانی و صفات حیوانی ما را می‌شکند، تا ما را آماده‌ی ظهور ولایت کند و آن اتصال روحانی که باعث تمام خیرات است، در وجودمان حاصل شود. لذا تا زمانی که این پیوند ولوی و علوی در وجود صورت نگیرد و حاصل نشود، سال‌های سال عبادت و بندگی، فایده و ثمری

۱- سوره حدید، آیه ۲۳: تا بر آنچه از دستتان می‌رود، تأسف نخورید و به آنچه به دستتان می‌رسد، شادی

ندارد؛ چنان که خداوند پس از بیست و سه سال رسالت پیامبر ﷺ، به او فرمود: "يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ"<sup>۱</sup>.

یعنی: ای پیامبر، به همگان برسان که باید به پیوند خویش وفا کنند؛ و علی علیه السلام را که مولای آنان و واسطه‌ی آمدن و رفتن، و نزول و صعودشان است، به آن‌ها بشناسان؛ چرا که اگر تو می‌روی، ولایت و نفس تو باید بماند، و علی علیه السلام همان نفس توست؛ هم‌او که با تمام انبیاء، در سر بود و با تو آشکاراست<sup>۲</sup>. ای پیامبر، تو باید علی علیه السلام را آشکار کنی و به همه، نشانش دهی؛ که من، این گونه راضی خواهم شد؛ "...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا..."<sup>۳</sup>.

پس موضوع قبولی، اکمال دین، اتمام نعمت و رضایت از اسلام، وفای به عهد ولایت است. ولی افسوس که اکثریت، این مقام را نشناختند! پیامبر ﷺ بیست و سه سال، احکام ظاهر شرع را برای مردم بیان کرد تا علف‌های هرز آنان را وجین کند و ظلمات و سیاهی نفس، ماهیت، هوی و صفات حیوانیت را از آنان بردارد، تا آماده شوند که علی علیه السلام را بشناسند؛ اما نشناختند! لذا پیامبر ﷺ او را بر دست، بلند

۱- سوره مائده، آیه ۶۷: ای پیامبر، آنچه را بر تو نازل شده است، ابلاغ کن؛ وگرنه رسالت او را انجام نداده‌ای.

۲- اشاره به حدیثی در امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه، ص ۹۸: "كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَهْرًا".

۳- سوره مائده، آیه ۳: امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و از اسلام به عنوان دین شما راضی شدم.

کرد تا در تعیین عینی، به همگان نشان دهد و به فرموده‌ی امام صادق علیه السلام علو و ارتفاع مقامش را معرفی کند؛ اما باز هم خیلی‌ها نفهمیدند!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند این پیام را حاضرین به غایبین برسانند؛ و همه به آیندگان؛ تا شاید کسانی باشند که اسلام، غلف‌های هرزشان را وجین کند و آنان حقیقت ولایت و علی علیه السلام را بشناسند. چه، اگر این پیوند ولوی صورت نگیرد، هزار سال هم در بهترین مکان، خدا را عبادت کنند، در درگاه الهی پذیرفته نخواهد شد؛ بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«... وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ أَلْفَ سَنَةٍ، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وِلَايَتِنَا، أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرَتِهِ فِي النَّارِ!»<sup>۲</sup>

و اگر بنده‌ای هزار سال بین رکن و مقام، خدا را عبادت کند و سپس او را ملاقات نماید در حالی که بر ولایت ما نیست، خداوند او را به رو در آتش افکند! و در مقابل، حب علی علیه السلام، به عبادات و اعمال، اگر چه کم باشند، ارزش می‌دهد.

ای دل، فضایل اسدالله، طاعت است

مدح علی علیه السلام و آل علیهم السلام شنیدن، عبادت است

بودن به فکر حیدر کرار، یک نفس

حقاً که در مقابل صد سال طاعت است

چرا که «خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَ مَلَاذًا وَ أَقَمْتَهُ لَنَا قِوَامًا وَ مَعَاذًا وَ جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ

۱- اشاره به روایتی در مشارق الأنوار، ص ۱۷؛ که پیش‌تر بیان شد.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۲۰۱.

مِنَّا إِمَامًا<sup>۱</sup>؛ محبت امام، ما را به طریق عصمت می کشاند و در ظلمات نفس و شومی های شیطان، پناهگاهمان است. اما اگر پناهگاه داریم، ما را چه شده است که به هر میدانی تن می دهیم؟! چرا به هر یورشی از دشمن، خم می شویم و به هر تابشی داغ می کنیم؟ چرا به پناهگاه نمی رویم؟! چرا گوش به فرمان دشمن شده ایم و او را اطاعت می کنیم؟ چرا در هر میدانی می لرزیم، به هر جلوه ای دل می دهیم و دل می بازیم و در مقابل هر کاذبی سر خم می کنیم؟ اگر دعای ندبه را می خوانیم، پس چرا باور نداریم؟ نکند تصور کرده ایم فقط لفظ و مفهوم است؟! در حالی که اینها عالم اند و حقیقت عینی و تعین خارجی دارند. یعنی واقعاً وجود امام، عصمت و پناهگاه و قوامی است که باید به آن، تکیه کرد و از هیچ کس و هیچ چیز نترسید.

بنابراین رسالت، انسان را از خواب غفلت بیدار می کند و ولایت، او را راه می برد. فایده ی اسلام، قبول رسالت است و آثار و احکام آن از دنیا تجاوز نمی کند و بدون ولایت، بهشت و قرب را به دنبال نمی آورد. به عبارت دیگر، جز به صاحب ایمان که پیوند ولایت در دل اوست، اجر اخروی بار نمی شود. زیرا به واسطه ی بیعت با صاحبان ولایت است که ارادت امام وارد دل می شود و هر چه این پیوند، قوت گیرد، در همین دنیا شاخه های تلخ وجود انسان را می بُرد و ثمره اش شیرین می شود و دیگر نیازی به فشارهای برزخی و قیامتی نیست. یعنی اگر

۱- مفاتیح الجنان، دعای ندبه: او را برای ما، عصمت و پناهی آفریدی و قوام و مامن قرار دادی و برای مؤمنین از ما، امامش کردی.



محبت آنان را تقویت کنیم، در همین دنیا، "مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا"<sup>۱</sup> اتفاق می‌افتد و حضور روحانی، ملکوتی و ربّانی امام در وجود حاصل می‌شود.

### ظهور پیوند ولایت

این پیوند در دو جا آشکار می‌شود: یا در دنیا و یا هنگام احتضار؛ که اگر در این دنیا آشکار شود، با طریقت، سیئات را به حسنات تبدیل می‌کند. اما برای کسانی که اگر چه این پیوند را به صورت تشریحی ندارند، ولی توجه به آن را، حتی به قدر ذره‌ای حفظ کرده‌اند، در لحظه‌ی مرگشان آشکار می‌شود؛ چون تکویناً آن را دارند و به کلی از آن نبریده‌اند.

این است که می‌گویند هر کس پیوند ولایت را حفظ و نسبت به آن عرفان پیدا کند، هر کاری خواست، انجام دهد؛ "إِذَا عَرَفْتَ، فَاَعْمَلْ مَا شِئْتَ"<sup>۲</sup>. البته همان گونه که پیش‌تر گفتیم، نه اینکه هر اشتباه و خطایی را به این بهانه، مرتکب شود؛ بلکه منظور این است که او وظیفه‌اش را انجام دهد و ائمه علیهم‌السلام هم کار خود را می‌کنند و او را از خطا و معصیت حفظ می‌نمایند؛ که "إِنَّ وُلِيَّ عَلِيٍّ عليه‌السلام لَا يَأْكُلُ إِلَّا الْحَلَالَ، لِأَنَّ صَاحِبَهُ كَانَ كَذَلِكَ"<sup>۳</sup>؛ یعنی آن‌که ولایت علی عليه‌السلام را پذیرفته است، غیر از حلال نمی‌خورد، چون صاحبش چنین است.

۱- شرح الأسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۴.

۳- الکافی، ج ۸، ص ۱۶۳.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

”ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنَا اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ“<sup>۱</sup>

بر این اساس، آنان که به واسطه بیعت ولایی، تشریحاً به درخت ولایت پیوند خورده‌اند، چند دسته‌اند:

عده‌ای به همان پیوند اکتفا کرده‌اند و ولی‌امرشان را فقط دوست دارند، بدون اینکه در صدد شناخت، به کارگیری، بهره‌برداری، تقویت و اشتداد این پیوند حبی باشند. لذا شاخه‌های تلخ وجودشان از بین نمی‌رود و در نفس خود می‌مانند. اینان مصداق ”ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ“ هستند و اگر چه پیوند ولایت، در لحظه‌ی مرگ برایشان آشکار می‌شود، اما کارشان موقوف به مشیت خداست، که یا به شفاعت نجات پیدا می‌کنند و خداوند به لطف و کرمش از آنان درمی‌گذرد، و یا عذابشان می‌کند؛

”وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ“<sup>۲</sup>.

دسته‌ی دیگر با جذب و شوق و با اندک معرفتی به این محبت، مصداق ”مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ“ می‌شوند؛ بنا بر اصل ”الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ“، در می‌آدین گوناگون ابتلا می‌افتند تا شاخ و برگ تلخ وجودشان خشک شود و هرزه‌های جانشان پاک گردد؛ اما چندان در عمق ابتلا فرو نمی‌روند و

۱- سوره فاطر، آیه ۳۲: سپس کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده‌ی خود، به میراث دادیم؛ پس از آنان، عده‌ای بر خود ستم کردند، عده‌ای میانه‌رو بودند و عده‌ای به اذن خداوند در نیکی‌ها پیشی گرفتند؛ و این، همان فضل بزرگ است.

۲- سوره توبه، آیه ۱۰۶: و گروهی به امر خداوند واگذار شده‌اند [و کارشان با خداست]؛ یا آنان را عذاب می‌کند و یا توبه‌شان را می‌پذیرد؛ و خداوند، دانا و حکیم است.

همه چیز خود را در راه محبوبشان نمی‌بازند. اینان کسانی هستند که آن پیوند ولوی در حال احتضار، به زیبایی برایشان آشکار می‌شود و آنان را در مسیر درست می‌برد؛ چنان‌که استکمالشان در برزخ، ولوی خواهد شد.

در این بین، گروهی هم هستند که پیوند ولایت، در زندگی دنیوی برایشان آشکار می‌شود؛ چرا که همین جا در میادین ابتلائات، سختی‌ها و مجاهدت‌های علمی و عملی، و تمام میادینی که شرایط لازم برای صعود است، به خوبی تکلیف خود را ادا می‌کنند و مصداق "سابق" بِالْخَيْرَاتِ می‌شوند. اینان نه به حرف و شعار، بلکه در جلوه‌ی "الْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِنَّ النَّاسُ"<sup>۱</sup>، در تمام مراتب، فانی در امام می‌شوند؛ شاخ و برگ‌های خشک فعلشان کنار می‌رود، تا فعل امام آشکار شود و آنان مظهر فعل امام باشند. اما باز منتظرند تا شاخ و برگ‌های زشت صفاتشان خشک شود و آنان مظهر صفات امام گردند؛ و همچنان منتظرند تا شاخ و برگ‌های اندیشه، عقاید و باورهایشان، فانی در امام شود و سرانجام مظهر اندیشه و افکار امام شوند. اینان کسانی هستند که فرج شخصی برایشان حاصل شده و به فرمایش امام سجاد علیه السلام غیبت و حضور برایشان مثل مشاهده است<sup>۲</sup>؛ و با این حال، همیشه دردمند و در انتظار فرج عمومی‌اند.

۱- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: بابی که مردم به آن، ابتلا می‌شوند.

۲- اشاره به روایتی در: الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۱۸.

## راه تقویت پیوند

اما حال که این پیوند، تا این اندازه حیات بخش و مؤثر است، باید دنبال این باشیم که چه اموری آن را تقویت می کند. اولین عامل، محبت است که آن را تا اندازه ای شناختیم. حال باید بدانیم محبت، مراتبی دارد که این پیوند را قوی می کند و به قدرت آن، شاخ و برگ های بُعد شهوت و غضب حیوانی و ماهیتی، خشک، و ریشه ی اتصال به عین الوجود تقویت می شود؛ تا جایی که محب، از عقل هیولایی، بالملکه و فعال می گذرد و به عقل مستفاد می رسد.

نازل ترین رتبه ی محبت، این است که اهل بیت علیهم السلام را در حد نیازهای حیوانی خود پایین کشیم و نیازهای بُعد ماهیت و نفس و دنیایمان را از آنان درخواست کنیم. آن وقت، اعمال عبادی و نذر و نیازمان نیز معامله ای خواهد شد برای آنکه دنیایمان آباد شود! لذا این رتبه از محبت که منشأ آن، چشم داشت به حل مشکلات و گرفتاری های دنیوی است، بیشتر به امیال نفسانی می ماند و محبتی هم که از سرِ نفس باشد، فقط غرور آمیز و دورکننده است و مایه ی خیرات نمی شود؛ و نه تنها پیوند ملکوتی را تقویت نمی کند، بلکه آن را می خشکاند؛ "وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا!"

حال آنکه اگر سالک بخواهد به فلاح و رستگاری برسد، باید به کلی محبت های نفسانی را از وجود خود بیرون کند و اصلاً حب امور نفسانی را مهلک خویش بداند؛ که در این صورت می تواند پیوند ولایت را تقویت کند و در این محبت صادق، محبت های دانی را هم بر اساس ریشه، جهت دهد. آن وقت این محبت، به مرحله ی انسانی

می‌رسد؛ که در حضور محبوب، عشقش را دارد و در غیبت او، شوقش را.

یکی از مراتب محبت، محبت "فی الله" است که در آن، سالک در خود اشتیاق می‌بیند، اما دلیل اشتیاقش را نمی‌داند؛ و تشنه است و آب می‌خواهد، ولی آب‌شخور اصلی برایش مجهول است - بر خلاف محبت "لله" که در آن، به محبت خود، شعور و التفات پیدا می‌کند. اما در عین حال نسبت به آن محبت گمشده، در وجودش تواضع دارد و بدون نظر و اعتماد به عوامل خارجی، شناخت محبوب را از خود او طلب می‌کند. اما افرادی که در مقام نفس اماره‌اند، اگر در خیال خود به ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام اظهار محبت می‌کنند، در حقیقت، محبتشان به آن بزرگواران نیست؛ بلکه به صورت موهومی که خود از امام ساخته‌اند، محبت می‌کنند و چیزی که از آنان می‌خواهند نیز، همان است که خود دوست دارند! البته ائمه علیهم‌السلام بنا به استعداد هر کس، خواسته‌هایش را به او می‌دهند؛ اما این افراد، فقط دنبال آن‌اند که امام، دردهایشان را درمان کند و اصلاً به فکر آخرت و عروج مقام و رتبه‌ی وجودشان نیستند، که این‌ها را از امام طلب کنند!

یکی دیگر از جلوات محبت صحیح که این پیوند را در وجود انسان تقویت می‌کند، دوست داشتن دوستان اهل بیت علیهم‌السلام است؛ که اگر نباشد، اصلاً محبت‌مان صادق و ولوی نیست. اما آیا هیچ از خود پرسیده‌ایم که ما محبین ائمه علیهم‌السلام، چقدر یکدیگر را دوست داریم و در ابعاد گوناگون نیازهایمان، به هم کمک می‌کنیم؟ چقدر از روی محبت، عیب‌های یکدیگر را می‌پوشانیم و نقص‌های هم را برطرف می‌کنیم؟ آیا

روابط ما این گونه است؛ یا به جای محبت و اصلاح، پیوسته دنبال یافتن نقص‌های دیگران هستیم تا آن‌ها را افشا کنیم و با انگ زدن، آنان را کنار زنیم و خود به جایشان بنشینیم؟! آیا درد دردمندان را در سینه داریم؟ اگر نه، این چه دل علوی و ولوی است که ما داریم؟! دلی که به اسم رحمان و رحیم الهی و به ولایت مظهر "رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ"<sup>۱</sup> پیوند خورده است، چگونه می‌تواند چنین باشد؟! در حالی که محبت باید در تمام روابط محبین، اعم از جلوات اخلاقی، فرهنگی، اقتصادی و معنوی، ساری و جاری باشد.

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

"لَيْسَ النَّاصِبُ مَنْ نَصَبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ لِأَنَّكَ لَا تَجِدُ رَجُلًا يَقُولُ: أَنَا أَبْغِضُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ. وَلَكِنَّ النَّاصِبَ، مَنْ نَصَبَ لَكُمْ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَتَوَلَّوْنَا وَأَنَّكُمْ مِنْ شِيعَتِنَا!"<sup>۲</sup>

ناصب، کسی نیست که با ما اهل بیت، دشمنی کند؛ زیرا مردی را نمی‌یابی که بگوید: من، بغض و دشمنی محمد و آل محمد را در سینه دارم! بلکه ناصب، کسی است که با شما دشمنی کند، در حالی که می‌داند ما را دوست دارید و از شیعیانمان هستید.

البته منظور این نیست که محب اهل بیت علیهم السلام را عاطفی و احساسی، دوست نداشته باشد؛ بلکه ناصبی، آن است که این پیوند را ندارد و اگر چه در ظاهر با اهل بیت علیهم السلام اظهار دوستی کند، دوستدار آنان را دوست نمی‌دارد؛ که اگر داشته باشد، او را هم اصلاح می‌کند، نه

۱- اشاره به آیه ۱۰۷، سوره انبیاء: رحمتی برای عالمیان.

۲- علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۰۱.

اینکه عیش را آشکار نماید و آبرویش را بریزد.

### محبت از کجا در دل می آید؟

دانستیم اگر بخواهیم از سجن دنیا و زندان تن در شهوت و غضب بُعد حیوانی، جلوه‌های غرور و عجب عبادات و شومی‌های اینیت، اینیت و خودبینی رها شویم، ناچاریم جایگاه محبت را بشناسیم تا پیوندمان را تقویت کنیم. پیش‌تر در این زمینه، مقدمه‌ای از فرمایشات علامه سید احمد مستنبط بیان کردیم؛ که فرمودند:

«محبتی که آدمی را به سوی ولایت می‌کشاند، آن ولایتی که بیعت مخصوص و دعوت باطنی و کلیه‌ی الهی است، بر دو قسم است: ۱- موهوبی و ۲- اکتسابی.»<sup>۱</sup>

این دو نوع محبت، همان محبت تکوینی و تشریحی است که در قسمت‌های قبل بیان کردیم. اما محبت موهوبی، بخشش الهی و بدون اختیار شخص است؛ همان "إنا لله"، که حضرت حق تعالی جلوات وجود و کمال را در نیم‌دایره‌ی نزول به مستعدین عنایت فرموده، و فضل و تفضل اوست. البته محبت اکتسابی هم تفضل است، اما...

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«إِنَّ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، يُنَزِّلُهُ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ خَزَائِنَ تَحْتَ الْعَرْشِ كَخَزَائِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ؛ وَ لَا يُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدْرِ وَ لَا يُعْطِيهِ إِلَّا خَيْرَ الْخَلْقِ. وَ إِنَّ لَهُ عِمَامَةَ كَعِمَامَةِ الْقَطْرِ؛ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْصُ بِهِ مَنْ أَحَبَّ مِنْ خَلْقِهِ، أَوْنَ لِيَتْلِكَ الْعِمَامَةَ، فَتَهَطَّلَتْ كَمَا

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۳.

تَهَطَّلَتِ السَّحَابُ؛ فَتُصِيبُ الْجَنِينَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ.<sup>۱</sup>

همانا محبت و دوستی ما اهل بیت را، خداوند از آسمان، از خزاین تحت عرش که همانند خزانه‌های طلا و نقره‌اند، نازل می‌کند؛ و آن را جز به قدر معین نمی‌فرستد و جز به بهترین بندگانش عطا نمی‌کند. و همانا برای آن، ابری مثل ابر باران‌زا؛ که هر گاه خداوند اراده کند بنده‌ای را که دوست دارد، به آن محبت، مخصوص کند، به این ابر اجازه‌ی بارش می‌دهد؛ تا چنان بیارد که حتی به جنینی که در شکم مادر است، برسد.

پس این نوع محبت، موهبتی است که خداوند، آن را به بهترین خلقت عطا می‌کند؛ و برای همین است که شیعه، جایگاه خاصی در خلقت دارد و نحوه‌ی وجودش، خاص است. البته این هم موهبت و عنایت است و لذا اگر شیعه در محبت اکتسابی، درست حرکت نکند، عذاب و مصیبتش بسیار است!

حال، این موهبت «یا به دعای نیاکان و پدران است؛ چنان‌که از پدر علامه مجلسی نقل شده است که گفت: نیمه‌شبی پس از تهجد و عبادت، حالتی بر من عارض شد و در آن حال فهمیدم چیزی از خدا نمی‌خواهم، مگر آنکه اجابت فرماید. گویا صدایی شنیدم که گفت: محمدباقر در گهواره است. بی‌درنگ گفتم: "پروردگارا، به حق محمد ﷺ و آل محمد ﷺ این طفل را مروج دین و نشردهنده‌ی احکام مبین قرار ده و او را به توفیقات بی‌پایان خود موفق فرما". و او [علامه مجلسی] بر اثر این دعا، به مرتبه‌ای رسید که... و از بحرالعلوم نقل است که آرزو می‌کرده تمام تصانیف او در پرونده‌ی کارهای

۱- تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ص ۳۱۳.



مجلسی ثبت شود و یکی از کتاب‌های آن بزرگوار که ترجمه‌ی متون اخبار است و در تمام شهرها همانند قرآن مجید پخش شده، به نام او و به حساب او نوشته شود.<sup>۱</sup>

آری؛ بزرگان به قدری در روایات غور کرده‌اند و وجودشان نور گرفته و کیس شده است که در لحظه‌ی اجابت و اصابت دعا، بی‌درنگ، بهترین‌ها را از خداوند طلب می‌کنند. واسطه‌های نزول و صعود را نیز خوب می‌شناسند و خدا را به حق محمد ﷺ و آل محمد ﷺ قسم می‌دهند و سپس تقاضای خود را می‌خواهند.<sup>۲</sup> ای کاش ما هم وقتی به خدمت ائمه ﷺ می‌رفتیم، می‌فهمیدیم آنجا، خواست و طلب سریعاً به اصابت می‌رسد و لذا قدری در مقام نورانی آنان تفکر می‌کردیم که آن افاضه‌ی ربّانی‌شان در ما اثر کند؛ اما افسوس، تا می‌رسیم،...!

علاوه بر این، راه دیگر محبت موهبتی، مشاهده و نظر پاکان و صاحبان انفاس قدسی، در بیداری است؛ که یکباره محبتشان در دل ریخته می‌شود. همان طور که نقل شده است: «شخصی از دوستان امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام برادرزاده‌ای داشت که با آن حضرت، دشمن بود و او از آن حضرت تقاضا می‌کرد که پسر برادرم را از دوستان خود قرار دهید. روزی اتفاقاً این شخص در حضور امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام بود که

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۴.

۲- در الکافی، ج ۲، ص ۴۹۴ از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَاجَةٌ، فَلْيَتَدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَ آلِهِ ﷺ؛ ثُمَّ يَسْتَلُّ حَاجَتَهُ، ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ. فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَ يَدْعَ الْوَسْطَةَ؛ إِذَا كَانَتْ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ لَا تُحِبُّ عَنْهُ».

برادرزاده‌ی او به همراه رفیقانش از آنجا گذشتند و بر آن حضرت سلام نکردند! آن شخص از رفتار پسر برادرش شرمنده شد. در این هنگام، چشم بینای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نگاهی به آن جوان کرد و او فوراً برگشت و خود را به پای آن حضرت انداخت و گفت: شما دشمن‌ترین افراد نزد من بودید و اکنون بیش از هر کس، دوستتان دارم.<sup>۱</sup>

به ذره گر نظر لطف، بوتراب کند به آسمان رود و کار آفتاب کند و چه زیبا آن محبوب، شرمندگی محب را در وجودش می‌بیند و سینه‌ی او را از خنکای محبتش آرام می‌کند؛ چه، حضور او در کنار محبتش است و محال است محبت او در دل و وجود کسی به جوشش درآید و او در آن دل حضور نداشته باشد؛ زیرا که آن محبت، از جلوات ربّانی خودش است و فقط با یک نگاه، مردگان را احیاء می‌کند. به یک نگاه، دو صد مرده می‌کنی زنده خبر دهیم ز اعجاز تو، مسیحا را شاید جریان سید حمیری را شنیده باشید که روزی در دستش جام شراب بود و به امام جعفر صادق علیه السلام برخورد کرد. اما تا امام را دید، دلش لرزید و در همان حال در درون به خدا متصل شد و از او خواست در مقابل امام، آبرویش را حفظ کند. امام به او فرمودند: چه در دست داری؟ گفت: شیر! امام از او خواستند کمی از آن به کف دستشان بریزد و وقتی سید حمیری چنین کرد، دید واقعاً شیر است.

اگر چه او خطاکار بود و ظاهراً در مسیر محبت نبود، اما شرمی که از امام داشت، او را واقعاً به طریق محبت کشاند.

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۵.

زیباتر از این، در کربلاست؛ آنجا که حضرت اباعبدالله علیه السلام نماینده‌ی خود را به سوی زهیر فرستاد و او را خواست تا در زمره‌ی یارانش قرار گیرد؛ او نیز به سوی حضرت شتافت. و از این زیباتر هم آنجا بود که حرّ به امام، ادب کرد و امام، ادب او را پذیرفت و نظر ولایی بر او انداخت تا تمام شاخ و برگ زشتش را سوزاند و به ذره محبتی که از محبوبه‌ی هستی، فاطمه علیها السلام در دل داشت، او را خرید. امام حسین علیه السلام حتی پس از شهادت نیز با سر بریده، جلوه‌ی ولایتش را بر دل راهب یهودی تاباند و او را منقلب کرد!

بیاید این حقایق را به یقین، باور کنیم و بخواهیم که: "اللّهم ارزقنا".

همچنین محبت موهبتی، گاه به برخی افراد در خواب القا می‌شود. چنان‌که صاحب کتاب "القطره" از استاد خود، علامه محدث نوری و ایشان از شیخ جعفر شوشتری نقل کرده‌اند:

«چون از تحصیل علوم دینی در نجف اشرف فارغ شدم و وقت تبلیغ رسید، به وطن برگشتم تا وظیفه‌ی خود را در زمینه‌ی ارشاد و هدایت مردم انجام دهم و چون به آثار و نوشته‌های مربوط به موعظه و سوگواری تسلط نداشتم، در ایام ماه رمضان و جمعه‌ها، تفسیر صافی را به دست می‌گرفتم و در منبر می‌خواندم. در ایام عاشورا هم از کتاب "روضه الشهداء" نوشته‌ی مولی حسین کاشفی قرائت می‌کردم و برایم امکان نداشت از محفوظات سینه‌ام، مردم را موعظه کنم یا بگریانم. تا

اینکه یک سال گذشت و دوباره محرم نزدیک شد. شبی با خود گفتم: تا چه وقت، کتاب را از خود جدا نکنم و از روی نوشته بخوانم؟! چرا نمی‌توانم مانند دیگران، بدون در دست داشتن کتاب، منبر روم و تبلیغ کنم؟! در این فکر بودم که خسته شدم و به خواب رفتم. در خواب دیدم گویا در سرزمین کربلا هستم و همان روزهایی است که مرکب‌های حسینی نزول اجلال فرموده، خیمه برپا کرده‌اند. لشکر دشمن هم در مقابل آنان خیمه‌آرایی می‌کردند؛ همان طور که در روایات وارد شده است. به خیمه‌ی سید و سرور مخلوقات، حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام وارد شدم و بر آن حضرت سلام کردم. او مرا کنار خود نشانید و به حبیب‌بن‌مظاهر فرمود:

”إِنَّ فُلَانًا - وَ أَشَارَ إِلَيَّ - ضَيْفُنَا؛ أَمَا الْمَاءُ، فَلَا يُوجَدُ عِنْدَنَا مِنْهُ شَيْءٌ. وَإِنَّمَا يُوجَدُ عِنْدَنَا دَقِيقٌ وَ سَمْنٌ؛ فَتَمِّمْ وَ اصْنَعْ لَهُ مِنْهُمَا طَعَامًا وَ أَحْضِرْهُ لَدَيْهِ.“

این، مهمان ماست. اما آب که در نزد ما یافت نمی‌شود؛ فقط آرد و روغن است. پس بر خیز و از آن، طعامی بساز و برای او بیاور.

حبیب اطاعت کرد و پس از آماده کردن غذا، آن را مقابل من گذاشت. چند لقمه خوردم و از خواب بیدار شدم. پس از این روایا، نکات و دقایقی از آثار و مصائب اهل بیت علیهم السلام به من الهام می‌شد که کسی پیش از من، متوجه آن نشده بود و هر روز فهم من زیادتر می‌شد. تا آنکه ماه رمضان فرا رسید و من در مقام موعظه برآمدم و در بیان مطالب، به نهایت آرزو رسیدم؛ و این فضل پروردگار است که به هر کس بخواهد، آن را عنایت فرماید.<sup>۱</sup>

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، صص ۳۶-۳۷.

«همچنین محدث نوری از سید عبدالله شبر - که در زمان خود به مجلسی دوم مشهور شد و کتاب "جامع المعارف و الأحكام" که شبیه بحار الأنوار است، از تألیفات اوست - حکایت کرده که گفت: زیاد بودن تألیفات من، از توجه امام بزرگوار حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است. آن حضرت را در خواب مشاهده کردم که به من قلم عنایت کرد و فرمود: بنویس؛ از آن زمان، توفیق نوشتن پیدا کردم و همه‌ی آثاری که از من به جا مانده، به برکت آن قلم است.»<sup>۱</sup>

علاوه بر این‌ها، گاه فقط با شنیدن نام مقدس اهل بیت علیهم السلام محبت آنان در دل وارد می‌شود؛ چنان‌که سلمان، پیر محب و محبوب آل الله، این گونه اسلام آورد.

روایت شده است روزی حضرت علی علیه السلام از سلمان پرسیدند: آیا ما را به آغاز کارت خبر نمی‌دهی؟ سلمان گفت: یا امیرالمؤمنین، به خدا سوگند اگر جز تو این سؤال را پرسیده بود، پاسخ نمی‌گفتم! من اهل شیراز و از تاجرزادگان بودم. پدر و مادرم مرا دوست می‌داشتند و نزد آنان عزیز بودم. در یکی از روزهای عید، به همراه پدرم بیرون رفتم. ناگهان به صومعه و عبادتگاهی رسیدم که در آنجا مردی با صدای بلند می‌گفت: "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ عِيسَى رُوحُ اللَّهِ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَسَلَّمَ حَبِيبُ اللَّهِ". با شنیدن نام محمد، محبت او چنان در گوشت و خونم آمیخته شد، که دیگر هیچ غذا و شربتی بر من گوارا نبود...<sup>۲</sup>

ای کاش ما هم جذبه‌های پرتشعشع ولایت را از نام ائمه علیهم السلام

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۳۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۵۵.

می گرفتیم و این گونه حیران محبوب نمی شدیم!  
 همچنین یکی از راه‌هایی که باعث محبت اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود،  
 کام برداشتن به آب فرات است؛ چنان‌که امام صادق علیه‌السلام در این باره  
 فرموده‌اند:

”أَمَّا إِنَّهُ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ عليه‌السلام؛ وَ مَا حُبُّكَ بِهِ أَحَدٌ إِلَّا أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.“<sup>۱</sup>

همانا فرات، از شیعیان علی علیه‌السلام است؛ و هیچ کس کاش به آن برداشته  
 نمی‌شود، مگر اینکه ما اهل بیت را دوست خواهد داشت.

### راه‌های اکتساب محبت

گفتیم قسم دوم از انواع محبت، محبت اکتسابی است؛ و در واقع،  
 همان محبت موهبتی است که باید اشتداد و ظهور پیدا کند؛ یعنی فعال  
 و کاربردی شود و در ابعاد ریز و درشت زندگی، مؤثر و کارآمد باشد.  
 این نوع محبت، از آنجا که اختیاری است، یک سرنخس به خود ما  
 بازمی‌گردد و در گرو حرکت ماست؛ ”كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ“<sup>۲</sup>.

البته اکتسابی بودن این نوع محبت، بدان معنی نیست که هر کس،  
 هر طریقی که خود برای اکتساب می‌داند، طی کند و محبتش نیز  
 اشتداد یابد! بلکه مسیر اکتساب این نوع محبت را، همان‌که موهبتش را  
 به ما عطا کرده است، یعنی خود خداوند، از طریق اهل بیت علیهم‌السلام برایمان  
 باز می‌کند. لذا محبت و معرفت امام، جز با مسیری که خداوند گشوده  
 است، از طریق عقل و اندیشه‌ی بشری، امکان‌پذیر نیست.

۱- کامل‌الزیارات، ص ۴۹.

۲- سوره مائده، آیه ۳۸: هر کس در گرو اکتسابات خویش است.

اكتساب این قسم محبت، از چند طریق حاصل می‌شود:

اولین راه، اندیشیدن در صفات نیکو و پسندیده‌ی اهل بیت علیهم‌السلام است که خود به خود، مبادی میل آدمی را تغییر داده، او را به صفات آن بزرگواران متمایل می‌کند و به سوی آنان می‌کشاند. مثلاً آن‌که در زندگی روزمره، تمام دفع ضررها و جلب منفعت‌هایی را که برایش رخ می‌دهد، از ناحیه‌ی ائمه علیهم‌السلام می‌بیند و در سختی‌ها نیز تنها دست توسل به سوی آنان می‌برد، دیگر در اسباب و علل مادی اسیر نمی‌شود و معنای "يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ"<sup>۱</sup> برایش ظهور پیدا می‌کند. وقتی چنین بینشی در درون او حاکم شد، دست ولایت را در هر خیر می‌بیند و اگر چه در ظاهر، به علل و اسباب دست می‌زند، از عمق قلبش، شاکر احسان انسان کامل می‌شود و محبت ایشان در وجودش اشتداد می‌یابد. البته سرمنشأ تأثیر تمام علل و اسباب، خداوند است؛ اما او، اسباب را با واسطه‌ها جاری می‌کند.

صاحب کتاب "القطره" اولین راه تحصیل محبت اکتسابی را چنین معرفی می‌کند:

«اندیشیدن در صفات نیکو و پسندیده‌ی اهل بیت علیهم‌السلام که خود به خود آدمی به آن صفات متمایل است و به سوی آن‌ها کشیده می‌شود؛ مانند علم، بردباری، پرهیزکاری، بزرگواری، زهد، عبادت، شجاعت، رأفت و قدرت؛ و همانا فطرت بشری که طبیعتاً هر چیزی را که در او صفت نیکو یا کمالی باشد، دوست دارد.»<sup>۲</sup>

۱- سوره بقره، آیه ۳: به غیب، ایمان می‌آورند.

۲- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۴۲.

در واقع اهل بیت عصمت علیهم السلام تمامی صفات پروردگار را در میادین ابتلا و در صحنه‌های ریز و درشت زندگی به عینیت کشانده‌اند و تعین عینی داده‌اند. لذا ما در همه جا می‌توانیم جای پای اوصاف خداوند را در طریق و راه و روش ایشان ببینیم و جانمان به شهود آنها بنشیند؛ یعنی با تخلق به این صفات، در میدان عملی آنها وارد شویم و به سابقه‌ی ذهنی و دانستن علمی اکتفا نکنیم. زیرا هر چند تفکر علمی درباره‌ی این صفات، به عنوان مقدمه زیباست؛ ولی اصل، تحقق عینی آنها در رتبه‌ی خودمان است.

درست است که ما نمی‌توانیم کربلایی دیگر بیافرینیم و نمی‌توانیم زینب علیها السلام باشیم؛ اما در رتبه‌ی خود می‌توانیم شور و حماسه‌ی حسینی و حلم زینبی و بینش "مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا" را در وجودمان حاکم کنیم و این صفات را در رتبه‌ی خود متخلق شویم. وقتی لذت صبر و حلم را در رتبه‌ی خود می‌چشیم، تازه می‌فهمیم آنان که اتم و اکمل این صفات را دارند، وجودشان مملو از چه زیبایی و شیرینی است و چه آثاری از وجودشان ساطع می‌شود. آن وقت شیرینی وجود ائمه علیهم السلام در کام جانمان وارد می‌شود، محبتمان به آنها افزایش می‌یابد و عاشقشان می‌شویم. اینجاست که بدون دست و پا زدن بیهوده و تلاش خودسرانه، با این عشق وارد طریقت می‌شویم و از بسیاری رذایل، دور شده، به بسیاری از اوصاف پسندیده، تخلق پیدا می‌کنیم.

دومین راه اکتساب محبت، اندیشیدن در نعمت‌های بی‌شماری است که خداوند به واسطه‌ی آن ذوات مقدس به ما عطا کرده است. چه، وقتی در تجلی توفیقات و نعمت‌های دنیوی و اخروی، عنایت



اهل بیت علیهم السلام را ببینیم و حقیقت "لا مؤثر فی الوجود إلا الله" را به کام جانمان بچشانیم، آرام آرام شیفته و دل بسته و عاشق آن حقایق غیبی نورانی می شویم و حضور محبتشان را در درون ادراک می کنیم و در تمام مشکلاتمان، به راحتی از آنان کمک خواهیم گرفت.

چرا که به فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله:

"جَبَلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَ بُغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا."<sup>۱</sup>

دل ها بر محبت کسی که به آنها نیکی و احسان کند و نیز دشمنی کسی که به آنها بدی کند، سرشته شده اند.

صاحب کتاب "القطره"، انواع نعمت ها را چنین توضیح می دهد:

«نوع اول که به شکل بخشش است، مانند دمیدن روح و سایر قوای روحی و مانند خلق بدن؛ و نوع دوم که اکتسابی است، مانند پاک کردن نفس از بدی ها و زشتی ها و آراستن آن به مکارم اخلاق؛ و مانند به دست آوردن مال و مقام. اما عنایت اخروی که به واسطه ی اهل بیت علیهم السلام نصیب ما شده، ایمان است.»<sup>۲</sup>

چنان که ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند:

"كَوْلَا أَنَا وَعَلِيٌّ عليه السلام مَا عَرَفَ اللَّهُ وَ كَوْلَا أَنَا وَعَلِيٌّ عليه السلام مَا عْبَدَ اللَّهُ وَ كَوْلَا أَنَا وَعَلِيٌّ عليه السلام مَا كَانَ ثَوَابٌ وَلَا عِقَابٌ..."<sup>۳</sup>

اگر من و علی علیه السلام نبودیم، خدا شناخته نمی شد؛ و اگر من و علی علیه السلام نبودیم، خدا هرگز عبادت و بندگی نمی شد؛ و اگر من و علی علیه السلام نبودیم، پاداش و کیفری هم نبود.

۱- نهج الفصاحة، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ص ۴۲۹.

۲- قطره ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، صص ۴۲-۴۳.

۳- بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۹۶.

ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام مهم‌ترین مبادی و واسطه‌های نعمت وجود و آثار و ابقای آن در مسیر کمال، و خود، علت غایی و سبب آفرینش عالم هستند. مهم‌ترین نعمت الهی یعنی اصل وجود و هستی، به برکت آنهاست. زمین، آسمان، ماده، معنا، دین، احکام، اخلاق و تمام آنچه در آنهاست، فقط به خاطر آنان آفریده شده و ما به طفیل وجود آنان است که می‌توانیم با استفاده از این امور به کمال برسیم. چنان‌که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند:

"...لَوْلَا، مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ شَيْئاً مِمَّا خَلَقَ."<sup>۱</sup>

اگر او [علی علیه‌السلام] نبود، خداوند هیچ چیز را خلق نمی‌کرد.

صاحب کتاب "القطره"، دلیل این موضوع را چنین بیان می‌کند:

«سرّش این است که خداوند، موجود برتر را در عالم، علت غایی و سبب آفرینش موجود پست‌تر قرار داده است؛ زمین را خلق کرده برای رویدن نباتات، نباتات را خلق کرده برای حیوانات، و حیوانات را آفریده برای انسان‌ها؛ چنان‌که به انسان‌ها خطاب کرده و فرموده است: "خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً"<sup>۲</sup>؛ تمام آنچه را در زمین است، برای شما آفرید.

انسان‌های کامل که جانشین خدا بر روی زمین و هدف نهایی آفرینش‌اند، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آل محمد علیهم‌السلام هستند؛ و لذا فرموده‌اند: "لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ، لَسَاخَتْ"<sup>۳</sup>؛ اگر زمین بدون امام و حجت خدا باقی

۱- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام، ص ۱۶۹.

۲- سوره بقره، آیه ۲۹.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹.

بماند، از هم می‌پاشد! به خاطر آنکه زمین به خاطر او خلق شده و هر گاه چیزی به خاطر دیگری آفریده شده باشد، وقتی آن دیگری نباشد، او هم نخواهد بود. پس واضح شد که آن‌ها، اصل و اساس هر نعمت و سبب هر لطف و احسانی هستند.»<sup>۱</sup>

در واسطه‌ی نعمت بودن ائمه علیهم‌السلام، در قرآن و روایات نیز شواهد بسیاری آمده؛ از جمله روایت شده است:

«...فَمَا شَيْءٌ مِنْهُ، إِلَّا وَ أَنْتُمْ لَهُ السَّبَبُ وَإِلَيْهِ السَّبِيلُ...»<sup>۲</sup>

هیچ چیز [نعمتی] از خدا نیست، مگر آنکه شما سبب و راه رسیدن به آن هستید.

همچنین روایت شده است ابوحنیفه همراه امام صادق علیه‌السلام غذا می‌خورد. پس وقتی حضرت دست از خوردن کشیدند، گفتند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ اللَّهُمَّ هَذَا مِنْكَ وَ مِنْ رَسُولِكَ.»

سپاس و ستایش، از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان است. خدایا، این نعمت از تو و رسول توست.

ابوحنیفه گفت: آیا برای خدا شریک قرار می‌دهی؟ حضرت فرمودند:

«وَيْلَكَ! فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: "وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ"<sup>۳</sup>؛ وَ يَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: "وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ"<sup>۴</sup>».

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۱، صص ۴۳-۴۴.

۲- بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۷.

۳- سوره توبه، آیه ۷۴.

۴- سوره توبه، آیه ۵۹.

وای بر تو! که همانا خدای تبارک و تعالی در کتاب خود فرموده است: در مقام انتقام برنیامدند، مگر پس از آنکه خدا و رسولش، ایشان را از فضل و بخشش خود بی‌نیاز کردند. و در جای دیگر فرموده است: و [چه خوب بود] اگر ایشان به آنچه خدا و رسول او به آنان داده‌اند، راضی و خشنود می‌بودند و می‌گفتند: خدا برای ما کفایت می‌کند و به زودی خدا و رسولش، از بزرگواری و فضل خود، به ما عطا خواهند کرد.

ابوحنیفه گفت: به خدا سوگند، گویا این دو آیه از کتاب خدا را تا آن وقت نخوانده و نشنیده بودم! حضرت فرمودند:

”بَلَى، قَدْ قَرَأْتَهُمَا وَ سَمِعْتَهُمَا؛ وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِيكَ وَ فِي أَشْبَاهِكَ. أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا“<sup>۱</sup> وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ”كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ“<sup>۲</sup>.<sup>۳</sup>

البته این دو آیه را خوانده‌ای و شنیده‌ای؛ لکن خداوند درباره‌ی تو و امثال تو، این آیه را نازل کرده است: یا بر دل‌هایشان قفل‌ها زده شده؛ [که در نتیجه، چیزی وارد آن نمی‌شود]! و نیز فرموده است: این طور نیست؛ بلکه به خاطر اعمالی که انجام داده‌اند، دل‌هایشان زنگار گرفته است.

آری؛ فهم آیات قرآن، تنها در سایه‌ی نور ولایت ممکن است. چنان‌که بسیار پیش می‌آید ما آیاتی را می‌خوانیم و از آن‌ها عبور می‌کنیم؛ ولی در مقطعی به نور ولایت، حقیقت آن‌ها برایمان باز می‌شود و بطن آیه را می‌فهمیم.

پس باید این بینش برای ما جا بیفتد که در ورای تمام امور و اسباب، سبب‌ساز را ببینیم و به صورت غیبی و حقیقت امور، نظر داشته

۱- سوره محمد، آیه ۲۴.

۲- سوره مطفین، آیه ۱۴.

۳- کنز الفوائد، ج ۲، صص ۳۶-۳۷.

باشیم، تا با تلقین این حقیقت در وجود، راه اشتداد محبت در جانمان باز شود.

سومین راه اکتساب محبت نیز تبعیت از دستورات و برنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام، عمل به آنچه محبوب آنهاست و پیروی از سیره و روش آنان می‌باشد؛ البته به گونه‌ای که در این متابعت، مصلحت‌اندیشی بشری را وارد نکنیم و در هر حال، روش و سیره‌ی معصوم علیه‌السلام را ترجیح دهیم؛ چه موافق با اندیشه‌های بشری بود و چه مخالف.

با این مقدمه درباره‌ی انواع محبت و راه‌های آن، به مسئله‌ی دیگری که علامه مستنبط به آن پرداخته‌اند، می‌رسیم؛ و آن اینکه محبت، آثاری دارد که صدق و کذب آن، از این آثار دانسته می‌شود و بدون آن‌ها نمی‌توان ادعای محبت کرد و به امید معجزه‌ی آن نشست.

در واقع پس از آنکه محبت را شناختیم و قدرت و شیرینی‌اش را فهمیدیم، باید صادقانه آن را در درون خود جستجو کنیم و صرف یک رسم شناسنامه‌ای یا احساس و عاطفه‌ی قلبی را محبت حقیقی ندانیم؛ زیرا اگر چه همان هم از شعاع‌های محبت است، اما باید حقیقت آن را شناخت، قدرش را دانست و بارورش کرد. آن وقت است که می‌توان چشم به محبوب دوخت و دست به سویش دراز کرد، که: "يَا حَبِيبَ مَنْ لَا حَبِيبَ لَهُ"<sup>۱</sup> و "يَا مَحْبُوبَ مَنْ أَحَبَّهُ"<sup>۲</sup>.

از آنجا که ما در قسمت‌های قبل، به طور مفصل به آثار و نشانه‌های محبت و امتحانات قلبی و عملی برای محک زدن صدق و

---

۱- مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر: ای حیبِ آن‌که دوستی ندارد.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت امام رضا علیه السلام: ای محبوب آن‌که دوستش دارد.

کذب آن پرداخته‌ایم، در اینجا برای پرهیز از تکرار احادیث، به ذکر چند مورد بسنده می‌کنیم. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

"إِنَّكُمْ لَنْ تَنَالُوا وِلَايَتَنَا، إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الْإِجْتِهَادِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ حُسْنِ الْجَوَارِ وَ حُسْنِ الْخُلُقِ وَ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ صِلَةِ الرَّحِمِ وَ أَعْيُنُونَا بِطَوْلِ السُّجُودِ؛ وَ لَوْ أَنَّ قَاتِلَ عَلِيٍّ عليه السلام اتَّمَمْتَنِي عَلَى أَمَانَةٍ، لَأَدَيْتَهَا إِلَيْهِ."<sup>۱</sup>

به راستی هرگز به ولایت ما نخواهید رسید، مگر با داشتن ورع، تلاش و کوشش، راستگویی، ادای امانت، خوب همسایه‌داری، اخلاق نیکو، وفای به عهد و پیمان و صله‌ی رحم؛ و ما را به طولانی کردن سجده‌های خود یاری کنید. و [بدانید] اگر قاتل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام امانتی به من سپارد، هر آینه، آن را به او برمی‌گردانم.

امام صادق علیه السلام همچنین فرموده‌اند:

"مَنْ جَالَسَ لَنَا عَائِبًا، وَ مَدَحَ لَنَا قَالِيًا، أَوْ وَصَلَ لَنَا قَاطِعًا، أَوْ قَطَعَ لَنَا وَاصِلًا، أَوْ وَاَلَى لَنَا عَدُوًّا، أَوْ عَادَى لَنَا وِلِيًّا، فَقَدْ كَفَرَ بِالذِّي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ."<sup>۲</sup>

هر کس با کسی که از ما عیب‌گویی می‌کند، هم‌نشین شود، یا کسی را که به ما پشت کرده است، مدح و ستایش کند، یا با کسی که با ما قطع رابطه کرده، رابطه برقرار نماید، یا با کسی که به ما مربوط است، قطع رابطه کند، یا با دشمن ما دوستی ورزد و یا دوست ما را دشمن دارد، همانا به خداوندی که قرآن بزرگ و سوره‌ی حمدش را نازل کرده، کافر شده است!

امام باقر علیه السلام سفارشی بسیار جامع و نافع به جابر جعفی دارند که در آن می‌فرمایند:

"...وَ اعْلَمْ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وِلِيًّا، حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرِكَ وَ قَالُوا إِنَّكَ

۱- بشارة المصطفى عليه السلام، ص ۲۶۱.

۲- وسائل الشيعة، ج ۱۶، ص ۲۶۴.

رَجُلٌ سَوِيٌّ، لَمْ يَخْزَنْكَ ذَلِكَ؛ وَ لَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ، لَمْ يَسُرَّكَ ذَلِكَ! وَ لَكِنْ اِعْرَضَ نَفْسَكَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ؛ فَإِنْ كُنْتَ سَالِكًا سَبِيلَهُ، زَاهِدًا فِي تَزْهِيدِهِ، رَاغِبًا فِي تَرْغِيْبِهِ، خَائِفًا مِنْ تَخْوِيفِهِ، فَائْتِبْ وَأَبْشِرْ، فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّكَ مَا قِيلَ فِيكَ؛ وَ إِنْ كُنْتَ مُبَايِنًا لِلْقُرْآنِ، فَمَاذَا الَّذِي يَغْرُكَ مِنْ نَفْسِكَ؟! إِنَّ الْمُؤْمِنَ، مَعْنَى بِمُجَاهَدَةِ نَفْسِهِ، لِيَغْلِبَهَا عَلَى هَوَاهَا؛ فَمَرَّةٌ يُقِيمُ أَوْدَهَا وَ يُخَالِفُ هَوَاهَا فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ؛ وَ مَرَّةٌ تَصْرَعُهُ نَفْسُهُ، فَيَتَّبِعُ هَوَاهَا؛ فَيَنْعَشُهُ اللَّهُ، فَيَتَّعِشُ وَ يُقِيلُ اللَّهُ عَثْرَتَهُ، فَيَتَذَكَّرُ وَ يَفْرَعُ إِلَى التَّوْبَةِ وَ الْمَخَافَةِ، فَيَزِدَادُ بَصِيرَةً وَ مَعْرِفَةً لِمَا زِيدَ فِيهِ مِنَ الْخَوْفِ؛ وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: "إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ" <sup>۱</sup> ... <sup>۲</sup>

بدان که همانا ولی و دوستدار ما نخواهی بود، تا اینکه اگر همه‌ی مردم شهر، علیه تو جمع شدند و گفتند مرد بدی هستی، تو را محزون و غمناک نکند و نیز اگر همه گفتند مردی خوب و صالحی، تو را خوشنود نکند. لکن خود را به قرآن عرضه کن؛ که اگر راه قرآن را می‌پویی و در آنچه تو را به زهد و بی‌اعتنایی امر می‌کند، بی‌اعتنا هستی و در آنچه ترغیب می‌کند، راغب و مایل و از آنچه تو را می‌ترساند، در هراسی، پس ثابت و استوار باش و تو را بشارت باد، که همانا آنچه درباره‌ات گفته شده است، ضرر و زیانی به تو نمی‌رساند؛ اما اگر روش تو مخالف قرآن است، پس چه چیز، تو را به خودت مغرور می‌کند؛ [اگر چه دیگران بگویند خوبی]؟! همانا اهتمام مؤمن، در مجاهده‌ی نفسش است، تا بر هوی‌ها و خواهش‌های آن غالب آید؛ پس گاه، کجی‌های آن را راست می‌کند و در محبت خدا با هوای نفسش مخالفت می‌نماید و گاه نفسش، او را از پای درمی‌آورد و او از هوای نفس پیروی می‌کند؛ خداوند [دست او را که زمین خورده است، می‌گیرد و] بلندش می‌کند و او برمی‌خیزد؛ خداوند از لغزش او چشم می‌پوشد و او دوباره به خود می‌آید و به توبه و خوف [از خدا] پناه می‌برد؛ از این رو بصیرت و معرفتش، به خاطر خوفی که بر او افزوده شده است، بیشتر می‌شود. و این بدان سبب است که خداوند می‌فرماید: همانا

۱- سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۲- تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، صص ۲۸۴-۲۸۵.



کسانی که تقوا پیشه کردند، هر گاه گروهی از شیطان، به آنان نزدیک شود، به خود می‌آیند؛ پس ناگاه بصیر می‌شوند.

در روایت دیگری از جابر آمده است: پس از آنکه هجده سال، سرور عالمیان، امام باقر علیه السلام را خدمت کردم، روزی که خواستم از خدمتشان مرخص شوم، وداع کردم و عرضه داشتم: مرا مطلبی فرمایید تا از آن، بهره جویم. حضرت فرمودند: یا جابر، پس از هجده سال که در خدمت ما بوده‌ای؟!...

واقعاً هیچ کار ائمه علیهم السلام بی حکمت نیست؛ سؤال می‌کنند تا جواب بشنوند و ببینند استعدادها چقدر است! ابتلا می‌کنند که بفهمند ادعای ما، صدق است یا کذب و چقدر اشتداد دارد. اصلاً ابتلا، کارشان است؛ حتی در ریزترین امور.

اما بشنویم پاسخ زیبا و کیسانه‌ی جابر را که نشان‌دهنده‌ی استعداد اوست:  
شما دریای بیکرانی هستید، که هرگز به انتها نمی‌رسد و احدی به عمق آن دست نمی‌یابد!

امام فرمودند: "یا جابر، بَلِّغْ شِيعَتِي عَنِّي السَّلَامَ وَ اَعْلِمْتَهُمْ اَنَّهُ لَا قَرَابَةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَا يَتَقَرَّبُ اِلَيْهِ، اِلَّا بِالطَّاعَةِ لَهُ. يَا جَابِرُ، مَنْ اطَاعَ اللَّهَ وَ احْبَبَنَا، فَهُوَ وَ لِيْنَا؛ وَ مَنْ عَصَى اللَّهَ، لَمْ يَنْفَعَهُ حُبُّنَا..."<sup>۱</sup>

ای جابر، سلام مرا به شیعیانم برسان و به آنان بفهمان که همانا بین ما و خداوند، قرابتی نیست و به او نزدیک نمی‌توان شد، مگر با اطاعتش. ای جابر، هر که خدا را اطاعت کند و ما را دوست بدارد، پس او دوست ماست؛ و هر که خدا را معصیت کند، محبت ما نفعی به او نمی‌رساند!

۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، صص ۱۸۲-۱۸۳.

**مقدمه ای سوم**

سومین مقدمه‌ای که علامه مستنبط در این بحث به آن پرداخته است، تفاوت شناخت مردم نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام است. ایشان مردم را در این مسئله، به سه دسته تقسیم کند: عده‌ای که در مسیر تفریط رفته‌اند و ائمه علیهم‌السلام را در حد سایر انسان‌ها تصور کرده‌اند؛ عده‌ای که افراطی می‌اندیشند و در حق ائمه علیهم‌السلام غلو می‌کنند؛ و عده‌ای که به دور از افراط و تفریط، در صراط مستقیم اعتدال رفته‌اند و ائمه علیهم‌السلام را از کلام خود ایشان می‌شناسند.

### اهل تفریط

علامه مستنبط می‌فرماید:

«مردم از نظر شناختی که نسبت به ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام دارند، متفاوت‌اند و گاه دچار افراط و تفریط‌اند. گروهی در معرفت، کوتاهی کرده‌اند و مقام ائمه علیهم‌السلام را از جایگاه حقیقی‌اش تنزل داده‌اند و بسیاری از روایاتی را که در فضایل و کمالات آنان وارد شده است، انکار کرده‌اند. در حالی که جز از راه خود ایشان و با داشتن فهم سالم و

ادراک صحیح، نمی‌توان آن‌ها را شناخت. چه بسیارند که در موضوعی، غیر خود را تکفیر کرده‌اند و غیر آن‌ها، ایشان را کافر دانسته‌اند!<sup>۱</sup>

آنان فضایل و کمالات ائمه علیهم‌السلام را انکار می‌کنند؛ زیرا امام را با خود مقایسه می‌نمایند و سعی دارند با عقل خود، او را بشناسند! در حالی که فطرتشان، این حقیقت را می‌داند که امام را باید از طریق خودش و روایاتی که در آن‌ها خود را معرفی کرده است، شناخت. اما چون فکر می‌کنند می‌توانند با عقلشان امام را بشناسند و عقلشان از این روایات إبا دارد، آن‌ها را عقلانی نمی‌دانند و انکار می‌کنند! و هیچ از خود نمی‌پرسند آیا قلب، عقل، اندیشه، ادراک و ذهنشان، سالم و قابل اعتماد است یا نه!

اینان، ائمه علیهم‌السلام را آدم‌های بسیار خوب می‌شناسند؛ و در واقع می‌گویند: خوب، زیاد است، اما ائمه علیهم‌السلام از همه خوب‌ترند! در حالی که در حقیقت، جز آنان خوبی نیست که آنان خوب‌ترین باشند؛ چه، آنان عین خیر و خوبی‌اند و در عینیت، صفت تفضیل معنا ندارد. مثل اینکه بگوییم نمک، شورتر است! و حال آنکه نمک، عین شوری است و شوری جز آن وجود ندارد؛ هر جا هم اثری از شوری باشد، نشان از وجود نمک است. اما درباره‌ی غذا می‌توانیم بگوییم شورتر است؛ چون نمک به آن اضافه شده و شوری‌اش به قدر نمک موجود در آن است.

ائمه علیهم‌السلام نیز عین‌الإنسان‌اند و صفت تفضیل فقط در مراتب نازل جلواتشان به کار می‌رود؛ که ممکن است جلوه‌ای در رتبه‌ی بالاتر یا

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۵۳.

پایین‌تر از سایر جلوات باشد. اما اینان در مقام ائمه علیهم‌السلام کوتاهی کرده‌اند و معتقدند آنان در مراتب خوبی‌ها، بالاترین رتبه را دارند! مثلاً در مناقب حضرت علی علیه‌السلام می‌گویند نمازش فوق همه‌ی نمازهاست؛ حال آنکه علی علیه‌السلام خود، صلاة مؤمنین است<sup>۱</sup>. علی علیه‌السلام عین ایمان است. او عین‌الکمال و غایت تمام کمال‌هاست. به راستی، او را که خود، میزان است<sup>۲</sup> و تمام موازین با او سنجیده می‌شود، با چه می‌سنجند که می‌گویند بهترین است؟! مگر میزان و سنگ وزنه را می‌توان سنجید؟! او با هیچ کس قابل قیاس و سنجش نیست؛ که خود فرموده است: "...لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، أَحَدٌ..."<sup>۳</sup>.

اما در این شناخت سطحی، بهترین‌ها را به علی علیه‌السلام نسبت می‌دهند! در حالی که او در بهترین‌ها نیست، بلکه عین خوبی و کمال است. خطر اینجاست که اگر در بهترین‌ها دنبال امام بگردیم، چه بسا دیگری را به ظاهر، در یک یا چند صفت، بهتر ببینیم و سراغ او برویم. اما اگر امام را عین تمام کمالات ببینیم، دیگر در مقام مقایسه بر نمی‌آییم و به هیچ غیری گرایش پیدا نمی‌کنیم؛ زیرا "چون که صد آمد، نود هم پیش ماست".

افسوس، این نوع شناخت و این مقام‌شناسی امام، غریب است؛ حتی کتاب‌های منقبت‌شناسی نیز چندان متداول نیست؛ و این است غربت امام، در نوع بودنش و در منقبت و مقامش. ما نیز اگر چه با شیر

۱- الفضائل، ص ۸۴: "...أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ...".

۲- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۹۶: "...نَحْنُ الْمِيزَانُ...".

۳- نهج البلاغه، خطبه ۲: احدی از این امت، با آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قیاس نمی‌شود.

مادر، اجمالاً و بی آنکه معرفتی داشته باشیم، این حقیقت را به کام جان گرفته‌ایم که بفهمیم ائمه علیهم‌السلام انسان‌های عادی نیستند، بلکه وجودشان حقایق نوری خاصی است؛ اما باید چنان شویم که به مصداق آیه‌ی "فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا"، قلب‌هایمان سنگینی و فشاری از ادراک مسائل نوری نداشته باشد و با شنیدن مناقب اهل بیت علیهم‌السلام فرار نکند. تا فردا وقتی امام آمد و به اذن ذات اقدس اله، در زمین، کارهای خلاف عادت ما و خرق اسباب و علل عادی انجام داد، عقب نکشیم و قلبمان چون و چرایی نداشته باشد. چه، اگر ذهن، سؤال و چون و چرا کند، اشکالی ندارد و جواب می‌دهند؛ چون سؤال‌های ذهنی، مسیر حرکت برای رسیدن است؛ اما وای از آنجا که سؤال و چون و چرا در قلب باشد! پناه بر خدا!

"اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَن دِينِي."<sup>۲</sup>

در این میان، «عده‌ی کمی از مردم‌اند که بر مسائل دقیق امامت، مطلع‌اند و حقایق احوال ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام را به گونه‌ای که حق

۱- سوره نساء، آیه ۶۵: پس به پروردگارت سوگند، ایمان نمی‌آورند تا آنکه تو را در آنچه بینشان اختلاف می‌افتد، حکم گیرند و در خود، حرجی از آنچه قضاوت کرده‌ای، نیابند و تسلیم محض شوند.

۲- مفاتیح الجنان، دعا در غیبت امام زمان علیه‌السلام: پروردگارا، خود را به من بشناسان، که اگر چنین نکنی، هر آینه رسولت را نخواهم شناخت؛ پروردگارا، رسول خود را به من بشناسان، که اگر چنین نکنی، هر آینه حجتت را نخواهم شناخت؛ پروردگارا، حجت خود را به من بشناسان، که اگر چنین نکنی، هر آینه از دینم گمراه خواهم شد!

باشد، از خود ایشان گرفته‌اند و بر طریق متعادل که در آن افراط و تفریط نیست، استقامت ورزیده‌اند و در مواضعی که دیگران دچار لغزش شده‌اند، نلغزیده‌اند.<sup>۱</sup>

«دیگر از کسانی که دچار تفریط‌اند، آن‌هایی هستند که خیال می‌کنند حضرات علیهم‌السلام چیزی از احکام را نمی‌دانند؛ تا اینکه در دل‌هایشان القاء شود!»<sup>۲</sup>

یعنی می‌گویند ائمه علیهم‌السلام مانند افراد معمولی هستند و فقط گاهی اوقات، چیزهایی بر آنان القا می‌شود؛ که بدون آن القاء، چیزی نمی‌دانند! در صورتی که ائمه علیهم‌السلام بندگان برگزیده و متصل به خدا و "مَحَالٌ مَعْرِفَةِ اللَّهِ"<sup>۳</sup> هستند و چنین نیست که گاه هیچ ندانند و گاه چیزی به آنان القاء شود.

«دیگر از این گروه، کسانی هستند که خیال می‌کنند ائمه علیهم‌السلام به رأی و گمان خود تکیه دارند؛ و کسانی که برتری ائمه علیهم‌السلام را بر پیغمبران - غیر از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - و فرشتگان انکار می‌کنند.»<sup>۴</sup>

در حالی که در برتری چهارده معصوم علیهم‌السلام بر انبیاء و اوصیاء سلف، شکی نیست؛ چنان‌که حتی حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام - که به مقام امامت هم رسیده بود، از شیعیان ایشان است. در این باره از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است:

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۵۳.

۲- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۵۴.

۳- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره: محل‌های معرفت خدا.

۴- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۵۴.

"قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: "وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ"<sup>۱</sup>، أَيْ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ مِنْ شِيعَةِ النَّبِيِّ ﷺ، فَهُوَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ ﷺ..."<sup>۲</sup>

فرموده‌ی خدای عزوجل که: همانا از شیعیان او ابراهیم است، یعنی همانا ابراهیم از شیعیان پیامبر اکرم ﷺ و لذا از شیعیان علی بن ابیطالب ﷺ است. امام صادق ﷺ در تفسیر این آیه، همچنین فرموده‌اند: همانا خداوند تبارک و تعالی وقتی ابراهیم را خلق کرد، پرده از مقابل چشمان او کنار زد. پس او نظری افکند و نوری در جانب عرش دید؛ عرض کرد: پروردگارا، این نور چیست؟ ندا رسید: این، نور محمد ﷺ برگزیده‌ی من از میان خلقم است. ابراهیم، نور دیگری در کنار آن مشاهده کرد و پرسید: خدایا، این چه نوری است؟ گفته شد: این، نور علی ﷺ یاری‌کننده‌ی دین من است. آن گاه سه نور در کنار آن‌ها دید و گفت: این‌ها چیستند؟ پاسخ شنید: این، نور فاطمه ﷺ است که محبین او را از آتش رهانیده‌ام و نیز نور دو فرزند او، حسن و حسین ﷺ. ابراهیم عرض کرد: خدایا، نه نور می‌بینم که گرد این‌ها را گرفته‌اند. گفته شد: ای ابراهیم، این‌ها امامان از فرزندان علی ﷺ و فاطمه ﷺ هستند. پس ابراهیم عرض کرد: خدایا، به حق این پنج تن، نه نور دیگر را به من بشناسان. خداوند هم ائمه ﷺ را تا حضرت حجت ﷺ به او معرفی کرد. ابراهیم گفت: مولا و سید من، انوار بسیاری می‌بینم که گرد اینان را گرفته‌اند و عددشان را جز تو کسی نمی‌داند. گفته شد: این‌ها شیعیان آنان هستند؛ شیعیان

۱- سوره صافات، آیه ۸۳.

۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۰۰.



علی بی ابیطالب علیه السلام. ابراهیم سؤال کرد: شیعیان به چه شناخته می‌شوند و علامتشان چیست؟ فرمود:

"بِصَلَاةِ إِخْدَى وَ خَمْسِينَ، وَ الْجَهْرِ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" وَ الْقَنُوتِ قَبْلَ الرُّكُوعِ وَ التُّخْتُمِ فِي الْيَمِينِ."

به نمازهای پنجاه و یک رکعتی، بلند گفتن "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ"، قنوت پیش از رکوع و انگشتر در دست راست کردن.<sup>۱</sup>

در این هنگام حضرت ابراهیم دعا کرد: پروردگارا، مرا از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار ده؛ و خداوند در کتاب خود، از این امر خبر داده و فرموده است: "وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ".<sup>۲</sup>

علامه مستنبط پس از نقل این روایت می‌نویسد:

«تعجبی در آن نیست. آیا ابراهیم خلیل الرحمن نگفته است: "رَبُّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى"، پروردگارا، به من نشان ده که چگونه مرده را زنده می‌کنی؛ و خداوند فرموده: "أَوَلَمْ تُؤْمِنْ"، مگر ایمان نداری؟ و او پاسخ داده است: "بَلَىٰ وَ لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي"<sup>۳</sup>، آری، ولی برای اطمینان قلبم می‌خواهم. اما امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: "لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ، مَا أزدَدْتُ يَقِينًا"<sup>۴</sup>؛ اگر پرده‌ها کنار رود، چیزی بر یقین من افزوده نمی‌شود!

۱- پس این روش‌های عبادی، فطری و جزء خصایص نورانی وجود شیعه است، نه چیزی که در شریعت اضافه شده باشد؛ و لذا در مقام عهد نورانی ولایت، جای دارد. یعنی شیعه، صرفاً یک قضیه تاریخی نیست و ریشه در حقیقت دارد؛ چنان‌که در کشف المحجّة لثمرّة المهجّة، ص ۲۳۶، از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت شده است: "...فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: "وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ" وَ هُوَ اسْمُ شَرِيقَةِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ: وَ أَنْتُمْ شِيعَةُ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ كَمَا أَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ، إِبْرَاهِيمَ؛ اسْمٌ غَيْرٌ مُخْتَصٌ وَ أَمْرٌ غَيْرٌ مُبْتَدِعٌ..."

۲- تأویل الآيات الظاهرة، صص ۴۸۵-۴۸۶.

۳- سوره بقره، آیه ۲۶۰.

۴- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۱۹، حدیث ۲۰۸۶.

...از اینجا فهمیده می‌شود تمامی انبیاء، مرسلین، اوصیاء و بندگان صالح، از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و او به خاطر فضل و برتری و ولایت کلیه‌ای که دارد، بر همگان غیر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امام است؛ و با آن حضرت از جهت ولایت، متحدند و در محل خود، تحقیق و اثبات شده که ولایت کلیه، روح نبوت است؛ و بنابراین شیعه ممکن است به معنای پیرو و یا به معنای شعاع باشد.

برخی از مردم خیال می‌کنند منزله دانستن ائمه علیهم السلام از سهو و نسیان یا قائل شدن به اینکه آنها آنچه را واقع شده و خواهد شد، می‌دانند، غلو است؛ و چه بسا از روی جهالت چنین می‌پندارند، در حالی که سزاوار نیست شخص، آنچه را نمی‌داند، تکذیب کند.<sup>۱</sup>

ریشه‌ی تمام این بینش‌ها، آن است که امام را عین کمال و عین تمام اسماء حسنی نمی‌دانند و خود را معیار و محک درست و غلط می‌بینند. در حالی که ائمه علیهم السلام مثل نور خدا هستند<sup>۲</sup> که مراتب انسانیت بر آنان عارض نشده است؛ بلکه عین‌الإنسان‌اند و بقیه، انسانیت را از آنان می‌گیرند؛ مثل نمک که شوری هر شور از اوست و شوری خودش، از خودش.

ای کاش قلب ما نیاز به این استدلال‌ها نداشته باشد و خود، حقیقت اتصال وجود امام با عین‌الوجود را دریابد؛ که وقتی قلب به فطرت رسید، فی‌نفسه به استدلال و برهان نیازی ندارد و برایش هیچ استبعادی ندارد که ائمه علیهم السلام به اذن خداوند، کار خدایی کنند؛ بلکه

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، صص ۵۶-۵۷.

۲- اشاره به آیه ۳۵، سوره نور؛ که تأویل آن، ائمه معصومین علیهم السلام هستند؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

آنچه برایش استبعاد دارد و محال است، این است که ائمه علیهم السلام را مستقل ببیند.

چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

"إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِينَا! قُولُوا إِنَّا عِبِيدٌ مَّرْبُوبُونَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ."<sup>۱</sup>

از غلو درباره‌ی ما پرهیزید؛ بگویید ما بندگان مربوب خداییم و در فضل ما هر چه می‌خواهید، بگویید.

علامه مجلسی رحمته الله می‌گوید:

«رد کردن اخباری که متون آنها [از لسان معصوم است و] شهادت به صحیح بودنشان می‌دهد، به خاطر گمان یا وهم، کوتاهی در شأن ائمه‌ی اطهار علیهم السلام است؛ زیرا می‌بینیم وقتی اخباری که مشتمل بر معجزات عجیب است، به آنان می‌رسد، یا طعن در متن اخبار می‌زنند و یا طعن در راوی آنها؛ بلکه جرم بیشتر کسانی که مورد طعن واقع شده‌اند، نقل چنین اخباری است!»<sup>۲</sup>

منظور، این است که مبادا از ترس آنکه در خطر غلو بیفتیم، احادیث و مناقب خاص ائمه علیهم السلام را رد کنیم؛ زیرا خود این عمل، نوعی تفریط و کوتاهی در حق ائمه علیهم السلام است و چه بسا جرمش کمتر از جرم افراط در حق آنان نباشد. در واقع این احادیث، حقایقی نورانی‌اند که فقط دل می‌تواند آنها را بیابد و ادراکشان، کار عقل جزئی نیست؛ و بر این اساس، به فرموده‌ی امام باقر علیه السلام:

"حَدِيثُنَا صَغْبٌ مُسْتَصْعَبٌ؛ لَا يَخْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ"

۱- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۷۰.

۲- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۵۷؛ به نقل از بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۴۷.

## امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ.<sup>۱</sup>

حدیث ما، بسیار سخت و دشوار است؛ که آن را تحمل نمی‌کند، مگر ملک مقرب یا نبی مرسل و یا بنده‌ی مؤمنی که خداوند، قلبش را برای ایمان، امتحان کرده باشد.

### چرا افراط؟

گفتیم برای اینکه بتوانیم محبت خاصه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام را در دل داشته باشیم و محبوب آنان شویم، باید ابتدا محبت اولیاء برگزیده‌ی الهی را با معرفت و شعور در جان خود پیدا کنیم و سپس قدم در مسیر طریقت ایشان نهیم، تا بتوانیم محبوب محبوبانمان شویم؛ "اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي ... مُحِبَّةً لِصَفْوَةِ أَوْلِيَائِكَ، مَحْبُوبَةً فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ"<sup>۲</sup>.

این موضوع هم زمانی حاصل می‌شود که ما محبوب کسی شویم که حاکم و متصرف بر ارض و سماء است؛ وگرنه یا محبوب سماء می‌شویم و یا محبوب ارض! اگر محبوب ارض شویم، که همه چیزش فانی است و این محبوبیت، برای ما فایده و حاصلی نخواهد داشت؛ اگر هم محبوب سماء شویم، دیگر نمی‌توانیم در زمین و عالم تکالیف، درست زندگی کنیم. یعنی یا افراط است و یا تفریط؛ که هر دو، ناپسند و خارج از صراط مستقیم اعتدال‌اند. لذا باید مسیری را برویم که با حرکت عملی در آن، محبت موهبتی را رشد دهیم و وجودمان را محبوب قلب نورانی امام کنیم.

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت امین‌الله.

در قسمت قبل، انحراف تفریط را مورد بررسی قرار دادیم و ریشه‌ی آن را شناختیم و در اینجا می‌خواهیم از افراط سخن بگوییم. افراطیون، معمولاً از محبینی هستند که می‌خواهند در محبت، قدم فراتر گذارند و مناقب محبوب را از کلام خودش بشناسند؛ اما در این زمینه، دچار افراط می‌شوند.

در توضیح باید بگوییم مناقب اهل بیت علیهم‌السلام آن ویژگی‌ها و خصوصیتی است که در کلام خدا و یا از لسان خود معصومین علیهم‌السلام بیان شده است؛ چه، اندیشه‌های بشری هرگز قادر به شناخت حقیقی معصومین علیهم‌السلام نیست و مادون هرگز قدرت درک و توصیف مافوق را ندارد. لذا تمام شعرا، عقلا و حکما، هر چه از زیبایی‌های حضرات علیهم‌السلام استنباط و بیان کنند، مناقب محسوب نمی‌شود؛ و مثل این است که یک کلاس اولی بخواهد منقبت علمی یک پروفیسور را بیان کند!

نکته‌اش هم در این است که اگر اهل بیت علیهم‌السلام خود را در مناقبشان به ما معرفی کرده‌اند، بر اساس "مَیْنَطِقُ عَنِ الْهَوَى" <sup>۱</sup> بوده است. یعنی خود را با ادراک خود تعریف نکرده‌اند؛ بلکه چون ادراکاتشان متصل به ذات اقدس اله است، به اذن و امر خداوند، این گونه از مناقب خود سخن گفته‌اند. مثلاً اگر حضرت علی علیه‌السلام در توصیف خود فرموده است: "أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا بَابُ اللَّهِ" <sup>۲</sup>، مثل توصیفات من و شما از خودمان نیست؛ بلکه عین تعریف خداوند است که به لسان او جاری می‌شود.

۱- سوره نجم، آیه ۳: از روی هوی، سخن نمی‌گوید.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵.

لذا اگر بخواهیم در مسیر معرفت و شناخت اهل بیت علیهم السلام قدم بگذاریم و "مُحِبَّةٌ لِصَفْوَةِ أَوْلِيَائِكَ، مَحْبُوبَةٌ فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ" را در وجود خود تحقق دهیم، باید در کلام مقدس خود آنان، توصیفات و فضایلشان را جستجو کنیم. ائمه علیهم السلام هم اگر چنین به بیان مناقب خود پرداخته‌اند و خواسته‌اند ما دوستشان بداریم، به این دلیل بوده که تنها راه عروج ما به قرب الهی، محبت و معرفت ایشان است؛ لذا آنان مسئول بوده‌اند حقیقت وجود خود را به ما نشان دهند، تا ما بتوانیم با شناخت آن‌ها، خدا را بشناسیم. همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله مسئول بود خود را معرفی کند و معجزاتش را نشان دهد؛ اما نه برای اینکه خود مطرح شود؛ بلکه تا اهداف عالی پرودگارش را در زمین تحقق بخشد و به انسان‌های زمینی، قرب الهی را نشان دهد.

حال از آنجا که محبت صحیح به ائمه علیهم السلام معرفت می‌طلبد و بدون آن، با ضمایم نفسانی و پیرایه‌های خود دانی محدود می‌شود، ما باید در مسیر شناخت و معرفت به ایشان و محبتشان قدم برداریم؛ و چنان که گفتیم، این معرفت جز با قدم گذاشتن در مسیری که خود معصومین علیهم السلام ترسیم کرده‌اند، ممکن نیست. اما اینجا که معرفت به محبت در جلوه‌ی مناقب مطرح می‌شود، پای افراط قوی‌تر از تفریط، به میان می‌آید!

لذا محبینی که معرفت دارند، بیشتر در خطر افراط و غلو هستند، تا آنان که محبتشان سطحی و بی‌معرفت است. از این رو باید در بررسی مناقب حضرات علیهم السلام که در حقیقت، ظهور غیب و امور خرق عادت است که ریشه در غیب دارد، مراقب باشیم دچار افراط نشویم.

چنان که در سایر میادین نیز، همیشه خطر افراط، بیش از تفریط بوده است. مثلاً آنان که عبادت‌های طولانی و بسیار، اما توأم با عجب و خودی دارند، بیشتر در خطر هلاک‌اند تا کسانی که عبادات چندانی ندارند و گر چه گناه و اشتباه هم می‌کنند، اما از گناهشان پشیمان‌اند و می‌سوزند. چنان که در روایتی از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است:

”قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لِداوُدَ: يَا داوُدُ، بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَ أَنْذِرِ الصُّدِّيقِينَ. قَالَ: كَيْفَ أَبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ وَ أَنْذِرُ الصُّدِّيقِينَ؟ قَالَ: يَا داوُدُ، بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ أَنِّي أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ أَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ؛ وَ أَنْذِرِ الصُّدِّيقِينَ أَلَّا يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصَبُهُ لِلْحِسَابِ، إِلَّا هَلَكَ!“<sup>۱</sup>

خداوند متعال بر داود وحی فرستاد که: ای داود، به گنهکاران بشارت ده و صدیقین را انداز کن. گفت: چگونه گنهکاران را بشارت و صدیقین را بیم دهم؟ فرمود: به گنهکاران بشارت ده که همانا من توبه را می‌پذیرم و از گناه درمی‌گذرم. و صدیقین را بیم ده که مبادا به اعمالشان مغرور شوند؛ که هرگز بنده‌ای را به حساب نکشم، مگر آنکه هلاک شود.

همیشه این تندروها بوده‌اند که با عجب و خودپسندی درونی‌شان، خطرناک‌ترین جریان در مقابل اسلام بوده‌اند. لذا در تاریخ اسلام شاهدیم که حضرات عليه السلام در برابر منافقین سکوت می‌کردند و در برابر جاهلان صبر می‌نمودند؛ اما اهل غلو را از بین می‌بردند. زیرا آنان کسانی‌اند که ظاهراً فعل و عقیده‌شان درست است؛ اما این‌ها را در ظرف خودی ریخته‌اند و از همین رو به نام دین، تیشه به ریشه‌ی ارزش‌ها می‌زنند.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۱۴.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۸۵.

چنان که امام صادق علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

"أَحْذَرُوا عَلَى سَبَابِكُمْ، الْغُلَاةَ، لَا يُفْسِدُونَ لَهُمْ. فَإِنَّ الْغُلَاةَ، شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ؛ يُصَغَّرُونَ عِظْمَةَ اللَّهِ وَ يَدْعُونَ الرَّبُّوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ. وَاللَّهُ إِنَّ الْغُلَاةَ، شَرُّ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسِ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا. إِلَيْنَا يَرْجِعُ الْغَالِي، فَلَا تَقْبَلُهُ؛ وَ بِنَا يَلْحَقُ الْمُقَصِّرُ، فَتَقْبَلُهُ؛ فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: لِأَنَّ الْغَالِي قَدْ اخْتَدَا تَرَكَ الصَّلَاةَ وَالزُّكَاةَ وَالصِّيَامَ وَالْحَجَّ، فَلَا يَقْدِرُ عَلَى تَرْكِ عَادَتِهِ وَ عَلَى الرَّجُوعِ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَبَدًا؛ وَ إِنَّ الْمُقَصِّرَ إِذْ عَرَفَ، عَمِلَ وَ أَطَاع."<sup>۱</sup>

بر حذر باشید غالیان، جوانان شما را گمراه نکنند! به راستی آنان بدترین خلق خدایند که عظمت پروردگار را کوچک می‌شمرند و ادعای خدایی برای بندگان خدا می‌کنند! به خدا سوگند، آنان از یهود، نصاری، مجوس و مشرکان بدترند! غالی به سوی ما برمی‌گردد و ما او را نمی‌پذیریم؛ اما مقصری که درباره‌ی ما کوتاهی کرده است، برمی‌گردد و او را می‌پذیریم! گفته شد: ای فرزند رسول خدا، چگونه؟ حضرت فرمود: غالی، به ترک نماز، زکات، روزه و حج، عادت کرده است و نمی‌تواند عادت خود را ترک کند و به بندگی خدا بازگردد؛ در حالی که مقصر وقتی شناخت و دانست، عمل می‌کند و اطاعت می‌نماید.

### افراطیون می‌گویند...

افراطیون هم چند دسته‌اند:

۱- کسانی که قائل به الوهیت و خدایی اهل بیت علیهم السلام هستند!

در حالی که چنین چیزی در بینش توحیدی، شدنی نیست. زیرا

اهل بیت علیهم السلام با اینکه صاحب مناقب فوق بشری‌اند، اما وجودشان

مستقل نیست؛ چه، استقلال فقط از آن خداست و تمام موجودات - از

۱- الأملی، شیخ طوسی، ص ۶۵۰.



جمله ائمه علیهم السلام - عین ربط به ذات اقدس اله‌اند.

۲- افراطیونی که عقیده دارند هم خدا را باید دوست داشت و هم

اهل بیت علیهم السلام را در کنار خدا!

در حالی که ما معتقدیم چون خدا خواسته و اذن داده است، باید

اهل بیت علیهم السلام را دوست داشت؛ و گرنه چنان که گفتیم، محبوب فطری ما،

تنها و تنها ذات اقدس اله است و اگر هر چیز دیگری را دوست

می‌داریم، باید در راستای این محبت و به اذن و امر این محبوب باشد؛

و گرنه دچار شرک شده‌ایم.

۳- عده‌ای که قائل به رازق بودن و خالق بودن اهل بیت علیهم السلام به

طور مستقل هستند و می‌گویند خدا آنان را خلق کرده و خود کنار

نشسته است؛ و این، اهل بیت علیهم السلام هستند که امور را مستقلاً به دست

گرفته‌اند!

در صورتی که خداوند از ازل تا ابد، در صحنه‌ی خلقت و رزاقیت

است و اگر چه اهل بیت علیهم السلام را واسطه‌ی فیض قرار داده است، اما آنان

مستقل نیستند. چنان که نمی‌توانیم بگوییم یک گل به طور مستقل، از

خود، بو و رنگ دارد؛ زیرا این، خدا بوده که به گل، رنگ و بو بخشیده

و اذن داده است که اسمائی را ظهور دهد.

در واقع خداوند به اهل بیت علیهم السلام اذن تکوینی داده است تا کارهایی

را در نظام هستی انجام دهند؛ اما این اذن، لحظه‌ای از اذن‌دهنده، جدا

نمی‌شود و به معنای همراهی آن به آن خداوند با آنهاست.

۴- افراطیونی که می‌گویند خدا در اهل بیت علیهم السلام حلول کرده است

و آنان با او یکی شده‌اند!

در حالی که خداوند، نه جسم است و نه جنس و فصل و رسم و ماهیت دارد؛ بلکه حقیقتی فوق مجرد است که اشراق و تجلی دارد؛ و حلولی هم در کار نیست.

۵- کسانی که می گویند ائمه علیهم السلام غیب می دانند؛ بی آنکه خداوند به آنان تعلیم داده باشد!

در صورتی که هرگز چنین نیست و تا اذن و تعلیم خدا نباشد، ائمه علیهم السلام قادر به هیچ کاری نخواهند بود.

۶- عده‌ای از افراطیون که معتقدند همه چیز، دوست داشتن ائمه علیهم السلام است و اگر کسی این محبت را داشت، هر خطایی کند، خداوند او را می بخشد. پس کافی است به ائمه علیهم السلام معرفت پیدا کنید؛ در این صورت می توانید واجبات و تکالیف را رها نمایید!

در حالی که پیش‌تر به تفصیل گفتیم این طرز تفکر، غلط است و دوست داشتن، ویژگی‌ها و اثراتی دارد که اگر در فردی ظاهر نشود، نمی‌توان به او محب گفت؛ زیرا نمی‌شود کسی ادعای دوست داشتن دیگری را داشته باشد، اما در عمل، خلاف خواسته‌ی او قدم بردارد.

۷- آنان که معتقدند طبق آیه‌ی "وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ"، ائمه علیهم السلام زنده‌اند و اصلاً نمرده‌اند؛ بلکه مردم فقط خیال می‌کنند آن‌ها کشته شده‌اند! آنان در تأکید این آیه بر "عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ" دقت نمی‌کنند که اگر ائمه علیهم السلام زنده‌اند، به دلیل اتصالشان به پروردگار است؛ نه اینکه فی‌نفسه و دور از سفره‌ی عنایات الهی، زنده باشند. این

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۶۹: و هرگز آنان را که در راه خدا کشته شدند، مرده مپندار؛ بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.

دسته برای اثبات نظر خود، به سخن حضرت علی علیه السلام که فرموده‌اند: "إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ كَيْسَ بِمَيِّتٍ"<sup>۱</sup>، استناد می‌کنند و حال آنکه این فرمایش به صراحت می‌گوید آنان می‌میرند؛ اما مرده نیستند، یعنی وجود و حضورشان در اتصال به خدا، دائمی است.

انحراف این دسته در آنجاست که امام را با خود قیاس می‌کنند و با ظرف محدود خود می‌سنجند؛ و چون می‌خواهند اثبات کنند امام از آنان بالاتر است، می‌گویند مرده است! در صورتی که با این کار، هم خدا و هم امام را از شأن حقیقی‌اش پایین کشیده‌اند.

۸- و نیز عده‌ای که قائل به برتری یکی از ائمه علیهم السلام بر نبی اکرم صلی الله علیه و آله هستند؛ مانند طایفه‌ی حلاجیه که نوعی صوفی‌گری است و قائل به حلول و اباحه‌اند.<sup>۲</sup>

از حضرت رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود:

"إِنَّ مَنْ تَجَاوَزَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام الْعُبُودِيَّةَ، فَهُوَ مِنَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ مِنَ الضَّالِّينَ! وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: لَا تَتَجَاوَزُوا بِنَا الْعُبُودِيَّةَ؛ ثُمَّ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ، وَ لَنْ تَبْلُغُوا. وَ إِيَّاكُمْ وَ الْغُلُوَّ، كَغُلُوِّ النَّصَارَى؛ فَإِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْغَالِينَ."

همانا هر که امیرالمؤمنین علیه السلام را از حد عبودیت تجاوز دهد، از کسانی است که بر او غضب شده و از گمراهان است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ما را از مرتبه‌ی عبودیت فراتر ندانید؛ سپس آنچه خواستید، در فضل ما بگویید؛ و البته هرگز [به غایت فضل ما] دست نمی‌یابید. اما از غلو پرهیزید، همچون غلو نصارا؛ که به راستی من از غلوکنندگان، بیزارم.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۷: همانا آن‌که از ما مرده، می‌میرد؛ ولی مرده نیست.

۲- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۵۸.

در این هنگام شخصی برخاست و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، پروردگارت را برای ما توصیف کن؛ که همانا اطرافیان ما در این باره دچار اختلاف شده‌اند. پس حضرت رضاء علیه السلام صفات باری تعالی را به نیکوترین وجه ذکر کرد و او را از آنچه سزاوارش نیست، تمجید و تنزیه نمود. مرد گفت: پدر و مادرم فدای شما، ای فرزند رسول خدا؛ کسانی با من هستند که ادعای ولایت شما را دارند و خیال می‌کنند تمام آنچه شما فرمودید، از اوصاف علی علیه السلام است و اوست که پروردگار جهانیان است! امام وقتی این مطلب را شنید، رعشه بر اندام مبارکش افتاد و عرق کرد و فرمود:

"سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ! سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَقُولُ الْكَافِرُونَ غُلُوبًا كَبِيرًا. أَوْ لَيْسَ عَلِيٌّ علیه السلام كَانَ آكِلًا فِي الْأَكِلِينَ وَ شَارِبًا فِي الشَّارِبِينَ وَ نَاكِحًا فِي النَّاكِحِينَ وَ مُخَدِّثًا فِي الْمُخَدِّثِينَ؛ وَ كَانَ مَعَ ذَلِكَ، مُصَلِّيًا خَاضِعًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ ذَلِيلًا وَ إِلَيْهِ أَوْهَا مَنِيْبًا؟! أَفَمَنْ هَذِهِ صِفَتُهُ، يَكُونُ إِلَهًا؟! فَإِنَّ كَانَ هَذَا إِلَهًا، فَلَيْسَ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ إِلَهٌ لِمُشَارَكْتِهِ لَهُ فِي هَذِهِ الصِّفَاتِ، الدَّلَالَةُ عَلَى حَدَثِ كُلِّ مَوْصُوفٍ بِهَا!"

منزه است خداوند از آنچه به او شرک می‌ورزند؛ و منزه و بسیار برتر است از آنچه کافران می‌گویند. مگر نه اینکه علی علیه السلام مثل سایرین می‌خورد، می‌آشامد، ازدواج می‌کرد و از مخلوقات بود؛ و با این حال، در پیشگاه ربوبی، با خضوع و ذلت نماز می‌گزارد و همواره به سوی او انابه می‌کرد؟ پس آیا کسی که چنین صفاتی دارد، خداست؟! که اگر چنین باشد، احدی از شما نیست، مگر به خاطر مشارکتش با او [علی علیه السلام] در این صفات - که دلالت بر حدوث هر چه به آن وصف شود، دارد - خداست!

آن شخص عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، اینان خیال می‌کنند: وقتی علی علیه السلام از خود، معجزاتی اظهار می‌کرد که کسی جز خدا بر

انجام آن قادر نبود، این دلالت می‌کند که او خداست؛ و چون صفات ممکنات عاجز را از خود نشان می‌داد، امر را بر آنان مشتبه می‌کرد و آنان را امتحان می‌نمود تا او را بشناسند و ایمانشان به اختیار خودشان باشد! در این هنگام، حضرت رضا علیه السلام فرمود:

”أَوَّلُ مَا هَاهُنَا، أَنَّهُمْ لَا يَنْفَصِلُونَ بِمَنْ قَلْبَ هَذَا عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: لَمَّا ظَهَرَ مِنْهُ الْفَقْرُ وَالْفَاقَةُ، دَلَّ عَلَى أَنَّ مَنْ هَذِهِ صِفَاتُهُ وَ شَارَكَهُ فِيهَا الضُّعْفَاءُ الْمُحْتَاجُونَ، لَا تَكُونُ الْمُعْجَزَاتُ فِعْلَهُ. فَعَلِمَ بِهَذَا، أَنَّ الَّذِي أَظْهَرَهُ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ، إِنَّمَا كَانَتْ فِعْلَ الْقَادِرِ الَّذِي لَا يُشْبِهُ الْمَخْلُوقِينَ، لَا فِعْلَ الْمُخْدَثِ الْمُشَارِكِ لِلضُّعْفَاءِ فِي صِفَاتِ الضُّعْفِ.“<sup>۱</sup>

اولین چیزی که هست، آنکه اینان نمی‌توانند پاسخ دهند به کسی که همین را به آنان برگرداند و بگوید: چون از او فقر و نیاز ظاهر شد، دلالت می‌کند بر اینکه معجزات، کار کسی با چنین صفات که ضعیفان محتاج، در آن با او شریک‌اند، نیست. پس از اینجا دانسته شد معجزاتی که او ظاهر کرد، تنها کار قدرتمندی است که شباهتی به مخلوقات ندارد؛ نه کار مخلوقی که در صفات ضعف، شریک ضعف است؛ [بلکه او تنها، قدرت پروردگار را ظاهر کرده و فعل پروردگار، به دست او جاری شده است].

در واقع، ارزش ائمه علیهم السلام نه به ظهوراتی که دارند، بلکه به بندگی و عبودیت آنان در برابر خداست که ظرف وجودشان را برای ظهور اراده‌ی حق، تصفیه و خالص کرده است.

در بحار الأنوار آمده است که حضرت رضا علیه السلام پس از این فرمود:

”إِنَّ هَؤُلَاءِ الضُّلَّالَ الْكُفْرَةَ، مَا أَتَوْا إِلَّا مِنْ قَبْلِ جَهْلِهِمْ بِمُقَدَّارِ أَنْفُسِهِمْ؛ حَتَّى اشْتَدَّ إِعْجَابُهُمْ بِهَا وَ كَثُرَ تَعْظِيمُهُمْ لِمَا يَكُونُ مِنْهَا؛ فَاسْتَبَدُّوا بِأَرَائِهِمُ الْفَاسِدَةَ وَ اقْتَصَرُوا عَلَى عَقُولِهِمُ الْمَسْلُوكِ بِهَا غَيْرَ سَبِيلِ الْوَاجِبِ؛ حَتَّى اسْتَصَغَرُوا قَدْرَ اللَّهِ وَ اخْتَقَرُوا أَمْرَهُ وَ

تَهَاوَنُوا بِعَظِيمِ شَأْنِهِ؛ إِذْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ الْقَادِرُ بِنَفْسِهِ، الْغَنِيُّ بِذَاتِهِ الَّتِي كَيْسَتْ قُدْرَتُهُ مُسْتَعَارَةً وَلَا غِنَاءَ مُسْتَفَادًا؛ وَالَّذِي مِنْ شَاءَ، أَفْقَرُهُ وَمَنْ شَاءَ، أَغْنَاهُ وَمَنْ شَاءَ، أَعْجَزُهُ بَعْدَ الْقُدْرَةِ وَأَفْقَرُهُ بَعْدَ الْغِنَى. فَنَظَرُوا إِلَى عَبْدٍ قَدْ اخْتَصَّهُ اللَّهُ بِقُدْرَتِهِ، لِيُبَيِّنَ بِهَا فَضْلَهُ عِنْدَهُ وَآثَرَهُ بِكَرَامَتِهِ، لِيُوجِبَ بِهَا حُجَّتَهُ عَلَى خَلْقِهِ... فَصَغُرَ عِنْدَهُمْ خَالِقُهُمْ أَنْ يَكُونَ جَعَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ عَبْدًا؛ وَأكْبَرُوا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ رَبًّا فَسَمَوْهُ بِغَيْرِ اسْمِهِ؛ فَتَهَاوَنُوا هُوَ وَاتَّبَعُوهُ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِهِ وَشِيعَتِهِ...<sup>۱</sup>

همانا این گمراهان کافر، جز به خاطر جهلی که به قدر و موقعیت خود داشتند، به هلاکت نیفتادند! تا آنکه عجب و غرورشان شدت گرفت و خود را بسیار بزرگ پنداشتند؛ پس به نظرات فاسد خود، پای بند شدند و به عقول ناقصشان اکتفا کردند و جز راه خدا را پیمودند؛ به طوری که قدر پروردگار را کوچک، و امر او را ناچیز شمردند و شأن عظیم و والایش را سست انگاشتند؛ زیرا ندانستند که همانا خداوند، قادری است که قدرت او از خودش است و غنایش ذاتی است؛ قدرتش را دیگری نزد او عاریه نگذاشته و در بی‌نیازی‌اش، از دیگری بهره نگرفته است؛ و کسی است که هر که را بخواهد، فقیر می‌کند و هر که را بخواهد، غنا می‌دهد و هر که را بخواهد، پس از قدرت، ناتوان و پس از غنا، فقیر می‌کند! [اما آنان که این را ندانستند،] به بنده‌ای [علی عَلَيْهِ السَّلَامُ] نگریستند که خداوند، او را به قدرت خود خاص کرد، تا فضل او را نزد خود آشکار کند، و او را به کرامت خود برگزید، تا حجت خود را بر خلقش تمام نماید...؛ و این گونه، خالق آنان، نزدشان کوچک شمرده شد از اینکه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بنده‌ی او باشد؛ و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بزرگتر از آن دانستند که خداوند، ربّ او باشد! پس او را نامی جز نام خودش دادند؛ و البته او [علی عَلَيْهِ السَّلَامُ] و پیروان و شیعیانش، آنان را از این کار نهی کردند.

با دقت در روایت فوق می‌بینیم حضرت اثبات می‌کند علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و اولادش عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌توانند کاری کنند که احدی قادر به انجام آن نیست؛ اما

این قدرت، نه از خودشان، بلکه از قدرت لایزال الهی است که به آن متصل اند. در واقع ائمه علیهم السلام مظاهر فعل خدا هستند و اراده‌ی خدا را به اذن او ظهور می‌دهند؛ یعنی خداوند قدرت، اراده، خلاقیت، رزاقیت و تمام آنچه را بشر از انجامش عاجز است، از این وجودهای مطهر ظهور می‌دهد. پس همیشه خدا، خداست و ائمه علیهم السلام مظاهر ولایت کلیه‌ی آن ذات اقدس اند؛ که البته مظهر هیچ گاه از ظاهر، جدا نیست. یعنی علی علیه السلام و اولادش علیهم السلام هرگز خدا نیستند؛ اما از خدا هم جدا نیستند.

و این همان نقطه‌ی تعدیل است. پس هر چه از کلام معصومین علیهم السلام در مناقب آنان می‌شنویم، باید قبول کنیم؛ اما به این شرط که بفهمیم این‌ها کار خودشان نیست؛ بلکه کار خداست که از مظهریت آنان ظهور کرده است. بنابراین خداشناسی، نبی‌شناسی و امام‌شناسی، جز از طریق که خود آنان ترسیم کرده‌اند، امکان ندارد و لذا راه‌هایی که ما از طریق اندیشه و عقل خود ترسیم می‌کنیم، راه‌های صحیحی برای کسب معرفت نیستند و نتایج و آثار خوبی ندارند.

صاحب کتاب "القطره" در این باره می‌گوید:

«حق، این است که آن‌هایی که درباره‌ی ائمه‌ی طاهرين علیهم السلام غلو کرده‌اند، مقام پروردگار را محدود دانسته‌اند و خیال کرده‌اند با عقل خود می‌توانند او را درک کنند. اینان در حقیقت، ائمه‌ی معصومین علیهم السلام را بزرگ ندانسته‌اند و تعظیم نکرده‌اند؛ زیرا مقام امام، والاتر و برتر از آن است که عقل آنان بتواند به آن احاطه پیدا کند. بلکه خالق متعال را کوچک شمرده‌اند؛ چون او را با مخلوقاتش قیاس کرده‌اند. در حالی که

شان خداوند، فوق آن چیزی است که ستمگران و کافران گفته‌اند.<sup>۱</sup> اما متأسفانه عقاید باطل افراطیون و عملکردهای غلط آنان باعث شده است عده‌ای رفتار معتدلیون را نیز افراط پندارند و به آنان نسبت غلو دهند. به عنوان مثال، معتدلیون معتقدند امام به قدرت الهی هرگز دچار سهو و نسیان نمی‌شود و به اذن او، تمام آنچه را که واقع شده و یا واقع خواهد شد، می‌داند؛ اما مردم عامی خیال می‌کنند این نوع طرز تفکر، غلو است! در حالی که ائمه علیهم‌السلام مظاهر اتم و اکمل خداوندند و خداوند هم "اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ"<sup>۲</sup> است.

### صراط مستقیم معرفت

اما "از هر چه بگذریم، سخن دوست خوش‌تر است"؛ از چپ و راست گفتیم و حال، نوبت به صراط مستقیم می‌رسد؛ باشد که از سالکان و ذوب‌شدگان در این صراط باشیم.

آیت‌الله مستنبط، مذهب اعتدال را چنین توصیف می‌کند:

«مذهب حق [امامیه که مذهب اعتدال است و] بزرگان ما از گذشته و حال بر آن عقیده‌اند، این است که خداوند تبارک و تعالی، پروردگار عالمیان و خالق و رازق موجودات است و شریک و شبیهی برای او نیست. فرستاده‌ی او، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام بندگانی او هستند که خلق شده‌اند و پرورش یافته‌اند و به لوازم بندگی

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۶۱.

۲- سوره بقره، آیه ۲۵۷: الله، که معبودی جز او نیست؛ حی و قیوم است و هرگز او را خواب سبک و سنگینی فرا نمی‌گیرد.



مکلف‌اند؛ یعنی باید به آنچه لازمه‌ی بندگی و عبودیت است، عمل کنند. در ائمه علیهم‌السلام احتمال نبوت نیست و از آن، نصیبی ندارند. و برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در آنچه شأن الوهیت است، بهره‌ای نیست؛ بلکه این بزرگواران را خداوند از نور عظمت خود آفریده، تمام کارهای پسندیده و حالات عجیب را به آنان مرحمت فرموده، اسرار و اسم اعظم خود را در اختیارشان قرار داده، متابعت خویش را بدون پیروی از آنان، مخالفت به حساب آورده است و چگونگی رفتار با ایشان را، رفتار با خود می‌داند. چنان‌که در زیارت جامعه‌ی صغیره به آن تصریح شده است:

”مَنْ وَالَاهُمْ، فَقَدْ وَالَى اللَّهَ وَمَنْ عَادَاهُمْ، فَقَدْ عَادَى اللَّهَ وَمَنْ عَرَفَهُمْ، فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَمَنْ جَهِلَهُمْ، فَقَدْ جَهِلَ اللَّهَ وَمَنْ اغْتَصَمَ بِهِمْ، فَقَدْ اغْتَصَمَ بِاللَّهِ وَمَنْ تَخَلَّى مِنْهُمْ، فَقَدْ تَخَلَّى مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.“

هر آینه هر که آنان را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هر که با آنان دشمنی کند، با خدا دشمنی نموده است؛ هر که آنان را بشناسد، خدا را شناخته و هر که به معرفت آنان جاهل باشد، خدا را نشناخته است؛ هر که به آنان پناه برد، به خدا پناه برده و هر که از آنان روی گرداند، از خدا روی گردانیده است.

خداوند، تدبیر امور را به آنان واگذار نموده است، غیر از امر خلق کردن، روزی دادن، میراندن و زنده کردن به صورت مستقل و بدون واسطه و خواست پروردگار؛ و نه اینکه به آراء خود و بدون وحی یا الهام، آنچه را می‌خواهند، حلال یا حرام کنند؛ ”وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ“<sup>۱</sup>. آنان از روی هوای نفس، کلامی نمی‌گویند؛ بلکه

۱- سوره نجم، آیات ۳ و ۴: از روی هوی سخن نمی‌گویند؛ و تنها آنچه را بر او وحی شده است، می‌گویند.

گفتارشان، متکی به وحی الهی است.

به این معنا که چون خداوند، پیغمبر خود را کامل گردانید، به وجهی که اختیار نکند مگر آنچه را موافق حق و صواب باشد، و خطور نکند به فکر او آنچه مخالف با خواست الهی باشد، تعیین برخی امور را به او واگذارد؛ مانند زیاد کردن رکعات بعضی نمازها، تعیین نمازهای نافله و روزه‌های مستحبی و حرام کردن تمام مسکرات. و این به خاطر آن است که کرامت و شرافت او را که نزد خداوند دارد، ظاهر کند و در این موارد، اصل تعیین، جز به وحی یا الهام نیست.<sup>۱</sup>

در این باره از وجود مقدس امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَّبَ رَسُولَهُ حَتَّى قَوْمَهُ عَلَى مَا أَرَادَ، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ؛ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ ذِكْرُهُ: "مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا".<sup>۲</sup> فَمَا فَوَّضَ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ ﷺ فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا.<sup>۳</sup>»

همانا خداوند، پیامبرش را به تعلیم و تربیت خود پرورش داد، تا او را چنان که خواست و اراده‌اش بود، استوار و پابرجا ساخت؛ سپس [امر تشریح را] به او واگذار کرد و فرمود: آنچه رسول برایتان می‌آورد و شما را به آن امر می‌کند، بپذیرید و از آنچه نهی‌تان می‌کند، اجتناب نمایید. پس خداوند آنچه را به رسولش واگذار کرده، به ما نیز تفویض نموده است.

در واقع، حقیقت وجود و افاضه‌ی آن در تمام مراتب، مختص ذات اقدس اله است و بس؛ و حضرات معصومین علیهم السلام در وحدت

۱- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، صص ۶۲-۶۳.

۲- سوره حشر، آیه ۷.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۶۸.

نوری "أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرُنَا مُحَمَّدٌ"، واسطه‌های بی‌واسطه‌ی فیض آن ذات اقدس در دوایر تودرتوی جبروت، ملکوت و ناسوت‌اند و هماره و پیوسته، فیوضات را می‌رسانند. بدین گونه که حضرت حق تعالی، آنان را چنان تربیت کرده که جز حق و صواب نخواهند و در وجودشان چیزی نگذرد که مخالف با اراده‌ی ذات اقدس باشد؛ و آن وقت، جلوه‌ی نور خود را در حقیقت محمدیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ افاضه کرده و خزینه‌ی فیضش را به دست آنان داده است.

حال اگر در تکوین، چنین است، در تطابق با تشریح هم، آنچه رسول آورده، همان است که خدا داده است؛ پس آنچه او داد، بگیری و آنچه نهی کرد، کنار گذارید. چرا که رسول، ارسال‌شده از سوی خداست و از جانب خود، چیزی کم و زیاد نمی‌کند؛ بلکه در حقیقت، امر خدا را می‌رساند. لذا هر که او را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده؛ و بدون اطاعت او، اطاعت حق تعالی تنها ساخته‌ی ذهن و بر اساس امیال است!

بنا بر ادامه‌ی حدیث فوق، آنچه خداوند به رسولش تفویض کرد، همان را به ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز واگذارد؛ لذا مقام مطاع بودن و محبوب بودن آن حضرات عَلَيْهِمُ السَّلَام، همچون رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است؛ چنان‌که مطاع و محبوب بودن رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، جلوه‌ی مطاع و محبوب بودن خداست. با این بینش، دیگر بحث شرک و کفر مطرح نمی‌شود؛ چه، یک حقیقت واحد است که در چهارده معصوم جلوه کرده است.

در روایت دیگری آمده است روزی جابر، آیه‌ی "لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ" را نزد امام باقر علیه السلام تلاوت کرد. آن حضرت فرمود:

"بَلَى، وَاللَّهِ إِنَّ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْئًا وَ شَيْئًا وَ شَيْئًا وَ لَيْسَ حَيْثُ ذَهَبْتَ؛ وَ لَكِنِّي أَخْبِرُكَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا أَمَرَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُظْهِرَ وِلَايَةَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام، فَكَرَفِي عِدَاوَةَ قَوْمِهِ لَهُ وَ مَعْرِفَتِهِ بِهِمْ... فَأَخْبَرَ اللَّهُ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ شَيْءٌ؛ إِنَّمَا الْأَمْرُ فِيهِ إِلَى اللَّهِ أَنْ يُصَيِّرَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَام وَصِيَّهُ وَ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ. فَهَذَا عَنِّي اللَّهُ وَ كَيْفَ لَا يَكُونُ لَهُ مِنْ الْأَمْرِ شَيْءٌ، وَ قَدْ فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ جَعَلَ مَا أَحَلُّ، فَهُوَ حَلَالٌ وَ مَا حَرَّمَ، فَهُوَ حَرَامٌ؛ قَوْلُهُ: "مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا"<sup>۱</sup>.

البته به راستی امر، در دست اوست و چنان که تو پنداشته‌ای، نیست؛ لکن من، تو را خبر می‌دهم که وقتی خداوند، پیامبرش را به اظهار ولایت علی علیه السلام امر کرد، او در دشمنی و حسادت قومش نسبت به علی علیه السلام و سابقه‌ای که از آنان می‌دانست، به فکر فرو رفت... پس خداوند او را خبر داد که این امر برای تو و در اختیار تو نیست؛ بلکه تنها، امر خداست که علی علیه السلام وصی و ولی‌امر پس از تو گردد. پس منظور خدا این بود، [نه آنچه تو پنداشتی]؛ و چگونه امر در دست رسول نباشد، در حالی که خداوند به او تفویض کرده که آنچه حلال کند، حلال است و آنچه حرام کند، حرام؛ آنجا که فرموده است: هر چه رسول بر شما آورد، بپذیرید و از هر چه نهی‌تان کرد، کناره گیرید.<sup>۲</sup>

بنابراین به فرمایش امام صادق علیه السلام مقصود از امر در این آیه، امارت و فرمانروایی علی بن ابیطالب علیه السلام است؛ که خداوند فرمود: امر ابلاغ ولایت علی علیه السلام، در اختیار تو نیست که آن را پنهان یا آشکار

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۲۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۳۸.

۳- این گونه است که امام معصوم، حقیقت قرآن را ظاهر می‌کند؛ و حضرت حجت علیه السلام هم که بیاید، همین قرآن با همین الفاظ را احیا نموده، باطن و حقیقت آن را نشان می‌دهد.

کنی. آنجا بود که به پیامبر ﷺ وحی رسید: "اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ"<sup>۱</sup>؛ خداوند در این امر، تو را از گزند مردم حفظ می‌کند.

البته می‌دانیم پیامبر ﷺ تا آن زمان که آخرین سال عمر مبارکشان بود، دشواری‌ها و جنگ‌های بسیاری را پشت سر گذاشته بودند؛ و بی‌محابا از تمام خطرات عبور کرده بودند و هیچ گاه چنین آیه‌ای نازل نشده بود. پس به یقین، تأمل ایشان در امر غدیر، به خاطر ترس از آسیب مردم و کشته شدن نبود؛ بلکه از جان‌جان خود می‌ترسیدند؛ از جان علی عليه السلام که نفس ایشان بود.<sup>۲</sup>

خداوند به پیامبر ﷺ خطاب کرد: "بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ"<sup>۳</sup>؛ آنچه را بر تو نازل شد، ابلاغ کن. اما این "ما أنزل"، چه بود که پیامبر ﷺ در آن تأمل کرد؛ با اینکه در هیچ برهه‌ای سابقه نداشت در ابلاغ آنچه به او وحی می‌شد، تأمل داشته باشد؟ این "ما أنزل"، از روز بعثت پیغمبر ﷺ، با او و همراه نبوت و رسالت بود، که از همان آغاز بارها به آن اشاره می‌کرد؛ از جمله در مهمانی قریش در اوایل بعثت که پیامبر ﷺ به امر الهی - "وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ"<sup>۴</sup> - آن را ترتیب داد و علی عليه السلام را معرفی کرد.<sup>۵</sup> اما خداوند در غدیر به او فرمود: "بَلِّغْ"؛ دیگر آنچه را که با خود آورده‌ای و در بطن رسالت و دین توست، - نه "بگو"، بلکه - ظاهر کن و برسان.

۱- سوره مائده، آیه ۶۷.

۲- اشاره به حدیثی در تاویل آیه ۶۱، سوره آل عمران؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۵۰: "...وَدَعَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، فَكَانَ نَفْسَهُ بِحُكْمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ...".

۳- سوره مائده، آیه ۶۷.

۴- سوره شعراء، آیه ۲۱۴: و خویشان نزدیکت را انداز کن.

۵- علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۰.

پس "اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ"، یعنی خداوند، دین تو را به حفظ وصیات نگه می‌دارد؛ آن هم در تمام عوالم. در عالم جبروت با حفظ ولایت، در ملکوت با مصونیت احکام و اخلاق، و در ناسوت با امتداد نسل او در جسم خاکی و عنصری مهدی علیه السلام که بیش از هزار سال در همین کره‌ی زمین و با همین طبیعت و کون و فسادش باقی مانده است.

"كَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ"، یعنی همین؛ و امام می‌فرماید پیامبر صلی الله علیه و آله در امر انتصاب علی علیه السلام اختیاری ندارد؛ چه، این امر، انتصابی و از جانب خداست و علی علیه السلام را نه حتی رسول، بلکه خداوند نصب کرده و رسول، تنها به اذن خداوند، این امر را اعلام کرده است. اما غیر از این، بنا بر روایت فوق - خداوند، امر را در دست پیامبر صلی الله علیه و آله داده است؛ و اینجاست که باید مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله را در اتصال با ذات اقدس اله و مقام ائمه علیهم السلام را در اتحاد با پیغمبر صلی الله علیه و آله بشناسیم. چنان‌که در دعای هر روز ماه رجب می‌خوانیم:

"أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيئِكَ، فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرْكَاناً لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ."<sup>۱</sup>

یعنی خدایا، از تو می‌خواهم؛ جمال، کمال، بقا، قرب و بندگی را از تو می‌خواهم؛ اما از ظرف مشیت. می‌خواهم هر چه به من می‌دهی، از ظرف مشیت دهی. چنان‌که آب را حتماً باید از ظرفش خواست؛ یا از ابر یا رودخانه یا لیوان. مشیت، خواست و اراده‌ی الهی است؛ من

۱- از تو می‌خواهم به آنچه از مشیت در آنان است؛ پس آنان را معادن کلمات خود و ارکانی برای توحیدت قرار دادی؛ و مقاماتی که هرگز تعطیل نمی‌شود و هر که تو را بشناسد، به آن می‌شناسد.

اراده‌ی تو را می‌خواهم، از اوعیه‌ی مشیت. آنان که مقاماتشان، وصل و منسوب به توست و هیچ گاه تعطیل‌بردار نیستند؛ چه، تو خواسته‌ای هستی به یمن آنان برپا باشد و اگر آنی نباشند، همه چیز از هم فرو می‌پاشد؛ "كُلُّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا، لَسَخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا"<sup>۱</sup>.

"لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا، إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ، فَتَقَهَا وَ رَتْقَهَا بِيَدِكَ، بَدْوَهَا مِنكَ وَ عَوْدَهَا إِلَيْكَ؛ أَعْضَادَ وَ أَشْهَادَ وَ مَنَاءَ وَ أَزْوَادَ وَ حَفْظَةَ وَ رُؤَادَ. فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ، حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ."<sup>۲</sup>

فرقی بین تو و آنان نیست، جز اینکه آنان خالق و اله نیستند و بنده‌ی تو‌اند و امورشان به دست توست و آغاز و انجامشان تویی. آنان شاهدان، حامیان و مبلغان تو هستند، که آسمان و زمینت را به آنان پر کردی، تا با آنان توحید تو ظاهر شود.

در روایت دیگری از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آمده است که فرمودند:

"إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ عليهم السلام مَوْرِدًا لِإِرَادَتِهِ، فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا، شَاءُوهُ؛ وَ هُوَ قَوْلُهُ: "وَ مَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ"<sup>۳</sup>."

همانا خداوند، قلوب ائمه عليهم السلام را محل ورود اراده‌ی خود قرار داد، به نحوی که هر وقت او چیزی را بخواهد، اینان آن را می‌خواهند؛ و این است فرموده‌ی

۱- الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۱۷.

۲- فرقی بین تو و آنان نیست، جز اینکه آنان بندگان و خلق تو‌اند و فتق و رتق آنان به دست تو، آغازشان از تو و انجامشان به سوی توست. آنان پشتیبان، شاهدان، حامیان، مدافعان، نگهبانان و مبلغان تو هستند که آسمان و زمینت را به آنان پر کردی، تا ظاهر شود خدایی جز تو نیست.

۳- سوره تکویر، آیه ۲۹.

۴- بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۳۰۵.

پروردگار که: نمی‌خواهند، جز آنکه خداوند بخواهد.

یعنی خدا بخواهد، آنان می‌خواهند؛ و او چنان است که به محض خواستن، اراده‌اش ظهور پیدا می‌کند؛ "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ"<sup>۱</sup>. پس مابین اراده و مشیت خدا - "كُنْ" - و ظهور آن - "فَيَكُونُ" - هیچ فاصله‌ای نیست و این دو، عین هم‌اند؛ و ظرف این ظهور، قلوب ائمه علیهم‌السلام است، که بی هیچ زمانی، اراده‌ی خدا را می‌پذیرد و آن را ظهور می‌دهد؛ مثل اینکه وقتی آب روی پارچه می‌ریزد، بلافاصله پارچه تر می‌شود و تری را نشان می‌دهد.

لذا از آنجا که خداوند، "كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ"<sup>۲</sup> و "لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ"<sup>۳</sup> است، قلب ائمه علیهم‌السلام نیز علی‌الاقبال در تمام عوالم، هر چه را خدا می‌خواهد، ظهور می‌دهد. خالق و رازق و همه چیز، خداست، "لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى"<sup>۴</sup>؛ اما وقتی خدا می‌خواهد خلق کند، روزی دهد و...، اراده‌ی او در قلب ائمه علیهم‌السلام ظهور پیدا می‌کند؛ که "نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى"<sup>۵</sup> و "بِيعْتَهُ رِزْقَ الْوَرَى"<sup>۶</sup>. چه، قلب ائمه علیهم‌السلام ذاتاً آماده‌ی پذیرش "كُنْ" الهی است؛ مثل اینکه پارچه، ذاتاً پذیرای آب است و تری در آن نفوذ می‌کند؛ اما سنگ، هر چه هم آب بر آن بریزیم، آن را نمی‌پذیرد و

۱- سوره یس، آیه ۸۲: امر او تنها آن است که وقتی چیزی را اراده کند، به آن می‌گوید: باش؛ پس موجود می‌شود.

۲- سوره رحمن، آیه ۲۹: او هر روز در کاری است.

۳- مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۱۵۴: شأنی، او را از شأن دیگر مشغول نمی‌کند.

۴- سوره اعراف، آیه ۱۸۰: خداوند، اسماء حسنی دارد.

۵- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴: به خدا سوگند، ما ایم اسماء حسنی.

۶- مفاتیح الجنان، دعای عدیله.



جز سطحش تر نمی شود!

در حقیقت، ذاتی قلب آنان، جز پذیرش مشیت خدا نیست و چیز دیگری عارض بر آن نمی شود که خواست دیگری داشته باشند؛ چنان که ذاتی نمک، شوری است و هرگز نمی توان آن را به شیرینی تبدیل کرد. همچنین از آنجا که مجاری فیض الهی هستند، خواست خدا را به محض پذیرفتن، ظهور می دهند.

امام صادق علیه السلام همچنین فرموده اند:

”لَوْ أَدْرَنَّا لَنَا أَنْ نُعَلِّمَ النَّاسَ حَالَنَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَنْزِلَتَنَا مِنْهُ، لَمَا اخْتَمَلْتُمْ! فَقَالَ لَهُ: فِي الْعِلْمِ؟ فَقَالَ: الْعِلْمُ، أَيْسَرُ مِنْ ذَلِكَ؛ إِنَّ الْإِمَامَ، وَكَرَّرَ لِإِرَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، لَا يَشَاءُ إِلَّا مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ.“<sup>۱</sup>

اگر ما اجازه داشتیم مردم را از حال خود نزد خدا و جایگاهمان نسبت به او آگاه کنیم، هرگز تحمل نمی کردید! راوی گفت: منزلت شما در علم را [نمی توانیم تحمل کنیم]؟ امام فرمودند: علم، آسانترین آن است؛ همانا امام، لانه و جایگاه اراده‌ی خداوند است که نمی خواهد، جز آن که خدا بخواهد.

یعنی آنان، اوعیه‌ی مشیت و تجلیگاه و ظرف ظهور اراده‌ی خداوندند؛ که خداوند، اراده، خواست و مشیت خود در جلوه‌ی اسمائش - رازقیت، خالقیت و... - را بدون اوعیه، ظهور نمی دهد.  
در ادامه، روایات دیگری را در بیان اعتقاد و شناخت صحیح به امام، ذکر می کنیم.

## سرّ بقا

در زیارتی که از جانب ناحیه‌ی مقدسه وارد شده و شخصیت موثقی همچون سید بن طاووس آن را نقل کرده، آمده است:

"فَمَا شَيْءٌ مِنْهُ، إِلَّا وَ أَنْتُمْ لَهُ السَّبَبُ وَ إِلَيْهِ السَّبِيلُ ... وَ دَلِيلَ إِرَادَتِهِ ... وَ أَنْتُمْ جَاهُنَا، أَوْقَاتِ صَلَاتِنَا وَ عِصْمَتِنَا بِكُمْ لِدُعَائِنَا وَ صَلَاتِنَا وَ صِيَامِنَا وَ اسْتِغْفَارِنَا وَ سَائِرِ أَعْمَالِنَا."<sup>۱</sup>

پس چیزی از جانب خدا نیست، مگر آنکه شما، سبب و راهی به سوی آن هستید... و شما دلیل خواستن اوید... هنگام نماز، شما بزرگ ما هستید و دعا، نماز، روزه، استغفار و سایر اعمال ما، به سبب شما حفظ و نگهداری می‌شود.

اما چرا؟ چگونه اعمال ما به واسطه‌ی ائمه علیهم‌السلام حفظ می‌شود؟

خداوند در قرآن می‌فرماید:

"كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ. وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ."<sup>۲</sup>

و نیز: "...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ..."<sup>۳</sup>.

یعنی هر چه در دنیا است و صورت دنیوی دارد، فانی است و تنها وجه خدا باقی است. پس هر چه به وجه "من" مربوط می‌شود و رو به نفس و اراده‌ی "من" و سود و زیان "من" است، فانی است؛ اعم از مقام، شهرت، مال، حب و بغض و حتی امور به ظاهر موجّه و اخروی. زیرا بنا بر آیات فوق، هر شیئی که رو به غیر وجه خدا باشد، فانی است و لذا اگر چه دنبال آن برویم و حتی برایش انرژی‌ها صرف کنیم، از بین

۱- بحار الأنوار، ج ۹۱، صص ۳۷-۳۹.

۲- سوره رحمن، آیات ۲۶ و ۲۷: هر چه جز او، فانی است؛ و وجه پروردگارت که صاحب جلال و اکرام است، باقی می‌ماند.

۳- سوره قصص، آیه ۸۸: همه چیز هالک است، جز وجه او.

رفتنی است و تأثیر واقعی ندارد. حال، چه امر اخروی باشد، چه امر دنیوی. مثلاً اگر آب بخوریم، اما برای خودمان باشد که جسمی سالم، زیبا و قوی داشته باشیم تا هر چه دلمان خواست و شهوت و غضبمان اراده کرد، انجام دهیم، اگر چه آن آب فی نفسه حرام نیست، ولی برای ما فانی می‌شود؛ چون رو به وجه خدا ندارد.

اما هر امری اگر رو به وجه خدا باشد و نه در جهت منافع و موقعیت خودم یا خوش آمد و بد آمد دیگران، چنان که به دست آوردن یا از دست دادن، در نظرم یکی باشد و نه سودهایش شادم کند و نه از کمبودها و نقایصش افسرده و غمگین شوم، آن کار باقی است و برایم می‌ماند؛ چه صورت عبادی داشته باشد و چه ظاهراً امر دنیایی باشد. زیرا تنها بر اساس وظیفه و تکلیف است، آن هم به نیت وجه الهی.

پس ریز و درشت برنامه‌های ما باید رو به وجه خدا باشد و حتی در کوچک‌ترین کار مثل حرکت دست، اگر نفسمان در کار باشد، باخته‌ایم و به همان اندازه، نور حقیقت را از دست داده‌ایم؛ چه، اگر آن عمل را رو به وجه خدا می‌کردیم، اثر نورانی ابدی داشت.

اما وجه خدا چیست؟ اگر به امر الهی که "فَسْتَلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ"<sup>۱</sup>، از اهل ذکر بپرسیم، خواهیم شنید: "نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ نَتَقَلَّبُ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ"<sup>۲</sup>؛ ماییم وجه خدا که در زمین، بین شما رفت و آمد می‌کنیم.

۱- سوره انبیاء، آیه ۷: اگر نمی‌دانید، از اهل ذکر بپرسید؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱۰: "نَحْنُ أَهْلُ الذُّكْرِ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ".

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳.

بنابراین اگر بخواهیم کارهایمان باقی باشد، باید نیت و انگیزه‌ی تمام آن‌ها را رضایت امام در جهت رضایت ذات اقدس اله قرار دهیم و در همه چیز دنبال این باشیم که بدانیم نظر و عقیده‌ی آنان چیست. چرا که حفظ و نگهداری همه چیز ما، تکویناً و تشریحاً به دست آنان است و - چنان‌که گفتیم - اگر نباشند، زمین با اهل آن که ماییم، متلاشی و متفرق می‌شود. چنان‌که امروز آثار عدم حضور مستقیم امام را در تشتت‌ها و متحد و یک‌صدا نبودن دوستان یا اعضای خانواده‌ها می‌بینیم.

امام صادق علیه السلام نیز در تأویل آیه‌ی "كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ..."<sup>۱</sup> فرموده است:

"مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهُوَ الْوَجْهُ الَّذِي لَا يَهْلِكُ؛ وَكَذَلِكَ قَالَ: "مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ"<sup>۲</sup>.

هر که با آنچه از اطاعت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر او امر شده است، به سوی خدا رود، پس او وجهی است که هلاک نمی‌شود. و این چنین [خداوند] فرموده: هر که رسول را اطاعت کند، هر آینه خدا را اطاعت کرده است.

در بخش دیگری از همین زیارت آمده است:

"الْقَضَاءُ الْمَثْبُتُ، مَا اسْتَأْثَرْتَ بِهِ مَشِيئَتِكُمْ وَالْمَمْحُوءُ، مَا اسْتَأْثَرْتَ بِهِ سُنَّتِكُمْ."

قضای ثابت‌شده، تنها آن است که مشیت شما به آن تعلق گیرد و قضای محو‌شده، آن است که سنت شما به آن، متعلق شود.

لذا تا زمانی که تأیید و رضایت حضرات علیهم السلام نباشد، حکم و قضا،

۱- سوره نساء، آیه ۸۰

۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۴۳.

قابل تغییر و تحول است؛ اما اگر امام امضا کند، ماندگار و ثابت خواهد شد؛ چه، به فرموده امام حسین علیه السلام: "...رَضِيَ اللهُ، رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ..."؛ رضای خدایانند، رضای اهل بیت علیهم السلام است. پس باید تلاش کنیم کارهایمان مورد رضایت وجه خدا باشد و امام، آن را امضا کند؛ زیرا آنچه در جهت وجه الهی یعنی مورد تأیید امام باشد، هرگز از بین رفتنی نیست. اما در غیر این صورت، قابل محو و از بین رفتن است و لذا هر لحظه امکان دارد بیفتیم یا مردود شویم؛ و حتی به "وَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ" برسیم!

البته چنان که اشاره کردیم، مذهب اعتدالیون، به تفویض کامل امور به ائمه علیهم السلام، به طوری که آنان مستقل از خدا، عهده دار همه چیز باشند، معتقد نیست. در این باره روایت شده است:

جمعی از شیعیان معتقد بودند خداوند، امر آفریدن و روزی دادن را به ائمه علیهم السلام واگذار کرده و به آنان قدرت این کار را داده است؛ یعنی اذن خدا را قبول داشتند، اما اذنی که خدا یک بار داده و دیگر خود، کنار رفته است! اما عده ای می گفتند این امر، محال است و جز خدا، قادر بر خلق اجسام نیست. این دو گروه، اختلاف شدیدی پیدا کردند و لذا تصمیم گرفتند برای حل اختلاف خود، از محمد بن عثمان -نایب حضرت حجت علیه السلام - سؤال کنند. پس در جواب، توقیعی از ناحیه ی مقدسه صادر شد که:

"إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ؛ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا

خَالٌ فِي جِسْمٍ، "كَيْسَ كَوْنُهُ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ"<sup>۱</sup>، وَ أَمَّا الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُمْ يَسْتَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى، فَيَخْلُقُ وَيَسْتَلُونَهُ، فَيَرْزُقُ؛ إِيْجَاباً لِمَسْتَلْتِهِمْ وَ إِعْظَاماً لِحَقِّهِمْ"<sup>۲</sup>

همانا خداوند تبارک و تعالی است که اجسام را آفرید و روزی‌ها را تقسیم کرد؛ چرا که او نه جسم است و نه در جسمی حلول می‌کند؛ هیچ چیز مثل او نیست و او سمیع و بصیر است. اما ائمه علیهم السلام؛ آنان از خدا می‌خواهند، پس خدا خلق می‌کند، و از او می‌خواهند، پس روزی می‌دهد؛ برای اجابت خواسته‌ی آنان و بزرگداشت حقشان.

یعنی خداوند آنان را به گونه‌ای قرار داده است که سؤالشان بی‌پاسخ نمی‌ماند. چرا که واسطه‌ای بین آنان و خدا نیست و بدون واسطه، به خدا وصل‌اند و چیزی ندارند، جز آنچه خدا بخواهد؛ لذا خواستشان، همان خواست خداست.

### علم امام

از دیگر فضایل حضرات علیهم السلام که دید افراط و تفریط در آن وجود دارد، احاطه‌ی علمی آنان به تمام مراتب هستی است و اعتدالیون به آن معتقدند؛ البته به نحو صحیح و به دور از کوچک‌ترین شائبه‌ی استقلال برای آنان.

امام صادق علیهم السلام در این باره می‌فرماید:

"إِنَّ الدُّنْيَا عِنْدَ الْإِمَامِ وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ، إِلَّا هَكَذَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى رَاحَتِهِ - يَعْرِفُ ظَاهِرَهَا وَبَاطِنَهَا وَدَاخِلَهَا وَخَارِجَهَا وَرَطْبَهَا وَيَابِسَتَهَا."<sup>۳</sup>

۱- سوره شوری، آیه ۱۱.

۲- الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۷۱.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۸۵.

دنیا و آسمان‌ها و زمین‌ها نزد امام، مثل این است - و به کف دست خود اشاره کرد-، که ظاهر و باطن آن، داخل و خارجش و تر و خشکش را می‌شناسد.

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری می‌فرماید:

”خَطَبَ النَّاسَ، سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رضي الله عنه بَعْدَ أَنْ دُفِنَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ؛ فَقَالَ فِيهَا: أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ، اسْمَعُوا عَنِّي حَدِيثِي، ثُمَّ اغْفِلُوهُ عَنِّي. أَلَا وَإِنِّي أُوتِيتُ عِلْمًا كَثِيرًا، فَلَوْ حَدَّثْتُكُمْ بِكُلِّ مَا أَعْلَمُ مِنْ فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ: هُوَ مَجْنُونٌ؛ وَ قَالَتْ طَائِفَةٌ أُخْرَى: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَاتِلِ سَلْمَانَ! أَلَا إِنَّ لَكُمْ مَنَائِمًا تَتَّبِعُهَا بَلَايَا؛ أَلَا وَإِنَّ عِنْدَ عَلِيِّ عليه السلام عِلْمَ الْمَنَائِمِ وَالْبَلَايَا وَمِيرَاثَ الْوَصَايَا وَفَصْلَ الْخِطَابِ وَأَصْلَ الْأَنْسَابِ...“<sup>۱</sup>

سه روز پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله سلمان، خطبه‌ای برای مردم خواند و در آن گفت: ای مردم، سخن مرا بشنوید و سپس درباره‌ی آن بیندیشید. بدانید علم فراوانی به من عنایت شده است و اگر تمام آنچه را از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌دانم، به شما خبر دهم، گروهی از شما خواهید گفت سلمان دیوانه است؛ و گروه دیگر می‌گویند خدا قاتل سلمان را بیامرزد [که این کافر را از میان برداشت]! آگاه باشید همانا برای شما، مرگ و میرهاست که بلاها آن را دنبال می‌کند؛ و بدانید علم منایم و بلایا، میراث بازماندگان، و اصل نسب‌ها نزد علی علیه السلام است.

انگار سلمان، امام را صحیفه‌ای دیده که تمام آیات هستی و کتاب کل عوالم از ناسوت، ملکوت و جبروت در آن مکتوب است. حقیقت علم هم که از آن سخن می‌گویند، دانستن فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ چون فضل علی علیه السلام و شناختن آن، محبت می‌آورد و سبب شناخت و محبت خدا می‌شود؛ محبت خدا هم قرب می‌آورد و آن وقت بنده، محبوب خدا می‌شود و به غایت وجودی خود و به محبوب جاننش می‌رسد.

۱- الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۱۱..

روایت شده است مفضل از حضرت صادق علیه السلام درباره‌ی علم امام به نقاط مختلف زمین پرسید؛ حضرت فرمودند:

"يَا مُفَضَّلُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ... وَرُوحَ الْقُدُسِ، فِيهِ حَمَلُ النُّبُوَّةِ. فَإِذَا قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ، فَصَارَ فِي الْإِمَامِ؛ وَرُوحُ الْقُدُسِ، لَا يَنَامُ وَلَا يَغْفُلُ وَلَا يَلْهَوُ وَلَا يَسْتَهْوُ... وَرُوحُ الْقُدُسِ، ثَابِتٌ يَرَى بِمَا فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا وَبَرْهًا وَبَحْرَهَا."<sup>۱</sup>

ای مفضل، همانا خداوند تبارک و تعالی پنج روح برای نبی قرار داد؛ ... و از آن‌ها روح القدس است که با آن، نبوت را حمل کرد. پس آن گاه که از دنیا رفت، روح القدس به امام منتقل شد؛ و روح القدس، نه می‌خوابد، نه دچار غفلت و سرگرمی می‌شود و نه خطا می‌کند، ... بلکه ثابت است و امام با آن، آنچه را در شرق و غرب زمین و در خشکی و دریاست، می‌بیند.

مفضل پرسید: آیا امام می‌تواند آنچه را در بغداد است، در دست بگیرد؟ حضرت فرمودند:

"نَعَمْ، وَمَا دُونَ الْعَرْشِ."

آری؛ [نه تنها آن، بلکه] تمام آنچه تحت عرش الهی است، [در اختیار امام است].

### عقل، کجا و آن مقام؟!

از کامل بن ابراهیم نقل شده است:

بر امام عسکری علیه السلام وارد شدم، تا درباره‌ی اعتقاد مفوضه از ایشان سؤال کنم. سلام کردم و نشستم، که ناگهان باد آمد و از پشت پرده، کودک ماه‌پاره‌ای را که گویا چهارساله بود، مشاهده کردم. حضرت



فرمود: ای کامل، تو نزد ولیّ و حجت خدا و باب او رسیده‌ای؛ پس آنچه را می‌خواهی، از او بپرس. آن کودک پاسخ داد:

”كَذَّبُوا! بَلْ قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ، شِئْنَا...“<sup>۱</sup>

[مفوضه] دروغ می‌گویند! بلکه قلوب ما، ظرف مشیت خداست؛ پس هر گاه او بخواهد، ما می‌خواهیم.

پس خداوند، امر خلق و روزی را مستقلاً به ائمه علیهم‌السلام نسپرده است؛ اما ائمه علیهم‌السلام چنان‌اند که وقتی خدا بخواهد، خواستن خدا عین خواستن آنان می‌شود و در خواست و قلب آنان ظهور پیدا می‌کند. این است که پیش‌تر گفتیم هر گاه خدا بخواهد، آنان می‌خواهند و نیز گفتیم آنان می‌خواهند و خدا می‌کند. فرقی هم بین این‌ها نیست؛ چون آنان ظرف مشیت خدا هستند و چیزی از خود ندارند که کم و زیاد کنند.

این همان صراط اعتدال در معرفت ائمه علیهم‌السلام است که به راستی تیزتر از شمشیر و باریک‌تر از پوست!

لذا از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است:

”اجْعَلْ لَنَا رَبًّا نَتُوبُ إِلَيْهِ وَ قَوْلُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ.“<sup>۲</sup>

برای ما پروردگاری قرار ده که به سوی او باز می‌گردیم؛ آن گاه هر چه می‌خواهید، در فضل ما بگویید.

وگرنه چنانچه درباره‌ی ما از حد عبودیت تجاوز کنید، ما را از جایگاهمان پایین آورده‌اید؛ چه:

”لَا تَرْفَعِ الْبِنَاءَ فَوْقَ طَاقَتِهِ، فَيَنْهَدِمَ! اجْعَلُونَا مَخْلُوقِينَ وَ قَوْلُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ، فَلَنْ

۱- متن کامل روایت در: الغیبه، شیخ طوسی، صص ۲۴۶-۲۴۷.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۸۳.

تَبَلَّغُوا.<sup>۱</sup>

بنا را بیش از توان و طاقتش بالا نبرید، که منهدم می شود! ما را مخلوق بدانید و آن گاه هر چه می توانید، در فضایل ما بگویید؛ اما باز هم هرگز [به کنه عظمت و بزرگی مناقب ما] نمی رسید.

آری؛ عقل بشر، کجا و مقام امام، کجا؟! از این روست که حضرت رضا علیه السلام در روایتی طولانی فرموده است:

«... إِنَّ الْإِمَامَةَ، أَجَلٌ قَدْرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَغْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أْبَعَدُ غَوْرًا، مِنْ أَنْ يَتَلَبَّغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ... فَمَنْ ذَا الَّذِي يَتَلَبَّغُ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ أَوْ يُمَكِّنُهُ اخْتِيَارًا؟! هَيْهَاتَ! هَيْهَاتَ! ضَلَّتِ الْعُقُولُ وَ تَاهَتِ الْخُلُومُ وَ حَارَتِ الْأَلْبَابُ وَ خَسَّتِ الْعَيْونُ وَ تَصَاغَرَتِ الْعُظْمَاءُ وَ تَحَيَّرَتِ الْحُكَمَاءُ وَ تَقَاصَرَتِ الْحُلَمَاءُ وَ حَصِرَتِ الْخُطَبَاءُ وَ جَهَلَتِ الْأَلْبَاءُ وَ كَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَ عَجَزَتِ الْأَدْبَاءُ وَ عَيَّيَتِ الْبُلْغَاءُ، عَنْ وَصْفِ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِهِ أَوْ فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ؛ وَ أَقْرَبَتْ بِالْعَجْزِ وَ التَّقْصِيرِ. وَ كَيْفَ يُوصَفُ بِكُلِّهِ، أَوْ يُنْعَتُ بِكُنْهِهِ، أَوْ يُفْهَمُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ، أَوْ يُوجَدُ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَ يُعْنِي غِنَاهُ؟!...»<sup>۲</sup>

همانا امامت، از نظر قدر و منزلت و شأن و موقعیت، برتر و عمیق تر از آن است که مردم با عقول خود، آن را درک کنند یا با نظرات خود به آن برسند و یا به اختیار خود، امامی برگزینند!... پس کیست که به معرفت امام برسد یا بتواند او را انتخاب کند؟! هیهات! هیهات! عقل ها درباره اش گمراه اند، خاطرها حیران، خردها سرگردان و دیده ها کم سو؛ بزرگان در اینجا کوچک اند، حکیمان در حیرت، بردباران کوتاه نظر، خطبا درمانده، خردمندان گیج و نادان، شعرا گنگ، ادبا ناتوان و سخنندان، بی زبان؛ که یکی از شئون و فضایلش را نتوانند وصف کنند و همه به عجز و تقصیر معترف اند! پس چگونه می توان جامعیت او را وصف کرد و به اسرار کنهش رسید، یا

۱- بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۷۹.

۲- الکافی، ج ۱، صص ۱۹۸-۲۰۳.

حتی چیزی از امر او را فهمید؟! و چگونه کسی یافت شود که به جای او ایستد و خلق را بی نیاز کند؟!

بنابراین به فرمایش مؤلف کتاب "القطره":

«بر هر شخصی واجب است اجمالاً به آنچه امامان معصوم علیهم السلام مناقب و فضایل دارند، اعتراف کند؛ چه به آن رسیده باشد و چه نرسیده باشد.»

چنان که از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

"مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ، فَلْيَقُلْ: الْقَوْلُ مِنِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، قَوْلَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيمَا أَسْرَوْا وَمَا أَغْلَنُوا، وَفِيمَا بَلَّغَنِي عَنْهُمْ وَفِيمَا لَمْ يَبْلُغْنِي."<sup>۱</sup>

هر که شاد می شود از اینکه ایمانش کامل گردد، پس بگوید: گفته‌ی من درباره‌ی همه چیز، آن است که آل محمد صلی الله علیه و آله گفته‌اند؛ در آنچه پنهان کردند و آنچه آشکار نمودند، و در آنچه از ایشان به من رسیده یا نرسیده است.

یعنی فضایل آنان را چنان به وجود خود تلقین کند که اگر چیزی از آن را شنید، نه تنها عقلش رد نکند، بلکه قلبش نیز بپذیرد؛ یعنی قلبش ممتحن شود؛ که اگر در این باره با عقل ناقص خود، ذره‌ای شک و شبهه به کام قلبش دهد، از ادراک فضایل ائمه علیهم السلام محروم خواهد بود و به قدر این محرومیت، از محبت و در نتیجه از قرب محروم است.

فصل، مقدمہ:

# قلبِ مہحسن

## دل می‌خواهد

تا اینجا برای آمادگی و ممتحن شدن قلوب در دریافت فضایل و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام که هر قلبی نمی‌تواند آن‌ها را بکشد و بچشد، مقدماتی را بیان کردیم. اما آیا واقعاً قلبمان ممتحن شده است؟  
لختی تأمل کنیم....

ما آخرالزمانی‌ها از آنجا که از دیدار و رؤیت جمال دل‌آرای محبوبان محبوب جانمان محرومیم و مُنای وجود و مطلوب فطرتمان را به دلیل عدم رؤیت جلوه‌های اتمّ و اکملش ندیده‌ایم، هر روز از خُمی سر کشیدیم تا گمشده‌ی خود را بیابیم؛ اما هیچ خُمی، از خم‌خانه‌ی ولایت به کاممان خوش‌تر نیامد و لذا جمع شدیم تا بتوانیم قطره‌ای از بیکران جوشش اسماء الهی را از این خم‌خانه‌ی ازلی و ابدی، به کام جان خود برسانیم و قلبمان را امتحان کنیم بر این که آیا می‌تواند مناقبی را که نه دیده‌ایم و نه شنیده‌ایم، بچشد، ادراک کند و شائق آن‌ها شود،  
یا...؟

امروز ما فقط عالم شهادت را می بینیم و در جلوات "إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا" و چه بسا غافل از "لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا"<sup>۱</sup> زندگی می کنیم. یعنی حقیقت جمال را ندیده ایم؛ بلکه جلواتش را در مراحل نازل، آن هم در نازل ترین عالم یعنی اسفل سافلین دیده ایم. لذا هیچ بعید نیست قلب های ما وسعت پذیرش مناقب اهل بیت علیهم السلام را نداشته باشد و حتی شنیدن آن ها برایمان سنگین و عجیب آید. در حالی که اگر مظهر صادق "يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ"<sup>۲</sup> شویم، درمی یابیم بسیاری از این عجیب ها، طبیعی است؛ همان قدر که وقتی نوزادی متولد می شود، سالم و کامل بودن او برایمان طبیعی است و از اینکه مثلاً چشم یا گوش نداشته باشد، استبعاد داریم و تعجب می کنیم. ائمه علیهم السلام نیز از چنان جایگاه وجودی برخوردارند، که اگر صاحب مناقب و فضایی چنین نبودند، جای تعجب و استبعاد بود.

اما افسوس، عده ای به دلیل عدم ورود به وادی نورانیت و ولایت، روایات شاذ و نادری را که در این باره هست، اصلاً قابل مطالعه و بررسی نمی دانند. عده ای هم به خاطر عادت به عالم شهادت و غرق شدن در اسباب و علل نازل، جلوه های عالی غیب الهی را عجیب می دانند و قلب هایشان انوار غیبی ائمه علیهم السلام را نمی پذیرد؛ بلکه آنان را نهایتاً مؤمن ترین، خوش خلق ترین و عالی ترین مردم در ایمان و نماز و روزه می دانند! در حالی که مناقب ائمه علیهم السلام ظهور غیب مطلق الهی در

۱- سوره کهف، آیه ۷؛ همانا ما آنچه را در زمین است، زینتی برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک نیکوکارترند.

۲- سوره بقره، آیه ۳؛ به غیب، ایمان آورند.

عالم شهادت است؛ که خداوند، خود فرموده است: "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً"<sup>۱</sup>.

در واقع مناقب اهل بیت علیهم السلام مقام نورانیت آنان را نشان می‌دهد و ما باید آن را در اتصال و ربط آنان با خدا بررسی کنیم؛ نه صرفاً در اینکه ایمان و عبادتشان عالی‌ترین بوده است. قنوت طولانی یا حضور قلب داشتن در نماز، مناقب حضرات علیهم السلام نیست؛ بلکه این‌ها وظایفی است که ما هم بر عهده داریم و البته ایشان در حد اعلی و اکمل انجام داده‌اند. منقبت ائمه علیهم السلام مقام و جایگاه وجودی آنهاست؛ که چون اتصالشان با خداست، ظهور کارهایشان نیز فوق اسباب و عللی است که ما به آن عادت کرده‌ایم.

اما دریغ که نگذاشتند آنان، خلیفه‌اللّٰهی خود را ظهور دهند! لذا جلوات غیبی‌شان در عالم شهادت، به انگشت‌شماری از سلمان‌ها، مقداده‌ها، ابوذرها و کمیل‌ها محدود شد؛ چنان‌که نمونه‌ی آن را در حدیث نورانیت حضرت علی علیه السلام که به سلمان و ابوذر تعلیم کردند<sup>۲</sup> و نیز کشف اسراری که به آنان نشان می‌دادند، می‌بینیم.

جایگاه این شناخت، در قلب است و عدم معرفت قلب به مناقب مقامی و موقعیت وجودی حضرات علیهم السلام و اشمئزاز و انفرارش از جلوات غیبی آنان، خطر و فاصله‌ی کمی نیست! لذا امروز باید قلوب، نحوه‌ی وجود ائمه علیهم السلام را در جلواتشان و در نحوه‌ی ظهور ولایتشان

۱- سوره بقره، آیه ۳۰: همانا من در زمین، خلیفه‌ای قرار می‌دهم.

۲- بحار الأنوار، ج ۲۶، صص ۱-۷.

در تمام عوالم بشناسد؛ تا فردا وقتی حضرت حجت علیه السلام آمد و کارهایی کرد که با اسباب و علل عادی ما سازگار نبود، قلبمان استبعاد نداشته باشد و بتوانیم با قلبمان، تسلیم او باشیم؛ و گرنه حسابگری عقل جزئی ناسوتی و عقل معاش دنیوی و دودوتا چهارتای چرتکه‌های اسباب و علل، ما را از پذیرش این امور دفع می‌کند! در حالی که قلب، به قدر عقل جزئی، تنگ نیست که چرتکه بیندازد؛ بلکه عرش رحمان و حرم خداست<sup>۱</sup> و وسعت دارد، آن هم به بیکرانی تجلیات غیبی حضرت حق تعالی؛ که "لَمْ يَسْغِنِ سَمَائِي وَلَا أَرْضِي، وَ وَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ"<sup>۲</sup>.

لذا قلب است که باید در میدان حضور حضرت حجت علیه السلام آماده شود؛ و گرنه...! همان گله‌ای که خود حضرت، بیش از هزار سال پیش در توقیعی به شیخ مفید، از شیعیانشان کردند که:

"...وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا - وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ، لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السُّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا..."<sup>۳</sup>

و اگر شیعیان ما - که خداوند، آنان را بر طاعت خود توفیق دهد - قلوبشان در وفای به عهدی که بر آنهاست، مجتمع می‌شد، یمن دیدار ما از ایشان به تأخیر نمی‌افتاد و هر آینه، به سعادت مشاهده‌ی ما نایل می‌شدند!

این عهد - چنان که پیش‌تر گفتیم - همان عهد باطنی ولایت است

۱- اشاره به روایاتی در بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹: "أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ، عَرْشُ الرَّحْمَنِ؛" و ج ۶۷، ص ۲۵:

"الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ؛ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ، غَيْرَ اللَّهِ."

۲- بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹: نه آسمانم و نه زمینم، مرا فرا نگیرد، در حالی که قلب بنده‌ی مؤمنم وسعت مرا دارد.

۳- بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.



که ما در عالم برتر وجودی مان، با خدا بسته‌ایم؛ به بصیرت جان، صورت نوری ائمه علیهم‌السلام را در اتصال نوری‌شان به "اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ" دیده‌ایم و به ولایت آنان در اتصال با توحید، "بَلَى" گفته‌ایم. این عهد، امروز هم در رتبه‌ی برتر وجود ما باقی است و بنا بر این زیباترین پیغام امام و در واقع گلایه و درد ایشان، اگر قلب‌هایمان بر وفا به آن "بَلَى"، مجتمع شود، زمینه‌ی ظهور فراهم خواهد شد.

یعنی قلب‌ها باید در وفای به آن عهد، متحد باشند و همه‌ی قلوب، مقام امام را بشناسند و نحوه‌ی وجود و رابطه‌ی او به عین‌الوجود و نیز نحوه‌ی ظهور ولایتش را در عوالم بدانند. نحوه‌ی ظهور و جلوات امام هم، این احکام و عبادات که به آن‌ها عمل می‌کنیم، نیست؛ چه، تمام احکام حرام‌ها و حلال‌ها و عبادات، در زمان غیبت هم از جانب امام از پس پرده و با استنباط‌های نواب عام ایشان صادر می‌شود. پس، فردا امام می‌خواهد به ما چه دهد؟ "الْمُدْخَرَ لَتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ"<sup>۲</sup> و "مُخَيِّ مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ"<sup>۳</sup> چیست؟ خب مسلم است او چیزی فوق این‌ها می‌آورد و بطن دین را ظهور می‌دهد؛ دید غیب ما را باز می‌کند و وجود غیبی مان را فعال می‌سازد. لذا اگر امروز قلبمان نتواند به عالم غیب راه پیدا کند و آماده نباشد، فردا بیچاره‌ایم!

و البته با این همه مظاهر مدرنیته، عجیب سخت است راه یافتن قلب به غیب! امروز قلب ما، مغلوب چرتکه‌های عقل معاشمان شده و

۱- سوره نور، آیه ۳۵: الله، نور آسمان‌ها و زمین است.

۲- مفاتیح الجنان، دعای ندبه: ذخیره شده برای تجدید فرایض و سنت‌ها.

۳- مفاتیح الجنان، دعای ندبه: إحياء مَعَالِمِ دِينِ و اهل آن.

تمام متعلقاتش، همان‌هایی است که چرتکه‌ی عقل معاش داده است! اما اگر ضمایم و زواید عادات را از آن کنار زنیم، خواهیم دید چیزهایی غیر از این‌ها که ما عادت کرده‌ایم، در نظام هستی وجود دارد؛ چیزهایی غیر از این محورهای حب و بغض ما که اسیرمان کرده است؛ حقایق غیبی زیبایی که عرصه‌ی فعالیت و تأثیرشان بسیار بالاست؛ ولی ما آن‌ها را رها کرده‌ایم و به عرصه‌های تنگ و محدودی چسبیده‌ایم که اگر یک بُعدمان را درست کنند، خیلی چیزها را خراب می‌کنند! در حالی که اگر محور حب و بغضمان را آن حقایق قرار دهیم، "فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ" <sup>۱</sup> نصیبمان خواهد شد.

در این میان، جامع تمام مناقب اهل بیت علیهم‌السلام و ریشه و اساس آن‌ها، محبت ایشان است که مناقب دیگرشان، از این کل منشعب می‌شود؛ و حقا که این محور، عجب غوغایی است و عجب ظهوری در جلوه‌ی "أَسْمَاؤُكُمْ فِي السَّمَاءِ وَ أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ وَ أَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَ أَنْفُسُكُمْ فِي النُّفُوسِ وَ آثَارُكُمْ فِي الْأَثَارِ وَ قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ" <sup>۲</sup> دارد.

چنان‌که گفتیم، مردم در معرفت ائمه علیهم‌السلام و در نتیجه در محبت به آنان، چند دسته‌اند و وقتی در این محوریت، چند دسته باشند، در شعاع‌های تودرتو و بی‌نهایت آن، که مناقب و ظهور جلوات ولایی حضرات علیهم‌السلام در عوالم ناسوت، ملکوت و جبروت است نیز، دچار چند دسته‌گی می‌شوند.

بنابراین پیش از ورود به دریای بیکران مناقب حضرات

۱- سوره بقره، آیه ۲۰۱: نیکویی در دنیا و آخرت.

۲- مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

معصومین علیهم السلام لازم است در کیفیت ورود این معارف و حقایق نورانی به قلب صحبت کنیم، تا از خطر غلو یا اشمئزاز قلب نسبت به آنها مصون بمانیم؛ وگرنه چنانچه در قلبمان حرجی نسبت به این حقایق پدید آید، در حقیقت از وادی توحید ولایی دور شده‌ایم.

باید بدانیم این مباحث، تنها مفاهیم ذهنی نیستند و الفاظشان ما را به جایی نمی‌رساند؛ بلکه این حقایق، غذای جان ما هستند و جان و قلب ما باید بتواند بر سر این سفره بنشیند و بدون سختی و فشار، از این غذاهای نورانی بهره برد. از این رو لازم است قلب را بشناسیم و آن را برای شنیدن مناقب و فضایل محبوبمان آماده کنیم؛ تا ما هم محبوب او شویم؛ که اگر چنین شود، او حتماً خواهد آمد. زیرا گفتیم حضرت در جستجوی قلبی است که به عهد الست و آنچه در آن روز چشیده است، وفا کند.

دانستیم مناقب حضرات معصومین علیهم السلام غیر از علوم ایشان است و به فرمایش خود معصوم، علم، آسان‌ترین و نازل‌ترین مرحله‌ی ظهور مناقب آنهاست. لذا بر خلاف علوم و احکام و سننی که اهل بیت علیهم السلام تشریح کرده‌اند و باید تعلیم شود، مسئله‌ی مناقب حضرات علیهم السلام علمی و تعلیمی نیست. در واقع علوم اگر چه به عنوان مقدمه، خیلی خوب و لازم‌اند و باید با آنها حرکت کرد، اما مرکب اصلی برای عروج، محبت

---

۱- البته از آنجا که در سایر مباحث، به شناخت قلب و جایگاه آن در وجود و هستی به طور مفصل پرداخته شده است، در اینجا فقط به مسئله آمادگی قلب برای شنیدن مناقب می‌پردازیم. علاقمندان می‌توانند برای مطالعه بیشتر، به نوارهای درسی "تفسیر سوره والعصر"، "شهود"، "لیالی قدر" و کتاب "توهم در دیدار امام زمان علیه السلام" از مؤلف مراجعه کنند.

اهل بیت علیهم السلام است که جز به معرفت حاصل نمی‌شود و آن هم جز با معرفی خودشان امکان‌پذیر نیست. یعنی معرفت معروف را باید با تعریف خودش به دست آورد؛ چرا که معصوم را هر کس غیر خودش تعریف کند، محدودش کرده است.

از او هر چه بگفتند از کم و بیش نشانی داده‌اند از دیده‌ی خویش! در حقیقت، مناقب، سفره‌ای است که اهل بیت علیهم السلام برای شناخت و حب خودشان، برای ما باز کرده‌اند و نشستن سر این سفره، دل می‌خواهد؛ روزی‌ای است از جلوات محبوب که به دست خودش طباحی شده و لذا با جان و دل، چشیدنی است. یعنی علوم و احکام را اگر یاد بگیریم و عمل کنیم، ولی به علم حضوری‌اش نرسیم و قلبمان حقایق آن را نچشد، ضرر مهلکی نکرده‌ایم و چه بسا بتوانیم آن را جبران کنیم؛ اما اگر مناقب را بشنویم و قلبمان قبول نکند، محبت اهل بیت علیهم السلام در وجودمان دفینه می‌شود؛ و این عین هلاکت است!

افسوس که این سفره‌ی شیعه هم، از غربت بی‌نصیب نمانده است! اما چرا؟! چرا این روزی‌ها باید پشت قفل‌های محکم سقیفه، محبوس بماند؟! حال آنکه زندان رفتن، مسموم شدن و شهادت اهل بیت علیهم السلام همه برای شکستن آن قفل بوده و سرّ غیبت نیز همین است. پس شیعه هم باید کاری کند که قفل را بشکند. تا کی می‌خواهد از پشت این دیوار، دین حقیقی و محبت اهل بیت علیهم السلام را دریافت کند؟! البته اگر از پشت دیوار افاضه کرده بودند، وظیفه همین بود؛ اما اهل بیت علیهم السلام، شیعه را به درون خانه دعوت می‌کنند و از او می‌خواهند قفل و در را باز کند؛ یعنی او را به حقایق باطنی می‌خوانند، البته با قلب ممتحن. چرا که هر

قلبی نمی‌تواند این غذاهای نورانی را هضم کند و چه بسا دست بیعت به سقیفه دهد؛ و یا به امام، نامه بنویسد و سرباز یزید شود!

### قلب شیعه

از ابوبصیر نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

"يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّ عِنْدَنَا وَ اللَّهِ، سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ؛ وَ اللَّهِ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ؛ وَ اللَّهِ مَا كَلَّفَ اللَّهُ ذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا وَ لَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا. وَ إِنَّ عِنْدَنَا سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ، أَمَرْنَا اللَّهَ بِتَبْلِيغِهِ؛ فَابْلَغْنَا عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا أَمَرْنَا بِتَبْلِيغِهِ، فَلَمْ نَجِدْ لَهُ مَوْضِعًا وَ لَا أَهْلًا وَ لَا حَمَالَةً يَحْتَمِلُونَهُ. حَتَّى خَلَقَ اللَّهُ لِذَلِكَ أَقْوَامًا خُلِقُوا مِنْ طِينَةِ خَلْقِ مِنْهَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله وَ آلُهُ وَ ذُرِّيَّتُهُ عليهم السلام وَ مِنْ نُورِ خَلْقِ اللَّهِ مِنْهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله وَ ذُرِّيَّتُهُ عليهم السلام، وَ صَنَعَهُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ الَّتِي صَنَعَ مِنْهَا مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله وَ ذُرِّيَّتَهُ عليهم السلام. فَابْلَغْنَا عَنْ اللَّهِ مَا أَمَرْنَا بِتَبْلِيغِهِ، فَاقْبَلُوهُ وَ احْتَمِلُوا ذَلِكَ؛ فَابْلَغْتَهُمْ ذَلِكَ عَنَّا، فَاقْبَلُوهُ وَ احْتَمِلُوهُ وَ بَلَّغْتَهُمْ ذِكْرَنَا، فَمَالَتْ قُلُوبُهُمْ إِلَى مَعْرِفَتِنَا وَ حَدِيثِنَا. فَلَوْ لَا أَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ هَذَا، لَمَا كَانُوا كَذَلِكَ؛ لَا وَ اللَّهِ مَا احْتَمَلُوهُ."<sup>۱</sup>

ای ابامحمد، همانا به خدا سوگند، نزد ما سری است از اسرار الهی و علمی از علم خداوند، که آن را نه ملک مقرب، نه نبی مرسل و نه مؤمنی که خدا قلبش را به ایمان امتحان کرده است، حمل نمی‌کند. به خدا سوگند، خداوند حمل آن را بر احدی جز ما تکلیف نکرده است و احدی جز ما را با آن به عبودیت نخوانده است. و همانا نزد ما سری است از اسرار الهی و علمی از علم خداست که او ما را به تبلیغ آن، امر کرده است. پس ما آنچه را که خداوند امر به تبلیغش نموده بود، رساندیم؛ اما جایگاه و اهل و حمل‌کننده‌ای برای آن نیافتیم! تا آنکه خداوند برای این امر، اقوامی را خلق کرد؛ از طینت و از نوری که محمد صلى الله عليه وآله و فرزندانش عليهم السلام از آن خلق شده‌اند.

و آنان را به فضل رحمت خود که محمد ﷺ و فرزندانش ﷺ از آن صنع یافته‌اند، صنع بخشید. پس ما از جانب خداوند، آن [اسرار] را که به تبلیغش امر کرده بود، رساندیم و اینان پذیرفتند و حملش کردند. پس این اسرار به آنان رسید و آنان پذیرفتند و حملش کردند؛ و ذکر ما به آنان رسید، پس قلب‌هایشان به سوی معرفت ما و حدیث ما متمایل شد. در حالی که اگر از آن [طینت و نور] خلق نمی‌شدند، این گونه نبودند و به خدا سوگند، این اسرار را حمل نمی‌کردند.

حضرت صادق علیه السلام در این روایت می‌فرماید خداوند، سرّی از اسرارش را به ما داد که احدی تحمل آن را ندارد و فقط ما اهل بیت، توان حمل آن را داشتیم. اما سرّی هم عطا کرد و فرمود که آن را به اهلش برسانید؛ ولی ما هر چه به این در و آن در زدیم، اهل سرّی نیافتیم که اسرارمان را در وجودش جاری کنیم. تا اینکه خداوند، گروهی را از طینت و نور اهل بیت علیهم السلام خلق کرد....

و این گروه، همانا شیعیان‌اند؛ که به نص روایات، از طینت اهل بیت علیهم السلام خلق شده‌اند.<sup>۱</sup> لذا کسی نمی‌تواند بگوید لفظاً شیعه است؛ چه، شیعه استعداد خاصی دارد که به اصل خلقتش برمی‌گردد؛ و گرنه همه می‌توانستند لفظاً شیعه باشند! در حقیقت، شیعه، شیعه خلق شده است و صنعش مانند صنع پیامبر رحمة للعالمین و مظاهر او یعنی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام، از رحمت الهی است؛ اگر چه جایگاه و موقعیت خود را نشناسد. این است که فرموده‌اند: "أَعْظَمُ الْجَهْلِ، جَهْلُ الْإِنْسَانِ أَمْرَ نَفْسِهِ"<sup>۲</sup>.

۱- الکافی، ج ۶، ص ۲۴۶: "...شِيعَتَنَا يُجِبُونَ التَّمَرَّ، لِأَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَتِنَا..."؛ شیعیان ما خرما دوست دارند، چرا که آنان از طینت ما خلق شده‌اند.

۲- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۳، حدیث ۴۶۵۷: بزرگترین نادانی انسان، جهل او به خویش است.

حضرت می فرماید قلب‌ها از قبول اسرار فرار می‌کرد؛ تا آنکه خداوند این گروه را آفرید. اهل بیت علیهم‌السلام این شیعیان را یافتند و حقایق و اسرار ولایی خود را در جان ایشان جاری کردند. وقتی این اسرار به آنان عرضه شد، قلوبشان پذیرفت و آن را چشید؛ اگر چه هنوز آن را ظهور نداده‌اند. پس شیعیان، کسانی هستند که قلوبشان به اهل بیت علیهم‌السلام متمایل است و وقتی ذکر آنان می‌شود، اشتیاق پیدا می‌کند.

در حقیقت، این اسرار به اذن خداوند، در نوع بود و خلقت شیعه نهادینه شده است. اما "گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحب‌خانه چیست!" اکنون ما باید بینیم کجای تاریخ هستی زندگی می‌کنیم؟ وقتی این روایات را درباره‌ی خلقتمان بررسی کنیم، می‌بینیم ما اصلاً مال امروز نیستیم و ولایت را در جای دیگری، در وجودمان حمل کرده‌ایم؛ اما باید بینیم آیا آن قدر کاهلیم که به محبت تکوینی و موهبتی درونمان کفایت کرده‌ایم، یا کاری می‌کنیم که این گوهر گران‌قدر را از وجودمان بیرون کشیم و ظهور دهیم.

در ادامه‌ی روایت فوق آمده است امام، دستانشان را برای دعا بالا بردند و در حالی که می‌گریستند، به ذات اقدس اله عرضه داشتند:

"اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ" <sup>۱</sup> فَاجْعَلْ مَخْيَانًا مَخْيَاهُمْ وَ مَمَاتِنًا مَمَاتَهُمْ، وَ لَا تُسَلِّطْ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا لَكَ، فَتُفَجِعَنَا بِهِمْ! فَإِنَّكَ إِنْ أَفْجَعْتَنَا بِهِمْ، لَمْ تُعْبِدْ أَبَدًا فِي أَرْضِكَ."

پروردگارا، همانا اینان [که توانستند سر ولایی ما را، هم به زبان و هم به قلب بپذیرند،] بسیار کم‌اند. پس حیات ما را حیات ایشان و مرگ ما را مرگشان قرار ده و

دشمن خود را بر آنان مسلط نکن؛ که ما برایشان غمگین می‌شویم. و اگر چنین شود، تو دیگر در زمین، پرستش نخواهی شد!

خدا می‌داند اگر این دعا‌های ائمه علیهم‌السلام نبود، امروز از شیعه خبری نبود! این، دعا‌های ائمه علیهم‌السلام است که عده‌ی قلیل شیعه را در میان همه‌ی انسان‌ها، چنین سربلند و فعال نگه داشته است. هر چند، جای بسی شرم است که امامش در غیبت به سر می‌برد؛ ولی به هر حال در شوق ظهور او مانده است.

در حدیث دیگری از حضرت باقر علیه‌السلام آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

”إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِمُ‌وَأٰلِهِ‌وَسَلَّمَ عَظِيمٌ صَغْبٌ مُّسْتَضَعَبٌ، لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُّقْرَبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ. فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِمُ‌وَأٰلِهِ‌وَسَلَّمَ فَلَا تَنْتَ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ، فَاقْبَلُوهُ؛ وَمَا اشْمَأَزَّتْ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَ أَنْكُرْتُمُوهُ، فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْعَالَمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِمُ‌وَأٰلِهِ‌وَسَلَّمَ. وَ إِنَّمَا الْهَالِكُ، أَنْ يُحَدِّثَ أَحَدَكُمْ بِالْحَدِيثِ أَوْ بِشَيْءٍ لَا يَخْتَمِلُهُ، فَيَقُولَ وَاللَّهِ مَا كَانَ هَذَا، وَاللَّهِ مَا كَانَ هَذَا! وَ الْإِنْكَارُ لِفَضَائِلِهِمْ، هُوَ الْكُفْرُ.“<sup>۱</sup>

همانا حدیث آل محمد صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِمُ‌وَأٰلِهِ‌وَسَلَّمَ بزرگ است و چنان سخت و دشوار، که به آن ایمان نمی‌آورد، مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده‌ای که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است. پس آنچه را از حدیث آل محمد صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِمُ‌وَأٰلِهِ‌وَسَلَّمَ بر شما می‌رسد و قلوبتان برای آن نرم می‌شود و آن را می‌شناسید، قبول کنید؛ و آنچه را قلب‌هایتان از آن اشمئزاز دارد و انکارش می‌کنید، به خدا و رسول و عالم آل محمد صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِمُ‌وَأٰلِهِ‌وَسَلَّمَ برگردانید. و هالک، کسی از شماست که حدیثی یا چیزی به او می‌رسد که تحمل آن را ندارد؛ پس می‌گوید: به خدا چنین نیست، به خدا چنین نیست! در حالی که انکار فضایل



اهل بیت علیهم السلام کفر است.

ائمه علیهم السلام چیزهایی دارند که ملک غیر مقرب، نبی غیر مرسل و مؤمن غیر ممتحن هم آنها را حمل کرده‌اند؛ اما حقایق و معارفی هم دارند که نه همه‌ی فرشتگان، نه تمام انبیاء و نه هر مؤمنی نمی‌تواند آن را حمل کند؛ مگر ملائکه‌ی مقرب، انبیاء مرسل و مؤمنین خاص. یعنی اهل بیت علیهم السلام چیزهایی دارند که برای همه نیست؛ حال اگر می‌خواهی برای تو هم نباشد، که هیچ! اما اگر آرزو داری آن حقایق که برای همه نیست، برای تو باشد، باید بینی اهل بیت علیهم السلام چه می‌گویند و از تو چه می‌خواهند.

دو دسته‌ی اول، که از ملائکه و انبیاء و غیر از انسان‌های معمولی‌اند؛ اما هر مؤمنی که بخواهد این معارف را دریابد، باید قلب ممتحن بیاورد. چه، ظرفی که اهل بیت علیهم السلام حقایق و اسرار این رتبه از وجود خود را در آن می‌ریزند، قلب ممتحن است. ظرف ممتحن هم نه فقط برای سلمان، مقداد، مالک و میثم، بلکه برای هر مؤمنی است که قلبش امتحان شده و وسعت یافته است. یعنی اسرار اهل بیت علیهم السلام برای همه است؛ اما همه از آن بهره‌مند نمی‌شوند، چون شرطش آن است که مؤمن ممتحن باشند.

”إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ، أَوْعِيَةٌ، فَخَيْرُهَا، أَوْعَاهَا.“<sup>۱</sup>

همانا این قلوب، ظرف‌هایی هستند که بهترین آنها، پرگنجایش‌ترینشان است. البته حدیث عظیمی که تحمل آن، امتحان قلب می‌خواهد، نوع بودن و نوع فضل اهل بیت علیهم السلام و همان اسرار صعب مستصعب

ولایتشان است؛ نه حدیث به عنوان علم. چه، ذهن است که علم را قبول می‌کند یا نمی‌کند. اما قلب در برابر حدیث علمی اشمئزاز ندارد؛ بلکه وقتی شئون خاص و کارهای خارق‌العاده‌ی اهل بیت علیهم‌السلام را می‌بیند، ممکن است بپذیرد یا رد کند. هر چند اگر ممتحن باشد، در برابر آن نرم می‌شود و می‌پذیرد؛ با آن، امام خود را می‌شناسد، به او اقبال می‌کند و با او یکی می‌شود.

حتی اگر امری از امور ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به مؤمن ممتحن برسد و قلبش آن را انکار کند، رد نخواهد کرد؛ بلکه با توسل، توجه و ابتهاج، آن را پیش روی اهل بیت علیهم‌السلام می‌گذارد و از ایشان می‌خواهد نحوه‌ی پذیرش را به او عنایت کنند. یعنی نمی‌گویند چون معده‌ی من نمی‌پذیرد، غذا فاسد است؛ بلکه غذا را در مقابل طباخ می‌گذارد و می‌خواهد خود او، راه خوردن را برایش باز کند. چه، آن‌که وقتی این اسرار به او می‌رسد و این سفره برایش باز می‌شود، آن را انکار کند، کافر و هالک است.

### قلب و نورانیت علی علیه‌السلام

روایت دیگر، حدیث نورانیت حضرت علی علیه‌السلام است، که سلمان و ابوذر از ایشان نقل کرده‌اند. آن دو از نزدیکان حضرت بودند، با او نشست و برخاست داشتند و از علوم و معارفش بهره می‌بردند؛ از مأمومین و ایتام‌کنندگان به امام بودند و از سیره‌ی عملی و عبادی او اقتباس می‌کردند؛ پشت سر علی علیه‌السلام نماز می‌خواندند و حتی واقعاً دوستش داشتند؛ اما با وجود تمام این مقامات، اشباع نشده بودند و هیچ

یک از این‌ها، راضی‌شان نکرده بود. قلبشان چیز دیگری می‌خواست؛ چرا که اسرار را حمل کرده بود و می‌دانست هیچ یک از این‌ها، آن اسرار نیست. لذا روزی خدمت حضرت رفتند تا نورانیت او را به کلام خودش بشناسند.

آری؛ من و شما هم اگر به آنچه هستیم و داریم، قانعیم، از آن روست که به قدری بر قلبمان سرپوش گذاشته‌ایم، که احساس تشنگی نمی‌کنیم! وگرنه شناخت حقیقی امام، آن نیست که ما داریم.

امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث نورانیت را چنین آغاز می‌کند:

”إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدًا الْإِيمَانَ، حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ؛ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ، فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا.“

همانا ایمان کسی کامل نمی‌شود، تا آنکه مرا به کنه معرفت نورانیتم بشناسد. پس وقتی مرا به این معرفت شناخت، همانا خداوند قلب او را به ایمان امتحان کرده و سینه‌اش را برای اسلام گشوده و او عارفی روشن‌بین شده است.

واضح است در اینجا منظور، هر نوع شناختی نیست؛ بلکه معرفت نورانیت امام، معرفت به مقام و نوع هستی او و رابطه‌اش با حق تعالی است، نه شناخت قد و بالا و اینکه کجا متولد شده، چه جنگ‌هایی کرده، چه علمی دارد و...؛ که این‌ها مراتب نازل شناخت امام است. اما تنها قلب ممتحن است که می‌تواند در سفره‌ی معرفت نورانیت حضرت علیه السلام وارد شود و بپذیرد و انکار نکند.

یک ویژگی امتحان قلب، شرح صدر برای اسلام است؛ یعنی گرفتن نور اسلام و دریافت عمق آن، که همان نور معرفت امام و

ولایت انسان کامل است. ویژگی دیگر این قلب، عارف و بصیر شدن است؛ "صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا". "صَارَ" از مصدر صیرورت به معنای شدن است؛ مثل اینکه جنین از علقگی درمی آید و مضعه می شود، یعنی رتبه‌ی بالاتر کمالش به ظهور می رسد؛ یا مثل غوره که به انگور متحول می شود. انگور، کمال و پختگی غوره است و غوره، کالی و ناپختگی انگور؛ یعنی هر دو یکی اند، اما غوره، زمان کالی و ترشی است و انگور، زمان رسیدگی و شیرینی.

ما نیز انسان کال و ترش و ناقص الإیمانیم؛ هنوز به کمال نرسیده ایم و صیرورت ما، به معرفت مقام نورانیت امیرالمؤمنین علیه السلام است. در این بستر است که ما به نضج و پختگی و شیرینی وجودمان می رسیم؛ "صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا".

حضرت در ادامه‌ی روایت به معرفی مقام خود می پردازد، تا به اینجا می رسد که می فرماید:

"مَنْ آمَنَ بِمَا قُلْتُ وَ صَدَّقَ بِمَا بَيَّنْتُ وَ فَسَّرْتُ وَ شَرَحْتُ وَ أَوْضَحْتُ وَ نَوَّزْتُ وَ بَرَهَنْتُ، فَهُوَ مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ وَ هُوَ عَارِفٌ مُسْتَبْصِرٌ، قَدْ انْتَهَى وَ بَلَغَ وَ كَمَلَ؛ وَ مَنْ شَكَّ وَ عَنَدَ وَ جَحَدَ وَ وَقَفَ وَ تَحَيَّرَ وَ ارْتَابَ، فَهُوَ مُقَصِّرٌ وَ نَاصِبٌ."

هر کس به آنچه گفتم، ایمان آورد و آنچه را تبیین و تفسیر کردم و شرح و توضیح دادم و واضح و روشن و مبرهن نمودم، تصدیق کند، پس او مؤمن ممتحنی است که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده و سینه‌اش را برای اسلام گشاده کرده؛ و عارف روشن بین و اهل بصیرتی است که به نهایت بلوغ و کمال خود رسیده است. اما آن که شک کند، عناد ورزد، انکار و توقف نماید، متحیر شود و مردد بماند، پس او مقصر و ناصبی است!

حضرت می فرماید مؤمن ممتحن، کسی است که به آنچه در این حدیث آمده است، ایمان آورد؛ یعنی علی علیه السلام را نه از آن جهت که آدم خوبی است و نماز و روزه اش برتر از دیگران است، بلکه به دلیل فضایل و مناقبی که خود امام برمی شمرد، تصدیق کند. این تصدیق عرفانی در قلب - بر خلاف تصدیق منطقی که فقط صدور حکم در یک زمینه است - به این معنی است که وجود، خود، مصداق یک حقیقت شود، آن را بچشد و به آن صیروت یابد. پس مؤمنی که از این امتحان سربلند بیرون آید، شرح صدر به اسلام یافته، عارف مستبصر شده و به نهایت کمال خود رسیده است.

حضرت علی علیه السلام حدیث نورانیت را این گونه به پایان می برد:

"يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدَبُ، فَهَذَا مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ. فَتَمَسَّكْ بِهَا رَاشِدًا؛ فَإِنَّهُ لَا يَبْلُغُ أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا حَدَّ الْإِسْتِبْصَارِ، حَتَّى يَعْرِفَنِي بِالنُّورَانِيَّةِ؛ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَا، كَانَ مُسْتَبْصِرًا بِالْغَا كَامِلًا، قَدْ خَاضَ بَحْرًا مِنَ الْعِلْمِ وَ ارْتَقَى دَرَجَةً مِنَ الْفَضْلِ وَ أَطْلَعَ عَلَى سِرٍّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ مَكْنُونٍ خَزَائِنِهِ."<sup>۱</sup>

ای سلمان و ای جندب، این، معرفت من به نورانیت است. پس رشدیافته و کامل، به آن تمسک جوی؛ که همانا هیچ یک از شیعیان ما به نهایت بصیرت و روشنی نمی رسد، مگر مرا به نورانیت بشناسد. پس وقتی مرا به نورانیت شناخت، اهل بصیرت و بالغ و کاملی خواهد شد که در دریای بیکرانی از علم و معرفت [ما] غوطه ور شده، به درجه ای از فضل ارتقاء یافته و بر سرری از اسرار الهی و گنجینه های پنهان خداوند مطلع شده است.

پس بنا بر حدیث فوق، به تأکید، کسی از شیعیان به استبصار

۱- بحار الأنوار، ج ۲۶، صص ۱-۷.

نمی‌رسد مگر حضرت علی علیه السلام را به نورانیت بشناسد؛ و کسی آن جناب را به نورانیت نمی‌شناسد، مگر به آنچه خود آن حضرت، خود را شناسانده است. و گرنه ما از کجا می‌توانیم حضرت را به نورانیت بشناسیم؟! از فطرتمان، که دفینه شده؛ "قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا"؟<sup>۱</sup> یا از عقلمان که عقل جزئی محاسبه‌گر شده است؟! ما چیزی نداریم!

بیهوده مکش رنج و مکن رشته به سوزن

کاین خرده‌ی صدپاره‌ی ما، دوختنی نیست!

پس راهی نیست، جز آنکه معصوم را از طریق خودش بشناسیم.

### چرا چنین؟

حال باید قلب را بشناسیم و جایگاهش را پیدا کنیم، تا ببینیم چه موانعی برای شیعه وجود دارد که اگر چه بنا بر روایات فوق، اسرار ولایت را پذیرفته است، اما آثارش را ندارد، یعنی عارف و مستبصر نیست و اطلاع بر اسرار الهی ندارد!

ما ابتدا باید ببینیم جهلمان از کجاست. جهل ما از آنجاست که گمان می‌کنیم حقایق دینی، الفاظی‌اند که اگر ذهن، آن‌ها را بپذیرد، کافی است. مثلاً اگر ذهنمان "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" را بپذیرد، موحد می‌شویم؛ یا اگر حمد و سوره و رکوع و سجود و تشهد را در لفظ بگوییم، نمازگزار می‌شویم! و عجیب‌تر از همه‌ی این‌ها، گمان می‌کنیم ولایت و امامت، در پذیرش و باور ذهنی به آیه‌ی "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ

۱- سوره شمس، آیه ۱۰: نومیذ شد هر که آن [فطرت] را پوشاند!

نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا<sup>۱</sup> است!

در حالی که تمام این‌ها، باورهای معنوی ما هستند که حقایق عینی گسترده در بیرون از ذهن‌اند، نه مفاهیم ذهنی و مادی؛ همان طور که آب، دو حرف "الف" و "ب" در ذهن نیست، بلکه واقعیتی عینی در خارج است؛ و لذا ما هیچ گاه با "آب، آب" گفتن، طلب سیراب شدن نکرده‌ایم، بلکه هر گاه آب خواسته‌ایم، به واقعیتی عینی در عالم خارج رجوع کرده‌ایم و آن را خورده‌ایم.

پس باید باور کنیم قبول لفظ و مفهوم در ذهن، کافی و رساننده نیست و رشد و صیرورت در ما ایجاد نمی‌کند. همان طور که گفتن "لا إله إلا الله"، ما را به توحید نمی‌رساند و نیز با صرف الفاظ نماز، نمازگزار نمی‌شویم، فهم ذهنی روایات ولایت و مناقب هم ما را شیعه نمی‌کند. بلکه فهم ذهنی، تنها مقدمه‌ای است برای ورود به حقیقت عینی خارجی؛ نه هدفی که به آن بسنده کنیم و خیالمان راحت شود! ما این بینش را درباره‌ی واقعیات مادی، خوب می‌فهمیم؛ چرا که ملموس و محسوس ما هستند و مثلاً به راحتی می‌یابیم نان، مفهوم ذهنی نیست؛ بلکه واقعیتی عینی در عالم خارج است که باید آن را بخوریم. اما متأسفانه در حقایق وجودی، به ذهن اکتفا کرده‌ایم و این بینش، ما را بیچاره کرده است!

قدری بیندیشیم! واقعاً خدایی که برای وجود ناقص مادی ما، واقعیات عینی در خارج گذاشته است تا از آن‌ها استفاده کنیم و تأثیرش

را بگیریم، چطور برای وجود ابدی ما، حقایق عینی قرار نداده و به پذیرش ذهنی و لفظی بسنده کرده است؟! آن هم وجودی که بی نهایت اسرار دارد و مرگ و نیستی را در آن، راهی نیست. چگونه خواسته است ما با بایگانی و یادآوری الفاظ در ذهنمان، به عالم ابدیت، صیروت یابیم و به بهشت و کمال برسیم؟!.

در حالی که توحید، ولایت، امامت، نماز و تمام باورهای دینی ما، حقایق عینی در خارج اند؛ البته نه از نوع مادی و ناسوتی، بلکه از نوع معنوی و ملکوتی؛ و ما برای آنکه بتوانیم صیروت پیدا کنیم و از خامی به پختگی، از تلخی و ترشی به شیرینی و از نقص به کمال برسیم، باید با این حقایق عینی ارتباط برقرار کنیم.

اما آیا اصلاً می دانیم حقیقت نورانیت امیرالمؤمنین علیه السلام در عالم خارج چیست، که با آن ارتباط برقرار کنیم؟! البته وقتی می گوئیم در خارج، منظور این نیست که نور علی علیه السلام را می توانیم با چشم سر ببینیم! بلکه منظور، عینیت داشتن در خارج از ذهن و وجود نورانی یک حقیقت در نظام هستی است؛ نه وجودی ظلمانی و مادی که بتوان آن را حس کرد.

آیا تا به حال، خود را در خواب ندیده اید؟ مگر آنچه می بینید، خارج از لفظ و خارج از ماده نیست؟ آیا آن وجود خارج از لفظ و ماده، اثری ندارد؟! پس وقتی وجودهای ما، حقیقتی عینی و خارجی و صاحب اثر دارد، چطور ممکن است برترین حقایق عالم، فقط وجود ذهنی باشند و اثری نداشته باشند؟! اصلاً اگر چنین است، ما چگونه می توانیم با وجودهای ذهنی که فقط الفاظ و مفاهیم اند، مرتبط شویم؟!.



چگونه می‌خواهیم با لفظ، نفس ناطقه‌مان را وسعت دهیم؟! آیا تا کنون با آنچه در ذهن خود جای داده‌ایم، مرتبط شده‌ایم؟!

جسم ما برای رشدش، به آب احتیاج دارد و ما برای اینکه آن را با آب وسعت دهیم، نمی‌نشینیم و ذکر "آب، آب" بگیریم؛ زیرا جسممان این گونه صیورت پیدا نمی‌کند! نفس ناطقه‌ی ما هم وسعت می‌خواهد؛ اما نه با آب و ماده، بلکه با معارف و معنا وسعت پیدا می‌کند. حال بیندیشیم؛ وقتی جسم با لفظ آب وسعت پیدا نمی‌کند، آیا روح می‌تواند با لفظ "لا إله إلا الله" وسعت یابد؟!

بنابراین حقیقت توحید، وجود ذهنی نیست؛ وگرنه ما هر کدام برای خود، هر لحظه یک خدا داشتیم! چرا که ذهنمان برای هر کار، خدایی می‌تراشید! پس خدا، حقیقتی است غیر از آنچه ذهن ما پذیرفته است. امام هم همین طور است؛ و نیز سایر معارف دین. لذا ما باید روح خود را با آن حقایق نوری عینی متحد کنیم، تا وسعت یابد؛ چنان‌که بدنمان را با آب متحد می‌کنیم و آب را در آن جاری می‌سازیم، تا تشنگی‌مان برطرف شود.

باید نورانیت توحید را در خود بیابیم و جانمان را با حقیقت "بِنَفْسِي أَنْتَ وَ أُمِّي" متحد کنیم؛ وگرنه با صرف ذکر و قربان‌صدقه رفتن ظاهری، چیزی حاصل نمی‌شود. نباید دانایی را به جای دارایی بگیریم؛ زیرا "پای استدلالیان چوبین بود!" ولی ما دانستن توحید را با داشتن توحید اشتباه گرفته‌ایم؛ در حالی که باید آنچه را به آن معتقدیم، به فعلیت درآوریم؛ یعنی عینیت خارجی اعتقادمان را بیابیم و در عالم آن قرار بگیریم. ما باید به عالم نماز، عالم روزه و عالم بندگی‌مان وارد

شویم. اما عالم ما، عالم بشری است و حقیقت باقی وجودمان را در این  
 عالم فانی "كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ"<sup>۱</sup> پنهان کرده‌ایم و زیان‌کار شده‌ایم!  
 إن شاء الله به عنایت حضرات معصومین علیهم‌السلام در جلد بعد، به  
 بررسی این مسئله و شناخت راه‌حل و درمان این درد خواهیم پرداخت.

---

۱- سوره رحمن، آیه ۲۶: هر چه جز او، فانی است.

## سخن آخر

بارخدایا، شیرین‌ترین سفره‌ی هستی را به ما چشاندی و زیباترین فیض عالم را در جانمان ریختی؛ ممنونیم.

پروردگارا، ما را محب خود قرار دادی و محبتت را در آیینه‌هایت به ما نمایاندی؛ دیگر محبوبمان کن؛ ما را دوست بدار و به تحمل آنچه در وجود، حاملیم، برسان. ما را با مقام و جایگاه محبت خود آشنا کن، محبتت را در تمام زندگی‌مان کاربردی نما و مبادی میل ما و تعلقات قلبمان را به سوی آن که می‌پسندی، برگردان.

لطیفا، به فضیلت توفیق ادراک محبت مولا را به ما عنایت فرمودی؛ اینک توفیق اشتداد این محبت را از تو خواستاریم. یاری‌مان کن بتوانیم از دریای عمیق و بی‌کران و پر از لؤلؤ و مرجان فضایل ائمه علیهم‌السلام مستفیض شویم و کام قلبمان که تشنه‌ی امام‌شناسی است، سیراب گردد.

محبوبها؛ آخرین حرف را به نجوا می‌گوییم؛ از دل‌مان بشنو.

آمده‌ایم و می‌دانی دستمان خالی است. فقط یک چیز، گوشه‌ی قلبمان است؛ آن هم از توست و خود گذاشته‌ای تا هوایت از سرمان نرود؛ فقط یک چیز: محبت.

و این، اولین و آخرین تیر ترکش ماست؛ دریاب. مگذار بیهوده در هوا پیردا! مگذار از دستش بدهیم؛ خوش مدار که سرگردان سوی پیکانش شویم! کمان را خود به دست گیر و تیر را آنجا که خاطرخواهت است، روانه کن. ما را محب و محبوب آن که دوستش داری و دوستت دارد، قرار ده: آخرین حجت.

جان ما را برای صراط محبت بساز؛ صافمان کن، تا زیر دست آن محبوب، فراز و نشیب نشویم؛ رشته‌ی قبض و بسط دلمان دست او باشد و بس، و تنها او را ببینیم و بخواهیم؛ که ذره‌ای هوای غیر، همان و فرار محبت محبوب از دل، همان! و دیگر کو تا قرار؟! آن وقت باید دنبال محبوب بگردیم، بی محبت و او را بخواهیم بی طلب! و چه سخت کوششی است، تاب آوردن در این درد جان‌فرسا!

خدایا، از خود و از هوای غیر، به تو پناه می‌بریم؛ حفظمان کن.

اینک نه ما، که تمام هستی دنبال او می‌گردد؛ همه، چشم می‌گردانند تا جایی پیدایش کنند؛ خودت نگاه‌ها را به سوی او بکشان. چه بگوییم از ندیدنش، که:

غم فراق، نه آن می‌کند که بتوان گفت...

تو خود، دل‌ها را برای آمدنش آماده کن و این انتظار را پایان ده.

خدایا، به حق محبوبه‌ات، ظهور او را برسان.

نصیب

# شہادتِ پیرامون امامت

(بخش ہفتم از کتاب امامت و انسان کامل از دیدگاہ امام خمینی علیہ السلام)

## فصل اول: رابطه‌ی قبولی اعمال با ولایت<sup>۱</sup>

### ولایت، کمال دین

کمال الشیء، ما به تمامه و انجبر به نقصانه؛ فالصورة، کمال الهیولی، و الفصل، کمال الجنس؛ و لهذا عرفت النفس بأنها کمال اول لجسم طبیعی آلی، إذ هی کمال الهیولی باعتبار و کمال الجنس باعتبار؛ و لهذا كانت الولاية العلویة - أدامنا الله علیها - کمال الدین و تمام النعمة، لقوله: "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي"<sup>۲</sup>.

و قال ابو جعفر عليه السلام فی ضمن الروایة المفصلة فی الکافی: "ثُمَّ نَزَلَتْ الْوَلَايَةُ؛ وَ إِنَّمَا آتَاهُ ذَلِكَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ بِعَرَفَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي"؛ وَ كَانَ كَمَالُ الدِّينِ، بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، انتهى".

---

۱- شیعیان با استناد به آیات قرآن و احادیث، معتقدند که اعتقاد به ولایت و محبت خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله از پایه‌های ایمان و شرط پذیرش تمامی اعتقادات و اعمال و عبادات است. بنابراین پرسیده می‌شود که چرا اعتقاد به ولایت، چنین جایگاه بلندی یافته و چگونه محبت و ولایت این خاندان، نجات‌بخش انسان‌ها در دنیا و آخرت است؟

۲- سوره مائده، آیه ۳.

فسائر العبادات، بل العقائد و الملكات، بمنزلة الهيولى و الولاية، صورتها؛ و بمنزلة الظاهر و هي باطنها. و لهذا من مات و لم يكن له إمام، فميتته ميتة الجاهلية و ميتة كفر و نفاق و ضلال، كما في رواية الكافي.

فإن المادة و الهيولى، لا وجود لهما إلا بالصورة و الفعلية؛ بل لا وجود لهما في النشأة الآخرة أصلاً؛ "إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ"<sup>۱</sup> و هي "دار الحصاد" و "الدنيا مزرعة الآخرة"<sup>۲</sup>.

### ضرورت تمسک به ولایت ائمه علیهم السلام در سلوک إلى الله

بدان که طی این سفر روحانی و معراج ایمانی را با این پای شکسته و عنان گسسته و چشم کور و قلب بی نور، نتوان نمود: "وَمَنْ لَمْ

۱- سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۲- کمال شیء، عبارت است از چیزی که تمامیت شیء به آن است و نواقصش به وسیله آن رفع می شود. پس صورت، کمال هیولاست و فصل، کمال جنس؛ و به همین دلیل، نفس به عنوان نخستین کمال جسم طبیعی آلی تعریف شده؛ زیرا نفس به یک اعتبار، کمال هیولا و به اعتبار دیگر، کمال جنس است. و [نیز] به همین دلیل است که ولایت علوی - که خداوند، ما را بر آن مستدام دارد - کمال دین و تمام شدن نعمت است؛ همان طور که خداوند نیز فرموده: امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم. و حضرت ابو جعفر علیه السلام در ضمن روایتی طولانی در کافی فرمودند: سپس ولایت نازل شد و این [امر] در روز جمعه در صحرای عرفات واقع شد و خداوند این آیه را نازل فرمود: "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي"؛ و کمال دین به ولایت حضرت علی علیه السلام بود؛ تا پایان حدیث.

پس همه عبادات و بلکه عقاید و ملکات، به منزله هیولاست و ولایت، صورت آن؛ و یا آنها به منزله ظاهر و ولایت، باطن آنهاست؛ چنان که در روایت کافی آمده. زیرا ماده و هولا جز با داشتن صورت و فعلیت، وجود نمی یابند؛ بلکه اصلاً در نشئه آخرت، وجودی ندارند، چون آخرت، زنده است و جای برداشت است و دنیا کشتگاه آخرت است.

يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ<sup>۱</sup>. پس در سلوک این طریق روحانی و عروج این معراج عرفانی، تمسک به مقام روحانیت هادیان طرق معرفت و انوار راه هدایت، که واصلان إلى الله و عاکفان علی الله‌اند، حتم و لازم است؛ و اگر کسی با قدم انانیت خود، بی تمسک به ولایت آنان بخواهد این راه را طی کند، سلوک او إلى الشیطان و الهاویة است. و به بیان علمی، چنان‌که در ربط حادث به قدیم و متغیر به ثابت، محتاج به واسطه و رابطه‌ای است که وجهی ثبات و تغیر و قدم و حدوث داشته باشد؛ که اگر آن واسطه نباشد، فیض قدیم ثابت، عبور به متغیر حادث در سنت الهیه نکند و رابطه‌ی کونیّه‌ی وجودیه حاصل نشود؛ و در رابط بین این دو، انظار علمی ارباب علوم برهانی مختلف است. چنان‌که ذوق عرفانی را اقتضای دیگری است، که تفصیل آن از عهده‌ی این اوراق خارج است؛ و در ذوق عرفانی، رابط، فیض مقدس و وجود منبسط است که مقام برزخیت کبری و وسطیت عظمی را دارد و آن بعینه، مقام روحانیت و ولایت رسول ختمی ﷺ که متحد با مقام ولایت مطلقه علویه است، می‌باشد و تفصیل آن در رساله‌ی "مصباح الهدایة" نویسنده داده شده. همین طور در رابطه‌ی روحانیه‌ی عروجیه، که عکس رابطه کونیّه‌ی نزولیه است و بعبارة اخری، قبض وجود و رجوع إلى ما بدء است، محتاج به واسطه است که بدون آن واسطه صورت نگیرد و ارتباط قلوب ناقصه‌ی مقیّده و ارواح نازله‌ی محدوده به تامّ فوق التّمّام و مطلق من جمیع الجهات، بی واسطه‌های روحانی و

۱- سوره نور، آیه ۴۰.



رابطه‌های غیبی تحقق پیدا نکند.

و اگر کسی گمان کند که حق تعالی با هر موجودی، قیوم و به هر یک از اکوان، محیط است بی واسطه‌ی وسایط، چنان‌که اشاره به آن شده در آیه‌ی شریفه‌ی "مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا"<sup>۱</sup>، اختلاط بین مقامات و اشتباه بین اعتبارات نموده و مقام کثرت مراتب وجود را با فنای تعینات به هم خلط نموده؛ و این بحث را بدین رساله، چندان ارتباطی نیست و این قدر نیز از طغیان قلم واقع شد.

بالجمله، تمسک به اولیاء نعم که خود، راه عروج به معارج را یافته و سیر الی الله را به اتمام رسانده‌اند، از لوازم سیر الی الله است؛ چنان‌که در احادیث شریفه، به آن بسیار اشاره شده و در وسائل، بابی منعقد فرموده در بطلان عبادت بدون ولایت ائمه علیهم‌السلام و اعتقاد امامت آنان. و از کافی شریف حدیث نموده به سند خود از محمد بن مسلم که گفت: «شنیدم حضرت باقرالعلوم علیه‌السلام می‌فرمود: بدان ای محمد، همانا امامان جور و اتباع آنها، از دین خداوند معزول‌اند و گمراه‌اند و گمراه کنند؛ پس اعمالی که می‌کنند، مثل خاکستری است که در روز طوفانی، باد سخت به او وزد و او را متفرق کند»<sup>۲</sup>.

در روایت دیگر است که حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: «اگر کسی شب‌ها را به عبادت قیام کند و روزها را روزه بگیرد و تمام مالش را تصدق دهد و در تمام عمر، حج به جا آورد و نشناسد ولایت ولی الله را تا موالات او کند و جمیع اعمالش به دلالت او باشد، برای او پیش

۱- سوره هود، آیه ۵۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۹۰.

خداوند، ثوابی نیست و نیست او از اهل ایمان!»<sup>۱</sup>

### بطلان عبادات بدون اعتقاد به ولایت

شیخ صدوق به سند خود از ابو حمزه‌ی ثمالی حدیث کند که گفت: «حضرت علی بن الحسین علیه السلام به ما فرمود: کدام یک از بقعه‌ها افضل است؟ گفتیم: خداوند و رسول او و پسر رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: افضل بقعه‌ها برای ما، بین رکن و مقام است. اگر کسی عمر کند چندان که نوح عمر کرد در قومش، هزار سال إلا پنجاه سال، روزه بگیرد روز را و شب‌ها به عبادت بایستد در آن مکان، پس از آن ملاقات کند خدا را بی ولایت ما، نفع نرساند او را چیزی از آن!»

### حقیقت تمسک به مقام ولایت

این روز مبارک که از اعیاد بزرگ اسلام است و به حسب نصوص ما بالاترین عید است؛ و نکته‌اش هم این است که این [ولایت]، ادامه‌ی نبوت است، ادامه‌ی آن معنویت رسول‌الله است، ادامه‌ی آن حکومت الهی است. از این جهت، از همه‌ی اعیاد، بالاتر است و ما در این روز سعید، یکی از چیزهایی که وارد شده است، این است که بگوییم، بخوانیم: "الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمَتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ أَهْلِ

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۹۳.

۲- عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ لَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام: أَيُّ الْبِقَاعِ أَفْضَلُ؟ فَقُلْنَا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ، أَغْلَمُ. فَقَالَ: "أَفْضَلُ، مَا بَيْنَ الرَّكْنِ وَ الْمَقَامِ؛ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمَّرَ مَا عَمَّرَ نُوْحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا، يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وِلَايَتِنَا، لَمْ يَنْفَعَهُ ذَلِكَ شَيْئًا."

بیتہ ﷺ "۱".

تمسک به ولایت امیرالمؤمنین ﷺ چی هست؟ یعنی ما همین این را بخوانیم و رد بشویم؟ آن هم تمسک به ولایت امیرالمؤمنین ﷺ در روزی که ولایت به همان معنای واقعی خودش بوده است، نه تمسک به محبت امیرالمؤمنین ﷺ؛ تمسک به محبت اصلاً معنا هم ندارد. تمسک به مقام ولایت آن بزرگوار؛ به اینکه گر چه ما و بشر نمی‌تواند به تمام معنا، آن عدالت اجتماعی و عدالت حقیقی را که حضرت امیر ﷺ قدرت بر پیاده کردنش داشت، نمی‌توانیم ماها و هیچ کس، قدرت نداریم که پیاده کنیم؛ لکن اگر آن الگو پیدا شده بود، حالا هم ما باید به یک مقدار کمی که قدرت داریم، تمسک کنیم.

تمسک به مقام ولایت، معنایش این است که، یکی از معانی اش این است که ما ظلّ آن مقام ولایت باشیم. مقام ولایت که مقام تولیت امور بر مسلمین و مقام حکومت بر مسلمین است، این است که اگر چنان‌که حکومت تشکیل شد، حکومت، تمسکش به ولایت امیرالمؤمنین ﷺ این است که آن عدالتی که امیرالمؤمنین ﷺ اجرا می‌کرد، این هم به اندازه‌ی قدرت خودش اجرا کند. به مجرد اینکه ما بگوییم ما متمسک هستیم به امیرالمؤمنین ﷺ، این کافی نیست؛ این تمسک نیست اصلش. وقتی که حکومت، الگو قرار داد امیرالمؤمنین ﷺ را در اجرای حکومتش، در اجرای چیزهایی که باید اجرا بکند، اگر او را الگو قرار داد، این تمسک کرده است به ولایت

۱- مفاتیح الجنان، اعمال روز غدیر؛ سپاس، خدای را که ما را از متمسکان به ولایت امیرالمؤمنین ﷺ و خاندان بزرگوارش ﷺ قرار داد.

امیرالمؤمنین علیه السلام.

...و مردم ما هم که این دعا را یا این فقره را می خوانند، آن ها هم باید توجه کنند به اینکه تمسک به ولایت حضرت امیر علیه السلام برای آن ها، تبعیت از مقاصد اوست... همین طور گفتند که ما شیعه ی علی علیه السلام هستیم و همین که گفتند ما متمسک به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم، این کافی نیست؛ نمی شود این. این امور، اموری نیست که لفظی باشد و با الفاظ و با عبارات بتوانیم ما بگوییم تحقق پیدا کرده است؛ این ها یک امور عملی است، یک حکمت عملی است این ها. باید کسانی که مدعی هستند که ما شیعه ی امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم، تبع او هستیم، باید در قول و فعل و نوشتن و گفتن و همه چیز، تبعیت از او داشته باشند. اگر این تبعیت نباشد و ما بگوییم که ما شیعه هستیم، یک گزافی گفته ایم، یک لاطالی گفته ایم.

### بحث روایی پیرامون کفایت حب و اعتقاد به ائمه علیهم السلام از عمل

بالسند المتصل إلى الشيخ الأقدم، محمد بن يعقوب الكليني رحمته الله، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن ذكره، عن عبيد بن زرارة، عن محمد بن مارد، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: حديث روى لنا أنك قلت: إذا عرفت، فأعمل ما شئت. فقال: "قد قلت ذلك". قال: قلت: وإن زنوا أو سرقوا أو شربوا الخمر؟ فقال لي: "إننا لله وإنا إليه راجعون؛ والله ما أنصفونا أن نكون أخذنا بالعمل ووضع عنهم! إنما قلت: إذا عرفت، فأعمل ما شئت من قليل الخير وكثيره؛ فإنه يقبل منك".<sup>۱</sup>

راوی حدیث شریف گوید: به جناب صادق علیه السلام گفتم: حدیثی برای ما روایت شده که شما فرمودید وقتی معرفت پیدا کردی - یعنی در حق ائمه علیهم السلام - هر چه می خواهی بکن. فرمود: من چنین گفتم. گفت گفتم: گر چه زنا کنند یا دزدی کنند یا شراب بخورند؟ فرمود: "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ"؛ به خدا قسم که بی انصافی نمودند با ما، که ماها خود اخذ شویم به اعمال و از آنها برداشته شود! آنچه من گفتم، این بود که وقتی معرفت پیدا کردی، هر چه می خواهی، بکن از عمل خیر، چه کم و چه زیاد، از تو قبول می شود.

قوله "إِذَا عَرَفْتَ": مقصود از معرفت در این حدیث، معرفت امام علیه السلام است. "قَالَ: قُلْتُ"، ممکن است با ضمّ "تاء" به صیغه ی متکلم، و ممکن است به صیغه ی خطاب باشد. "وَإِن زَنَوْا"، کلمه ی "إِن" وصلیه است؛ ای إِذَا عَرَفُوا، فَأَعْمَلُوا مَا شَاءُوا وَإِن كَان مِنَ الْكَبَائِرِ.

قوله علیه السلام "إِنَّا لِلَّهِ": کلمه ی استرجاع را در مقام شدت مصیبت و عظمت آن گویند؛ و چون این افترا یا سوء فهم، از مصیبت های بزرگ بوده، حضرت در مقام کمال تحاشی از آن چنین فرمودند.

قوله علیه السلام "أَنْ نَكُونَ": ای فی أَنْ نَكُونَ، یعنی انصاف نکردند با ما در اینکه ما مورد تکلیف و مأخوذ بر آن باشیم، و آنها به واسطه ی اعتقاد به ما، مورد تکلیف نباشند و مأخوذ بر اعمال نشوند. بعد از آن بیان مقصود خود را فرمودند که ولایت، شرط قبول افعال است؛ چنان که اشاره به آن بیاید إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

### جمع بین دو دسته اخبار معارض

بدان که اگر کسی مراجعه کند به اخبار وارده، و در حالات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام و کیفیت عبودیت و اجتهاد آنها و تضرع

و زاری و ذلّ و مسکنت و خوف و حزن آنها در پیشگاه مقدس ربّ العزة و کیفیت مناجات آنها در محضر قاضی الحاجات، که از حد تواتر بیرون است و از صدها افزون، و همین طور مراجعه کند به وصیت‌هایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌کردند و وصیت‌های ائمه علیهم السلام بعضی به بعضی، و وصیت‌هایی که به خواص شیعیان و خلص موالیان می‌فرمودند و تأکیدات و سفارش‌های خیلی بلیغی که می‌فرمودند و آنها را از معصیت خدای تعالی تحذیر می‌نمودند، که در اصول و فروع تکالیف، کتب اخبار از آن مشحون است، علم قطعی حاصل می‌کند که اگر بعض روایات به حسب صورت و ظاهر، مخالف با آن احادیث وارد شده است، ظاهر آنها مراد نیست. پس اگر طوری ممکن بود تأویل آن، که منافات با آن احادیث قطعی صریحه، که از ضروریات دین است، نداشته باشند، آن را تأویل کنیم؛ یا جمع عرفی داشت، جمع کنیم؛ و إلاّ ردّ علم آن به قائلش می‌نماییم. و ما اکنون در این اوراق نمی‌توانیم جمیع اخبار یا عشری از اعشار آن را ذکر کنیم و بیان توفیق آنها نماییم؛ ولی از ذکر بعض روایات طرفین ناچاریم، تا حقیقت حال معلوم شود:

### سفارش به طاعات و عبادات

کافی یاسناده عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "شيعتنا [هم] الشاحبون الذابلون الناحلون؛ الذين إذا جنهم الليل، استقبلوه بحزن".<sup>۱</sup>

فرمود: شیعیان ما کسانی هستند که دارای حزن و اندوه‌اند و لاغر اندام‌اند از شدت حزن و عبادت؛ آن‌هایی هستند که چون فرو گیرد آن‌ها را تاریکی شب، استقبال کنند آن را به حزن.

و روایت به این مضمون که علامت شیعیان را بیان فرماید، بسیار است.

و عنه، عَنْ الْمُفَضَّلِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِيَّاكَ وَالسَّقِلَّةَ فَإِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَفَرَجُهُ وَاشْتَدَّ جِهَادُهُ وَعَمِلَ لِخَالِقِهِ وَرَجَا ثَوَابَهُ وَخَافَ عِقَابَهُ؛ فَإِذَا رَأَيْتَ أَوْلِيكَ، فَأَوْلِيكَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ".<sup>۱</sup>

فرمود: بر حذر باش از این مردم پست! جز این نیست که شیعه‌ی علی علیه السلام کسی است که عقیف باشد بطن و فرج او، و شدید باشد جهاد او، و عمل کند برای آفریدگارش، و امید ثواب او را داشته باشد و خوف عقاب او را داشته باشد. وقتی این جماعت را دیدی، آن‌ها شیعه‌ی جعفر بن محمد علیه السلام هستند.

و عَنْ الْأَمَالِيِّ لِلْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيِّ شَيْخِ الطَّائِفَةِ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ الرَّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِخَيْثَمَةَ: "أَبْلِغْ شِيعَتَنَا أَنَا لَأَنْغِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا؛ وَأَبْلِغْ شِيعَتَنَا أَنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْعَمَلِ؛ وَأَبْلِغْ شِيعَتَنَا أَنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ حَسْرَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ؛ وَأَبْلِغْ شِيعَتَنَا أَنَّهُمْ إِذَا قَامُوا بِمَا أَمَرُوا، أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ".<sup>۲</sup>

فرمود جناب باقرالعلوم علیه السلام به خیثمه که: ابلاغ کن به شیعیان ما، که ما بی‌نیاز نمی‌کنیم از خداوند، چیزی را؛ یعنی به اعتماد به ما، از عمل باز نمانید. و برسان به شیعیان ما که نرسد آنچه پیش خدا هست، مگر به عمل. و به شیعیان ما ابلاغ کن، بزرگ‌ترین مردم در حسرت روز قیامت، کسی است که وصف کند عدلی

۱- الکافی، ج ۲، ص ۲۳۳.

۲- الأمالی، ص ۳۷۰، مجلس ۱۳.

را، پس از آن مخالفت کند او را و عدول کند به سوی غیر آن. و ابلاغ کن به شیعیان ما که اگر قائم شدند به آنچه به آن مأمورند، یعنی اگر اطاعت خداوند را کردند، آن‌ها اهل نجات هستند فقط.

کافی باسناده عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: "لَا تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ؛ فَوَ اللَّهِ مَا شِيعَتْنَا، إِلَّا مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ"<sup>۱</sup>.

یعنی: عذر تراشی نکنید در معاصی خدا، و رأی‌های باطل را متابعت نکنید، که ما شیعه هستیم و انتساب به اهل بیت علیهم السلام اسباب نجات ماست؛ به خدا قسم که نیست شیعه‌ی ما، مگر کسی که اطاعت خدای تعالی کند.

### تأکید ائمه علیهم السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله به عمل و تقوای الهی

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي: "يَا جَابِرُ، أَيْكْتَفِي مَنْ يَنْتَحِلُ الشُّبْحَ، أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ فَوَ اللَّهِ مَا شِيعَتْنَا، إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَ أَطَاعَهُ... إِلَى أَنْ قَالَ: فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ؛ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ لَا بَيْنَ أَحَدٍ، قَرَابَةٌ؛ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ وَ أَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ، اتَّقَاهُمْ وَ اعْمَلْهُمْ بِطَاعَتِهِ. يَا جَابِرُ، وَ اللَّهِ مَا يَتَّقَرُّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ. مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ لَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ. مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا، فَهُوَ لَنَا وَليٌّ؛ وَ مَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا، فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ، وَ مَا تَنَالُ وَ لَا يَتَنَا، إِلَّا بِالْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ"<sup>۲</sup>.

فرمود: ای جابر، آیا کفایت می‌کند کسی را که مدعی تشیع است، اینکه دعوی کند دوستی ما اهل بیت را؟ به خدا قسم که شیعه‌ی ما نیست، مگر کسی که از خدا بترسد و اطاعت او کند... (تا آنکه فرمود:) بترسید از خدا و عمل کنید برای آنچه پیش خداوند است (یعنی از ثواب‌ها). نیست میانه‌ی خدا و کسی، خویشاوندی. دوست‌ترین بندگان، پیش خدای تعالی و اکرم آن‌ها بر او، پرهیزگارتر آن‌ها و

۱- الکافی، ج ۲، ص ۷۳.

۲- الکافی، ج ۲، صص ۷۴-۷۵.



عمل کننده تر از آنهاست به فرمایشات او. ای جابر، به خدا قسم که تقرب به خداوند تعالی حاصل نشود، مگر به اطاعت. نیست با ما آزادی از آتش و نیست برای کسی، حجت بر خداوند. کسی که مطیع خداوند است، او دوست ماست و کسی که عصیان خداوند کند، او دشمن ماست. و ولایت ما نیل نشود، مگر به عمل و پرهیزکاری.

و هم در کافی شریف، سند به حضرت باقر العلوم علیه السلام رساند که فرمود: ای جماعت شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله، شماها در حد وسط باشید که غالیان به شما رجوع کنند و تالیان به شما ملحق شوند. یکی از انصار که اسمش سعد بود، عرض کرد: فدایت شوم، غالی چیست؟ فرمود: قومی هستند که درباره‌ی ما چیزهایی گویند که ما درباره‌ی خود نگوییم؛ پس آنها از ما نیستند و ما از آنها نیستیم. عرض کرد: تالی چیست؟ فرمود: کسی است که طالب هدایت است و طریق آن را نمی‌داند و می‌خواهد که خیر به او برسد و عمل کند. پس از آن، رو به شیعیان فرمود و گفت: «به خدا قسم که با ما برائت و آزادی از خداوند نیست - یعنی از سخط و عذاب او -، و بین ما و خداوند، خویشاوندی نیست و ما بر خداوند حجتی نداریم؛ و تقرب به خدا حاصل نکنیم، مگر به اطاعت و فرمانبرداری. و هر کس از شما مطیع خداوند باشد، فایده دارد به [حال] او ولایت و دوستی ما؛ و هر کس فرمانبردار خدا نباشد از شماها، ولایت ما به او نفعی نرساند. وای بر شما، مغرور نشوید؛ وای بر شما، مغرور نشوید!»

۱- الکافی، ج ۲، صص ۷۵-۷۶: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ، شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام، كُونُوا النُّمْرُقَةَ الْوَسْطَى، يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ الْغَالِي وَ يَلْحَقُ بِكُمْ التَّالِي. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، يُقَالُ لَهُ سَعْدٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا الْغَالِي؟ قَالَ: قَوْمٌ يَقُولُونَ فِيْنَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا؛ فَلَيْسَ أَوْلِيكَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُمْ. قَالَ: فَمَا التَّالِي؟ قَالَ: الْمُرْتَادُ، يُرِيدُ الْخَيْرَ، يُبَلِّغُهُ الْخَيْرَ، يُؤَجِّرُ عَلَيْهِ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا مَعَنَا مِنَ اللَّهِ بَرَاءَةٌ وَ لَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ اللَّهِ قَرَابَةٌ وَ

و هم در کافی شریف است که حضرت باقرالعلوم علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد بر "صفا" پس فرمود: ای اولاد هاشم، ای اولاد عبدالمطلب، من رسول خدا هستم به سوی شما و من شفقت دارم نسبت به شما؛ و همانا عمل من برای خود من است و از برای هر یک از شما، عمل اوست. نگویند که محمد از ماست و زود است که ما داخل شویم در آنجایی که او داخل شود. نه! به خدا قسم، ای بنی عبدالمطلب، دوستان من از شما و غیر شما نیست، مگر پرهیزکاران. آگاه باشید که من نمی‌شناسم شما را روز قیامت، در صورتی که بیایید و تحمل کرده باشید دنیا را به پشت‌های خود؛ و مردم دیگر بیایند نزد من، در صورتی که آخرت، حمل آن‌هاست!

و هم در روایت جابر متقدم است که فرمود حضرت باقرالعلوم علیه السلام: ای جابر، مذاهب باطله و رأی‌های فاسده، تو را گول نزنند که گمان کنی حب علی علیه السلام تو را بس است. آیا کفایت می‌کند برای مرد که بگوید من دوست می‌دارم علی علیه السلام را و دارای ولایت او هستم، و مع ذلک، فعال و دارای کثرت عمل نباشد؟! اگر بگویند من رسول خدا را دوست می‌دارم - با آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام بهتر است - پس از آن، متابعت سیره‌ی او نکند و عمل به سنت او ننماید، از

---

لَا لَنَا عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ وَلَا نَتَّقِرُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ؛ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعاً لِلَّهِ، تَنَفَعَهُ وَلايَتُنَا وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ عَاصِياً لِلَّهِ، لَمْ تَنَفَعَهُ وَلايَتُنَا؛ وَيَحْكُمُ لَاتَفْتَرُوا! وَيَحْكُمُ لَاتَفْتَرُوا!

۱- الکافی، ج ۸، ص ۱۸۲: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: "قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى الصَّفَا، فَقَالَ: يَا بَنِي هَاشِمٍ، يَا بَنِي عَبْدِالمُطَلِّبِ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ وَإِنِّي شَهِيقٌ عَلَيْكُمْ؛ وَإِنِّي لِي عَمَلِي وَإِلْكَ رَجُلٌ مِنْكُمْ عَمَلُهُ؛ لَاتَقُولُوا إِنِّي مُحَمَّدٌ مِنَّا وَتَدْخُلُ مَدْخَلَهُ؛ فَلَا وَاللَّهِ، مَا أَوْلِيَانِي مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ يَا بَنِي عَبْدِالمُطَلِّبِ، إِلَّا الْمُتَّقُونَ. أَلَا قَلِيلٌ أَهْرَفِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، تَأْتُونَ تَحْمِلُونَ الدُّنْيَا عَلَى ظُهُورِكُمْ وَيَأْتُونَ النَّاسَ يَحْمِلُونَ الْآخِرَةَ..."

حب او نفعی برای او حاصل نشود.<sup>۱</sup>

### بهشت و جهنم در گرو عمل

و در حکایت معروف طاووس است که دید صدای ناله و تضرع و زاری می‌آید، تا آنکه صاحب آن ناله خاموش شد و گویی غشوه‌ای برای او دست داد. چون به بالین او آمد، دید جناب علی بن‌الحسین علیه السلام است. سر آن بزرگوار را به دامن گرفت و کلماتی مشتمل بر آنکه تو فرزند رسول خدا و جگرگوشه‌ی فاطمه‌ی زهرایی و بالآخره بهشت از شماست، عرض کرد. آن سرور فرمود: خداوند بهشت را خلق فرموده از برای کسی که عبادت و اطاعت او کند، اگر چه غلام حبشی باشد؛ و آتش را خلق فرموده برای کسی که معصیت او کند، گر چه اولاد قریش باشد، (یا سید قریش باشد).<sup>۲</sup>

این است چند حدیث از احادیث شریفه‌ی صریحه به اینکه این اشتها‌ی کاذبه که ما اهل دنیا و معصیت داریم، غلط و باطل است و از هوس‌های شیطانی و مخالف با عقل و نقل است. و ضمیمه نما به آن، آیات شریفه‌ی قرآنی را مثل قول خدای تعالی: "كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ"

۱- الکافی، ج ۲، ص ۷۴: قَالَ: يَا جَاهِرُ، لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ حَسْبُ الرَّجُلِ، أَنْ يَقُولَ أَحِبُّ عَلِيًّا عليه السلام وَ اتَّوَلَاةً، ثُمَّ لَا يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا. فَلَوْ قَالَ: إِنِّي أَحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله - فَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله خَيْرٌ مِنِّي عَلِيًّا عليه السلام - ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَ لَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ، مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئًا.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۸۲: "... قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا طَاوُوسُ؛ دَعَّ عَنِّي حَدِيثَ أَبِي وَ أُمِّي وَ جَدِّي. خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَ أَحْسَنَ وَ لَوْ كَانَ عِبْدًا حَبَشِيًّا، وَ خَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَ لَوْ كَانَ وَكِدًّا قُرَشِيًّا."

رَهِيْنَةً<sup>۱</sup>؛ و مثل قوله تعالى: "فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ"<sup>۲</sup>؛ و مثل قوله تعالى: "لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ"<sup>۳</sup>. و غير اینها از آیات شریفه که در [هر] صفحه از کتاب الهی موجود است، که تأویل و تصرف در آن، خلاف ضرورت است.

و در مقابل اینها احادیث دیگری است که آنها هم در کتب معتبره مذکور است، ولی نوعاً جمع صحیح عرفی دارد؛ و اگر جمع نیز پسند نیفتد و قابل تأویل نباشند، مقاومت با این همه حدیث صحیحهای صریحهای متواتره‌ی مؤیده به ظواهر قرآنی و نصوص فرقانیه و عقل سلیم و ضرورت مسلمین ننماید.

### حدیث "الإيمان لا يضرُّ معهُ عملٌ"

فمن ذلك، ما رواه ثقة الإسلام الكليني بإسناده عن يوسف بن ثابت بن أبي سعيدة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "الإيمان لا يضرُّ معهُ عملٌ وَ كَذَلِكَ الْكُفْرُ لَا يَنْفَعُ مَعَهُ عَمَلٌ"<sup>۴</sup>؛ حضرت صادق عليه السلام فرمود: ایمان، ضرر نرساند با آن، عملی؛ و کفر نیز نفع نرساند با آن، عملی. و چند حدیث دیگر به این مضمون وارد است<sup>۵</sup>.

۱- سوره مدثر، آیه ۳۸: هر کس در گرو چیزی است که اندوخته است..

۲- سوره زلزال، آیات ۷ و ۸: پس هر که به قدر ذره‌ای نیکی برداشت باشد، آن را می‌بیند و هر که به قدر ذره‌ای بدی کرده باشد، آن را خواهد دید.

۳- سوره بقره، آیه ۲۸۶: هر چه (از نیکی)، کرده، از آن اوست و هر چه (از بدی کرده)، به زیان اوست.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۴.

۵- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۴.

دیگری که در برزخ و مواقف قیامت از آنها بشود.

و نویسنده گمان می‌کند که ممکن است این اخبار را حمل کرد به آنکه ایمان، قلب را طوری منور می‌کند که اگر فرضاً گاهی خطا یا گناهی از انسان صادر شود، به واسطه‌ی آن نور و ملکه‌ی ایمان، جبران کند به توبه، و رجوع إلى الله نماید؛ و صاحب ایمان بالله و یوم الآخرة، نگذارد اعمالش به روز حساب افتد. پس در حقیقت، این اخبار، "حَثُّ بر تمسک به ایمان و بقای به آن" است. چنان‌که نظیر این، حدیثی است که در کافی شریف از حضرت صادق علیه السلام نقل فرموده که: حضرت موسی علیه السلام به جناب خضر علیه السلام گفت: من از رفاقت با تو، دارای شرافت و حرمت شدم؛ پس وصیتی به من فرما. فرمود به او که: ملازم باش با چیزی که ضرر نرساند به تو با آن، چیزی؛ چنان‌که با غیر آن، به تو چیزی نفع نرساند.<sup>۱</sup>

### ذکر حدیث دیگر در این باب

و من ذلک ما رواه بإسناده عن مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ رَفَعَهُ

۱- مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۳۹۶.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۴: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: "قال موسى للخضر عليه السلام: قد تحرمت بصحبتك؛ فأومئني قال له: الزم ما لا يضرک معه شيء كما لا ينفکک مع غيره شيء."

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثِيرًا مَا يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، دِينَكُمْ دِينَكُمْ؛ فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ، خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ وَالسَّيِّئَةُ فِيهِ، تُغْفَرُ وَالْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ، لَا تُقْبَلُ"<sup>۱</sup>.

می فرمود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه، بسیاری از اوقات: ای مردم، حفظ کنید دین خود را و دست از آن برندارید؛ زیرا که گناه در آن، بهتر از حسنه در غیر آن است، و گناه در آن آمرزیده شود و در غیر آن، عبادات و حسنات قبول نگردد.

و این حدیث شریف و امثال آن که در مقام ترغیب به ملازمت دیانت حقه است، دلالت بر آن دارد که سیئات مؤمنین و صاحبان دین حق، بالأخره آمرزیده شود؛ چنان که خداوند فرماید: "إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا"<sup>۲</sup>. و از این [جهت]، سیئات آنها را توان گفت که بهتر از حسنات دیگران است که هیچ وقت قبول نشود؛ بلکه شاید حسناتی که شرایط قبول مثل ایمان و ولایت در آن نباشد، خود دارای ظلمتی باشد که از سیئات مؤمنین، که به واسطه‌ی نور ایمان، در خوف و رجا هستند، ظلمت و کدورتش بیشتر باشد. بالجمله، این حدیث دلالت ندارد بر آنکه اهل ایمان بر سیئات خود مأخوذ نیستند؛ چنان که ظاهر است.

### پیرامون حدیث "حُبُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ"

و از جمله احادیث مشهوره که گویند بین فریقین مشهور است،

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۴.

۲- سوره زمر، آیه ۵۳: به درستی که خداوند، تمام گناهان را می‌آمرزد.

این است که: "حُبُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ وَ بُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا يَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ"؛ دوستی علی علیه السلام حسنه‌ای است که با آن، هیچ گناهی ضرر نمی‌رساند و بغض آن سرور، گناهی است که هیچ نیکویی با آن نفع نبخشد.

و این حدیث شریف در سلک حدیثی است که درباره‌ی ایمان، پیش از این مذکور شد و معنی آن یا به طوری است که مرحوم مجلسی در آن اخبار احتمال دادند، که مقصود از "ضرر"، خلود در نار یا دخول در نار است، یعنی حب آن سرور که سرمایه‌ی ایمان و اکمال و اتمام آن است، موجب شود به شفاعت شافعین، از نار مستخلص شود. و این چنان که گفتیم، منافات ندارد با آنکه عذاب‌های گوناگون برزخ را داشته باشد؛ چنان که در حدیث است که فرمودند: شماها برزخ خود را اصلاح کنید، ما در قیامت از شما شفاعت می‌کنیم.<sup>۱</sup>

و یا آنکه آن طور که ما ذکر کردیم، مقصود باشد که حب آن سرور، نورانیت و ملکه‌ی [ایمان] در قلب حاصل کند که احتراز از

۱- مناقب، ج ۳، ص ۱۹۷.

۲- الکافی، ج ۳، ص ۲۴۳: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي سَمِعْتُكَ وَأَنْتَ تَقُولُ كُلُّ شَيْعَتِنَا فِي الْجَنَّةِ عَلَيَّ مَا كَانَ فِيهِمْ. قَالَ: "صَدَقْتُكَ؛ كُلُّهُمْ وَاللَّهِ فِي الْجَنَّةِ". قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ إِنَّ الدُّنُوبَ كَثِيرَةٌ كَبِيرَةٌ. فَقَالَ: "أَمَّا فِي الْقِيَامَةِ، فَكُلُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ، بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ الْمُطَاعِ أَوْ وَصِيِّ النَّبِيِّ؛ وَلَكِنِّي وَاللَّهِ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ". قُلْتُ: وَمَا الْبَرْزَخُ؟ قَالَ: "الْقَبْرُ، مِنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ"؛ به ابو عبدالله گفتم: شنیدم که می‌گفتی همه‌ی شیعیان به رغم آنچه در آن‌هاست (گناهانی که دارند)، در بهشت جای دارند. فرمود: به تو راست گفتم؛ به خداوند سوگند که همه‌ی آن‌ها در بهشت جای دارند. گفتم: فدایت شوم، گناهان بسیارند و بزرگ! فرمود: اما در قیامت، همگی شما با شفاعت پیامبر که خواسته‌اش برآورده می‌شود، یا جانشینش، در بهشت خواهید بود؛ اما به خداوند سوگند که من در برزخ بر شما می‌ترسم. گفتم: برزخ چیست؟ فرمود: همان قبر است از هنگام مرگ تا روز قیامت.

گناهان کند و اگر گاهی به گناهی مبتلا شد، آن را به توبه و انابه ترمیم نماید و نگذارد که رشته‌ی کار از دستش بیرون رود و مهار نفس گسیخته گردد.

### اثر محبت ائمه علیهم السلام در تبدیل سیئات به حسنات

و از جمله، یک دسته اخباری است که در ذیل آیه‌ی شریفه در سوره‌ی فرقان مذکور شده: قال تعالی: "وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا. إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا"؛ فرمود: آن‌هایی که نمی‌خوانند با خداوند، خدای دیگری، و نمی‌کشند نفسی را که خداوند حرام کرده است کشتن او را، مگر به حق (در موارد مقرر)، و زنا نمی‌کنند، این‌ها بندگان خاص خداوند هستند. و کسی که چنین کارهایی کند، به جزای تام خود می‌رسد، مضاعف شود عذاب برای او روز قیامت، و مخلد شود در آن عذاب با خواری؛ مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل نیکو بکند. آن‌ها را تبدیل می‌فرماید خداوند، سیئاتشان را به حسنات. و می‌باشد خداوند، آمرزنده و مهربان.

در ذیل این آیه، اخبار کثیره هست که ما به ذکر یکی از آن‌ها [ها]

اکتفا می‌کنیم؛ زیرا که همه قریب به هم هستند در معنی و مضمون:

عَنِ الشَّيْخِ فِي أَمَالِيهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: "فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ"



حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا". فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يُوتَى بِالْمُؤْمِنِ الْمُذْنِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، حَتَّى يُقَامَ بِمَوْقِفِ الْحِسَابِ؛ فَيَكُونُ اللَّهُ تَعَالَى هُوَ الَّذِي يَتَوَلَّى حِسَابَهُ، لَا يُطْلَعُ عَلَى حِسَابِهِ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ؛ فَيَعْرِفُهُ ذَنْبَهُ حَتَّى إِذَا أَقْرَبَ سَيِّئَاتِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْكَتَبَةِ: بَدِّلُوها حَسَنَاتٍ وَأَظْهِرُوهَا لِلنَّاسِ؛ فَيَقُولُ النَّاسُ حِينَئِذٍ: مَا كَانَ لِهَذَا الْعَبْدِ سَيِّئَةٌ وَاحِدَةٌ! ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ. فَهَذَا تَأْوِيلُ الْآيَةِ وَهِيَ فِي الْمُذْنِبِينَ مِنْ شِيعَتِنَا خَاصَّةً".<sup>۱</sup>

محدث جلیل القدر محمد بن مسلم ثقفی رضی اللہ عنہ می فرماید: سؤال [کردم] از حضرت باقرالعلوم علیه السلام از معنی قول خدا: "فَأَوْلِيكَ... الخ؛ فرمود: آورده شود مؤمن گناه کار در روز قیامت، تا [قرار گیرد] در موقف حساب؛ پس ذات مقدس حق، خود، حساب او را بکشد و هیچ یک از مردم [را] بر حساب او آگاه نگرداند. پس از آن، گناهان او را به او معرفی فرماید، تا آنکه اقرار به گناه خود کند. خدای تعالی به نویسندگان امر فرماید که گناهان او را مبدل به حسنات کنند و به مردم اظهار کنند. پس مردم می گویند: برای این بنده، یک گناه هم نبود! پس از آن، امر فرماید که او را به بهشت ببرند. این است تأویل این آیه؛ و این، در گناهکاران از شیعیان ماست خاصتاً.

### ولایت ائمه علیهم السلام واسطه‌ی حصول و قبول ایمان

اینکه آیه‌ی شریفه را بالتّمام نوشتم و کلام را طولانی کردم، برای آن است که مطلب چون از مهمات است و بسیاری از اهل منبر به مردم عامه بد فهماندند این قبیل اخبار را، و ربط آن‌ها به آیه‌ی شریفه جز به ذکر آیه معلوم نمی‌شد، از این جهت معذورم از طول ممل. کسی که

۱- الأملی شیخ طوسی، ص ۷۳، مجلس سوم.

صدر و ذیل آیهی شریفه را ملاحظه کند، می‌فهمد که مردم مطلقاً به اعمال خود گرفتارند و مؤاخذ در زشتی‌ها هستند، مگر آن‌هایی که ایمان آورند و توبه از گناهان کنند و عمل صالح به جا آورند. و این سه در هر کس جمع شود، رستگار و مورد الطاف خداوند است و در پیشگاه مقدس حق، محترم است و سیئات و گناهان [او] مبدل به حسنات شود. و جناب باقرالعلوم علیه السلام نیز تأویل همین را فرمودند که کیفیت حساب و موقف چنین اشخاصی به این ترتیب است. متها آنکه این، خاص به شیعیان اهل بیت علیهم السلام است و دیگر مردم از آن محروم هستند، زیرا که ایمان حاصل نشود مگر به ولایت علی علیه السلام و اوصیای او از معصومین طاهرین علیهم السلام؛ بلکه ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله قبول نشود بدون ولایت؛ چنان‌که در فصل بعد از این، *إن شاء الله* مذکور شود. پس این آیهی شریفه و اخبار مفسره را باید از ادله‌ی اولیه شمرد؛ زیرا که دلالت دارد بر آنکه اگر شخص ایمان داشته باشد و جبران گناهان را با توبه و عمل صالح نکند، مشمول این آیه نخواهد بود.

پس ای عزیز، شیطان تو را مغرور نکند و هواهای نفسانیه، تو را گول نزند. البته انسان تنبل مبتلا به شهوات و حب دنیا و جاه و مال، مثل نویسنده، همیشه دنبال بهانه است از برای تأیید تنبلی خود، و هر چه موافق با شهوات او باشد و مؤید هواهای نفسانیه و خیالات شیطانیهی او باشد، اقبال به آن نماید و چشم و گوش خود را به آن باز کند، بدون آنکه فحص از مغزای آن نماید یا به مقابلات و معارضات آن نظر نماید. بیچاره گمان می‌کند به مجرد دعوی تشیع و حب اهل بیت طهارت و عصمت علیهم السلام جواز ارتکاب هر محرّمی را خدای

نخواستہ دارد و قلم تکلیف، نعوذ باللہ، از او برداشته شده! بدبخت نمی‌داند که شیطان بر او تعمیه کرده و در آخر عمر، بیم آن است که محبت بی‌مغز بی‌فایده نیز از دستش برود و با کف تھی در صف نواصب اهل بیت علیہم السلام محشور گردد. آخر دعوی محبت کسی [اگر] بی‌نه نداشته باشد، پذیرفته نیست. ممکن نیست من با شما دوست باشم و محبت و اخلاص داشته باشم، و بر خلاف تمام مقاصد و مطلوبات شما اقدام کنم. درخت محبت، ثمره و نتیجه‌اش عمل بر طبق آن است و اگر این ثمره را نداشته باشد، باید دانست که محبت نبوده، خیال محبت بوده.

### تلازم محبت ائمه علیہم السلام با پیروی عملی

پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم و اهل بیت مکرم او علیہم السلام تمام عمر خود را صرف در بسط احکام و اخلاق و عقاید نمودند و یگانه مقصد آنها، نشر احکام خدا و اصلاح و تهذیب بشر بوده و هر قتل و غارت و ذلت و اهانتی را در راه این مقصد شریف، سهل شمردند و از اقدام بازماندند. پس محب و شیعه‌ی آنها، کسی است که در مقاصد آنها با آنها شرکت کند و پیروی از آثار و اخبار آنها کند. اینکه در اخبار شریفه، اقرار به لسان و عمل به ارکان را از مقومات ایمان شمرد، بیان یک سرّ طبیعی و سنّۃ الله جاریه است؛ چون که حقیقت ایمان، ملازم با اظهار و عمل است. عاشق در جبلّهی طبیعی‌ی اوست اظهار عشق و تغزل در شأن معشوق و عمل به لوازم ایمان و محبت خدا و اولیاء او. [اگر] عمل نکرد، مؤمن نیست و محبت ندارد؛ و این صورت ایمان و محبت

بی مغز و معنی نیز با جزیی حوادث و فی الجملة فشار، از بین می رود و صفر الید به دار جزای اعمال منتقل شود.

### ولایت، شرط قبول اعمال، نه شرط صحت

آنچه ذیل حدیث شریف دلالت بر آن دارد که ولایت و معرفت، شرط قبول اعمال است، از اموری است که از مسلمات بلکه ضروریات مذهب مقدس شیعه است و اخبار در این باب به قدری زیاد است که در این مختصرات نگنجد و فوق حد تواتر است، و ما به ذکر بعضی از آن، این اوراق را تبرک می کنیم:

عَنِ الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ، الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ... أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَةً وَ صَامَ نَهَارَةً وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ ذَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلِيَّةَ اللَّهِ فَيُؤَالِيَهُ وَ يَكُونَ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ، مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ" <sup>۱</sup>.

فرمود: حقیقت و مخ امر و اعلاى آن و کلید آن و باب اشياء و رضای خداوند، اطاعت امام است بعد از معرفت او. آگاه باش که اگر مردی شبها به عبادت ایستد و روزها روزه گیرد و تمام مالش را صدقه دهد و تمام روزگار را حج کند، و شناسد ولایت ولی خدا را تا موالات او کند و تمام اعمالش به راهنمایی او باشد، نیست برای او بر خدای تعالی، حقی و ثوابی؛ و نمی باشد از اهل ایمان!

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: "مَنْ لَمْ يَأْتِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، لَمْ يُتَقَبَلْ مِنْهُ حَسَنَةٌ وَ لَمْ يَتَجَاوَزْ لَهُ سَيِّئَةٌ<sup>۱</sup>.

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ: "وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ إِبْلِيسَ سَجَدَ لِلَّهِ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَ التَّكْبِيرِ عُمَرَ الدُّنْيَا، مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ وَ لَا قَبْلَةَ اللَّهِ، مَا لَمْ يَسْجُدْ لِأَدَمَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ. وَ كَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمَفْتُونَةُ بَعْدَ تَرْكِهِمُ الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَهُمْ؛ فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَمَلًا وَ لَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَ يَتَوَلَّوْا الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِوِلَايَتِهِ وَ يَدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ لَهُمْ"<sup>۲</sup>.

و اخبار در این باب و به این مضامین بسیار است و از مجموع اخبار استفاده شود که ولایت، شرط قبول اعمال، بلکه شرط قبول ایمان به خدا و به نبوت رسول مکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. و اما شرط صحت بودن آن برای اعمال، چنان که بعضی از علما فرمودند، معلوم نیست؛ بلکه ظاهر، آن است که شرط نیست، چنان که از روایات کثیره معلوم شود. مثل روایتی که در باب عدم وجوب قضای "مستبصر"، اعمال خود را، مذکور است که غیر زکات - که به واسطه‌ی آنکه به غیر اهلش در زمان ضلالتش داده است - سایر اعمال را قضا نکند و خداوند به او اجر

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۱۹: کسی که روز قیامت بدون اعتقاد به شما در پیشگاه خداوند حاضر شود، نه حسنه‌ای از او پذیرفته گردد و نه سیئه‌ای از او بخشیده شود.

۲- وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۲۰: و با سند خود از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده که فرمود: به خدا سوگند، ابلیس اگر پس از آن نافرمانی و تکبری که کرد (سجده نکردن بر آدم)، به مدت عمر دنیا، خدا را سجده می‌آورد، مادام که سجده بر آدم نکرد چنان که خدایش بدان فرمان داده بود، آن عبادتش سود نمی‌کرد و خدا از وی نمی‌پذیرفت. و همچنین است حال این امت عصیان‌آور فریفته‌شده که ترک اطاعت امامی کرده‌اند که پیامبرشان نصب فرموده؛ پس خداوند، عمل ایشان نپذیرد و نیکی ایشان برنکشد، مگر آنکه به سوی خدا بازآیند از همان راه که فرمانشان داده، و ولایت امامی را سر نهند که خداوند به ولایت او سفارش فرموده، و از همان دری وارد شوند که خدا و رسولش بر ایشان گشوده‌اند.

دهد.<sup>۱</sup> و در روایت دیگر است که: اعمال دیگر از قبیل صلاة و صوم و حج و صدقه به شما ملحق شود و دنبال شما بیاید؛ ولی زکات را چون به غیر اهلش دادی، باید باز به محل خود بدهی.<sup>۲</sup>

و در بعض روایات است که اعمال را روز پنجشنبه به رسول خدا ﷺ عرضه می‌دارند و در روز عرفه، حق تعالی به آنها توجه فرماید و همه را "هَبَاءٌ مَثُورًا" قرار می‌دهد. سؤال می‌کند عمل چه اشخاصی را چنین می‌کند؟ [می‌فرماید:] اعمال مبغض ما و مبغض شیعیان ما.<sup>۳</sup> و این دلالت بر صحت و عدم قبول دارد، چنان‌که واضح است.

### لغو بودن دعوی تشیع و امید به شفاعت بدون پیروی

در حدیث مشهور است که: "قَلْبُ الْمُؤْمِنِ، عَرْشُ الرَّحْمَنِ"؛ و در حدیث قدسی معروف است: "لَمْ يَسْغِنِي سَمَائِي وَلَا أَرْضِي وَ وَسِعَنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ"<sup>۴</sup>. دل مؤمن، عرش و سریر سلطنت حق و منزلگاه آن ذات

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۲۵: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ قَالَ: "كُلُّ عَمَلٍ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي حَالِ نَصْبِهِ وَ صَلَاتِهِ، ثُمَّ مِنْ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَرَفَهُ الْوَلَايَةَ، فَإِنَّهُ يُوجَرُ عَلَيْهِ إِلَّا الزُّكَاةَ، فَإِنَّهُ يُعِيدُهَا؛ لِأَنَّهُ وَضَعَهَا فِي غَيْرِ مَوَاضِعِهَا، لِأَنَّهَا لِأَهْلِ الْوَلَايَةِ؛ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ وَ الْحَجُّ وَ الصِّيَامُ، فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ."

۲- وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۲۷: "أَمَّا الصَّلَاةُ وَ الصُّومُ وَ الصَّدَقَةُ، فَإِنَّ اللَّهَ يُشْبِعُكُمْ ذَلِكَ وَ يُلْحِقُ بِكُمْ؛ وَ أَمَّا الزُّكَاةَ، فَلَا لِأَنَّكُمْ أَبْعَدْتُمْ حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَ أَعْطَيْتُمَا غَيْرَهُ."

۳- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۴۵: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: "إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ، تُعْرَضُ كُلُّ خَمِيسٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ، هَبَطَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: "وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَثُورًا". فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ؛ أَعْمَالُ مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: "أَعْمَالُ مُبْغِضِينَا وَ مُبْغِضِي شِيعَتِنَا."

۴- بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹: دل انسان باایمان، تحت پادشاهی خداوند رحمان است.

۵- بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹: من در آسمان و زمین ننگنجم؛ ولی در دل بنده‌ی مؤمنم جای می‌گیرم.

مقدس، و صاحب دل، ذات مقدس است. توجه به غیر حق تعالی، خیانت به حق است و حبّ به غیر ذات مقدس و خاصان او، که حبّ اوست، خیانت است. در مشرب عرفان و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و دوستی خاندان رسالت علیهم السلام و عرفان مقام مقدس آنها، امانت حق است، چنان که در احادیث شریفه کثیره "امانت" را در آیه تفسیر فرموده‌اند به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام؛ و چنان که غصب ولایت و سلطنت آن حضرت، خیانت به امانت است، ترک تبعیت آن بزرگوار، از مراتب خیانت است و در احادیث شریفه وارد است که شیعه، کسی است که تبعیت کامل کند؛ و الا مجرد دعوی تشیع بدون تبعیت، تشیع نخواهد بود.<sup>۲</sup>

بسیاری از خیالات از قبیل اشتهای کاذب است! به مجرد آنکه در قلب خود، دوستی از حضرت امیر علیه السلام و اولاد طاهرینش دیدیم، مغرور به این دوستی می‌شویم و گمان می‌کنیم با ترک تبعیت، این دوستی محفوظ می‌ماند. چه اطمینان است که اگر انسان مراقبت نکرد و آثار دوستی را ترک کرد، این دوستی باقی بماند؟ ممکن است در آن

۱- از جمله این احادیث، روایت کلینی از امام صادق علیه السلام است که در باره کریمه: "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا" فرمود: "هی ولایت امیر المؤمنین علیه السلام؛" الکافی، ج ۱، ص ۴۱۳.

۲- و قال الامام علیه السلام: "قَالَ رَجُلٌ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَا تَقُلْ إِنَّهُ مِنْ شِيعَتِنَا؛ فَإِنَّهُ كَذِبٌ! إِنَّ شِيعَتَنَا، مَنْ شِيعَتَنَا وَتَبِعْنَا فِي أَعْمَالِنَا وَكَيْسَ هَذَا الَّذِي ذَكَرْتَهُ فِي هَذَا الرَّجُلِ، مِنْ أَعْمَالِنَا؛ امام علیه السلام فرمود: مردی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت...؛ پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: نگو که او از شیعیان ماست، که این دروغ است. همانا شیعه ما، کسی است که ما را همراهی کند و در کارهایمان دنباله‌روی ما باشد؛ در حالی که آنچه درباره این مرد گفتی (نگاه به حریم همسایه)، از کارهای ما نیست؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۵.

فشارهای سكرات كه از برای غیر مؤمنین و مخلصین می‌باشد، انسان از دهشت و وحشت، علی بن ابیطالب علیه السلام را فراموش کند! در حدیث است كه یك طایفه از اهل معصیت در جهنم معذب‌اند و اسم رسول اکرم صلی الله علیه و آله را فراموش کنند، تا بعد از آنكه مدت عذاب سر آید و از قذارات گناه تطهیر و تخلیص شوند، اسم مبارک آن حضرت به یادشان آید، به آن‌ها القا شود؛ پس فریاد آن‌ها به "وا محمداً" بلند شود و مورد رحمت شوند!

ما گمان می‌کنیم واقعه‌ی موت و سكرات آن، شبیه به اوضاع این عالم است. عزیزم، تو با یك مرض جزئی، تمام معلوماتت را فراموش می‌کنی؛ پس چه می‌شود با آن سختی‌ها و فشارها و مصیبت‌ها و وحشت‌ها؟! اگر انسان دوستی کرد و به لوازم دوستی رفتار کرد و متذکر محبوب بود و از او تبعیت کرد، البته آن دوستی با ولیّ مطلق و محبوب مطلق حق، مورد نظر حق و محبوب حق است؛ ولی اگر ادعا کرد و عمل نکرد، بلکه مخالفت کرد، ممکن است قبل از رفتن از این عالم و در این تغییرات و تبدیلات و جلوه‌های گوناگون این دنیا، انسان از دوستی آن سرور منصرف شود؛ بلکه نعوذ بالله دشمن شود با آن حضرت! چنان‌كه دیدیم اشخاصی را كه مدعی دوستی بودند، پس از معاشرت بیجا و اعمال ناهنجار دشمن شدند و عداوت ورزیدند با خدا و رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام و اگر فرضاً از این عالم هم با محبت منتقل شد، گر چه به حسب روایات شریفه و آیات مبارکه، در قیامت از



اهل نجات است و منتهی به سعادت شود، ولی در برزخ و احوال موت و قیامت انسان باز مبتلاست؛ چنانکه در حدیث است که «ما در قیامت از شما شفاعت می‌کنیم، ولی برای برزخ خود فکری کنید».

### تجسم حب و بغض ائمه علیهم‌السلام در حال احتضار و پس از مرگ

در وقت "معاینه" بر انسان برخی از مقامات و احوال خودش منکشف شود.... پس از آنکه سكرات موت و سختی‌ها و فشارهای آن بر او وارد شد، انصراف از این نشئه تا اندازه‌ای حاصل می‌کند و اگر از اهل ایمان و یقین است و قلب او متوجه به این عوالم بوده، در اواخر امر، وجهی قلبش طبعاً متوجه به آن عالم می‌شود و سائق‌های معنوی و ملائکه‌الله موکل بر آن نیز او را سوق به آن عالم دهند؛ و پس از این سوق و آن انصراف، نمونه‌ای از عالم برزخ بر او منکشف شود و روزنه‌ای از عالم غیب بر او مفتوح گردد و حال خود و مقام خود، تا اندازه‌ای بر او مکشوف گردد. چنانکه از حضرت امیر علیه‌السلام منقول است که فرمود: "حَرَامٌ عَلٰی كُلِّ نَفْسٍ اَنْ تَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا، حَتّٰی تَعْلَمَ اَنَّهُ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ هِيَ، اَمْ مِنْ اَهْلِ النَّارِ".<sup>۱</sup>

و در این مقام، حدیث شریفی است که با آنکه طولانی است، ولی چون بشارتی است برای اهل ولایت حضرت مولی‌الموالی و متمسکین به ذیل عنایت اهل بیت عصمت علیهم‌السلام، آن را بتمامه ذکر می‌کنیم؛ و آن، حدیثی است که جناب فیض نقل می‌کند در علم‌الیقین:

۱- علم‌الیقین، ج ۲، ص ۸۵۳: هیچ کس از دنیا نمی‌رود، مگر آنکه بداند از بهشتیان است یا از دوزخیان.

قال: و في كتاب الحسين بن سعيد الأهوازي، عن عباد بن مروان، قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: "مِنْكُمْ وَ اللهُ يَقْبَلُ وَ لَكُمْ وَ اللهُ يُغْفِرُ؛ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَ بَيْنَ أَنْ يَغْتَبِطَ وَ يَرَى السُّرُورَ وَ قُرَّةَ الْعَيْنِ، إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ هَاهُنَا؛ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ، ثُمَّ قَالَ عليه السلام: "إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ وَ احْتَضَرَ، حَضَرَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيُّ عليه السلام وَ الْأَئِمَّةُ عليهم السلام وَ جَبْرَائِيلُ وَ ميكائيلُ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ عليه السلام، فَيَدْتُو مِنْهُ جَبْرَائِيلُ، فَيَقُولُ لِرَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله: "إِنْ هَذَا كَانَ يُحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، فَأَحِبَّهُ. فَيَقُولُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: "يَا جَبْرَائِيلُ، إِنْ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللهُ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ، فَأَحِبَّهُ. فَيَقُولُ جَبْرَائِيلُ: يَا مَلَكُ الْمَوْتِ، إِنْ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللهُ وَ رَسُولَهُ وَ آلَ رَسُولِهِ، فَأَحِبَّهُ وَ ارْتُقِ بِهِ. فَيَدْتُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ، فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللهِ، أَخَذْتَ فَكَاكَ رَقَبَتِكَ؟ أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ؟ تَمَسَّكَتَ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؟ فَيُوقِّعُهُ اللهُ، فَيَقُولُ: نَعَمْ. فَيَقُولُ لَهُ: وَ مَا ذَاكَ؟ فَيَقُولُ: وَ لَآيَةَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عليه السلام. فَيَقُولُ: صَدَقْتُ؛ أَمَا الَّذِي كُنْتَ تَحْذَرُ، فَقَدْ آمَنَكَ اللهُ وَ أَمَا الَّذِي كُنْتَ تَرْجُو، فَقَدْ أَدْرَكْتَهُ. أُبَشِّرُ بِالسَّلْفِ الصَّالِحِ، مُرَافِقَةِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيٍّ عليه السلام وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عليهم السلام. ثُمَّ يَسْأَلُ نَفْسَهُ سَلًّا رَفِيقًا، ثُمَّ يَنْزِلُ بِكَفْنِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَ حَنُوطِهِ حَنُوطٌ كَالْمِسْكِ الْأَذْفَرِ، فَيُكْفَنُ بِذَلِكَ الْكَفْنِ وَ يُحَنَطُ بِذَلِكَ الْحَنُوطِ؛ ثُمَّ يُكْسَى حُلَّةً صَفْرَاءَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ. فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، فَتُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ رَوْحِهَا وَ رِيحَانِهَا. ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: نَمِ نَوْمَةَ الْعَرُوسِ عَلَى فِرَاشِهَا؛ أُبَشِّرُ بِرُوحٍ وَ رِيحَانٍ وَ جَنَّةٍ نَعِيمٍ وَ رَبٍّ غَيْرِ غَضَبَانَ."

قال: "وَ إِذَا حَضَرَ الْكَافِرُ الْوَفَاةَ، حَضَرَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وَ عَلِيُّ عليه السلام وَ جَبْرَائِيلُ وَ ميكائيلُ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ عليه السلام، فَيَدْتُو مِنْهُ جَبْرَائِيلُ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنْ هَذَا كَانَ مُبْغِضًا لَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، فَأَبْغِضُهُ. فَيَقُولُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: "يَا جَبْرَائِيلُ، إِنْ هَذَا كَانَ يُبْغِضُ اللهُ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ، فَأَبْغِضُهُ. فَيَقُولُ جَبْرَائِيلُ: يَا مَلَكُ الْمَوْتِ، إِنْ هَذَا كَانَ يُبْغِضُ اللهُ وَ رَسُولَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ، فَأَبْغِضُهُ وَ اغْضُفْ عَلَيْهِ. فَيَدْتُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ، فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللهِ، أَخَذْتَ فَكَاكَ رَقَبَتِكَ؟ أَخَذْتَ بَرَاءَةَ أَمَانِكَ؟ تَمَسَّكَتَ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؟ فَيَقُولُ: لَا. فَيَقُولُ لَهُ: أُبَشِّرُ يَا عَدُوَّ اللهِ، بِسَخَطِ اللهِ وَ عَذَابِهِ وَ النَّارِ؛ أَمَا

الذی کُنتَ تَرْجُو، فَقَدْ فَاتَكَ وَاَمَّا الَّذِي كُنتَ تَحْذَرُ، فَقَدْ نَزَلَ بِكَ. ثُمَّ يَسْأَلُ نَفْسَهُ سَلًا عَنِيفًا، ثُمَّ يُوَكَّلُ بِرُوحِهِ ثَلَاثِمِائَةَ شَيْطَانَ يَبْزُقُونَ فِي وَجْهِهِ وَيَتَأَذَى بِرِيحِهِ. فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، فَتُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ، يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ فَيْحِ رِيحِهَا وَكَلْبِهَا.<sup>۱</sup>

راوی حدیث گوید: «شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: به خدا قسم، از شما قبول شود و به خدا قسم، شماها آمرزیده شوید. و نیست بین شما و بین اینکه مورد غبطه واقع شوید و سرور و روشنایی چشم ببینید چیزی، مگر آنکه جان شما به حلقوم رسد. پس فرمود: در وقتی که چنین شد و حالت احتضار پیش آمد کرد، حاضر شود پیش او، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و امامان علیهم السلام و جبرئیل و میکائیل و ملک الموت علیه السلام. پس نزدیک محتضر آید جبرئیل و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کند: این شخص، شما اهل بیت را دوست می داشت؛ پس شما او را دوست داشته باشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: ای جبرئیل، این شخص دوست می داشت خداوند و رسول او و اهل بیت او را؛ پس او را دوست داشته باش. پس جبرئیل می گوید: ای ملک الموت، این شخص دوست می داشت خداوند و رسول او و آل رسول او را؛ پس دوست مدار او را و با او مدارا کن. پس ملک الموت نزدیک شود به محتضر و گوید: ای بنده ی خدا، آیا گرفتی آزادی خویش و برائت و امان خود را، و آیا چنگ زدی به پشتیبان های بزرگ در زندگانی دنیا؟ پس خداوند او را موفق کند و [او] گوید: آری. پس از آن، ملک الموت گوید: چه چیز بود آن؟ جواب دهد: ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام. می گوید: راست گفتی؛ اما آنچه را از آن می ترسیدی، امان داد خداوند تو را، و آنچه را که آرزو داشتی، رسیدی به او؛ بشارت باد تو را به رفاقت گذشتگان نیکو، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و امامان از اولاد او علیهم السلام. پس [ملک الموت] جان او را با مدارا بگیرد و کفن از بهشت برای او آورد و حنوط او مثل مشک خوش بوی باشد. پس به آن کفن، او را کفن کنند و به آن حنوط، حنوط نمایند؛ پس از حله های زرد بهشتی، حله ای به او بپوشانند و وقتی او را در قبر گذاشتند، دری از درهای بهشت بر او باز شود که داخل شود بر او از روح و ریحان

۱- علم الیقین، ج ۲، صص ۸۵۴-۸۵۶؛ الکافی، ج ۳، ص ۱۳۱.

بهشتی. پس از آن به او گفته شود: بخواب همچون عروس در فراش خود؛ بشارت باد تو را به روح و ریحان و نعمت‌های بهشت و پروردگاری که بر تو خشنماک نیست.

فرمود حضرت صادق علیه السلام: و وقتی که در رسد کافر را مرگ، حاضر شود پیش او، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و امامان علیهم السلام و جبرئیل و میکائیل و ملک الموت علیهم السلام. پس جبرئیل نزدیک او آید و گوید: ای رسول خدا، همانا این شخص بغض داشت به شما اهل بیت؛ پس بغض داشته باش به او. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ای جبرئیل، این بغض داشت به خدا و رسول او و اهل بیت رسول او؛ پس بغض داشته باش [به] او. پس جبرئیل گوید: ای ملک‌الموت، این شخص بغض داشت به خدا و رسول او و اهل بیتش؛ پس بغض داشته باش به او و سخت بگیر بر او. پس ملک‌الموت نزدیک [شود] به او و می‌گوید: ای بنده‌ی خدا، آزادی خود را گرفتی؟ برائت و امان خود را گرفتی؟ به نگهبان بزرگ تمسک جستی در زندگانی دنیا؟ می‌گویند: نه! پس می‌گوید ملک‌الموت به او: بشارت باد تو را ای دشمن خدا، به غضب خداوند و عذاب او و آتش؛ اما آنچه را که آرزو داشتی، فوت شد از تو، و آنچه را می‌ترسیدی، نازل شد به تو! پس از آن، بیرون آورد جان‌ش را بیرون آوردن سختی؛ پس از آن بگمارد به روح او سیصد شیطان را که آب دهن به روی وی افکنند و اذیت شود از بوی آن. و وقتی او را در قبر نهند، باز شود به رویش دری از درهای آتش؛ داخل شود بر او از وزش باد آن و شعله‌ی آن.»

## فصل دوم: شفاعت ائمه علیهم السلام

### حقیقت شفاعت

ذکر خیر اصحاب ولایت و معرفت، موجب محبت و تواصل و تناسب شود و این تناسب باعث تجاذب شود و این تجاذب باعث تشافع شود که ظاهرش اخراج از ظلمت‌های جهل به انوار هدایت و علم است، و باطنش ظهور به شفاعت است در عالم آخرت.

### شفاعت، جلوه‌ی اخروی هدایت

جلوه شفاعت شافعان در این عالم، هدایت آنهاست و در آن عالم، باطن هدایت، شفاعت است. تو از هدایت اگر بی‌بهره شدی، از شفاعت بی‌بهره‌ای و به هر قدر هدایت شدی، شفاعت شوی.

### عامل ترمیم قصور و ترمیم نواقص در آخرت

حق تعالی شانه، چنان که محمد صلی الله علیه و آله و دودمان او را وسایط هدایت و راه‌نماهای ما مقرر فرموده و به برکات آنها، امت را از ضلالت و جهل، نجات فرموده، به وسیله‌ی شفاعت آنها، قصور ما را

ترمیم و نقص ما را ترمیم فرماید و اطاعات و عبادات ناقابل ما را قبول می فرماید.

### شفاعت، شرط نیل به حق و بهشت موعود

خدا می داند که انقطاع از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خروج از تحت حمایت آن سرور، چه مصیبت عظیمی است و حرمان از شفاعت آن سرور و اهل بیت معظم او عَلَيْهِمُ السَّلَامُ چه خذلان بزرگی است. گمان مکن که بدون شفاعت و حمایت آن بزرگوار، کسی روی رحمت حق و بهشت موعود را ببیند!

### شبهاتی پیرامون شفاعت

از چیزهایی که [این نویسنده] می نویسد، آن است که خدا مگر مانند آخوند مکتب است که وقتی شاگرد را به فلک بست، خیلی می زند، مگر اینکه دیگری بیاید و میانجیگری بکند؟! "تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ الظَّالِمُونَ غُلُوبًا كَبِيرًا" <sup>۱</sup>.

ریشه‌ی این سخن، از وهابیه است؛ آن هم گویا راجع به شفاعت جستن از مردگان است. پس از آن، بعضی نویسندگان مصر، این سخن را به طور دیگر بیان کرده، شفاعت را به طور کلی انکار کرده، معنی شفاعت را پیش خود، عبارت از تعلیمات انبیا دانسته [است]. پس از آن، شیخ طنطاوی این سخن را پسند کرد و به اسم خود تمام کرد. ما

۱- مأخوذ از آیه مبارکه: "سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ غُلُوبًا كَبِيرًا"؛ او پاک و منزّه است و از آنچه می گویند،

بسی والاتر است؛ سوره اسراء، آیه ۴۳.

اشکالاتی که در باب شفاعت می شود کرد، یکان یکان می شماریم و پاسخ از آنها می دهیم:

### شرک بودن طلب شفاعت از مردگان

۱- طلب شفاعت کردن از مردگان، شرک است.

جواب این اشکال، سابقاً مفصل گذشت<sup>۱</sup> و ما روشن کردیم که شفیعان بعد از رفتن از این دنیا مرده نیستند؛ بلکه زندگی مردگان، یعنی ارواح آنان و خلود آنها در آن عالم و احاطه‌ی آنها به عالم، از امور مسلمه است؛ هم در فلسفه‌ی قدیم و هم پیش فلاسفه‌ی روحی اروپا. بر فرض به قول این‌ها، پیغمبر و امام بعد از مردن چون چوب و سنگ و دیگر جمادات است؛ شفاعت خواستن از آنها چرا شرک باشد؟ منتها آنکه، کار بیهوده‌ی لغوی است.

### دخالت غیر در کار خدا

۲- شفاعت خواستن، دخالت دادن غیر است در کارهای خدایی؛

و این شرک است.

جواب این سخن، آن است که شفاعت، کار خدایی نیست؛ زیرا شفاعت در حقیقت، دعا کردن پیغمبر و امام است که خداوند گناه کسی را ببخشد و این، کار بنده است نه خدا؛ و ما پیش‌تر، میزان کار خدایی را و فرق بین کار خدایی و خلقی را روشن کردیم و گفتیم کارهایی است که بی قوه‌ی مکتسبه از دیگری انجام گیرد و معلوم است که شفاعت، امری است که به اذن خدا واقع می‌شود و رتبه‌ای است که

۱- به کتاب معاد از دیدگاه حضرت امام علیه السلام، بحث "نفس" و "حیات روح پس از مرگ" رجوع شود.

خدا به شفیع می دهد.

### عدم نیاز بخشش خداوند به میانجیگری

۳- ... شفاعت و میانجیگری کردن، با مقام خدایی منافات دارد و به گفته ی دین داران، خدا مثل آخوند مکتبی است که تا میانجی پیدا نشود، دست از کار خود برندارد!

جواب آن است که این اشکال تا این اندازه باشد، حرفی بی دلیل و گفتاری بی حاصل است و بنا به گفته ی شما باید بندگان را تعلیم هم نکند؛ زیرا تعلیم، شغل آخوند مکتبی است. پس تمام شرایع و ادیان را باید بیهوده بدانیم و دست از دستورات پیمبران برداریم. بلکه خدا را باید موجود هم ندانیم؛ زیرا آخوند مکتبی نیز موجود است. دین داران می گویند شما هم خدا را یک آخوند مکتبی لجوجی می دانید که هر کس را به چوب بست، تا آخر باید بزند و رحمت و بخشایش در کار نباید باشد.

### تأییدات قرآنی بر وقوع شفاعت

این یاوه گوها، دست کم یک مرتبه قرآن نخواندند که ببینند خدای جهان درباره ی شفاعت، چقدر آیه فرستاده و با صراحت لهجه، آن را گوشزد مردم کرده تا با کمال جرأت نگویند: "تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا"!

ما اینک چند آیه از گفته های خدا می آوریم و از شما حکمیت



می طلبیم:

سوره ی بقره، آیه ی ۲۵۵: "مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ".

سوره ی انبیاء، آیه ی ۲۸: "وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ

مُشْفِقُونَ".

سوره ی نجم، آیه ی ۲۶: "وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ

شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ".

معنی آیه ی اول، آن است که کیست آنکه شفاعت کند پیش خدا،

مگر آنکه با اذن او باشد. آیه ی دوم: و شفاعت نمی کنند مگر برای کسی

که خدا راضی باشد. آیه ی سوم: و چقدر از ملائکه ها در آسمان اند که

سود نکند شفاعت آن ها به هیچ وجه، مگر پس از آنکه خدا اذن بدهد

برای کسی که بخواهد و راضی باشد.

### ضرورت هماهنگی و تناسب شافع با مشفوع

ما گمان می کنیم<sup>۱</sup> که قضیه ی آخرت و مسئولیت آنجا، یک امر

اعتباری و "إِسْتِحْقَاقُ الْعَبْدِ لِلْعُقُوبَةِ أَوْ لِلْمَثُوبَةِ"، استحقاقی اعتباری است

و مولا هم طبق این اعتبار، یا عقوبت می کند و یا اصلاً می گذرد و

می گوید: برو پی کارت که من گذشتم؛ و یا یک نفری می آید [و

می گوید]: آقا، از این بگذر؛ چون من خواهش می کنم. تصور ما از

قضیه ی شفاعت، این گونه است؛ ولی این، تصویری باطل است.... باید

۱- اشکال دیگری بر شفاعت شده، به این ترتیب که آیا گذشتن از گناه معصیت کاران به سبب تقاضای

معصومین علیهم السلام با حسابرسی دقیق اخروی از سوی خداوند منافات ندارد؟ و آیا این امر علاوه بر نفسی

عدالت الهی، سبب تجرکی عاصیان بر گناه نمی شود؟

بدانیم که عقاب آنجا، عقابی است که از لوازم ذات عبد است و هویت شخص در آنجا، طبق بروز و ظهور باطن وی و از لوازم ملکات می‌باشد. مگر می‌شود خواهشِ گذشت از این گونه لوازم را کرد؟!... آن شفاعتی که کتاب و سنت به آن، ناطق و بلکه بین جمعیت مسلمین، مسلم است، شامل یک عده‌ی قلیل و معدودی می‌شود که می‌توان در عداد عدم شمرد؛ نه به آن شمول و وسعتی که ما خیال کردیم که انسان هر چه ظلم و معاصی کرده باشد، باز ممکن است شفاعت نصیبش گردد. خیر؛ زیرا شفاعت از "شَفَع" است؛ شفع به معنای جفت و دوتا شدن است.... نور ولایت عظمای ولی‌اللهی، با نور عبد مؤمن، جفت و مزدوج می‌شود و او را به طرف خود می‌برد. خب مادامی که این عبد از خود نوری نداشته باشد، چطور شفع و ازدواج النورین به عمل می‌آید؟! آیا به این نحوی که ما مغرور شفاعت هستیم، شفاعت می‌باشد؟ شفاعت، اصلش مسلم است و شاید غیر قابل انکار باشد؛ ولی حرف در کیفیت حصول شفاعت است.

### کیفیت حصول شفاعت و اذن الهی بر آن

قرآن و اخبار با پیچیدگی کامل و در لفافه و به نحو اجمال فرموده‌اند: "مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ"، کیست که شفاعت کند بدون اذن خدا؟! مگر می‌شود بدون اذن او شفاعت کرد؟! آیا معلوم است کی خدا اذن می‌دهد؟ شاید دو هزار میلیون سال دیگر اذن داد و یا اصلاً

اذن نداد. و البته وقتی اذن می‌دهد که نور عبد، قابلیت ازدواج با نور ولایت داشته باشد؛ ولی اگر نور عبد در زیر "ظلماتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ"<sup>۱</sup> مانده باشد و پرده‌های شرک‌های خفیه و ملکات مظلمه، آن را در بر گرفته باشد، امکان ازدواج با نور ولیّ الله را دارد؟!!

اذن الهی مثل اذن من و تو نیست که اعتباری باشد و بگوید اذن دادم، بفرما؛ بلکه این، اذن حقیقی است؛ چنان‌که مغفرت او هم حقیقی است و رحمت او هم حقیقی است، بلکه اصلاً حقیقت و خارجیت دارد؛ چون آنجا جای اعتباریات نیست. چنان‌که گفتیم استحقاق عقوبت آنجا، امری حقیقی است و عقوبات که از لوازم هویت و ملکات ذات است و عقارب و نار و نیران که انشاشده توسط نفس‌اند، غیر قابل غفران هستند. غفران برای ذاتی که هویت و لازمه‌اش آتش و ایجاد آتش است، یعنی چه؟! آیا غفران این ذات، به شکلی غیر از این است که این ملکات، طبق اقتضا و استعداد خودشان، آتش و نیران ایجاد کنند تا وقتی که اقتضای ملکات برای ایجاد آتش به آخر رسد؟! مگر می‌شود آن ذاتی که حقیقتش مظلّم شده را، همین طور از آن ظلمت ذاتی بیرون آورد؟! غفران این ذات، همان تمام شدن استحقاق عقوبت اوست و رحمت بر آن ذات، همان است که استحقاق عقوبتش تمام شود.

۱- سوره نور، آیه ۴۰: تاریکی‌هایی که بعضی بر روی بعضی دیگر قرار گرفته است.

## عوامل و موانع ایجاد رابطه با شفعا<sup>۱</sup>

### عواقب اعمال و اخلاق و عذاب‌های برزخ و جهنم

اگر آنچه از ظاهر بعض آیات کریمه استفاده می‌شود، در نظر گرفته شود، مصیبت بسیار افزون می‌شود و نجات اهل معصیت به وسیله‌ی شفاعت، به گذشت مرحله‌های طولانی انجام می‌گیرد. تجسم اخلاق و اعمال و لوازم آن‌ها و ملازمه‌ی آن‌ها با انسان، از مابعد موت تا قیامت کبری و از آن به بعد تا تنزیه و قطع رابطه به وسیله‌ی شدت‌ها و عذاب‌ها در برزخ و جهنم و عدم امکان ربط با شفیع و شمول شفاعت، امری است که احتمال آن، کمر انسان را می‌شکند و مؤمنان را به فکر اصلاح به طور جدی می‌اندازد. هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که قطع به خلاف این احتمال دارد، مگر آنکه شیطان نفسش چنان بر او مسلط باشد و با او بازی کند و راه حق را بر او ببندد که او را منکر روشن و تاریک کند.

### شداید و احوال پس از مرگ تا قیامت

ممکن است شفاعت در آن آنی که نفس تمام شد، حاصل شود، یعنی بلافاصله نور ولیّ الله با نوری که مؤمن در حین خروج نفس از بدن داشت، مزدوج شود؛ و ممکن است در برزخ، نور ایمان ساطع گردد؛ و ممکن است اول زمان روز قیامت و یا در یکی از مواقع و یا بعد از مدتی که در جهنم سوخت، این توفیق حاصل شود. انسان نباید

۱- جهت کامل‌تر شدن بحث، به کتاب "بررسی آراء و نظرات حضرت امام علیه السلام در باب عدل الهی"، فصل یازدهم، "شفاعت و عدالت" مراجعه شود.

در مقابل سنن الهی، به شفاعتی که معنی اش را هم یاد نگرفته است، مغرور شود! زیرا چنان که گفتیم، شاید خدا اصلاً اذن ندهد و یا بعد از سال‌ها اذن داده شود و یا اصلاً ممکن است انسان، همه چیز را حتی اسماء مبارکه‌ی شفاعت را فراموش کند!

آیا نمی‌بینی با مختصر بلایی که در اینجا به انسان روی می‌آورد، بسیاری چیزها از یادش می‌رود؟... آیا ممکن نیست سکرات موت و غربت و هول مرگ و تنهایی قبر، همه چیز را از یاد انسان ببرد، به طوری که حتی اسماء مبارکه‌ی شفاعت خودش را هم فراموش کند و قادر نباشد کسی را طلب کند و به طور ممتد، یا علی بگوید؟! و همین طور وارد جهنم شود و بسوزد تا آن آخر، وقتی که همه‌ی کثافات و آلودگی‌های وجودش سوخت و انسان خالص شد، که نوبت برسد به نور توحیدی که از یادش رفته بود، ولی در کمون ذاتش مخفی بود، تا این نور طلوع کند و مالک دوزخ، اسماء شفاعت را تلقین نماید.

### عدم نور توحید و ولایت و کدورت معاصی

شفاعت در آن عالم، امری جزافی نیست و از روی تناسب بین شافع و مشفوع له است. از این جهت، کسانی که از نور توحید و ولایت بی‌بهره‌اند، ممکن نیست به نور شفاعت نایل شوند. اهل معاصی نیز اگر کدورت معاصی، آن‌ها را زیاد فرا گرفته باشد، ممکن است پس از مدت‌های مدیدی به شفاعت نایل شوند.

### شرط بهره‌مندی از شفاعت اخروی شافعان

دل بستن به شفاعت اولیاء علیهم‌السلام و تجرّی در معاصی، از خدعه‌های

بزرگ شیطانی است. شما به حالات آنان که دل به شفاعتشان بسته و از خدا بی‌خبر شده و به معاصی جرأت می‌کنند، بنگرید، ناله‌ها و گریه‌ها و دعاها و سوز و گدازهای آنان را ببینید و عبرت بگیرید. در حدیث است که حضرت صادق علیه السلام در اواخر عمر، بستگان و فرزندان خود را احضار نمود و قریب به این مضمون به آنان فرمود که: فردا با عمل باید در محضر خداوند بروید و گمان نکنید بستگی شما به من، فایده دارد! علاوه بر آن، احتمال دارد که شفاعت، نصیب آنان شود که با شفیع، ارتباط معنوی‌شان حاصل باشد و رابطه‌ی الهی با آنان طوری باشد که استعداد برای نایل شدن به شفاعت داشته باشند و اگر این امر در این عالم حاصل نشود، شاید بعد از تصفیه‌ها و تزکیه‌ها در عذاب‌های برزخ، بلکه جهنم، لایق شفاعت شوند و خدا داناست که امدِ آنان تا چه اندازه است.

علاوه بر آن، آیاتی در قرآن کریم درباره‌ی شفاعت وارد شده است که با توجه به آنها، نمی‌توان برای انسان آرامش پیدا شود، خداوند می‌فرماید: "مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ"<sup>۱</sup>.

**امید به شفاعت، عامل اشتیاق به طاعت، نه معصیت**

و می‌فرماید: "وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى"<sup>۲</sup> و امثال آن؛ که در عین حال که شفاعت، ثابت است، لکن نصیب چه اشخاصی و چه گروهی و با چه شرایطی و در چه وقت شامل حال می‌شود، امری است که

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲- سوره انبیاء، آیه ۲۸.

نمی‌تواند انسان را مغرور و جری کند. امید به شفاعت داریم، لکن این امید باید ما را به سوی اطاعت حق تعالی کشاند، نه معصیت.

### حفظ ارتباط عملی با شفعا

انسان اگر طمع شفاعت دارد، باید در این عالم با سعی و کوشش، رابطه‌ی بین خود و شفعا را حفظ کند و قدری تفکر در حال شافعان محشر نماید که حال آنها در عبادت و ریاضت به کجا رسیده بود.

### حفظ رابطه‌ی روحی و اخلاقی با ائمه علیهم‌السلام

شفاعت از "شفع" است و مراد از "شفع"، جفت شدن نورین است و لذا لازم است یک ارتباط اخلاقی و وصفی با یکی از ائمه علیهم‌السلام حاصل نمود، تا نور ولایت آنها موجب شفاعت شود.

### نقش تناسب و تجاذب باطنی در تشافع

ذکر خیر اصحاب ولایت و معرفت، موجب محبت و توصل و تناسب شود و این تناسب، باعث تجاذب شود؛ و این تجاذب، باعث تشافع شود...؛ چه، که شفاعت شفعا، بی تناسب و تجاذب باطنی صورت نگیرد و از روی جزاف و باطل نخواهد بود.

## فصل سوم: نه شبهه

### انتساب خوارق عادات به ائمه علیهم السلام

[مستشکل] می گوید: «دین امروز ما، امامت را پس از نبوت می شمارد؛ ولی در عمل، آن را خیلی بالاتر می شمارد. زیرا ما و شما هیچ نشنیده ایم که پیغمبر صلی الله علیه و آله کوری را شفا یا بیماری را خوب کرده باشد و ندیده ایم که کسی به نام پیغمبر صلی الله علیه و آله نذری کند؛ ولی اینها و مانند اینها را درباره ی امام و امامزاده بسیار شنیده و دیده ایم. پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید من مالک سود و زیان خود نیستم؛ ولی اینها می گویند جهان اگر فنا شود، علی فناش می کند.»

این بی خردان، گویی هیچ گونه با دین داران، سر و کاری نداشته و از کتاب های آنها که به پارسی و عربی در بین مسلمانان پخش است...، به کلی بی خبرند. در کتاب های علمی ما حتی شرح تجرید علامه به آن مختصری، آن همه معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله را نقل کرده....

"مجلسی" در صفحه ی دوازده از کتاب حق الیقین می گوید: قسم اول در بیان مجملی است از سایر معجزات آن حضرت: «بدان که حق تعالی هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرد، مگر آنکه مثل آن را و



زیاده، بر آن حضرت عطا کرده است و معجزات آن حضرت را احصا نمی‌توان کرد و زیاده از هزار معجزه در سایر کتب ایراد کرده‌ام.»

### نمونه‌ای از معجزات پیغمبر ﷺ

پس از آن وارد می‌شود در بیان معجزات آن حضرت به طور تفصیل و اقسام آن، تا آنجا که می‌گوید: «قسم چهارم، مستجاب شدن دعای آن حضرت است در زنده شدن مردگان و بینا شدن کوران و شفا یافتن بیماران؛ و این نوع، زیاده از آن است که حصر توان کرد.»

و اگر کسی کتاب‌های علمای اسلام و اخبار از طریق شیعه و سنی را فی الجمله ببیند، دروغ‌پردازی این‌ها را خوب می‌فهمد. گمان ندارم در تمام مسلمانان و در بسیاری از ملل یهود و نصاری و دیگر طوایف، کسی پیدا شود که بگوید ما و شما هیچ نشنیدیم که پیغمبر ﷺ کوری را شفا یا بیماری را خوب کرده باشد....

شاید هم مراد آن باشد که از قبر پیغمبر ﷺ چیزی ندیدیم، ولی از قبور ائمه علیهم‌السلام خیلی شنیده‌ایم. نکته‌ی این هم خیلی روشن است؛ زیرا ما در جوار آن قبر شریف نیستیم تا ببینیم. از این جهت، از قبور ائمه‌ی علیهم‌السلام هم چیزی ندیدیم. اما قبرهای امامان دیگر، در هر سال، صدها هزار نفر به زیارت می‌روند؛ شاید در هر چند سال، یک نفر پیدا شود که خدا بخواهد در نزد قبر آن‌ها، او را شفا دهد....

و این هم نگفته‌نماند [که] دین‌داران نمی‌گویند هر کرامتی به امام و امام‌زاده نسبت دادند، درست است. آن‌ها از دیگران کنجکاوترند و دانشمندان آن‌ها، از همه دیرباورترند. آری، اگر از روی موازین ثابت

شد، چون عقیده مند به خدای قادر هستند، باور می کنند؛ و بی جهت هم چیزی را رد نمی کنند، چنان که بی دلیل اثبات نمی کنند؛ و این، میزان دین داری و خردمندی است. کسی که چیزی را بی دلیل روشن رد کند یا قبول کند، از گروه خردمندان و دین داران بیرون است.

### نذر برای امام علیه السلام نه پیغمبر صلی الله علیه و آله

و اما اشکال به اینکه "چرا برای پیغمبر نذر نمی کنند"، حرف عامیانه ای است؛ زیرا این ها که نذر می کنند، در جوار امام یا امام زاده هستند؛ نذر می کنند، سر قبر آن ها شمع روشن کنند یا برای آن ها فلان خیرات را بکنند. از این جهت، کسی نشنیده برای امامانی که در بقیع هستند، کسی نذری بکند. پس این برای این نیست که دین داران، امامان یا امام زادگان را از پیغمبر بالاتر می دانند، و اگر این گفته ی شما درست باشد، باید بگویید امام زاده داود را از امام حسن علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بالاتر می دانند؛ و این، کلامی است که خودتان هم نمی پذیرید. و این نیز نگفته نماند که نذر برای پیغمبر یا امام و یا هر کس، در صورتی شرعی و درست است که در یک امر راجحی، نذر برای خدا بکند و صیغه ی نذر هم جاری کند و ثواب آن را به پیغمبر و امام دهد، و گرنه لغو و باطل است و یک امر عامیانه ای است؛ بلکه گاهی تشریح و حرام است....

### ذکر فضایل ائمه علیهم السلام بیش از پیغمبر صلی الله علیه و آله

می گویند: "چه شده است که برای فضایل ائمه علیهم السلام و سادات، این

همه مجلس‌ها برپا، و کتاب‌ها نوشته شده و درباره‌ی پیغمبر ﷺ معمول نیست؛ علت این [امر]، هم‌چشمی و لجبازی است." معلوم نیست که ما با کی لجبازی می‌کنیم! مگر پیغمبر اسلام ﷺ پیغمبر ما نیست و پیغمبر سنیان است، تا ما سر پیغمبر و امام، با هم، هم‌چشمی کنیم؟! بهتر این بود که گفته شود چرا برای ابوبکر و عمر، فضایل نمی‌نویسید و مجلس برپا نمی‌کنید، تا قضیه‌ی هم‌چشمی درست شود؛ و در هر صورت، این یاوه‌گویی، اشتباه‌کاری است؛ زیرا فضایل حضرت رسول ﷺ را ما نیز چندین مقابل تمام ائمه علیهم‌السلام نوشتیم؛ چنان‌که معجزاتی که برای او به تنهایی وارد شده، برای همه‌ی امامان نیست و کتاب‌هایی که در غزوات و سیره و سایر جهات آن حضرت است، درباره‌ی دیگران، نصف آن هم نیست.

آری، کتاب‌هایی در مصیبت نوشته شده و آن، بیشترش در مصیبت امام حسین علیه‌السلام است. خوب است این اشکال را به کسانی که در صدر اول بودند، بکنید؛ که چرا پیغمبر ﷺ را مثل امام حسین علیه‌السلام نکشتند و آن همه ظلم به او نکردند، تا کتاب درباره‌ی او نوشته شود. و مجالسی که ما برپا می‌کنیم به اسم روضه‌خوانی، همه‌اش اخلاق و احکام و عقاید است. آخر منبر هم مظلومیت آن شهیدی که در راه دین‌داری فداکاری کرد، گوشزد مردم می‌کنند، و این یکی از برکاتی است که تا کنون، مذهب شیعه و احکام آن‌ها را نگهداری کرده، در صورتی که این‌ها کاملاً در اقلیت بودند؛ و بر ملت و دولت است که کاملاً از آن نگهداری کنند، که اساس مملکت‌داری و دین‌داری شیعه، استوار بر آن است؛ زیرا که حفظ حکومت، از وحدت ملی است و این شعار مذهبی،

بهترین شالوده برای حفظ وحدت ملی است و با وحدت ملی، هیچ حکومتی تزلزل پیدا نمی‌کند.

### نسبت دادن شفا به ائمه علیهم‌السلام و بیماری به خداوند

می‌گوید: «دین‌داران، چیزهای بد را از خدا، و خوب را از ائمه می‌دانند و پیغمبر را هم بیکاره می‌دانند؛ به دلیل آنکه ما بیماری داشتیم، هر وقت تب می‌کرد، پرستارش می‌گفت: چه کنیم، خدا خواسته؛ و چون خوب می‌شد، می‌گفت: از برکت ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام راحت شد.»

...من می‌گویم این نویسنده، سخن آن پرستار پیرزن را هم نفهمیده و اگر می‌فهمید، شاید اشکال بی‌خردانه نمی‌کرد. اما اینکه گفته تب و مرض را خدا خواسته، درست است و کسی نمی‌تواند اراده‌ی خدا را از بدی‌ها هم معزول کند؛ چنان‌که خدا فرماید: "قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ".<sup>۱</sup>

و اما اینکه گفته از برکت ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام خوب شد، خوب بود از او می‌پرسیدید که خدا بیکاره است و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به جای او کار می‌کنند؟ تا جواب خود را از دهان پیرزن می‌شنیدید. اکنون هم دیر نشده؛ ما از تمام شیعه، بزرگ و کوچک، پیر و برنا پرسش می‌کنیم که شما خوبی‌ها را از خدا نمی‌دانید و فقط بدی‌ها را از خدا می‌دانید، یا آنکه همه را از خدا می‌دانید؛ منتها آنکه، خوب شدن مریض چون با توسّلی بوده، گفته از برکت آنهاست. لابد آن زن در آن حال،

۱- سوره نساء، آیه ۷۸: "...وَإِنْ تُصِيبَهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِندِكَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ..."; اگر پیشامد خوبی به آنان برسد، می‌گویند این از جانب خداست و چون صدمه‌ای به ایشان برسد، می‌گویند این از طرف توست؛ بگو همه از جانب خداست.

امامان عليهم السلام را شفیع قرار داده بود؛ و الا همان زن، پیغمبر صلی الله علیه و آله را از امامان عليهم السلام بالاتر و شفاعتش را پیش خدا مقبول تر می دانسته، و شما حرف او را نفهمیدید. بسیاری مریض می شوند، می گویند: خدا خواسته؛ پیش طبیبی می روند، آن ها را خوب می کند، می گویند فلان دکتر ما را خوب کرد. باید گفت این مریض ها بدی ها را از خدا می دانند و خوبی ها را از طبیعت؛ و پیغمبر و امامان را بیکاره؟!...

### مراوده و ارتباط ائمه عليهم السلام با جبرئیل

این نویسنده، جرم عوام را این دانسته که عقیده ی آنان، از احادیث صحیحه آب می خورد. پس از آن چند حدیث نقل کرده... یکی حدیث ابی حمزه است که از حضرت علی بن الحسین عليه السلام نقل می کند که خرده پر ملائکه را جمع می کرد. یکی حدیث دیگر است از جبرئیل، پس از فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله می آمد و اخبار از غیب برای فاطمه عليها السلام می آورد و امیرالمؤمنین عليه السلام آن ها را می نوشت و آن، مصحف فاطمه عليها السلام است؛ و در این احادیث، سه اشکال می کند:

یکی آنکه در قرآن می گوید وحی را روح الامین بر قلب تو می فرستد و هیچ نامی از وحی آوردن جبرئیل در میان نبوده؛ دوم آنکه ملائکه، پر و پشم ندارند و در قرآن، نامی از آن نیست؛ سوم آنکه اگر این احادیث درست باشد، باید اسلام چهارده پیغمبر داشته باشد به جای یکی!

## ذکر نام جبرئیل در قرآن

جواب اشکال اول، آن است که خوب بود آنکه می‌خواهد با آن سرفرازی، به دین و دین‌داران اشکال کند، دست کم یک بار قرآن می‌خواند تا این رسوایی را بار نمی‌آورد. ما در اینجا آیه [ای] را که نام جبرئیل و وحی آوردن او را ذکر کرده، نشان می‌دهیم:

سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۹۷: "قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ بگو هر کس دشمن است با جبرئیل، همان جبرئیل نازل کرده قرآن را بر قلب تو به اذن خدا.

و جواب اشکال دوم نیز با رجوع کردن به قرآن کریم معلوم می‌شود:

سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱: "الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَّتَنَّىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ یعنی حمد، خدای راست که خلق آسمان‌ها و زمین کرده و ملائکه را فرستادگان و رسولان قرار داده، در صورتی که صاحب بال‌هایی هستند دو تا دو تا، سه تا سه تا، چهار تا چهار تا. زیاد می‌کند در خلقت، هر چه می‌خواهد؛ همانا خدا بر هر چیزی قادر است.

فرضاً که در قرآن، نام جبرئیل نباشد و از پرهای ملائکه نامی نباشد؛ این چه دلیل می‌شود بر اینکه جبرئیل، نام ملکی نیست و یا ملائکه پر ندارند؟! بنا به گفته‌ی شما که هر چه در قرآن، اسم آن نیست، موجود نیست، باید بیشتر موجودات عالم، دروغ باشند و موجود نباشند! و این بیهوده‌ها برای آن است که منطق پارسی هم نخواندید، از منطق‌های خداداد هم غفلت کردید؛ زیرا بچه‌های خردسال

هم می‌دانند نبودن نام کسی در قرآن، دلیل نیست بر اینکه آن شخص، موجود نیست یا اسم او چنین نیست.

### رابطه‌ی تکلم با جبرئیل و نبوت

اما اشکال سوم که نموده‌اند که "باید در صورت مراوده‌ی ملائکه با امام، چهارده پیغمبر داشته باشیم"، ناشی از آن است که این‌ها معنی پیغمبری را نمی‌دانند؛ از این جهت گمان می‌کنند هر کس ملائکه را دید یا چیزی از او آموخت، پیغمبر می‌شود و این خطای بزرگی است؛ زیرا معنی پیغمبری که در پارسی، "پیام‌بری" است و در عربی، "رسالت" یا "نبوت" است، عبارت از آن است که خداوند عالم یا توسط ملائکه و یا بی واسطه، کسی را برانگیزد برای تأسیس شریعت و احکام و قانون‌گذاری در بین مردم. هر کس چنین شد، "پیغمبر" یعنی "پیام‌آور" است، چه ملائکه بر او نازل شود یا نشود؛ و هر کس این سمت را نداشت و مأمور این کار نبود، "پیغمبر" نیست، چه ملائکه را ببیند یا نبیند. پس پیغمبری با ملائکه دیدن، به هیچ وجه پیوند به هم نیست.

### مؤیدات قرآنی

در قرآن کریم، آیاتی هست که دلالت کند بر آنکه اشخاصی که پیغمبر نبودند، ملائکه بلکه جبرئیل را دیدند و با او سخن گفتند. ما نمونه‌ای از آن را اینجا یاد می‌کنیم:

سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۴۲: "وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ"؛ یعنی چون ملائکه گفتند به

مریم که: خدا تو را برگزیده و پاکیزه کرده و فضیلت داده بر زن‌های جهان.

پس از آن، خدای تعالی حکایت مریم علیها السلام را نقل می‌کند از آیه‌ی ۴۵، بسیاری از حالات عیسی مسیح و معجزات او را ملائکه برای مریم نقل می‌کنند و از غیب به او اخبار می‌دهند؛ و در سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۱۷ می‌گوید: "فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا"؛ و قضیه‌ی مراوده‌ی ملائکه و جبرئیل با مریم، در بسیاری از آیات قرآن مذکور است و خبرهایی که از غیب به او دادند.

خداوند نقل می‌کند در سوره‌ی هود، آیه‌ی ۷۰-۷۳، قصه‌ی دیدن زن ابراهیم، ملائکه را، و حرف زدن آنها با او و از غیب به او خبر دادن را ذکر می‌کند؛ و در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰۲، حکایت آمدن دو فرشته که یکی اسمش هاروت و دیگری ماروت بود، به شهر بابل، و تعلیم دادن سحر را به مردم ذکر می‌کند. اکنون یا این آیات و امثال آن را از قرآن خدا بدزدید... و یا بگویید مریم علیها السلام و زن ابراهیم و تمام اهل بابل، پیغمبر هستند!

### نتیجه‌ی بحث

جمله‌ی سخن آنکه، "پیمبری" که شغل قانون‌گذاری است از جانب خدا، با "امامت" که شغل حفظ قانون و بیان آن و تعلیم به مردمان است و دیدن و مراوده با ملائکه و یاد گرفتن چیزی از علم

۱- پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به شکل بشری خوش‌اندام بر او نمایان شد.



غیب یا غیر آن، هیچ یک پیوسته به هم نیست. ممکن است یکی، از ملائکه، خبرهایی یاد گیرد از آینده و گذشته و علم‌هایی فرا گیرد و پیغمبر و امام نباشد؛ مثل مریم که خبرهای عیسی و نبوت او و گفته‌ها و معجزه‌های او را از ملائکه فرا گرفت، در صورتی که نه پیغمبر بود و نه امام. پس اگر به کرامت پیغمبر اسلام ﷺ که بزرگ‌ترین پیمبران جهان است و اشرف موجودات عالم امکان است، خدای عالم، ملائکه بفرستد و دختر او ﷺ را تسلیت از مردن پدر و آن همه رنج‌ها که امت پدرش به او وارد کردند، بدهند و از اخبار عالم و غیب‌ها به او اطلاع دهند، کجای عالم به هم می‌خورد و چرا لازم می‌آید که پیغمبر، چهارده نفر شود؟!

### پاسخ ائمه علیهم‌السلام بر پایه‌ی تقیه

پای اخبار "تقیه" را پیش کشیده، می‌گویند: زراره گفت: «از امام چیزی پرسیدم، جوابی داد؛ و دیگری آمد و همان را پرسید، جواب دیگری داد؛ و باز دیگری آمد و همان را پرسید، جواب دیگری داد. گفتم در جواب سه نفر از شیعیان که یک چیز پرسیدند، سه جواب دادید. گفت: برای آن است که اختلاف بین آن‌ها افتد و شناخته نشوند». پس از آن می‌گویند اگر این احادیث هم صحیح باشد، دیگر چه عرض کنم!

### تقیه، یک حکم عقلی

...روا بودن، بلکه واجب بودن "تقیه"، از روشن‌ترین احکام عقل

است. معنی "تقیه"، آن است که انسان، حکمی را بر خلاف واقع بگوید یا عملی بر خلاف میزان شریعت بکند، برای حفظ کردن خون یا ناموس یا مال خود یا دیگری. مثلاً وضو، به حسب حکم خدا واجب است از مرفق آب بریزند و پا را باید مسح بکشند؛ بعضی سنیان را رأی، این است که باید از سر انگشتان تا مرفق به عکس بشویند و پا را نیز باید شستشو دهند؛ در این صورت، یک نفر می‌خواهد وضو بگیرد در بلاد اهل سنت، اگر مثل شیعیان وضو بگیرد، جان خود یا مسلم دیگر در خطر است. در اینجا حکم خدا این است که باید مثل آنان وضو بگیرد و خود را در خطر نیندازد و این حکم، مطابق است با حکم قطعی خرد. هیچ عقلی نمی‌گوید در این صورت، وضو را مثل شیعیان بگیرد، گر چه جان خود یا مسلمان دیگر در خطر باشد.

در زمان ائمه‌ی دین، هر کس از تاریخ مطلع است، می‌داند که زمانی بوده که برای امامان علیهم‌السلام و شیعیان آنها، در کمال سختی و تقیه بوده؛ که اگر سلاطین و خلفای آن وقت، اطلاع از شیعیان آنها پیدا می‌کردند، جان و مال و عرض آنها به باد فنا می‌رفت. امامان علیهم‌السلام از طرف پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جانب خدای عالم، مأمور بودند که هر طور شده است، حفظ کنند جان و ناموس و عرض شیعیان را. از این جهت، گاهی یک حکم را به طور تقیه، بر خلاف دستور اولی خدا می‌دادند؛ برای اینکه در بین خود شیعیان هم اختلاف شود و مخالفین نفهمند اینها احکامشان از یک سرچشمه آب می‌خورد و اسباب زحمت مسلمانان را فراهم نیاورند. اکنون این چیزی که با حکم خرد مطابق است و از دستورات خصوصاً پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، باید گفت اگر

این‌ها هم صحیح است، دیگر چه عرض کنم؟! می‌خواهید چه بگویید؟ می‌گویید برای اینکه چند روزی یک نفر مثلاً در وضو و غیر آن بر خلاف دستور اولی خدا رفتار نکند، یک جمعیت بر باد بروند و جان و ناموسشان دست‌خوش فنا بشود؟! گر چه این امر، نیازمندی به چیزی ندارد، جز حکم روشن عقل؛ و هر کس جزیی خردی داشته باشد، می‌فهمد که حکم تقیه، از احکام قطعی‌ی خداست؛ چنان‌که وارد شده که هر کس تقیه ندارد، دین ندارد!

### گواه از قرآن

لکن ما برای این مطلب، گواه از قرآن نیز داریم:

سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۶: "مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ"؛ یعنی غضب خدا بر کسی است که کافر به خدا شد پس از ایمان آوردن؛ مگر کسانی که از روی اکراه، اظهار کفر کردند و قلب آن‌ها به ایمان به خدا مطمئن باشد.

این آیه درباره‌ی عمار یاسر آمد. کفار، او را اکراه کردند که کافر شود؛ او اظهار کفر کرد و هر چه آن‌ها خواستند از ناسزاهای، گفت؛ سپس گریان، پیش پیغمبر آمد، این آیه نازل شد و اجازه‌ی تقیه داده شد.

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ عَنِ الصَّادِقِ (ع) أَنَّهُ قَالَ: "لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ".

## خوف پیامبر ﷺ از ابلاغ امامت

می گوید: "می گویند پیغمبر می ترسید از اینکه راجع به امامت، چیزی بگوید و مردم نپذیرند؛ و حال آنکه خود قرآن و تاریخ پیغمبر ﷺ گواه است که هیچ محافظه کاری در کار نبوده." ما در اوایل این گفتار، ثابت کردیم که پیغمبر ﷺ از اینکه امام علی را با اسم و رسم در قرآن ذکر کند، می ترسید که مبادا پس از خودش قرآن را دست بزنند یا اختلاف بین مسلمانانها شدید شود و یکسره کار اسلام تمام شود؛ و اینجا گواهی از قرآن می آوریم که در اظهار امامت با اسم و رسم، محافظه کاری می کرده و از منافقان ترس داشته.

## قرآن و خوف پیغمبر ﷺ از ابلاغ

سوره ی مائده، آیه ی ۶۷: "يا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ". این آیه به اعتراف اهل سنت و نقل آنها به طرق معتبره از ابی سعید و ابی رافع و ابی هریره و اتفاق شیعه، روز غدیر خم، درباره ی تبلیغ امامت علی بن ابیطالب علی السلام نازل شده و سوره ی مائده، آخرین سوره ای است که نازل شده. این آیه و آیه ی شریفه ی "الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ" در حجة الوداع که آخرین حج پیغمبر ﷺ بود، نازل شده و بین نزول این آیه و وفات پیغمبر ﷺ دو ماه و ده روز فاصله بیش نبوده و معلوم است پیغمبر ﷺ تا آن وقت، تبلیغ همه ی احکام را فرموده بوده؛ چنانکه خود آن حضرت در

خطبه‌ی روز غدیر خم می‌گوید. پس معلوم می‌شود این تبلیغ، راجع به امامت است و وعده کردن اینکه خدا تو را نگهداری می‌کند، دلیل بر آن است که یک همچو چیزی را می‌خواهد تبلیغ کند؛ وگرنه در سایر احکام، ترسی و محافظه‌کاری در کار نبود.

جمله‌ی کلام آنکه از این آیه به واسطه‌ی این قراین و نقل احادیث کثیره، معلوم شود که پیغمبر صلی الله علیه و آله در تبلیغ امامت، خوف از مردم داشته و اگر کسی رجوع به تواریخ و اخبار کند، می‌فهمد که ترس پیغمبر صلی الله علیه و آله بجا بوده، ولی خداوند او را امر کرد که باید تبلیغ کنی و وعده کرد که او را حفظ کند. او نیز تبلیغ کرد و درباره‌ی آن، کوشش‌ها کرد تا آخرین نفس، ولی حزب مخالف نگذاشتند کار انجام گیرد....

در اینجا باز جواب بیهوده [ای] از قول دین‌داران اختراع کرده، می‌گوید: "و نیز می‌گویند امامت در قرآن بسیار تصریح شده، ولی آن‌ها را انداخته‌اند!" شما با کی در این باره سخن گفتید و جواب شنیدید؟! شاید پیش خودی رجوع کردید به بعضی کتاب‌ها یا بعضی اخبار که در اول نظر و با نظر عامیانه، چنین می‌نماید که از قرآن چیزی افتاده....

### تصریح قرآن بر اصل امامت

فهمیدن کتب علمی، تخصص می‌خواهد. چون کورکورانه وارد اخبار و کتب شدند، نتیجه این می‌دهد که می‌گویند در قرآن، امامت بوده و انداخته‌اند. آن اخبار، راجع به تفسیر و تأویل است. ما می‌گوییم

"اولوا الأمر" در قرآن<sup>۱</sup>، و "أهل الذکر" در آیات بسیار<sup>۲</sup>، و "أهل البیت" در آیه‌ی تطهیر<sup>۳</sup>، و "صادقین" در آیه‌ی "کُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ"<sup>۴</sup>، و "حبل الله" در آیه‌ی "اعتصم بحبل الله"<sup>۵</sup>، و "صراط الله" و "صراط مستقیم" و "مؤمنون" در آیه‌ی "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ"<sup>۶</sup> و "امانت" در آیه‌ی "إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ"<sup>۷</sup> و صدها غیر این آیات، درباره‌ی امامت و امام است؛ نه آنکه اسم امام، به خصوص در قرآن ذکر شده است. و آنچه ما می‌گوییم، فقط از اخبار شیعه نمی‌گوییم؛ اهل سنت نیز این‌ها را نقل کردند و در کتاب‌هایشان مذکور است. هر کس می‌خواهد، رجوع کند به کتاب‌هایی که در این باب نوشته شده است، و بسیاری از آن در کتاب غایة المرام، و اجمالی در کتاب مراجعات علامه‌ی بزرگوار سید شرف‌الدین عاملی معاصر، مذکور است؛ به آنجا رجوع کنید.

آری، در اینجا یک چیزی هست و آن این است که بعضی از اخباریین و محدثین شیعه و سنی که گفتارشان پیش دانشمندان و علما مورد اعتنا نیست، گول ظاهر بعضی اخبار را خورده و چنین رأیی اظهار کرده؛ ولی دانشمندان و علما او را رد کردند و برای کتاب او، قدر[ی] در جامعه‌ی علمی نیست. پس نباید یک حرف بی‌خردانه را نسنجیده

۱- سوره نساء، آیه ۵۹.

۲- سوره نحل، آیه ۴۳؛ سوره انبیاء، آیه ۷.

۳- سوره احزاب، آیه ۳۳.

۴- سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۵- سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۶- سوره مائده، آیه ۵۵.

۷- سوره احزاب، آیه ۷۲.

به دین داران نسبت داد؛ در حالی که آن‌ها خود، چنین سخنی نگفته‌اند و نخواهند گفت. ما چنان‌که دانستید، گفتیم نام بردن از امام در قرآن، به هیچ وجه صلاح دین نبود.

xxx

مقالة الأخباريين بالنسبة إلى ظواهر الكتاب المجيد، و استدلوا على ذلك بوجوه:

منها: وقوع التحريف في الكتاب، حسب أخبار كثيرة؛ فلا يمكن التمسك به، لعروض الإجمال بواسطته عليه.

و هذا ممنوع بحسب الصغرى و الكبرى: أمّا الاولى، فلمنع وقوع التحريف فيه جداً، كما هو مذهب المحققين من علماء العامة و الخاصة، و المعتبرين من الفريقين؛ و إن شئت شرطاً من الكلام في هذا المقام، فارجع إلى مقدمة تفسير آلاء الرحمن للعلامة البلاغى المعاصر رحمته الله<sup>١</sup>. و أزيدك توضيحاً: أنه لو كان الأمر كما توهم صاحب فصل الخطاب<sup>٢</sup> الذى كان كتبه، لا يفيد علماً و لا عملاً، و إنما هو إيراد روايات ضعاف أعرض عنها الأصحاب و تنزه عنها اولو الألباب من قدماء أصحابنا كالمحمدين الثلاثة المتقدمين رحمهم الله<sup>٣</sup>....

---

١- شيخ محمد جواد بلاغى نجفى (١٢٨٢-١٣٥٢ق) از شاگردان آخوند خراسانى و آقارضا همدانى است؛ الهدى إلى دين المصطفى، الراحلة المدرسية، آلاء الرحمن از آثار اوست.

٢- ایشان محدث مشهور، میرزا حسین نوری طبرسی (١٢٥٤-١٣٢٠ق) است که از شاگردان شیخ العراقین و شیخ انصارى می‌باشد.

٣- محمدین ثلاث متقدم، عبارت‌اند از سه عالم و محدث بزرگ شیعه: محمد بن یعقوب کلینى (٣٢٩ق) صاحب کتاب کافی، محمد بن علی بن بابویه مشهور به صدوق (٣٠٦-٣٨١ق) صاحب کتاب "من لا یحضره الفقیه" و محمد بن حسن طوسى (٣٨٥-٤٦٠ق) صاحب کتاب‌های استبصار و تهذیب و....

## نفی ذکر اسامی ائمه علیهم السلام در قرآن

و بالجمله: لو كان الأمر كما ذكره هذا و أشباهه، من كون الكتاب الإلهي مشحوناً بذكر أهل البيت عليهم السلام و فضلهم و ذكر أمير المؤمنين عليه السلام و إثبات وصايته و إمامته، فلمَ لم يحتجّ بواحد من تلك الآيات النازلة و البراهين القاطعة من الكتاب الإلهي، أمير المؤمنين عليه السلام و فاطمه عليها السلام و الحسن عليه السلام و الحسين عليه السلام و سلمان و أبوذر و مقداد و عمار و سائر الأصحاب، الذين لا يزالون يحتجّون على خلافته؟! و لمَ تشبّث بالأحاديث النبوية، و القرآن بين أظهرهم؟! و لو كان القرآن، مشحوناً باسم أمير المؤمنين عليه السلام و أولاده المعصومين عليهم السلام و فضائلهم و إثبات خلافتهم، فبأي وجه خاف النبي صلى الله عليه وآله في حجة الوداع، آخر سنين عمره الشريف و أخيرة نزول الوحي الإلهي من تبليغ آية واحدة مربوطة بالتبليغ، حتى ورد أن "الله يعصمك من الناس"؟! و لمَ احتاج النبي صلى الله عليه وآله إلى دواة و قلم حين موته للتصريح باسم علي عليه السلام?! فهل رأى أن لكلامه أثراً فوق أثر الوحي الإلهي؟! و بالجمله:

فساد هذا القول الفظيع و الرأي الشنيع، أوضح من أن يخفى على ذي مسكة، إلا أن هذا الفساد، قد شاع على رغم علماء الإسلام و حفاظ شريعة سيّد الأنام<sup>۱</sup>.

۱- سخن اخباری‌ها پیرامون [عدم اعتبار و حجیت] ظواهر کتاب مجید است که برای آن به چند وجه استدلال کرده‌اند. از جمله گفته‌اند: بنا بر روایات فراوان، در قرآن تحریف واقع شده است؛ بنابراین نمی‌توان به آن تمسک کرد؛ زیرا به واسطه‌ی تحریف، اجمال در آن راه یافته است!

این ادعا از جهت صغری و کبری نادرست است. اما رد صغری: تحریف در قرآن، به طور جد، نادرست است؛ چنان‌که عقیده‌ی محققین از علمای اهل سنت و شیعه می‌باشد و عالمان صاحب اعتبار در دو مذهب،



## منحصر بودن امامت و دستورات ائمه علیهم السلام به زمان خاص و محدود

این نویسنده... می گوید: امام، هر که باشد، تنها برای زمان خود، امام است، نه زمان های دیگر؛ چنان که در کتاب کافی رسیده: "كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ"<sup>۱</sup>.

ما چشم پوشی می کنیم از اینکه این روایت که در تفسیر: "إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ"<sup>۲</sup> وارد شده، مضمونش این است که در هر عصری امامی است از آل بیت محمد علیه السلام و این در مقام بیان آن است که اثبات

آن را رد کرده اند و اگر می خواهی به گوشه ای از آن اطلاع پیدا کنی، به مقدمه ی تفسیر آلاء الرحمن علامه بلاغی رحمته الله از معاصرین مراجعه کن. برای توضیح بیشتر می گویم اگر مطلب، همان طور بود که نویسنده ی فصل الخطاب توهم کرده بود، - که کتاب های او، نه علم و نه عملی را فایده رساند و ایشان روایات ضعیفی را گرد آورده اند که اصحاب از آن، رو برتافته اند و صاحبان اندیشه و فهم از پیشینیان اصحاب ما مثل محمدین ثلاث متقدم از آن دوری جسته اند... - خلاصه اگر مطلب، چنان بوده که او و مانند او ذکر کرده اند که کتاب خدا پر از نام اهل بیت علیهم السلام و فضایل آنها بوده و اسم امیرالمؤمنین علیه السلام و جانشینی و امامت او در قرآن وجود داشته است، پس چرا به هیچ یک از این آیات نازل و براهین محکم از کتاب الهی، امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و دیگر یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله که پیوسته بر خلافت علی علیه السلام استدلال می کرده اند، تمسک نجسته و استناد نکرده اند؟! و چرا علی علیه السلام به روایات پیغمبر صلی الله علیه و آله استناد می کند، با اینکه قرآن در میان مردم بوده است؟ و اگر قرآن پر از نام امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد پاک او و فضایل آنها و اثبات خلافت آنها بوده است، به چه دلیل، پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجة الوداع و در واپسین سال عمر شریف و آخرین نزول های وحی الهی، در تبلیغ آیه ای که مربوط به ابلاغ ولایت علی علیه السلام بود، خوف داشت، تا اینکه نازل شد: خداوند، تو را از مردم نگهداری می کند؟ و چرا پیامبر صلی الله علیه و آله نیاز داشت که در هنگام رحلت خود، دوات و قلم بخواهد تا به نام علی علیه السلام تصریح کند؟ آیا برای سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله اثری برتر از وحی خدایی بود؟

و خلاصه، نادرستی این کلام زشت و عقیده ی ناپسند، روشن تر از آن است که بر صاحب درک و فهمی پنهان بماند؛ الا اینکه این نادرستی بر خلاف نظر علمای اسلام و حافظان شریعت سید مردمان علیهم السلام گسترش یافته است.

۱- هر امامی، رهبر و هدایت کننده ی دوره ای است که در آن می باشد.

۲- سوره رعد، آیه ۷: [ای پیامبر،] تو فقط هشداردهنده هستی، و هر قومی هادی و رهبری دارد.

کند امامت را در هر زمانی برای امام، نه آنکه امامت را نفی کند در زمان‌های بعد؛ چنان‌که از مراجعه به همان روایات ظاهر شود. چنان‌که در آن روایات است که: در هر زمانی، از ما یک نفر راهنماست که مردم را راهنمایی می‌کند به آنچه پیغمبر ﷺ آورده؛ و هادیان پس از پیغمبر ﷺ علی علیه السلام و پس از او، اوصیای او علیهم السلام هستند یکی پس از دیگری.

«و ما فرض می‌کنیم که هر امامی، هادی همان قرنی که در اوست، باشد؛ چه نتیجه از آن حاصل می‌شود؟ می‌گویید احترام امام پس از مردنش تمام می‌شود؟ یا آنکه اگر حدیثی راجع به حکمی از احکام خدا گفت، تا امام زنده است، آن حدیث را باید عمل کرد، پس از مردن او، دیگر آن حکم را نباید عمل کرد؟ اگر مراد شما آن است که نتیجه‌ی اول را بگیرید، ما احترام می‌کنیم امام را برای اینکه در همان زمان، امام و هادی و برگزیده از نزد خداست و خدا او را مورد اعتنا و احترام قرار داده؛ و اگر می‌خواهید نتیجه‌ی دوم را بگیرید، باید ثابت کنید که پس از امام، خدا هم مرده است؛ و گرنه امام، حکم از خود ندارد تا با رفتنش، آن حکم برود. امام، تمام احکامش از پیغمبر ﷺ است و پیغمبر ﷺ هم از خداست بی کم و کاست. پس با رفتن امام از دنیا، حکم خدا نمی‌میرد.

### لزوم پیروی از ائمه علیهم السلام در حیات و مرگ ایشان

بنا بر مذهب شیعه، تمام دستورات و اوامر ائمه علیهم السلام در زمان حیات و مماتشان لازم‌الاتباع است.

أَنَّ مقتضى المذهب، أَنَّ الإمام، إمام، حياً و ميتاً و قائماً و قاعداً<sup>۱</sup>.

### سر بیان عظمت شأن و مقام ائمه علیهم السلام از زبان خود آنان

انبیاء و اولیاء و کسانی که وارسته از دنیا هستند، این معانی را<sup>۲</sup> ندارند. شما هم اگر تبعیت از انبیاء دارید، تبعیت از امیرالمؤمنین علیه السلام دارید، باید این معنا را نداشته باشید. امیرالمؤمنین علیه السلام تمام دنیا پیشش هیچ بوده. من گاهی فکر می‌کردم که حضرت امیر علیه السلام و همین طور در بین انبیاء هم همین طور، در بین ائمه علیهم السلام هم همین طور، گاهی از خودشان تعریف می‌کنند، این چیه؟ این، مبدأش همانی است که خدای تبارک و تعالی به آدم گفت، وادارش کرد به اینکه آن اسمائی را که خدا به او تعلیم کرده است، امر بهش کرد که باید بگویی. اگر این امر را نکرده بود، آدم نمی‌گفت.

این‌ها مأمورند که چون مقام، مقام بزرگی است، به مردم معرفی کنند این مقام را؛ برای تبعیت مردم، نه برای اینکه می‌خواهند خودشان را چه بکنند. حضرت امیر علیه السلام که در بسیاری از جاها از خودش تعریف می‌کند که من اعتنای به دنیا ندارم، او مأمور است این را بگوید؛ بهش هم سخت است این. انبیاء دیگر هم که از خودشان یک چیزی

۱- اقتضای مذهب تشیع، آن است که امام، چه زنده باشد و چه مرده، چه قیام کند و چه دست به اقدامی نزند، در هر صورت بر منصب امامت، باقی است.

۲- سؤالی مطرح شده به این مضمون که: چرا در برخی احادیث، رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا ائمه علیهم السلام به تعریف از خود و بیان مقام شأن خود پرداخته‌اند.

صحبت می کردند، برای اینکه این راه هدایت بوده است، نه برای اینکه برای خودشان بوده؛ راه هدایت به عالم غیب بوده. مثل یک طبیعی که هیچ هوای نفس ندارد، لکن می بیند که اگر طب خودش را نشان ندهد، مردم به مرض می افتند، به یک مرضی می افتند؛ این مجبور می شود در عین حالی که نمی خواهد از خودش تعریف کند، از طب خودش یا اینکه من متخصص در این امرم، تعریف کند.

دو جور تعریف داریم: یک وقت این است که آدم تعریف می کند، می خواهد خودش را نشان بدهد؛ این ابلیس است. یک وقت از خودش تعریف می کند، برای اینکه هدایت کند دیگران را؛ این نفس رحمن است. حضرت امیر علیه السلام که می فرماید که من...، قسم می خورد به اینکه اگر همه ی دنیا و چه را به من بدهند، من ظلم حتی به آن طور نمی کنم، این وادار شده است از طرف خدای تبارک و تعالی به اینکه این را بگوید تا مقام معلوم بشود، مردم تبعیت کنند؛ مثل همان طیب می ماند. نمی خواهد خودنمایی کند؛ مثل امثال ماها که اگر -فرض کنید- یک شعری بلد هستیم، می خواهیم خودنمایی کنیم که من آنم که شعر گفتم؛ اگر یک درسی خواندیم، خودنمایی کنیم که من آنم که درس خواندم! او می خواهد هدایت کند مردم را به راهی که غیر از این نمی شود و لهذا در عین حالی که برایش مشکل است، می گوید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در عینی که برایش مشکل بود که حضرت امیر علیه السلام را معرفی کند و راه هدایت را به مردم بگوید، برای اینکه می دید ممکن است یک وقت اختلاف بشود، مع ذلک، خدا الزامش کرد که: باید بگویی؛ اگر نگویی، کاری نکردی! اینها الزامی است. اینکه در لسان

ائمه عليهم السلام می بینید که از خودشان تعریف می کنند گاهی، این یک الزامی است که از طرف غیب بر آنها شده است که باید این کار را بکنید، مردم طبیب را بشناسند. مردم یک ظاهری می بینند که ظاهر این و آن یکی مثل هم است؛ گاهی هم می بینند که خوب، این آدم هم می کشد؛ این مأمور است که به آنها بفهماند که این آدم کشی، چسبی است و راه هدایت، این است؛ مثل همان طبیب.

## فصل چهارم: شرک پنداشتن برخی امور

### منتسب به ائمه علیهم السلام

#### حاجت خواستن از پیغمبر و امام، و شرک

[سؤال دیگر، این است که] حاجت خواستن از پیغمبر و امام،

شرک است یا نه؟

گمان می‌کنم خوانندگان پس از فهمیدن معنای شرک، خود، این سخنان را جواب دهند و محتاج به طول کلام نباشند؛ ولی ما باز از جواب آن خودداری نمی‌کنیم....

گوییم اگر حاجت از پیغمبر و امام و هر کس غیر خدا باشد، به عنوان خدایی بخواهیم و او را مستقل در برآوردن حاجت بدانیم، شرک است؛ چنان‌که عقل و قرآن بر آن گواه است. و اگر به این عنوان نباشد، شرک نیست؛ چنان‌که نظام تمام دنیا، بر قضای حاجت از یکدیگر است و پایه‌ی تمدن جهان، بر روی تعاون از یکدیگر برپاست. اگر مطلق حاجت خواستن از کسی شرک بودی، باید یکسره جهانیان، مشرک و بنیاد جهان بر شرک ریخته شده باشد. پیمبران نیز محتاج به زندگانی بودند و در نوبه‌ی خود از جهانیان حاجت‌ها خواستند و با تعاون، قافله‌ی حیات و زندگانی را راه می‌انداختند.

## ویژگی کارهای خدایی

شاید گفته شود هر خواستنِ حاجتی، شرک نیست؛ بلکه خواستنِ حاجت‌هایی که از طاقت بشری خارج است، شرک است؛ و به عبارت دیگر کارهای خدایی از غیر خدا خواستن، کفر و شرک است.

جواب این گفتار، آن است که اول باید کار خدایی را از کارهای غیر خدایی جدا کنیم، تا معلوم شود هر کار عادی، غیر خدایی نیست و هر کار غیر عادی، خدایی نیست. پس گوییم: کار خدایی به حسب برهان و وجدان، عبارت از کارهایی است که فاعل بی دخالت غیر خود و بدون استمداد از قوه‌ی دیگر انجام دهد؛ و به عبارت دیگر، کار خدایی آن است که کننده‌ی آن، در کردن آن، مستقلّ تامّ بی حاجت به غیر باشد؛ و کارهای غیر خدایی، نه این‌چنان است. مثلاً خدای عالم که خلق کند یا روزی دهد یا مرض و صحت دهد، کارهای او بی استمداد از قوه‌ی دیگر است و هیچ کس را در کارهای او دخالتی کلی یا جزئی نیست و قدرت و قوه‌ی او عاریت و مکتسب از غیر نیست؛ و غیر خدا اگر کاری کند - چه عادی و آسان و چه غیر عادی و مشکل -، قوه‌ی او از خود او نیست و با قدرت خود، آن کار را انجام ندهد. پس اگر کسی کاری را هر چه کوچک باشد، از غیر خدا هر کس باشد، به عنوان اینکه او خداست، بخواهد، مشرک است به حکم خرد و قرآن؛ و اگر کسی از دیگری چیزی بخواهد به عنوان اینکه خداوند عالم به او این قوه را مرحمت کرده و او بنده‌ی محتاج به خداست و در این عمل نیز مستقل نیست، نه این کار خدایی است و نه این حاجت خواستن، شرک است.

## حاضر کردن تخت بلقیس

شاید گفته شود که مطلق کارهای غیر عادی - با هر عنوانی باشد - از کسی خواستن، شرک است.

در جواب این پندار گوئیم علاوه بر آنکه دلیلی بر این معنا نیست و عقل بر خلاف آن حکم فرماست و جز انکار بی دلیل و ماجراجویی، گواهی ندارید، از گفتار قرآن، گواه روشن بر گفتار ماست:

سوره نمل، آیه ۳۸ - ۴۰: "قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ. قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ. قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي."

یعنی سلیمان گفت: ای جماعت، کدام یک از شما تخت بلقیس را پیش من می آورید، پیش از آنکه بیایند پیش من در حال اسلام؟ یکی از عفریتان جن گفت: من پیش از آنکه از جای خود برخیزی، حاضر می کنم تخت او را؛ و من بر این کار، قوت و امانت دارم. گفت آن کس که علمی از کتاب نزد او بود: من پیش از آنکه چشمت به هم بخورد، تخت بلقیس را می آورم. پس چون سلیمان، تخت را پیش خود برقرار دید، گفت: این از فضل خدای من است.

اکنون از خوانندگان سؤال می شود که تخت بلقیس را از چندین منزل طولانی قبل از چشم به هم خوردن حاضر کردن، امری است بر خلاف عادت یا امری است عادی؟ اگر بر خلاف عادت است و به قول اینان کاری است خدایی، سلیمان که به گفته ی خدا از پیغمبران است و مورد ستایش خداست، این کار فوق العاده را از کسانی که در محضرش



بودند - به موجب آیه‌ی ۳۸ - خواست و این حاجتی بود که پیغمبر عظیم‌الشان از عفریتان و دیگران خواست و "آصف برخیا" این حاجت را روا کرد. اکنون یا سلیمان را مشرک بدانید و خدا را که چنین مشرکی را به پیغمبری برگزیده، نکوهش کنید و بر خطا بدانید! یا خواستن این طور امور غیر عادی را شرک ندانید.

### حضرت عیسیٰ علیه السلام و انجام خوارق عادت

خدای عالم با تشریفات شایان و تقدیراتی نمایان، حکایت عجیب عیسی بن مریم علیه السلام را در قرآن یاد می‌کند و کارهای بالاتر از قدرت انسانی را به او نسبت می‌دهد و روا می‌دارد. اینجا یک نمونه از آنها را ذکر می‌کنیم.

سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۴۸ و ۴۹: "وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ. وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَبْرِي الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَخْيِ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ".

می‌گوید در شأن عیسی: من از جانب خدای شما با نشانه آمدم؛ من می‌آفرینم از برای شما از گل، صورت مرغی و به او می‌دمم، پس مرغ می‌شود به اذن خدا؛ و کور مادرزاد و برص را شفا می‌دهم و مردگان را زنده می‌کنم به اذن خدا؛ و شما را خبر می‌دهم به آنچه می‌خورید و ذخیره می‌کنید در خانه‌های خود.

۱- ترجمه قسمت اول آیه: و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد و او را به رسالت، به سوی بنی‌اسرائیل فرستاد که به آنان بگوید من از....

این‌ها که عیسی گفت، کارهای غیر عادی و به گفته‌ی اینان خدایی است و درخواست بنی‌اسرائیل از او شرک و کفر است. اینک باید عیسی را با این گفته‌ها، مدعی خدایی بدانیم و خواننده‌ی به شرک بشناسیم و بنی‌اسرائیل را که شفا می‌خواستند، مشرک بخوانیم؛ و در اینجا گواه‌های دیگری از گفته‌ی قرآن هست که از آن‌ها صرف نظر کردیم.

### بیان حقیقت طلب حاجت از پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام

شاید گفته شود که از مردگان حاجت خواستن، شرک است و چون پیغمبر و امام مُرد، جمادی بیش نیست و از او نفع و ضرری حاصل نشود!

جواب این پندار، آن است که اولاً معنی شرک و کفر را در اختیار ما نگذاشتند تا هر چه را خواستیم، به پندار خود، شرک خوانیم. پس از آنکه معلوم شد که شرک، چیزی از غیر خدای عالم خواستن است به عنوان اینکه او خداست و اگر جز این شد، شرک نیست، مرده و زنده در این معنی فرق نکند؛ گر چه از سنگ و کلوخ، حاجت کسی طلبد، مشرک نشود، هر چند کار لغو باطلی کرده باشد؛ و ثانیاً ما از ارواح مقدسه‌ی انبیاء و ائمه علیهم السلام که خداوند به آن‌ها قدرت مرحمت نموده، استمداد می‌کنیم و به براهین قطعی و ادله‌ی عقلیه‌ی محکمه، در فلسفه‌ی اعلا، ثابت و مقرر است که روح بعد از خلاصی از بدن که از آن تعبیر به "موت" شود، باقی است و احاطه‌ی ارواح کامله پس از موت، به این عالم، بیشتر و بالاتر است و فساد بر روح را فلاسفه محال

می‌دانند.

و این مسئله از مسلمات مسائل فلسفه است که از روزی که فلسفه پیدا شده، پیش دانشمندان و اعظم از فلاسفه‌ی قبل از اسلام و بعد از اسلام ثابت بوده و جمیع ملل از یهود و نصارا و مسلمین، این مطلب را از واضحات و ضروریات دین خود می‌شمارند، بلکه بقای روح و احاطه‌ی آن، پیش فلاسفه‌ی روحی و الهی اروپا نیز مسلم و واضح است.

### شرک بودن سجده بر تربت

یکی از پرسش‌ها این است که: سجده کردن به تربت، شرک است یا نه؟

جواب این سخن تا حال معلوم شده و محتاج به اعاده و طول نیست. از این جهت به خلاصه‌گویی اکتفا می‌کنیم: بعد از آنکه معنی شرک و عبادت را دانستید، می‌گوییم اگر کسی سجده به تربت یا خاک دیگر و یا هر چه بکند به عنوان اینکه آن یا صاحب آن، خداست، و پرستش [یا] عبادت قبر یا صاحب قبر کند، مشرک و کافر است؛ ولی اگر به خاک قبر یا غیر قبر، سجده برای خدا کند و امر خدا را اطاعت کند، شرک که نیست هیچ، عین توحید و خداپرستی است.

اکنون شما از صد میلیون جمعیت شیعه و بیش از ده میلیون پارسی‌زبان ایرانی شیعه، بازپرسی کنید که سجده به تربت کربلا، برای چه می‌کنید؟ آیا حسین بن علی علیه السلام را خدا می‌دانید، یا پسر خدا می‌دانید، یا دستگاه او را مقابل دستگاه خدا می‌دانید و او را مستقل در

تأثیر می‌دانید، او را عبادت می‌کنید و او را می‌پرستید؟  
 اگر بچه‌های نارس و زن‌های عوام شیعه‌ی اثنی‌عشری، جواب مثبت به شما دادند و در تمام جمعیت شیعه، یکی پیدا شد که چنین دعوایی کرد، ما دست از گفته‌های خود برمی‌داریم و یکسره به قول شما استعفا می‌دهیم؛ و اگر چنانچه خود شما هم که مدت‌ها هم‌کیش با شیعیان بودید و در جمعیت شیعه بزرگ شدید، تصدیق دارید که سجده کردن شیعه به تربت حسینی، سجده برای خداست، همان طور که تمام مسلمین سجده بر خاک می‌کنند بی‌کم و کاست؛ منتها آنکه این‌ها ثواب سجده به تربت را بیشتر می‌دانند، سجده را برای خدا می‌کنند و از خدا مزد می‌خواهند.

### دلیلی از قرآن بر پاسخ شبهه

شاید بگویید سجده کردن به تربت هر طور باشد، شرک است. جواب این سخن، آن است [که] اولاً پس از آنکه معنی شرک، پیش همه‌ی دانشمندان جهان معلوم است و چیزی نیست که از پیش خود توان تراشید، و همه می‌دانند که سجده بر هر چیز برای پیروی از فرمان خدای عالم، شرک نیست، بلکه توحید و اطاعت است؛ این اشکال را پیش کسی پایه و قدری نیست. و ثانیاً به گفته‌ی شما باید تمام مسلمین جهان، مشرک باشند؛ زیرا که همه‌ی آنان برای خدا، سجده بر خاک و سنگ و چوب، و بسیاری از آنان سجده بر فرش و معدن و چیزهای دیگر را جایز می‌دانند. ابوحنیفه، امام بزرگ اهل سنت، سجده بر قاذورات را جایز می‌داند! پس تمام مسلمانان، جز آن‌ها که هیچ نماز

نخواندند و گرد این عبادت نگردیدند، باید مشرک باشند و فقط بی‌نمازان، خداپرست باشند! و ثالثاً در آیات بسیاری از قرآن، خدا مردم را امر به سجده کرده؛ از آن جمله، سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷۷: "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ"؛ یعنی ای کسانی که ایمان آوردید، رکوع و سجده کنید و عبادت خدا نمایید و کار خوب کنید، شاید رستگار شوید.

بنا به گفته‌ی شما، خداوند مؤمنین را امر کرده که از ایمان بیرون روید و مشرک شوید تا به رستگاری رسید! حالا باید به عقل کی خندید؟ و رابعاً ما بیشتر آیاتی که حکایت می‌کرد فرمان خدا را به ملائکه برای سجده به آدم<sup>۱</sup>، و آیه [ای] که با صراحت لهجه می‌گفت یعقوب و اولادش به یوسف سجده کردند<sup>۲</sup>، ذکر کردیم. به گفته‌ی شما تمام ملائکه و یعقوب و اولادش، بلکه تمام انبیاء و اولیاء، مشرک‌اند؛ زیرا همه با امر خدا، به یک چیزی از اجزای این عالم، از خاک و سنگ و چوب سجده کردند. پس خوب است کلمه‌ی توحید را از قاموس عالم برداریم و یکسره قلم شرک بر جریده‌ی عمل جهانیان کشیم!

### شُرک بودن طلب شفا از تربت

یکی دیگر از پرسش‌های اینان، آن است که شفا خواستن از تربت،

۱- سوره بقره، آیه ۳۴: "وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ"؛ و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند مگر شیطان که ابا کرد و تکبر ورزید و از زمره کافران گردید. همچنین سوره اسراء، آیه ۶۱؛ سوره کهف، آیه ۵۰؛ سوره طه، آیه ۱۱۶.

۲- سوره یوسف، آیه ۱۰۰: "وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا"؛ و پدر و مادرش را به تخت نشانید و همه آنان پیش او به سجده افتادند.

شرک است یا نه؟

جواب این سخن با در نظر گرفتن معنی شرک معلوم می‌شود؛ زیرا چنان‌که دانستید، شرک عبارت از آن است که یا کسی را خدا بدانیم، یا عبادت کسی کنیم به عنوان اینکه او خداست، یا حاجت از کسی خواهیم به عنوان اینکه او مستقل در تأثیر است و خداست؛ چنان‌که طوایف مشرکین، چنین بودند. رجوع به آراء آنها کنید. پس اگر کسی از تربت یا هر چه، شفا خواهد به عنوان اینکه او خداست یا شریک خداست، یا دستگاهی در مقابل خدا دارد و مستقل در تأثیر است، یا صاحب آن قبر، خداست، شرک است، بلکه دیوانگی و جنون است؛ و اگر با این عقیده باشد که خدای قادر بر هر چیز، در این یک مشیت خاک، به واسطه‌ی قدردانی از یک فداکار که در راه دین او تمام هستی خود را از دست داد، شفا قرار داده، هیچ شرکی و کفری لازم نمی‌آید.

### پاسخ شبهه از قرآن

اگر گفته شود: "مطلق شفا خواستن از چیزی شرک است، با هر عنوانی باشد"، گوئیم بنا به گفته‌ی شما، خدا نیز دعوت به شرک کرده در سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۹: "يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ".

درباره‌ی زنبور عسل می‌فرماید: خارج می‌شود از بدن آن، شربت‌ی با رنگ‌های گوناگون، که در آن شفا می‌باشد برای مردم؛ و در این، آیتی است برای متفکران.

اینک اگر ما از عسل، شفا طلب کنیم برای اینکه خدا در آن شفا

قرار داده، ما مشرک می شویم؛ و خدای عالم که پیمبران را برای نشر توحید فرستاده، خود، راه شرک باز کرده به روی آنها و آنان را دعوت به شرک می کند؟! یا آنکه شفا خواستن، جز توسل و توجه به خدا نیست، و ماجراجویان بی خرد، آن را پیش خود تفسیر کرده تا دین داران را به خرافات نسبت دهند.

### یک عوام فریبی (بی نیاز از دارو و درمان، با وجود تربت)

اینجا یک طراری عجیبی به یاد نویسندگان ماجراجو افتاده، می گویند: "شما می گوید تربت امام، شفای هر درد و امان از هر بلائی است؛ پس بگوئید تمام بیمارستانها و داروخانهها و دانشکدههای طب و داروسازی را برچینند!"

جواب این مغالطه، آن است که بنا به گفتهی شما، اگر قرآن راست می گوید، خوب است هر کس یک خیک عسل در منزل گذارد و از شرّ طبیب و دارو رها شود؛ و خوب است اگر در عسل شفا هست، در تمام بیمارستانها و دانشکدههای طب و داروسازی بسته شود! این بیهوده سرایی و یاوه گویی برای آن است که مورد استعمال این داروی الهی را شما نمی دانید. تمام داروهای الهی و توسلات به امور غیبی، وقتی است که طبیعت و اسباب طبیعی - که همه از کارخانهی خدایی هستند و عمّال قدرت حق تعالی هستند - از کار بایستند و راه چاره جویی از اسباب ظاهریه کوتاه شود و معالجهی اطباء و داروهای آنها بی فایده شود؛ آن گاه خدا یک راه امیدی به روی بندگان خود باز کرده که یکسره از خدا و اسباب غیبی مأیوس نشوند و دل به طبیعت و

آثار طبیعت یکسره نبندند و از خدای عالم و آفریدگار خود غافل نشوند. آن گاه این شفاعجویی، گاهی مورد قبول شود با شرایطی که در برداشتن تربت و استعمال آن به کار رود؛ و الا این طور نیست که خدای عالم با این آیهی شریفه بخواهد جریان طبیعت را فلج کند و سنت محکمه‌ی طبیعت را به هم زند. و آن گاه هیچ منافاتی مابین به کار بستن اسباب طبیعت و رفتن پیش اطباء و کارمندان این جریان محکم طبیعت نیست با توسل به خدای عالم و طبیعت؛ زیرا که جریان طبیعت نیز از مظاهر قدرت حق تعالی است و خداست که به هر دارویی خاصیتی داده.

مگر آثاری که در داروی داروخانه‌ها می‌بینیم، از خود آنهاست؟ این آثاری است که خدای قادر عالم، به این داروها داده. اکنون اگر خداپرستی به قوه‌ی توحیدی که دارد، بگوید همان اثری را که خدا به داروها داده بعد از مایوس شدن از کارخانه‌ی طبیعت، خدای طبیعت به مشتی خاک که خون مظلوم فداکاری در راه خدا به روی آن ریخته شده، داده، تا چشم آروزی مردم را تا دم مرگ از خود نبرد و اگر خواست، با آن داروی الهی شفا دهد و اگر نخواست، مریض با یک دل پرمحبت از خدای خود و یک چشم امیدوار به آینده‌ی جهان، به پیشگاه مقدس او رود.

این، شرک است یا عین توحید و خداشناسی است؟ شما می‌گویید این بهتر است یا دل بستن به طبیعت و چشم پوشیدن از آثار غیبی الهی و مایوس شدن از قدرت و رحمت غیر متناهی آفریدگار؟!



## علاج روحانی

اطباء بزرگ قدیم از قبیل شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، عقیده‌مند بودند به یک‌طور معالجات روحی، که گاهی آن معالجات از علاج‌های طبی بهتر کار انجام می‌داده. این نظریه را دانشمندان و دکتران بزرگ اروپایی تأیید کردند. حتی از آن‌ها نقل شده که اگر مریضی چندین مرتبه بگوید: "من خوب شدم"، این در خوب شدن مریض کمک می‌کند و اگر عقیده‌مند به خوب شدن خود کاملاً بشود، چه بسا که همین اعتقاد روحی، او را خوب کند. اساس این عقیده، قوت تأثیر روح است در بدن و تابع بودن بدن است از نفس؛ چنان‌که بعضی فلاسفه‌ی بزرگ را رأی، چنین است که صحت و مرض، هر دو از روح است. این نظریه فرضاً که تأیید نشده باشد، ولی نظریه‌ی اول که علاج روحی از روی تقویت روح مریض است، در اروپای امروز تأیید شده و مقام بزرگی را حائز است.

کسی که آشنا باشد به آراء عصر جدید "تنویم مغناطیسی"، می‌داند که عقاید درباره‌ی روح و تأثیرات آن در این عالم، تا چه اندازه است. یکی از دانشمندان راست‌گفتار می‌گفت: من در بیمارستان شهر ری برای معالجه رفته بودم. گاهی سرکشی به بیماران می‌کردم و به آن‌ها دعا می‌نمودم. دکتر بزرگ آنجا که اروپایی بود و با ما هم‌کیش نبود، مخصوصاً مرا به سرکشی بیماران وادار می‌کرد و می‌گفت شما کار خود را انجام دهید و ما کار خود را.

از این سخن اطباء قدیم و جدید، چنین نتیجه می‌گیریم که فرضاً دین‌داری هم در جهان نباشد، علاقه‌ی روحی و امیدواری نفس و

دل‌بستگی به اینکه شفای من در فلان چیز است، سبب شفای طبیعی و کمک به جهازات طبیعت می‌کند؛ و یکسره دل را از روحانیات بریدن و با اسباب طبیعی سر و کار داشتن و مردم را از معنویات منصرف کردن، خیانت به نوع انسانی و کمک‌کاری به جهازات مرگ است.

### زندگی بخشی خاک پای زندگان

اینجا گواهی از گفته‌های قرآن خدا می‌آوریم، برای آنکه همه بدانند خدای عالم، به مشتی خاک که زنده‌ای بر او عبور کرده باشد، آثار حیاتی می‌دهد؛ سوره‌ی طه، آیه‌ی [۹۵ و ۹۶]: "قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ. قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا".

بعد از آنکه خدای عالم، قصه‌ی گوساله ساختن سامری را و زنده شدن و صدا کردن آن را در آیه‌ی ۹۰ از همین سوره نقل می‌کند، می‌رسد به آیه‌ی [۹۵ و ۹۶] که: موسی گفت به سامری: چطور این کار بزرگ یعنی زنده کردن گوساله را انجام دادی؟ گفت: من چیزی دیدم که این‌ها ندیدند؛ من قبضه‌ی خاکی از زیر پای رسول یعنی جرثیل، برداشتم و به گوساله پاشیدم تا زنده شد.

این، اثری است که خدا به مشتی خاک، از گذاشتن یک زنده داده، و کسی را نرسد که بگوید خدا را قدرت بر این امر نیست که خاک مرده را منشأ زندگانی کند. اکنون اگر به خاکی که خون زندگان ابدی به روی آن ریخته، اثری دهد، این از قدرت او دور نیست. البته با عقیده به خدای قادر بر هر چیز، هیچ اشکال ندارد که بی‌اثری را دارای اثر کند، یا اثرداری را از اثر خود بیندازد؛ چنان‌که به گفته‌ی قرآن، از آتش

نمرودی اثر را گرفت. در سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۹ می‌گوید: "قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ" <sup>۱</sup>.

ما خدایی را مدیر این کارخانه‌ی بزرگ جهان می‌دانیم که تمام ذرات وجود، خاضع در پیشگاه او هستند. همان طور که با یک اراده‌ی نافذ، آتش سوزان را از اثر می‌اندازد، با یک اراده‌ی نافذ، [برای] خاک شهیدی اثر قرار می‌دهد. اینکه اگر میزان نادرست بودن امری، نارسا بودن آن است با عقل ما و شما، خوب است بگویید آتش سرد شدن و زنده شدن مردگان و سخن گفتن مورچه و آنچه از این قبیل در قرآن خدا وارد است [را] از قرآن خارج کنند!

### اشکالاتی بر زیارت جامعه‌ی کبیره

یکی از چیزهایی که این‌ها به رخ دین‌داران می‌کشند، زیارت جامعه‌ی کبیره است. می‌گویند شما می‌خوانید: "مَنْ ارَادَ اللّٰهَ بَدَأَ بِكُمْ... وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ اِلَيْكُمْ... بِكُمْ فَتَحَ اللّٰهُ وَ بِيْكُمْ يَخْتِمُ وَ بِيْكُمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ"؛ [اگر] این شرک نیست، پس دیگر شرکی در دنیا نخواهد بود!

من نمی‌دانم این شخص، چه معنایی برای این فقرات ساده تراشیده از پیش خود، تا شرک از آن پیدا شده...! ما پیش [از این] بیان کردیم که شرک، یا دو خدا قائل شدن، یا عبادت دو خدا کردن، یا عبادت بتی و ستاره [ای] به عنوان آنکه خدا یا صورت خداست کردن، [یا] حاجت خواستن به این عنوان است. اکنون بینیم این عبارتها

۱- پس آتشی افروختند و ما خطاب کردیم که ای آتش، سرد و سالم برای ابراهیم باش.

کدام یک از این معانی شرک را می‌پردازد تا ما زیارت جامعه را کنار گذاریم.

پس گوئیم معنی فقره‌ی اول، "مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَأْ بِكُمْ"، یک امر عادی ساده [ای] است و آن، آن است که کسی که بخواهد خدا را بشناسد یا اطاعت و عبادت خدا را بکند، اول باید پیش شما بیاید، تعلیمات دینی و ترتیب عبادت را یاد گیرد، [و] از پیش خود، بی دستورات خدایی - که پیغمبر اسلام ﷺ به شما تعلیم کرده -، نباید قیام به عبادت کند. تشریفات عبادت خدا و برنامه‌ی نماز و روزه و حج و دیگر چیزها، پیش شماست.

[آن وقت] شما می‌گویید ما از پیش خود، هر طور خواستیم عبادت خدا را بتراشیم؟! نماز را ده رکعت خواندیم، مانع ندارد؛ از هر چیز خواستیم در ماه رمضان امساک کنیم، کردیم؛ فرق نمی‌کند. و اگر تعلیمات دین و تشریفات دین‌داری را اول پیش کسی برویم یاد بگیریم، شرک می‌شود؟! مثلاً اگر به شما گفتند اگر اراده‌ی صحت دارید، باید اول پیش طبیب بروید، از این عبارت چه می‌فهمید؟ جز این است که می‌فهمید اگر صحت خواستید، باید از طبیب، اول دستور بگیرید؟ شما چرا این کلام ساده را پیش خود معنی می‌کنید تا آنکه مطلب را مثل حاکم شهر و دربان فرض کنید، یا مثل شاه و وزیر گمان کنید، آن وقت افترا و دروغ ببندید، که می‌گویید: اگر کسی به حاکم شهر، کار داشته باشد، اول باید دربان را ببیند. ما می‌گوییم اگر کسی بخواهد خدا را بشناسد به اندازه‌ی استعداد خود، و احکام او بفهمد و تشریفات عبادت او را یاد بگیرد، باید پیش عالمی برود که از پیغمبر

اسلام، این تعلیمات را بی واسطه یا به واسطه گرفته. شما این را شرک می‌دانید و ما را در این سخن، بر باطل می‌دانید؟!....

### شاهدی از قرآن در پاسخ اشکال

سوره‌ی حج، آیه‌ی ۲۷: "وَ أذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ"؛ یعنی اعلان کن [به] مردم برای حج کردن، که بیایند پیش تو ای ابراهیم، با پای پیاده و سواره، از راه‌های دور و دراز.

شما می‌گویید حاجیان پیش ابراهیم اگر بروند، مشرک می‌شوند؟ پس خدای عالم در این دعوت، مردم را به شرک خوانده و امر کرده [که] ابراهیم، مردم را در عبادت خدا - که حج است - اول پیش خود بخواند؛ و این شرک است! ولی ما می‌گوییم تکلیف مردم در آن روز که دعوت خدا را می‌خواستند اجابت کنند، این بود که اول پیش ابراهیم بروند که پیغمبر عصرشان بود، و آداب و تشریفات حج را یاد بگیرند، آن گاه حج کنند. پس کسی که در آن روز خدا را می‌خواست، یعنی می‌خواست عبادت کند یا معرفت به او پیدا کند، باید اول پیش ابراهیم برود. در زمان پیغمبر اسلام هم باید پیش پیغمبر ﷺ رفت. در زمان امامان هم اول باید پیش آنان رفت و از این جهت، پشت سر عبارت زیارت، بلافاصله این جمله است: "وَمَنْ وَحَدَّهٖ قَبْلَ عَنَّا"؛ یعنی توحید خدا را از شما به درستی، ما یاد گرفتیم. از اینجا معنی "مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ إِلَيْكُمْ" روشن شد؛ زیرا آن هم همین معنی را می‌پروراند با عبارت دیگر.

### شُرکِ آلود بودن عبارت "بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ"

چیز دیگری که به رخ ما می‌کشند، "بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ" است. اینجا دیگر به کلی پای انسان با وجدان، به گل می‌رود! زیرا که با هر سریشمی بنخواهیم برای این عبارت، معنی شرک بسازیم، ممکن نیست؛ زیرا که در این کلام، سه احتمال است که هیچ کدام با شرک، کمتر مناسبتی ندارد. اول که ظاهرتر است، آنکه خداوند به شما فتح باب امامت کرده و با شما ختم آن کرده؛ یعنی امامت از خانواده‌ی شما به هیچ وجه خارج نیست. اول امامان، علی علیه السلام است، او از شما هست. آخر امامان حجة بن الحسن علیه السلام است، او هم از شماست. کجای این احتمال، شرک یا نزدیک به شرک است؟ مگر بگویید آن‌ها را به امامت هم نباید شناخت!

احتمال دوم، آن است که اول خداوند، نور شما را خلق کرده و آخر کسی هم که جهان به او ختم می‌شود، شما هستید. این احتمال با آنکه شاید خلاف ظاهر هم باشد، به شرک مربوط نیست. لابد خدا یک موجودی را اول خلق کرده، آن هر کس باشد، مخلوق خداست و مخلوق خدا غیر از شریک خداست....

احتمال سوم، آن است که خداوند به واسطه‌ی شما ابتدا به خلقت کرد و به واسطه‌ی شما ختم می‌کند خلقت را. این احتمال نیز بعید است؛ ولی فرضاً درست باشد، به شرک چه ربط دارد؟

این به وجدان ثابت است که همه‌ی موجودات جهان، از خورشید عالم‌تاب گرفته تا جمادات و نباتات و حیوانات و دیگر اجزاء این

کارخانه، برای نفع انسان و خاضع در تحت فرمان اوست؛ چنان که دنیای امروز ثابت کرد بعضی از آن را. پس اگر کسی به مثل اعلای انسان بگوید: خدا برای شما ابتدا و انتهای خلقت را کرده، با شرک چه تناسب دارد؟!

و از اینجا آن عبارت دیگر هم که می گوید "وَبِكُمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ مِنَ السَّمَاءِ"، معلوم شود. زیرا واضح است که آمدن باران، برای انسان و به نفع اوست؛ پس اگر خدا باران را برای مثل اعلای انسان نازل کند، چه تناسب با شرک دارد؛ تا گفته شود که "اگر این شرک نیست، هیچ چیز شرک نیست!" و در این عبارت، نزول باران را به خدا نسبت داده، نه به کسی دیگر.

### یک نظر به زیارت جامعهی کبیره

خوانندگان محترم، خوب است با دقت، یک نظری به زیارت جامعه بکنند. مگر ما در همین زیارت نمی خوانیم این کلمات را: "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَ شَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَأُولُو الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَ رَسُولُهُ الْمُرْتَضَى؛" تا آنکه در وصف ائمه عليهم السلام می گوئیم: "وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَّةُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ"<sup>۱</sup>. اکنون این زیارت را با این اقرارهای

۱- گواهی می دهم جز خدای یکتا، خدایی نیست و او از شرک و شریک، منزّه است؛ چنان که خدا به یکتایی خود شهادت داده و فرشتگان و دانشمندان عالم (انبیاء و اولیاء و حکمای الهی) شهادت دادند که جز خدای یکتای مقتدر حکیم، خدایی نیست؛ و نیز شهادت می دهم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده‌ی خالص برگزیده و رسول پسندیده‌ی اوست... و شهادت می دهم که محققاً شما، پیشوایان و امامان راه‌دان و راهنما و دارای عصمت هستید.

صریح به توحید خدا و رسالت پیغمبر ﷺ و امامت امامان علیهم السلام، باید گفت مندرجاتش شرک است؟...

### ساختن گنبد و بارگاه برای معصومین علیهم السلام

دیگر از گفته‌ی اینان، آن است که ساختن این گنبد و بارگاه‌ها شرک است یا نه؟

جواب این سؤال نیز از گفته‌های سابق که میزان شرک را تعیین کردیم، به خوبی روشن و واضح شد که اگر ساختن گنبد و بارگاه برای بت پرستی باشد، همان طور که بت پرست‌ها می‌کردند، شک نیست که شرک است و کسانی که در آنجا برای پرستش و عبادت پیغمبر یا امام یا امامزاده می‌روند، مشرک و کافرند؛ ولی اگر برای احترام آنها باشد، یا برای استراحت اشخاصی که آنجا می‌آیند باشد، یا برای عبادت خدا در آنجا باشد، شرک که نیست هیچ، عین خداپرستی و فرمان‌برداری از خداست. شما می‌دانید که در هر سال چند صد هزار جمعیت شیعه، زیارت می‌کنند قبر پیغمبر و امام و امامزاده و مؤمن را. ما به شما و همه‌ی عالم، اجازه دادیم که از بزرگ و کوچک، مرد و زن، شهری و صحرانشین شیعه‌ی اثنی عشری (ما ضامن طوائف دیگر شیعه نیستیم) بپرسید و آنها را با هر طوری که می‌خواهید، استنطاق کنید؛ اگر آنها یا یکی از آنها گفتند که ما برای پرستیدن و عبادت کردن امام و پیغمبر به مدینه یا کربلا می‌رویم و ما آنها را خدا یا خدای زمین می‌دانیم، ما گفته‌های خود را پس می‌گیریم....



## شاهدی از قرآن برای ساختن بارگاه

این طور از امور، گر چه گواه و شاهدی لازم ندارد و همین که خدا و قرآن از آنها نهی نکرد، کفایت می‌کند در روا بودن و مانع نداشتن؛ از این جهت، هیچ کس برای ساختمان خانه‌ی خود و طرح‌ریزی عمارت و پارک خود، نرفته ببیند چه دستوری در قرآن رسیده و قرآن هم در این باب، دستوری نداده؛ به مجرد آنکه در دین از ساختمان جلوگیری نشده، هر کس می‌تواند برای خود با هر نقشه که بخواهد، ساختمانی درست کند. با این وصف، در این موضوع سفارش فرموده و ما آیه را با نشانی آن ذکر می‌کنیم تا راه گفتگو بسته شود.

سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۲: "وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ؛" یعنی کسی که شعارهای خدایی را که عبادت است، احترام کند، از پرهیزگاری قلب اوست.

دل نورانی پاکیزه که خدا را بزرگ می‌شمارد، شعار خدایی را بزرگ می‌شمارد؛ و بزرگ‌ترین تعظیم شعار الهی، آن است که جایگاه او با عظمت و دستگاه باشد و محل عبادت خدا مورد رغبت واردین و جلب [کننده‌ی] قلوب آنها باشد. در این محل‌های محترم، همه می‌دانیم و می‌دانید که هر روزی صدها هزار مسلم پاک به عبادت خدا و مدح و ستایش او و نماز و نیاز به درگاه مقدس او اشتغال دارند. چه بهتر از اینکه برای تعظیم عبادت خدا و شعار الهی، یک قبه‌ی عالی‌مقام سربلندی و یا مسجد با عظمت و جلالی بنا شود که مردم به وارد شدن آن میل کنند؛ و بزرگان عالم که عادی به ورود بارگاه‌های با ابهت و عظمت هستند نیز، با مردم در عبادت و نماز شرکت کنند و این، هیچ

مربوط به شرک نیست.

### تأثیر شکوه ظاهری بر عظمت باطنی

و در سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۶ می‌گوید: "فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ".

پس از آنکه آیه‌ی نور را بیان می‌کند، می‌فرماید آن قنديل در خانه‌هایی است که خدا اذن داده آن‌ها را مرتفع کنند و ذکر شود در آن‌ها اسم خدا و تسبیح شود خدا در آن‌ها هر صبح و شام. شک نیست که در این خانه‌ها صبح و شب، تسبیح و تهلیل خدا شود و واردین به ذکر خدا در آن اشتغال دارند و خدا اجازه داده است که این خانه‌ها مرتفع و عالی قدر باشند و با عظمت و شکوه بنا نهاده شوند؛ و همه می‌دانند که شکوه و عظمت ظاهری در قلب، چه آثاری دارد. یک منزل با شکوه و عظمت، یک مملکت با عظمت، بینندگان را در مقابل صاحب آن، خاضع و فروتن می‌کند. گر چه عظمت اسلام و قرآن و بزرگی بزرگان اسلام، به قانون‌های راست و درست و معارف و حقایق بلندپایه‌ی آن‌ها و تربیت‌ها و تعلیم‌های خردمندانه‌ی آن‌هاست که کفیل سعادت ابدی و نورانیت همیشگی هستند و عهده‌دار زندگی این جهان و آن جهان می‌باشند؛ لکن چون چشم‌های تنگ ظاهرین ما، از عظمت‌های صوری، یادگارهایی به قلب تحویل می‌دهد و از عظمت بنیان، عظمت صاحب آن را درمی‌یابد، اسلام، تعظیم خانه‌هایی که در آن عبادت می‌شود و عظمت شعار دینی را مهم شمرده و جزء دستورات قرآنی قرار داده، تا در مقابل دنیای اروپا که سرتاسر زر و

زیور ظاهر است، گو که از فضایل انسانی دست‌تهی باشند، اسلام نیز عرض اندام کند. از این جهت، بناهایی که مسلمین و اسلام، با کمال شکوه و عظمت تحویل دنیا داده، چشم غربی‌ها را خیره کرده و دنیای پرشکوه اروپا را به خود جلب کرده....

این بی‌خبران ماجراجو پنداشتند که گنبد و بارگاه ساختن برای بزرگان دین، از اختصاصات شیعه است؛ از این جهت، ما را مورد حمله قرار دادند. با اینکه این، پنداری است نادرست و گمانی است باطل؛ تمام ملل اسلامی و تمام فرقه‌های دین‌دار، این بناها و گنبد‌های با شکوه و عظمت را دارند. پس باید تمام مسلمین، از شیعه و سنی و تمام فرقه‌های دین‌دار را مشرک خواند!

کم و بیش در هر سالی صد هزار ایرانی به مملکت عراق و حجاز می‌روند. همه دیدند که قبر محترم پیغمبر اسلام ﷺ در وسط مملکت سنجان با گنبد و بارگاه و ضریح و تشریفات آبرومندانه‌ی دیگر برپاست و سالی کم و بیش سی هزار گروه مصری و هندی و یمنی و عراقی و ایرانی و افغانی و دیگر ممالک اسلامی که بیشتر آن‌ها سنی هستند و شیعیان، کمی از بسیارند، به زیارت قبر پیغمبر ﷺ می‌روند و با همان آداب که شیعیان، احترام از آن و قبور ائمه‌ی دین ﷺ می‌کنند، آن‌ها نیز رفتار می‌کنند؛ و همین‌طور در مملکت عراق، قبه‌ی بزرگ با عظمت "شیخ عبدالقادر" و "ابوحنیفه" را در بغداد، همه دیدند و احترامات سنجان را نسبت به آن‌ها دیده یا شنیده‌اند. پس باید گفت تمام ملل اسلامی از هر گروه و مذهب، کافر و مشرک و بت‌پرستاند و این‌ها که ساخته‌اند، بت‌پرستی است و بت‌خانه است....

اگر یکی به شما بگوید دست روی قبر پیغمبر ﷺ بگذار و فلان دعا را بخوان، شما هرگز دست به دیوار صحن یا زمین رواق یا روی گنبد نمی‌گذارید؛ پس بلند کردن قبر، چهار انگشت، با ساختمان‌های اطراف و بلند کردن گنبد، هیچ به هم مربوط نیست....

۲- روایاتی از طریق سنی و شیعه در ترغیب به تعمیر و ساختمان قبور امامان علیهم‌السلام وارد شده که یکی از آنها را اینجا می‌نگاریم....<sup>۱</sup>

شیخ طوسی به سند خود از ابی عامر، واعظ اهل حجاز نقل می‌کند که گفت: «رفتم پیش حضرت صادق علیه‌السلام، گفتم: پاداش کسی که زیارت کند امیرالمؤمنین علیه‌السلام را و بسازد قبر او را چیست؟ گفت: ای ابو عامر، روایت کرد پدرم از جدش حسین بن علی علیه‌السلام که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود به پدرم علیه‌السلام که: تو وارد زمین عراق می‌شوی و در آنجا مدفون می‌شوی. گفت: ای پیغمبر خدا، چیست پاداش کسی که زیارت کند قبرهای ما را و بسازد آنها را و تجدید عهد کند با آنها؟ فرمود: ای ابوالحسن، خدا قرار داده قبر تو و اولاد تو را بقعه [ای] از بقعه‌های بهشت و صحنی از صحن‌های آنجا؛ و خداوند قرار داده دل نجبا و برگزیده‌های خلق خود را، که میل کنند به سوی شما و برای شما، آزار و خواری کشند؛ پس قبرهای شما را تعمیر کنند و به زیارت شما زیاد بیایند برای تقرب به خدا و دوستی پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. این جماعت، مخصوص به شفاعت من اند و وارد شوند پیش من نزد حوض، و این‌ها زیارت‌کنندگان من اند فردا در بهشت؛ یا علی، کسی که تعمیر کند

۱- به کتاب "مزار وسایل" و "طهارت جواهر" و رساله "منهج الرشاد" رجوع شود.

قبرهای شما را و به زیارت آنها بیاید، مثل آن است که همراهی کرده با سلیمان بن داود در بنای بیت المقدس؛ و کسی که زیارت کند قبرهای شما را، ثواب هفتاد حج غیر از حجة الاسلام می‌برد و از گناهان پاک می‌شود، مثل روزی که مادر او را زاییده. بشارت باد تو را و بشارت ده دوستان خود را به این نعمت که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و به قلب هیچ کس خطور نکرده. لکن زیاله‌هایی از مردم، سرزنش می‌کنند زیارت‌کنندگان قبرهای شما را به واسطه‌ی زیارت کردن آنها؛ همان طور که سرزنش می‌شود زن زناکار به زنا کردن! آنها اشرار امت من هستند؛ خداوند شفاعت مرا نصیب آنها نمی‌کند و به حوض، آنها را وارد نمی‌کند.»<sup>۱</sup>

این حدیث طولانی را ذکر کردیم برای دو نکته: یکی آنکه جمع مابین این روایت و امثال آن، با روایتی که وصیت کردند چهار انگشت بلند کنند قبر را، آن است که اولاً در اول امر که می‌خواهند قبر بسازند، خوب است چهار انگشت بلند کنند؛ ولی در تعمیرهای بعدی، هر طوری مناسب دیدند، مانع ندارد؛ و ثانیاً: بقعه و صحن ساختن به حسب این روایت، مانع ندارد و به هیچ وجه مربوط به ساختن قبر نیست؛ بلکه ثواب ساختن بیت المقدس را دارد....

### معنای صحیح تسویه‌ی قبور

و اما آن روایت که اشاره به آن کرده که علی علیه السلام گفت: "هر قبری

را دیدی که از زمین بلند است، او را مساوی زمین کن و هر تمثالی دیدی، آن را محو کن"؛ نویسندۀ اشتباه کرده در فهم آن. زیرا که عبارت خبر، این است: "وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ". آن‌ها قبرهای گرده‌ماهی می‌ساختند و این مکروه بوده؛ و تسویه‌ی قبر یعنی صاف بودن روی آن، مقابل گرده‌ماهی، مانع نداشته؛ پس تسویه، مقابل تسنیم است، و الا باید بگوید "محوته" نه "سوئته".... علاوه بر آنکه در آن زمان، بقیه [ای] از بت‌پرستی‌ها باقی بوده؛ آن‌ها به طوری که اهل تاریخ می‌گویند، صورت‌هایی و تمثال‌هایی روی قبرها می‌گذاشتند و آن‌ها را می‌پرستیدند. بنابراین فرضاً اگر تسویه به معنی خراب کردن باشد، آن طور قبرها بوده، به مناسبت صورت که در همین روایت است؛ زیرا که در همان وقت که این فرمان شده، قبور مسلمین در حجاز و عراق بوده و امر به خرابی آن‌ها نکرده. پیغمبر اسلام ﷺ از اول امر در بقعه و حجره مدفون شد. ابوبکر و عمر نیز در همان بقعه مدفون شدند. پس خوب بود اول، حجره را خراب کنند تا اشکال شما بر آن‌ها وارد نشود!

### توجه مردم به بارگاه پیامبران، جانشین توجه به جایگاه خداوند

بعضی از این بیدادگران، دروغی روشن به دین‌داران می‌بندند و می‌گویند: پس از آنکه پیامبران، مردم را به منظور اصلی یعنی توحید راهنمایی کردند، چیزی نگذشت که به یاد هندوستان افتادند و گفتند: ما که نمی‌توانیم خدای پیامبران را نه به چشم و نه به دست و نه در خیال

بیاوریم؛ از آن طرف، سخن آن‌ها را هم نمی‌توان نشنیده گرفت؛ پس می‌گوییم خدای پیمبران مال آن‌ها، و خود آن‌ها هم مال ما، تا بتوانیم دور قبرشان پنجره گذاریم و در پنجه بگیریم. باری؛ اگر نشد خود را به آن رسانیم، می‌توانیم آن‌ها را در ذهن خود حاضر کنیم.

پس شروع می‌کند به پاسخ این گفتار... اکنون شما در خیابان‌ها و برزن‌ها از هر یک از افراد پیروان این مذاهب می‌خواهید، پرسش کنید که آیا شما خدا را کار ندارید و برای پیغمبران گذاشتید، فقط پرستش و ستایش پیمبران می‌کنید و این نماز و روزه و حج و دیگر عبادات، همه برای پیغمبر است یا امام؟! اگر این پیرزن شیعه با شما در این سخن موافقت کرد یا یک پشت کوهی، سخن شما را پذیرفت، این سخنان راست است و ما از همان راه که آمدیم، برمی‌گردیم.

### شرک شمردن تکریم و تعظیم به پیامبر اکرم ﷺ

در همین قضیه‌ی مولد حضرت رسول ﷺ ... باز می‌بینیم که یک بوقی از یک آخوند بسیار بی‌توجه به مسائل اسلام و وابسته به دیگران، فریاد می‌زند که شرک است احترام به پیغمبر، شرک است جشن گرفتن!... اگر احترام به رسول خدا شرک است، پس اول مشرک، خود پیغمبر اکرم ﷺ است و اول مشرک، خدای تبارک و تعالی است که احترام پیغمبر ﷺ را تا آنجا بالا برده است که در نمازها اسم او هست و اگر نباشد در بعضی جاهایش، باطل می‌شود نماز. اگر بعد از شهادت یا فوت حضرت رسول ﷺ، اگر بعد از فوت ایشان به نظر این آخوند و دوستان نادان این آخوند وابسته به دربار، احترام پیغمبر ﷺ شرک

است، پس در نماز که بعد از فوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله همه‌ی مسلمین می‌خوانند و سلام به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌دهند، همه‌ی مسلمین، حتی خود آخوند هم مشرک است، اگر نماز بخواند!

### واگذاری اداره‌ی جهان به پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام

یکی از دستاویزهای این ماجراجویان، آن است که در کافی که یکی از چهار کتاب معتبر است، می‌نویسد: خدا عالم را آفرید و اختیار آن را با محمد و علی و فاطمه علیهم السلام گذاشت؛ ولی بعد هم چنان‌که می‌دانید به این شماره افزوده شده، تا امروز که در کمتر شهر و دهی است [که] یک یا چند بت‌خانه برپا نباشد.

...اینک ما عین روایت را با نشانی می‌نویسیم و برای پارسی‌زبانان

ترجمه می‌کنیم... کتاب مرآة العقول، شرح کافی، جلد اول، صفحه‌ی

۳۵۴، حدیث پنجم: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ

أَبِي الْفَضْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرِ

الثَّانِي عليه السلام، فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ. فَقَالَ: "يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا

بِوَحْدَانِيَّتِهِ؛ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله وَ عَلِيًّا عليه السلام وَ فَاطِمَةَ علیها السلام، فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ؛ ثُمَّ خَلَقَ

جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ، فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ؛ فَهُمْ

يُجِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ، وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقَدُّمَتِهَا، مَرَّقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا، مَحَقَّ وَ مَنْ

كَزِمَتْهَا، لِحَقِّ خُذَّهَا إِلَيْكَ، يَا مُحَمَّدُ."<sup>۱</sup>

یعنی: محمد بن سنان گفت: من پیش حضرت جواد علیه السلام بودم و از اختلاف



شیعه، سخن راندم. فرمود: ای محمد، همانا خدای تعالی همیشه فرد بوده در یکتایی؛ پس خلق کرد همه‌ی اشیاء را و آنها را مطلع کرد بر خلق اشیاء، و واجب کرد اطاعت ایشان را بر آنها و تفویض کرد امر آنها را به ایشان؛ پس ایشان حلال می‌کنند هر چه را که می‌خواهند و حرام می‌کنند هر چه را که می‌خواهند و هرگز نمی‌خواهند مگر آنچه را که خدا می‌خواهد. پس حضرت جواد علیه السلام گفت: ای محمد، این است آن دینی که هر کس زیاده‌روی کند، از اسلام خارج می‌شود و هر کس تخلف از آن کند، دینش باطل می‌شود و هر کس ملازم آن باشد، ملحق می‌شود به دین‌داران؛ تو نیز ای محمد، بگیر این را.

آیا برای توحید، بهتر از این عبارت که خدا همیشه متفرد و یکتاست، چه بگوییم؟ آیا کسی بگوید نور پیغمبر و علی و فاطمه علیهم السلام را خدا قبل از هر چیز خلق کرده، مشرک است؟ لابد خدا یک چیزی را اول خلق کرده؛ آن چیز آب باشد یا خاک باشد یا انسان باشد، چه فرق می‌کند؟! هیچ کدام شرک نیست. آیا اطاعت پیغمبر و علی و فاطمه علیهم السلام واجب بودن شرک است؟ آیا از این تفویض امر اشیاء - پس از آنکه ذکر می‌کند خدا طاعت آنها را واجب کرد و پشت سر آن می‌گوید هر چه را حلال و حرام می‌خواهند بکنند، می‌توانند - مقصود جز اختیار احکام است؟

اکنون می‌آییم سراغ اینکه آنها چطور حلال می‌کنند حرام می‌کنند؛ خود امام علیه السلام فرموده: هرگز آنها از پیش خود، چیزی حلال و حرام نمی‌کنند. آنچه را خدا حرام کرده، آنها هم حرام می‌کنند و آنچه را خدا حلال کرده، آنها هم حلال می‌کنند. روی هم رفته، [از] این کلام سر تا پا راستی و درستی، جز این معلوم می‌شود که این‌ها تابع خدا هستند و هیچ اراده نمی‌کنند مگر آنکه خداوند اراده کند و آنها تحلیل

حلال خدا و تحریم حرام خدا را می‌کنند؟ و جمله‌ی کلام آنکه نشر احکام خدا، تفویض به آنها شده و این با شرک، کمتر ربطی ندارند. شما می‌گویید نشر احکام و بیان حلال و حرام را به آنها واگذار نکرده؛ پس کی باید نشر احکام کند؟!

مضمون این روایت، همان مضمون آیه‌ی ۵۹ از سوره‌ی نساء:

”أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ“ بیشتر نیست.

## فصل پنجم: اختصاص ثواب‌های بزرگ برای

### عزاداری امام حسین علیه السلام

#### ثواب عظیم عزاداری سیدالشهدا علیه السلام

مزد هر کاری، بسته است به کوششی که برای آن می‌شود و سودی که از آن به دست می‌آید. پس این احادیثی که می‌گویند ثواب یک زیارت یا عزاداری یا مانند آن‌ها برابر است با ثواب هزار پیغمبر یا شهید، آن هم شهید بدر، آیا درست است یا نه؟<sup>۱</sup>

#### خطر نابودی اسلام پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله

در صدر اسلام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله پایه گذار عدالت و آزادی، می‌رفت که با کج‌روی‌های بنی‌امیه، اسلام در حلقوم ستمکاران فرو رود و عدالت در زیر پای تبه‌کاران نابود شود.

---

۱- پاسخ این اشکال بر دو پایه استوار است: الف) توجه به حقیقت عمل سیدالشهدا علیه السلام و عظمت ایثار ایشان و ثمرات آن؛ ب) نقش‌گریه و عزاداری سازنده در حفظ اساس اسلام و بقای تشیع. جهت تکمیل شدن این بحث، به کتاب "عاشورا در کلام امام علیه السلام" چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام علیه السلام، صص ۲۹-۵۳ و ۶۵-۸۱ مراجعه نمایید.

## لزوم پاسداری از زحمات پیغمبر ﷺ و اصحاب

حکومت جائرانه‌ی یزیدیان، می‌رفت تا قلم سرخ بر چهره‌ی نورانی اسلام کشد و زحمات طاقت‌فرسای پیامبر بزرگ اسلام ﷺ و مسلمانان صدر اسلام و خون شهدای فداکار را به طاق نسیان سپارد و به هدر دهد.

## نجات اسلام و وحی از خطر انحراف

مکتبی که می‌رفت با کج‌روی‌های تفاله‌ی جاهلیت و برنامه‌های حساب‌شده‌ی احیای ملی‌گرایی و عروبت با شعار "لا خَبْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ" نَزَلَ "محو و نابود شود و از حکومت عدل اسلامی، یک رژیم شاهنشاهی بسازد و اسلام و وحی را به انزوا کشاند؛ که ناگهان شخصیت عظیمی که از عصاره‌ی وحی الهی، تغذیه و در خاندان سید رسل، محمد مصطفی ﷺ و سید اولیاء، علی مرتضی علیهما السلام، تربیت و در دامن صدیقه‌ی طاهره علیها السلام بزرگ شده بود، قیام کرد و با فداکاری بی‌نظیر و نهضت الهی خود، واقعه‌ی بزرگی را به وجود آورد.

## عزاداری، موجب بقای نهضت سیدالشهدا علیهما السلام

خدای عالم چون دید بنای دین را ماجراجویان صدر اول متزلزل کردند و جز چند نفر معدودی به جا نماند، حسین بن علی علیهما السلام را برانگیخت و با جان‌فشانی و فداکاری، ملت را بیدار کرد و ثواب‌های بسیار برای عزاداران او مقرر کرد تا مردم را بیدار نگه دارند و نگذارند اساس کربلا که پایه‌اش بر بنیان‌کنند پایه‌های ظلم و جور و سوق

[دادن] مردم به توحید و معدلت بود، کهنه شود. با این حال لازم است که برای عزاداری که شالوده‌اش بر این اساس ریخته شده، چنین ثواب‌هایی مقرر شود که مردم با هر فشار و سختی هم هست، از آن دست برندارند؛ و گرنه با سرعت برق، زحمت‌های حسن بن علی علیه السلام را هم پایمال می‌کردند که به پایمال کردن آن، زحمت‌های پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و کوشش‌هایی که برای تأسیس اساس تشیع کرده بود، به کلی پایمال می‌شد. پس فرضاً که مزدهایی را که خدا می‌دهد، در مقابل سودی باشد که از عمل به دست می‌آید، سودی که از این عمل به دست آمده و می‌آید، بقای دین حق و اساس تشیع است که سعادت دنیا و آخرت جهانیان، بسته به آن است و با نظر به وضعیت شیعه در آن زمان و فشارهای گوناگون از مخالفان علی بن ابیطالب علیه السلام به پیروان او، قیمت این عمل، بیش از آن است که به تصور ما درآید و خدای جهان برای آن‌ها ثواب‌ها و مزدهایی تهیه فرموده که هیچ چشمی ندیده و گوشی نشنیده و این کمال عدالت است.

### بیان یکی از رموز اشک ریختن برای حادثه‌ی کربلا

اینکه در روایات ما برای یک قطره اشک برای مظلوم کربلا، آن قدر ارزش قائل‌اند، حتی برای تباکی (به صورت گریه درآمدن) ارزش قائل‌اند، نه از باب این است که سید مظلومان، احتیاج به این کار دارد

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ: "مَا مِنْ عَبْدٍ قَطَرَتْ عَيْنَاهُ فِينَا قَطْرَةً أَوْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فِينَا دَمْعَةً، إِلَّا بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ حَقْبًا"; از حضرت حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: هیچ بنده‌ای برای ما اشکی نریزد، مگر آنکه خداوند به سبب آن، او را روزگاری در بهشت فرود آورد.

و نه این است که فقط برای ثواب بردن شما و مستمعین شما باشد. گر چه همه‌ی ثواب‌ها هست؛ لکن چرا این ثواب را برای این مجالس عزا آن قدر عظیم قرار داده شده است و چرا خداوند تبارک و تعالی برای اشک و حتی یک قطره اشک و حتی تباکی، آن قدر ثواب داده است؟ کم‌کم این مسئله از دید سیاسی‌اش معلوم می‌شود و ان شاء الله بعدها بیشتر معلوم می‌شود.

اینکه برای عزاداری، برای مجالس عزا، برای نوحه‌خوانی، برای این‌ها، این همه ثواب داده شده است، علاوه بر آن امور عبادی‌اش و روحانی‌اش، یک مسئله‌ی مهم سیاسی در کار بوده است. آن روزی که این روایات صادر شده است، روزی بوده است که این فرقه‌ی ناجیه، مبتلا بودند به حکومت اموی و بیشتر عباسی، و یک جمعیت بسیار کمی، یک اقلیت کمی در مقابل قدرت‌های بزرگ در آن وقت، برای سازمان دادن به فعالیت سیاسی این اقلیت، یک راهی درست کردند که این راه، خودش سازمانده است و آن، نقل از منابع وحی، به اینکه برای این مجالس، این قدر عظمت است و برای این اشک‌ها آن قدر در دور و بر این اشک‌ها و عزاداری‌ها، شیعیان با اقلیت آن وقت، اجتماع می‌کردند و شاید بسیاری از آن‌ها هم نمی‌دانستند مطلب چه هست؛ ولی مطلب، سازماندهی به یک گروه اقلیت در مقابل آن اکثریت‌ها، و در طول تاریخ، این مجالس عزا که یک سازماندهی سرتاسری کشورها هست، کشورهای اسلامی هست و در ایران که مهد تشیع و اسلام و شیعه است، در مقابل حکومت‌هایی که پیش می‌آمدند و بنا بر این داشتند که اساس اسلام را از بین ببرند.

## عزاداری، دارای بُعد سیاسی و روانی و انسانی

حضرت باقر علیه السلام وقتی که می خواستند فوت کنند، وصیت کردند که ده سال -ظاهراً که- در منا، اجیر کنند کسی را، کسانی را که برای من گریه کنند! این چه مبارزه‌ای است؟ حضرت باقر علیه السلام احتیاج به گریه داشت؟ حضرت باقر علیه السلام می خواست چه کند گریه را؟ آن وقت هم در منا چرا؟ ایام حج و منا.

این همین نقطه‌ی اساسی، سیاسی، روانی، انسانی است که ده سال در آنجا گریه کنند. خب مردم می آیند می گویند چه خبر است، چیست؟ می گویند این، این طور بود. این توجه می دهد نفوس مردم را به این مکتب، و ظالم را منهدم می کند و مظلوم را قوی می کند....

کربلا جوان‌ها داده؛ ما این را باید حفظش کنیم. این نمی شود این طور باشد، شما خیال بکنید که گریه است؛ خیر گریه نیست، یک مسئله‌ی سیاسی، روانی، اجتماعی است. اگر قضیه گریه است، تباکی اش دیگر چیست؟ تباکی می خواهد، تباکی [هم] دیگر یک چیزی شد؟! اصلاً حضرت سیدالشهدا علیه السلام چه احتیاج به گریه دارد؟ ائمه علیهم السلام این قدر اصرار کردند به اینکه مجمع داشته باشید، گریه بکنید، چه بکنید؛ برای اینکه این حفظ می کند کیان مذهب ما را.

۱- جلاء العیون، ص ۶۹۲: تفهیم الاسلام کلینی به سند حسن روایت کرده است که حضرت امام محمدباقر علیه السلام هشتصد هزار درهم برای تعزیه و ماتم خود وصیت فرمود. و به سند موثق از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که پدرم گفت: ای جعفر، از مال من وقفی بکن برای ندبه‌کنندگان، که ده سال در منا در موسم حج بر من گریه کنند و رسم ماتم را تجدید نمایند و بر مظلومیت من زاری کنند.

### عزاداری، عامل اجتماع مسلمین تحت لوای اسلام

شاید غرب زده‌ها به ما می‌گویند "ملت گریه"؛ و شاید خودی‌ها نمی‌توانند تحمل کنند که یک قطره اشک، مقابل چقدر ثواب است. یک مجلس عزا چقدر ثواب دارد، نتوانند هضم کنند و نتوانند هضم کنند آن چیزهایی که برای ادعیه ذکر شده است و آن ثواب‌هایی که برای دو سطر دعا ذکر شده است... جهت سیاسی این دعاها و این توجه به خدا و توجه همه‌ی مردم را به یک نکته، این است که یک ملت را بسیج می‌کند برای یک مقصد اسلامی. مجلس عزا، نه برای این است که گریه کنند برای سیدالشهدا علیه السلام و اجر ببرند - البته این هم هست - و دیگران را اجر اخروی نصیب کند؛ بلکه مهم، آن جنبه‌ی سیاسی است که ائمه‌ی ما علیهم السلام در صدر اسلام، نقشه‌اش را کشیده‌اند که تا آخر باشد و آن، این اجتماع تحت یک بیرق، اجتماع تحت یک ایده؛ و هیچ چیز نمی‌تواند این کار را به مقداری که عزای حضرت سیدالشهدا علیه السلام در او تأثیر دارد، تأثیر بکند.

### عزاداری، عامل یکپارچگی و بسیج امت اسلام

شما انگیزه‌ی این گریه و این اجتماع در مجالس روضه را خیال نکنید که فقط این است که ما گریه کنیم برای سیدالشهدا علیه السلام. نه سیدالشهدا علیه السلام احتیاج به این گریه‌ها دارد و نه این گریه‌ها خودش - فی‌نفسه - کاری از آن می‌آید. لکن این مجلس‌ها، مردم را همچو مجتمع می‌کنند و یک وجهه می‌دهند، سی میلیون، سی و پنج میلیون جمعیت در دو ماه محرم [و صفر] و خصوصاً دهه‌ی عاشورا، یک وجهه، طرف



یک راه می‌روند.... بیخود بعضی از ائمه‌ی ما علیهم‌السلام نمی‌فرمایند که برای من در منابر، روضه بخوانند. بیخود نمی‌گویند ائمه‌ی ما علیهم‌السلام به اینکه هر کس که بگرید، بگریاند یا صورت گریه، گریه کردن به خودش بگیرد، اجرش فلان و فلان است. مسئله، مسئله‌ی گریه نیست. مسئله، مسئله‌ی تباکی نیست. مسئله، مسئله‌ی سیاسی است که ائمه‌ی ما علیهم‌السلام با همان دید الهی که داشتند، می‌خواستند این ملت‌ها را با هم بسیج کنند و یکپارچه کنند؛ از راه‌های مختلف، این‌ها را یکپارچه کنند تا آسیب‌پذیر نباشند.

### گریه‌ی حماسه‌ساز و حماسه‌ی گریه

و اگر چنانچه واقعاً بفهمند و بفهمانند که مسئله چه هست و این عزاداری برای چه هست و این گریه برای چه این قدر ارج پیدا کرده و اجر پیش خدا دارد، آن وقت ما را "ملت گریه" نمی‌گویند؛ ما را "ملت حماسه" می‌خوانند. اگر بفهمند آن‌ها، که حضرت سجاد علیه‌السلام که همه چیزش را در کربلا از دست داد و در یک حکومتی بود که قدرت بر همه چیز داشت، این ادعیه‌ای که از او باقی مانده است، چه کرده است و چطور می‌تواند تجهیز بکند، به ما نمی‌گفتند که ادعیه برای چیست. اگر روشن‌فکران ما فهمیده باشند که این مجالس و این دعاها و این ذکرها و این مجالس مصیبت، جنبه‌ی سیاسی و اجتماعی‌اش چیست، نمی‌گویند که برای چه، این کار را بکنیم.

### گریه بر مظلوم، فریاد بر ظالم

حالا یک دسته‌ای آمده‌اند می‌گویند که نه، دیگر روضه نخوانید! نمی‌فهمند این‌ها که روضه یعنی چه. این‌ها ماهیت این عزاداری را نمی‌دانند چیست. نمی‌دانند که گریه کردن بر عزای امام حسین علیه السلام [یعنی] زنده نگه داشتن نهضت و زنده نگه داشتن همین معنا که یک جمعیت کمی در مقابل یک امپراتوری بزرگ ایستاد؛ ...مقابل یک امپراتوری بزرگ ایستاد و "نه" گفت. هر روز باید در هر جا، این "نه" محفوظ بماند و این مجالسی که هست، مجالسی است که دنبال همین است که "نه" را محفوظ بدارد. بچه‌ها و جوان‌های ما خیال نکنند که مسئله، مسئله‌ی "ملت گریه" است! این را دیگران القا کردند به شماها، که بگویید ملت گریه! آن‌ها از همین گریه‌ها می‌ترسند، برای اینکه گریه‌ای است که گریه بر مظلوم است؛ فریاد مقابل ظالم است. دسته‌هایی که بیرون می‌آیند، مقابل ظالم هستند، قیام کرده‌اند.

### مجالس عزا و روضه، حافظ و احیاگر مکتب تشیع

اینجا باید یک سخنی هم در خصوص عزاداری و مجالسی که به نام حسین بن علی علیه السلام به پا می‌شود، بگوییم. ما و هیچ یک از دین‌داران نمی‌گوییم که با این اسم، هر کس هر کاری می‌کند، خوب است. چه بسا علمای بزرگ و دانشمندان، بسیاری از این کارها را ناروا دانسته و

به نوبت خود عامل بزرگوار، مرحوم حاج شیخ عبد الکریم<sup>۱</sup> که از بزرگ‌ترین روحانیین شیعه بود، در قم، شبیه‌خوانی را منع کرد و یکی از مجالس بسیار بزرگ را مبدل به روضه‌خوانی کرد و روحانیین و دانشمندان دیگر هم چیزهایی که بر خلاف دستور دین بوده، منع کرده و می‌کنند. ولی مجالس که به نام روضه در بلاد شیعه به پا می‌شود، با همه‌ی نواقص که دارد، باز هر چه دستور دینی و اخلاقی است و هر چه انتشار فضایل و پخش مکارم اخلاق است، در اثر همین مجالس است. دین خدا و قانون‌های آسمانی که همان مذهب مقدس شیعه است، که پیروان علی علیه السلام و مطیعان اولوالأمرند، در سایه‌ی این مجالس مقدس که اسمش عزاداری و رسمش نشر دین و احکام خداست، تا کنون به پا بوده و پس از این هم به پا خواهد بود؛ وگرنه جمعیت شیعه در مقابل جمعیت‌های دیگر، در اقلیت کامل واقع شده و اگر این تأسیس که از تأسیسات بزرگ دینی است، نبود، تا کنون از دین حقیقی که مذهب شیعه است، اثری به جا نمانده بود.

xxx

روضه‌ی سیدالشهدا علیه السلام برای حفظ مکتب سیدالشهداست. آن کسانی که می‌گویند روضه‌ی سیدالشهدا علیه السلام را نخوانید، اصلاً نمی‌فهمند مکتب سیدالشهدا علیه السلام چه بوده و نمی‌دانند یعنی چه؛ نمی‌دانند این گریه‌ها و این روضه‌ها حفظ کرده این مکتب را. الآن هزار

۱- آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ه.ق.) از فقهای بزرگ و مراجع شیعه در قرن چهاردهم است. از ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۰ه.ق. ریاست تامه و مرجعیت کامل جهان تشیع را داشت. "درر الفوائد" در اصول، "الصلوة" در فقه، "النکاح"، "الرضاع" و "المواریث" از آثار اوست.

و چهارصد سال است که با این منبرها و با این روضه‌ها و با این مصیبت‌ها و با این سینه‌زنی‌ها، ما را حفظ کرده‌اند؛ تا حالا آورده‌اند اسلام را.... حرف سیدالشهدا علیه السلام حرف روز است؛ همیشه حرف روز است. همیشه حرف روز را سیدالشهدا علیه السلام آورده است دست ماها داده، و سیدالشهدا علیه السلام را این گریه حفظ کرده است و مکتبش را این مصیبت‌ها و داد و قال‌ها حفظ کرده؛ این سینه‌زنی‌ها و این دسته‌جات و -عرض می‌کنم- این‌ها حفظ کرده.

اگر فقط مقدسی بود و توی اتاق و توی خانه می‌نشست برای خودش و هی زیارت عاشورا می‌خواند و تسبیح می‌گرداند، نمانده بود چیزی. هیاهو می‌خواهد؛ هر مکتبی هیاهو می‌خواهد، باید پایش سینه بزنند. هر مکتبی تا پایش سینه‌زن نباشد، تا پایش گریه‌کن نباشد، تا پایش توی سر و سینه زدن نباشد، حفظ نمی‌شود....

این گریه‌ها، زنده نگه داشته مکتب سیدالشهدا علیه السلام را. این ذکر مصیبت‌ها زنده نگه داشته مکتب سیدالشهدا علیه السلام را. ما باید برای یک شهیدی که از دستان می‌رود، علم به پا کنیم، نوحه‌خوانی کنیم، گریه کنیم، فریاد کنیم. دیگران می‌کنند، دیگران فریاد می‌زنند، وقتی یکی از آن‌ها کشته بشود. فرض کنید که از یک حزبی، یکی کشته بشود؛ میتینگ‌ها می‌دهند، فریادها می‌کنند. این یک میتینگ و فریادی است برای احیاء مکتب سیدالشهدا علیه السلام.... همین گریه‌ها نگه داشته این مکتب را تا اینجا و همین نوحه‌سرایی‌ها، همین‌هاست که ما را زنده نگه داشته؛ همین‌هاست که این نهضت را پیش برده. اگر سیدالشهدا علیه السلام نبود، این نهضت هم پیش نمی‌برد. سیدالشهدا علیه السلام همه جا هست؛ "کُلُّ أَرْضٍ

گرتلا". همه جا محضر سیدالشهداست؛ همه‌ی منبرها محضر سیدالشهداست؛ همه‌ی محراب‌ها از سیدالشهداست. امام حسین علیه السلام نجات داد اسلام را. ما برای یک آدمی که نجات داده اسلام را و رفته کشته شده، هی سکوت کنیم؟! ما هر روز باید گریه کنیم؛ ما هر روز باید منبر برویم برای حفظ این مکتب، برای حفظ این نهضت‌ها. این نهضت‌ها، مرهون امام حسین علیه السلام هست.

...این‌هایی که مسجد می‌آیند، منبر را گوش می‌کنند، مطالب را گوش می‌کنند، همچو که به روضه می‌رسند، رد می‌شوند و می‌روند، این از باب این است که ملتفت نیستند چه هست. آن روضه است که این محراب، که این منبر را حفظ کرده. اگر آن روضه نبود، این منبر هم نبود، این مطالب هم نبود؛ آن حفظ کرده. ما باید به شهیدمان گریه کنیم، فریاد کنیم، مردم را بیدار کنیم.

البته یک مطلبی هم که بین همه‌ی ما باید باشد، این است که این نکته را به مردم بفهمانیم همه‌اش قضیه این نیست که ما می‌خواهیم ثواب ببریم؛ قضیه این است که ما می‌خواهیم پیشرفت کنیم. سیدالشهدا علیه السلام هم که کشته شد، نه اینکه رفتند یک ثوابی ببرند. ثواب برای او خیلی مطرح نبود. آن طور رفت که این مکتب را نجاتش بدهد، اسلام را پیشرفت بدهد، اسلام را زنده کند. شما هم که دارید نوحه‌خوانی می‌کنید، حرف می‌زنید، خطبه می‌خوانید، نوحه می‌خوانید، مردم را به گریه وادار می‌کنید، مردم هم که گریه می‌کنند، همه روی این مقصد باشد که این اسلام را ما می‌خواهیم با همین هیاهو حفظش کنیم؛ با این هیاهو، با این گریه، با این نوحه‌خوانی، با این شعرخوانی، با این

نثرخوانی. ما می‌خواهیم این مکتب را حفظ کنیم؛ چنان‌که تا حالا هم حفظ شده. باید این نکته هم به مردم گفته بشود، تذکر داده بشود که آقا، قضیه‌ی روضه‌خوانی، قضیه‌ی این نیست که من یک چیزی بگویم و یکی هم گریه کند؛ قضیه این است که با گریه حفظ شده است این؛ با گریه، این حفظ شده.

## منابع

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- نهج البلاغه، حضرت علی علیه السلام.
- ۳- صحیفه‌ی سجادیه، امام سجاد علیه السلام.
- ۴- مصباح الشریعة، امام صادق علیه السلام.
- ۵- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.
- ۶- بحار الأنوار، علامه محمدباقر مجلسی.
- ۷- سلسله نوارهای درسی انتظار (محبت)، استاد گرامی فاطمه میرزایی (لطفی آذر)، ۱۴۳۰ ه.ق.
- ۸- الإحتجاج علی أهل اللجاج، شیخ طبرسی، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه.ق.
- ۹- الإختصاص، شیخ مفید، قم، کنگره‌ی شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۱۰- إرشاد القلوب إلى الصواب، شیخ حسن دیلمی، قم، نشر شریف رضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه.ق.
- ۱۱- أعلام الدین، حسن بن ابی‌الحسن دیلمی، قم، مؤسسه‌ی

آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۸ ه.ق.

۱۲- الأمالی، شیخ صدوق، بیروت، نشر اعلمی، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ ه.ق.

۱۳- الأمالی، شیخ طوسی، قم، انتشارات دار الثقافة، ۱۴۱۴ ه.ق.

۱۴- الأمالی، شیخ مفید، قم، کنگره‌ی شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.

۱۵- امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی ره، تهران، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۱.

۱۶- اهل بیت عليهم السلام در قرآن و حدیث، محمد محمدی ری‌شهری، سازمان چاپ و نشر دار الحدیث، چاپ اول، ۱۳۷۹ ه.ش.

۱۷- البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، تهران، بنیاد بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه.ق.

۱۸- بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، عماد الدین طبری، نجف، کتابخانه‌ی حیدریه، ۱۳۸۳ ه.ق.

۱۹- تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، انتشارات دار الفکر، ۱۴۱۵ ه.ق.

۲۰- تأویل الآیات الظاهرة، سید شرف‌الدین علی حسینی استرآبادی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.

۲۱- تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ابن شعبه حرانی، قم،



- جامعه‌ی مدرسین، چاپ دوم ۱۴۰۴.ق.
- ۲۲- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد تمیمی آمدی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶.ش.
- ۲۳- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، قم، مدرسه‌ی امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹.ق.
- ۲۴- تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.ش.
- ۲۵- التوحید، شیخ صدوق، قم، جامعه‌ی مدرسین، چاپ اول، ۱۳۹۸.ق.
- ۲۶- الحکایات، شیخ مفید، قم، کنگره‌ی شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳.ق.
- ۲۷- الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، قم، مدرسه‌ی امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹.ق.
- ۲۸- الخصال، شیخ صدوق، قم، جامعه‌ی مدرسین، چاپ اول، ۱۳۶۲.ش.
- ۲۹- دعائم الإسلام، نعمان بن محمد تمیمی مغربسی، مصر، انتشارات دار المعارف، ۱۳۸۵.ق.
- ۳۰- در محضر علامه طباطبایی، محمدحسین رخشاد.
- ۳۱- شرح الأسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، انتشارات بصیرتی.
- ۳۲- شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، حاکم حسکانی، تهران،

- مؤسسه‌ی طبع و نشر، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق.
- ۳۳- الصحيح من السيرة، علامه سيد جعفر مرتضى عاملی، بيروت، انتشارات دار الهادی، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ ه.ق.
- ۳۴- علل الشرايع، شيخ صدوق، قم، نشر داوری، چاپ اول.
- ۳۵- عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ ه.ق.
- ۳۶- الغيبة، شيخ طوسی، قم، مؤسسه‌ی معارف اسلامی، ۱۴۱۱ ه.ق.
- ۳۷- الغيبة للنعمانی، محمد بن ابراهيم نعمانی، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ ه.ق.
- ۳۸- الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، قم، انتشارات رضی، ۱۳۶۳ ه.ش.
- ۳۹- قطره‌ای از دریای فضایل اهل بیت عليهم السلام، سيد احمد مستنبط، ترجمه محمد ظریف، نشر الماس، چاپ اول، ۱۳۸۱ ه.ش.
- ۴۰- الكافي، محمد بن يعقوب كليني، تهران، دار الكتاب الاسلاميه، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ه.ش.
- ۴۱- كامل الزيارات، ابن قولويه، نجف، نشر مرتضوی، چاپ اول، ۱۳۵۶ ه.ق.
- ۴۲- كمال الدين و تمام النعمة، شيخ صدوق، تهران، دار الكتاب الإسلاميه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ه.ق.
- ۴۳- كنز العمال، متقی هندی، بيروت، مؤسسه‌ی رساله.
- ۴۴- كنز الفوائد، ابوالفتح كراچکی، قم، نشر دار الذخائر، چاپ

اول، ۱۴۱۰ه.ق.

- ۴۵- کیمیای محبت، محمد محمدی ری شهری، قم، مرکز تحقیقات دار الحدیث، چاپ اول، ۱۳۸۳ه.ش.
- ۴۶- اللهوف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، تهران، نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۴۸ه.ش.
- ۴۷- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدین هیشمی، بیروت، انتشارات دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ه.ق.
- ۴۸- مجمع النورین، ابوالحسن مرندی.
- ۴۹- مجموعه ی ورام؛ تنبیه الخواطر، ورام ابن ابی فراس، قم، نشر مکتبه فقیه، چاپ اول.
- ۵۰- المحجة البيضاء، ملا محسن فیض کاشانی.
- ۵۱- مستدرک الوسائل، محدث نوری، قم، مؤسسه ی آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ه.ق.
- ۵۲- معدن الجواهر، ابوالفتح کراچکی، تهران، نشر مرتضوی، چاپ اول، ۱۳۹۴ه.ق.
- ۵۳- معرفت نور تا عصر ظهور (جلد ۱ و ۲ و ۳ و ۴)، فاطمه میرزایی (لطفی آذر)، انتشارات فکرآوران، چاپ اول، ۱۳۸۷ه.ش.
- ۵۴- معرفت امام عصر علیه السلام، سید محمد بنی هاشمی، نشر نیک معارف، چاپ دوم، ۱۳۷۹ه.ش.
- ۵۵- مکیال المکارم، آیت الله سید محمدتقی موسوی اصفهانی،

- ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، اصفهان، انتشارات مهر  
قائم، چاپ اول، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ۵۶- من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، قم، جامعه‌ی مدرسین،  
چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.ق.
- ۵۷- موعودنامه، مجتبی تونه‌ای، قم، ناشر میراث ماندگار، چاپ  
اول، ۱۳۸۴ ه.ش.
- ۵۸- مهج الدعوات و منهج العبادات، سید بن طاوس، قم، نشر دار  
الذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق.
- ۵۹- مئة منقبة، ابن شاذان قمی، قم، مدرسه‌ی امام مهدی علیه السلام،  
۱۴۰۷ ه.ق.
- ۶۰- نور هدایت، آیت‌الله حاج شیخ علی سعادت‌پرور، انتشارات  
إحیاء کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۶ ه.ش.
- ۶۱- نهج الفصاحة مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله،  
ابوالقاسم پاینده، تهران، نشر دنیای دانش، چاپ چهارم،  
۱۳۸۲ ه.ش.
- ۶۲- وسائل الشیعة، محدث عاملی، قم، نشر آل‌البت علیهم السلام، چاپ  
اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
- ۶۳- نرم‌افزارهای مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی  
(نورسافت): گنجینه‌ی روایات، جامع‌التفاسیر، جامع‌الأحادیث  
و دانش‌نامه‌ی علوی.
- ۶۴- نرم‌افزار معجم روایات، مرکز معجم فقهی، حوزه علمیه‌ی قم.